

عصرا و ستا

مؤلفین :

پروفیسور ایشیگل

پروفیسور گیسگر

پروفیسور وینڈلشٹین

پروفیسور سن جانا

ترجمہ: مجید رضی

مؤسسہ انتشارات آسیا

آبانماہ ۱۳۴۳

مشخصات

کتاب	:	عصر اوستا
نویسندگان	:	پروفسور گیگر - پرفسور ویندشمین - پرفسور اشپیکال - پرفسور سن جانا
مترجم	:	مجید رضی
چاپ	:	چاپخانه فردوسی
تعداد	:	دو هزار جلد روی کاغذ هشتاد گرمی
ناشر	:	مؤسسه مطبوعاتی آسیا

بهاء ۱۵ تومان

حق چاپ برای مترجم محفوظ است

چاپ این کتاب در دو هزار نسخه به سرمایه مؤسسه انتشارات آسیا در آبانماه چهل و سه در چاپخانه فردوسی به پایان رسید .

پیش‌گفتار

با مقدمه‌ای که برادر ارجمندم هاشم رضی بر قسمت اول این اثر تحت عنوان دین قدیم ایرانی نگاشته است، احتیاجی به مقدمه دیگری جهت روشن نمودن بیشتر عظمت کتاب حاضر بنظر نمیرسد.

تنها چیزی که مرا بر آنداشته پیش‌گفتاری بر اصل کتاب بنویسم، دینی است که از همکاری و راهنمایی برادرم هاشم رضی و تشویق وی جهت ترجمه کتاب برگردن دارم. در حقیقت اگر تشویق‌ها و دلگرمی‌های وی نبود، شاید هرگز کتاب حاضر توسط اینجانب ترجمه نمی‌گشت. در مرحله دوم باید از آقای جمشید سروشیان که در طول مأموریت اینجانب در کرمان مرا با نکات مبهم اوستا آشنا ساخته و همه‌گونه همراهی و مساعدت مثل در اختیار گذاشتن کتب نایاب و آشنا نمودن با شخصیت‌های برجسته‌ای چون پرفسور ماری بویس استاد کرسی تمدن ایران باستان دانشگاه لندن جهت رفع اشکال‌ها و نکات مبهم تمدن کهن ایرانی، تشکر بنمایم.

پس از پایان ترجمه جلد اول کتاب با معاضدت جناب آقای اردشیر جهانیان امکان چاپ و پخش کتاب میسر گشت و به همین دلیل بر خود فرض میدانم که از زحمات و لطف بیدریغ ایشان نهایت تشکر و سپاسگذاری خود را تقدیم دارم. ضمن ترجمه کتاب با آثار گرانبها و ارزنده جناب آقای استاد پورداود آشنا گشتم. و چون اکثراً برای روشن شدن مطلب احتیاج به ذکر متن کامل بندهای یسناها و یشت‌ها بود، از تألیفات ایشان استفاده شده و عیناً در پاورقی و در بعضی جاها در متن ضمن قرارداد در پراگ استفاده شد.

خواننده در جلد اول با بکریت و قدمت گاتاها آشنا شده و با مباحثی که درباره یکتاپرستی مذهب زرتشت و خداشناسی گاتاها صحبت میکند، با مکتب واقعی که زرتشت در حدود بیست و پنج قرن پیش بنیاد نهاده است، آشنا می‌شود. پروفیسور گیگر که از ایران شناسان بنام آلمانی است خواننده را همراه خود به قرون و اعصار پیش و بعد از میلاد مسیح برده و وی را با نظریات آنان درباره آیین زرتشت مواجه می‌سازد. و سپس با بحثی شیرین که همراه با سروده‌های اوستا زینت یافته اهورامزدا - امشاسپندان - ایزدان و سایر عناصر مقدس این مذهب را توصیف

مینماید و سرانجام در بحثی که تحت عنوان نژاد شناسی ملل
عصر اوستا آغاز میشود، خواننده با نژاد آریین و معاندین و مخالفین
آنها و طرز فکر و نحوه زندگی يك يك آنان آشنا می شود .

جلد دوم شامل فصولی در باره منزلگاه ، پوشش و
خورش - تولد تربیت و ورود به اجتماع - دوستی و زناشویی -
مرگ و جدایی روح از بدن - بی مرگی روح و جهان مینوی -
پرستش ارواح نيك نیاکان - بستگی بشر به جسم و روان خویش -
جهان - سالنامه - آیین و موهوم پرستی - پایه های اخلاقی -
گله داری - کشاورزی - صنایع - پزشکی و بازرگانی - قراردادها -
نبرد و امور رزمی - طبقات اجتماعی - زبان های پارسیان و
بالاخره فصول ارزنده دیگری درباره وضع زنان و مقام آنان
در جامعه زرتشتیت و داستان های دلگشی مثل گشتاسپ و زرتشت
سیاوش و سودابه می باشد .

در خاتمه برخود لازم میدانم از جناب آقای محمود
عطایی مدیر مؤسسه انتشارات مطبوعاتی آسیا که در مورد چاپ
این کتاب از هیچ گونه خرجی دریغ نورزیده و بهترین کاغذ و
چاپخانه را به چاپ این کتاب اختصاص دادند، تشکر بنمایم .

امیدوارم با همت و کوشش کسانی که در چاپ و انتشار این
کتاب مرا یاری نمودند ، بتوانم بزودی جلد دوم این کتاب
را تقدیم خوانندگان علاقمند بنمایم .

مجید رضی

نگارش کتاب حاضر که مجموعه مهمترین آثار انگلیسی مرحوم شمس العلماء دکتر دستور داراب پشوتن جی سنجانا می باشد به سال ۱۹۲۷ به دست وی انجام پذیرفت. وی خواست فراوانی به چاپ و انتشار این مجموعه در زمان زندگانی خویش داشت. اما انتشار جلد آخرین متن پهلوی دین کرد *The pahlavi text fo the Dinkard* که تقریباً در اوایل ماه های سال ۱۹۲۸ پایان پذیرفته بود و بیماری و مریض احوالی سال های آخر عمر دستور بزرگ، چاپ و انتشار این کتاب را تا مدت زمان نسبتاً زیادی به تأخیر انداخت. در این ضمن یعنی در تاریخ پنجم اوت ۱۹۳۱، مرگ، این دانشمند و نویسنده پرکار و خستگی ناپذیر را از میان مادر ربود و اکنون [= ۱۹۳۲] این کتاب به عنوان يك اثر پس از مرگش به چاپ می رسد.

از جمله آثاری که در تهیه این کتاب وسیله نویسنده نام برده مورد استفاده قرار گرفته می توان از نوشته های چند دانشمند آلمانی منجمله دکتر گیگر، دکتر ویندیش من واشپیکل *Drs. Geiger, Windischmann and Spiegel* نام برد. نویسنده از متن های مختلف این نویسندگان بابت خویش موارد لازم را گل چین، نسخه برداری و ترجمه نموده است. در مواردی که ملاحظه می کرد آثار آنان با حقایق تاریخی اختلاف دارد از درج و ترجمه عقاید آنان خودداری و در عوض از آثار دانشمندان متقدم خاوری، نسخه های اصلی و کهن و سرانجام از دانسته ها و کاوندگی های خود استفاده می نموده است.

دکتر ویلهلم گیگر در تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۸۵۶ در شهر نورنبرگ Nurnberg باواریا Bavaria پا به عرصه وجود نهاد. در هفده سالگی تحصیلات خود را در دانشگاه ارلانگن Erlangen در رشته های ادبیات و سایر موضوع های وابسته به زبان ادامه داد. پس از آن آشنائی و مجالست با پروفیسور فردریش فون اشپیکل بهترین فرصت و

موقعیت را برای وی جهت آشناسدن به کتب سانسکریت Sanskrit اوستا Avesta پهلوی و پارسی به نحو ژرفی به وجود آورده و پس از آن مطالعات خود را در دودانشگاه مهم بن Bonn و برلین Berlin در زمینه ادبیات اوستا تکمیل نمود. در قدمت اوستا *The antiquity of the Avesta* که از جمله مقالات اوست، دکتر گیگر از زبان پارسی چنین یاد نموده است. « زبان پارسی و علوم مربوط به آن، روشنی و ارجمندی مذهب زرتشت و سرانجام ایده های عالی اخلاقی آن، جلب توجه مرا نموده و عشق پی جوئی و کاوشی جدید درباره ایران کهن را در من خلق کرد. » گیگر با ترجمه و چاپ قسمت اول وندیداد (*Vendidad*) تحت عنوان *Die Pehceviversion bes ersten Capitels des vendidäd herausgegeben. nest dem Versueh einer ersten Ueberstzuns und Erklärung Erlangen. 1877*

موفق به اخذ درجه دکترای فلسفه دانشگاه ارلانگن به سال ۱۸۷۷ گردید و در همان سال به سمت استادی السنه خاوری دانشگاه ارلانگن منصوب گردید. در سال ۱۸۷۸ موفق به نگارش سه کتاب پازند (*Pazand*)، باختر کهن (*old-Bactrian*) و متن های سانسکریت آوگه ماده چا *Aogemadaéchä* شد، و سال بعد کتاب درسی زبان اوستا *Manual of the Avesta Language* را که شامل دستور زبان، منتخبی از نوشته ها و فرهنگی از لغات مربوطه آن بود، منتشر کرد. سرانجام در پائیز سال ۱۸۸۱ در شهر نئوستات (*Neustadt*) به سمت پروفسوری ورزشگاه منصوب و در همانجا سکنی گزید. مهم ترین تألیف دکتر گیگر در زمینه اوستا، اثر حجیمی است تحت عنوان « تمدن ایرانیای خاوری » - *Ostiränische Kulter im Altherthum, mit einer Uebersichts - karte von Ostirae Erlangen- 1882* که در آن بطور مبسوطی از تاریخ ایران باستان صحبت شده است. مرحوم دستور داراب کتاب فوق را از آلمانی به انگلیسی ترجمه و در دو جلد به سال های ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ منتشر نمود و در بخش سوم کتاب حاضر نیز بین صفحات ۳۳۳-۸۱ این اثر مورد استفاده وی قرار گرفته است. به سال ۱۸۸۴ دکتر گیگر با همکاری آکادمی سلطنتی باواریا، موفق به تصنیف و انتشار کتاب « تمدن، کهنات و سرزمین اجدادی اوستا » گردید.

Ueber Vater land und Zeitalter des Avesta and seiner Kulter, 1884
 وی در این کتاب مؤدبانه عقاید و مباحثات اسلاف خود را رد و ثابت می نماید که « تمدن مردم اوستا مختص ایران خاوری بوده و متعلق به دوران بسیار جلوتری از سلطنت مادها و پارسیان است. » ترجمه قسمتی از این کتاب نیز وسیله د کتر دستور داراب تهیه و در این کتاب بین صفحات ۳۳۳ الی ۳۸۵ در فصل « وطن و عمر اوستا » بکار رفته است ،

مقاله زرتشت در گاتاهاى . *Zarathashtro in den Gâthâs* د کتر
 کیگر برای نخستین بار وسیله د کتر دستور داراب به سال ۱۸۹۸ به انگلیسی ترجمه و سپس چاپ و منتشر گردید. د کتر کیگر آنچه را که از تبعات و پی جوئی های خود از نوشتجات اوستا درك نموده طی این مقاله اعلام کرده است . طبق عقیده وی

۱- ایرانیان، از دورترین و کهن ترین ادوار تاریخ ، بدون آنکه تحت تأثیر کوچکترین نفوذ خارجی قرار گرفته باشند، طی رفورم ها و اصلاحات زرتشت از استقلال کاملی برخوردار شده و آئین یکتاپرستی شعار آنان گشته است .

۲- بانیان و مؤسسين اجتماعى آنها به عالی ترین نمونه های اخلاقى که تنها در برجسته ترین کتاب های مقدس می توان نمونه آن را مشاهده کرد ، متصف بوده اند .

۳- ایرانیان از يك انگیزه پیشرو و متعالی اخلاقى و معنوى برخوردار بوده اند که فقط نظیر آن در حواریون صدر مسیحیت قابل درك و لمس است . از ادوار خیلی دور گاتاها سه اصل بزرگ اخلاقى پندار نيك ، گفتار نيك و كردار نيك را می دانسته اند.

د کتر دستور داراب ضمن ترجمه و نشر مقاله فوق الذکر د کتر کیگر، رساله

« مراجعاتی به نوشته های باستانی زردتشت و تعالیم وی » *Stellen der Alten uber Zoroastriches* د کتراف - ویندیش من را نیز ترجمه و مورد استفاده قرار داد . این رساله به نحو بسیار جالب توجهی، اطلاعات جامعی از نتایج و نظریات نویسندگان کلاسیک درباره زرتشت پارسی و الهامات وی، سخن می راند. د کتر دستور داراب مضامین این دو رساله را در صفحات ۸۰-۱ این کتاب مجسم نموده است .

اکنون نوبت به سه جلد کتاب جالب و مهم آلمانی -- *Erânische*

Alterthumskunde دکتر فرردیک فون اشپیگل می‌رسد که از بزرگترین دانشمندان خاورشناس و مسبب اصلی پیشرفت و آشنائی دکتر کیگر به زبان ایرانی بوده است. دکتر اشپیگل به تاریخ یازدهم جولای ۱۸۲۰ در کیت سین گن (Kitzingen) واقع در ماین Maine و تزدیک Würzburg متولد شد. زمانی که وی هنوز در مدرسه دستور زبان تحصیل می‌کرد، در خود علاقه و اشتیاق زیادی به فرا گرفتن السنه شرقی حس نمود. به سال ۱۸۳۹ با به دانشگاه ارلانگن گذارده و همانجا بود که در زمره آخرین دانشجویان فردریک روکرت Friedrich Ruckert شاعر نام دار آلمانی در آمده و تحت راهنمائی های وی موفق به تحصیل در رشته های زبان سانسکریت، عربی و پارسی جدید گردید.

اشعار حماسی فردوسی، آن چنان مورد علاقه وی قرار گرفت، که زندگی بعدی وی را پر نموده و او را یکی از بزرگترین خاورشناسان جهان نمود. بعد از دانشگاه ارلانگن، اشپیگل روبرو به دانشگاه لایپزیک (Leipsick) و سپس بن جائی که وی تحت تعلیمات لاسن (Lassen) تبعات خود را در زبان پالی (Pali) که زبان مقدس بودائی های نواحی جنوبی هنداست، آغاز نمود. سرانجام در سال ۱۸۴۲ موفق به اخذ درجه دکترای فلسفه از دانشکده ژنا (Jena) گردید. سال بعد او شهرهای کپنهاگ، پاریس، لندن و آکسفورد را برای مطالعه کتاب های زند (Zend) و پهلوی Pahlavi MSS زیر پا گذاشت. در مراجعت به وطن در سال ۱۸۴۷، نخست به شهر مونیخ (Munich) نزد دو استاد بزرگ خاورشناس، ژوزف مولر - Joseph Muller و فرردیک ویندیش من که از جمله بهترین مشوقین و راهنمایان او بودند، رفت. در سال ۱۸۴۹ به دانشگاه ارلانگن مراجعت و پروفیسور فوق العاده کرسی السنه خاوری گشته و در سال ۱۸۵۳ به سمت دائمی آن کرسی مفتخر گردید. در طول مدت تصدی خود در همین دانشگاه بود که با ایراد سلسله سخنرانی های جالبی در مورد تبعات خود در السنه خاوری و موضوعات مختلف مربوط به آن، چند دانشجوی جدید را تحت تأثیر قرار داده و به جمع کاوشگران و مشتاقان ایران شناس افزود. از جمله این دانشمندان

جدید می‌تواند دکتر گیگر و *Bartholomae* را در اروپا و مرحوم آقای
 لک - ر - کاما *Mr. K.R.Cama* هندی را که در مراجعت خود به هند نخستین قدم
 را در راه خاورشناسی در بمبئی برداشته و سپس مبادرت به ایجاد مؤسسه خاورشناسی بمبئی
Oriental Institute of Bombay نمود، نام برد. وی در طول دوره عضویت
 فرهنگستانی خویش موفق به چاپ و انتشار مقالات و رساله‌های متعدد خود در نشریه
 فرهنگی باواریا و روزنامه‌ها و مجلات مختلف گردید. تعدادی از این مقالات در مجموعه
Erân, dasl and Zwischen dem Indus und Tigris جداگانه‌ای تحت عنوان
 به سال ۱۸۶۳ چاپ و منتشر گردید. دکتر اشپیگل در سال ۱۸۶۷ اثر گرامری تحت
 عنوان *A-Grammar of old Bactrian* تألیف و منتشر نمود. سپس در سال‌های
 ۱۸۷۸ - ۱۸۷۱ شگفت‌آورترین اثر خود را تحت عنوان *Eransche*
Alterumskunde در سه جلد تصنیف و منتشر نمود - دکتر دستور داراب سه فصل از
 این کتاب عظیم را از نسخه اصلی آن به انگلیسی ترجمه و در تکوین این کتاب بین صفحات
 ۳۸۶-۴۶۱ مورد استفاده قرار داد. در کتابی تحت عنوان «*عصر آریائی‌ان و حالات*
آنان The Arian and its Conditions» به بحث پیرامون ارتباطات بین پارسیان
 و هندیان پرداخته است. سرانجام به سال ۱۹۰۳ آخرین تألیف خود را درباره زرتشت
 تحت عنوان *Uber den Zoroastrismus* تقدیم و برای آخرین بار عقیده و نظریه
 استنتاجی خود را که «مذهب باستانی ایران کوچکترین ارتباطی با هند نداشته است»،
 در این کتاب گنجانیده و ثابت نمود. پروفسور فردریک فون اشپیگل دو سال بعد از تألیف
 این کتاب به تاریخ پانزدهم دسامبر ۱۹۰۵ در سن هشتاد و پنج سالگی وفات نمود. دکتر
 اشپیگل در ترجمه‌ای که از اوستا نموده و به سال ۱۸۶۳ در سه جلد آن را طبع و منتشر
 نمود، هواخواهی و طرفداری خود را به نحوی جدی به اخذ کمک از ترجمه پهلوی
 باستانی اعلام داشته است. زیرا نخست وی بطوری جدی با عقاید مخالف دانشمندان
 اروپائی در مورد استفاده در ترجمه‌های پهلوی برای تفسیرات موارد لازم اوستا مواجه گشت
 ولی با گذشت زمان به همان اندازه که تعلیمات پهلوی وسیله مباحثات صبورانه دکتر

وست Dr. West گسترش یافت ، ارزش و مرتبه ترجمه‌های پهلوی روز بروز مشخص و روشن تر شده و اشپیگل از اینکه مشاهده می کرد ، عقاید و نظریات وی صحیح بوده و سرانجام مورد پذیرش جامعه دانشمندان قرار گرفته است ، غرق خشنودی گردید.

در رشته مطالعات متن‌های اوستا و پهلوی اشاراتی که بعضی از نویسندگان کلاسیک درباره زندگی و مذهب ایرانیان باستان کرده بودند ، دانشمندان خاورشناس اروپائی چنین پنداشتند که اظهارات و تفسیرات در مورد ازدواج‌های نسبی ایرانیان قدیم با یکدیگر ، نه تنها صحت داشته ، بلکه موجب ستایش و سرفرازی در میان جوامع ایران قدیم نیز بوده است. ولی این عقاید و ادعاها وسیله مرحوم دکتر دستور داراب به شدت رد شده است و وی در سلسله سخن رانی‌های خود تحت عنوان «اظهارات بی دلیل در مورد ازدواج‌های نسبی در ایران قدیم» - *Alleged Practice of Consanguineous Marriages in Ancient Iran* به این عقیده خاورشناسان خط بطلان کشیده و بامورد بحث قرار دادن موضوع ، تمامی پیام‌هایی را که در این مورد فرض شده ، رد نموده است . مقاله کوتاهی که در باره «سیاوش و سودابه» *Syavakhash and Sudabeh* پرداخته شده ، جواب کامل و بجائی به این سلسله سئوالات است. چنان که پس از مطالعه این مقاله کامل ، نه تنها جای هیچ گونه شك و تردیدی در مورد اظهارات بی دلیل و خارج از معمول باقی نمی گذارد ، بلکه يك حس احترام و ستایش از اجتناب و پرهیز ایرانیان قدیم در این مورد ، در خواننده به وجود می آورد .

سرانجام نوبت به برجسته‌ترین اوراق این کتاب تحت عنوان «وضع زنان زرتشتی در روزگاران دور» - *Position of Zoroastrian Women in Remote Antiquity* می‌رسد که به سال ۱۸۹۲ وسیله دستور دانشمند نوشته شده و سپس به چاپ رسید . نویسنده برای تهیه و نگارش این مقاله با شور و علاقه کلیه قطعات و اسناد قدیمی و نوشته‌های اوستا را به انضمام رو نوشت کلیه نگاشته‌های مقدس ایران باستان جمع آوری نمود. ضمن مطالعه دقیق این مدارك ، نویسنده متوجه گشت که مردان زرتشتی از زمان‌های بسیار دور آن چنان حدودی از نظر احترام به شخصیت و تخصیص مقام والای

اجتماعی در مناسبات اخلاقی و مذهبی برای زنان خویش بوجود آورده بودند، که اگر در زمره بهترین و نجیبانه‌ترین ارتباطات اجتماعی زن و مرد نبوده، لااقل آنقدر شرافت‌مندانه بود که این ملت را هم طرازدارندگان عالی‌ترین مناسبات اجتماعی ملل متمدن تاریخ جهان قرار دهد.

در اینجا شرح مختصری از تاریخ زندگی و شرح احوال مرحوم دکتر دستور داراب پشوتن سنجانا نویسنده دانشمند مجموعه حاضر، قبل از پایان بخشیدن به مقدمه غیر لازم نخواهد بود. دستور داراب، دومین پسر مرحوم شمس‌العلماء دستور پشوتن جی. ب. سنجانا Shams-ul Olema Dastur Pesuatanji B. Sanjana بزرگ‌ترین عالم زبان پهلوی می‌باشد که به واسطه کوشش‌های نخستینش در نشر دانش پهلوی با ترجمه کتب پهلوی و انتشار آنها به دوزبان انگلیسی و گجراتی (Gujarati) چه در اروپا و چه در هند، شهرت عظیمی بدست آورد. پس از مرگ وی به سال ۱۸۹۸، يك جلد كتاب یادگاری به افتخار زحمات وی با كمك برجسته‌ترین ایران‌شناسان اروپائی چاپ و منتشر گردید.

دستور داراب در تاریخ هجدهم نوامبر ۱۸۵۷ در شهر بمبئی در فامیلی که اجداداً مطالعه و اعتلای کتاب‌های پارسی مقدس زرتشت را وجهه همت خویش قرار داده بودند، بدنیا آمد. تحصیلات ابتدائی خود را در دبستان الفینس تون - Elfins tone و دوران متوسطه خود را در Proprietary High Sshool بمبئی گذرانید و سرانجام در سال ۱۸۸۰ از دانشکده الفینس تون دانشنامه خویش را دریافت داشت. سپس دامنه مطالعات خود را در زمینه اوستا و پهلوی در مدرسه زرتشتی جمشید جی جی بای بمبئی Jamshedji Jijibhoy Zartoshti تحت نظر مستقیم پدر دانشمند خویش ادامه داد. در همین ضمن به علت پیشرفت فوق العاده خویش موفق به اخذ يك مدال طلا گردیده و سپس به سمت عضویت این مدرسه تعیین و مفتخر گردید. در زمان عضویت این مدرسه بود که دستور داراب به تحصیل زبان‌های آلمانی، فرانسه و سانسکریت که مایه تبعات سودمند آتی وی بود، پرداخت.

دو سال بعد دانشگاه بمبئی ، دستور داراب را به سمت عضویت دانشگاه انتخاب کرد. در این دانشگاه نخست کرسی زبان پارسی را اشغال کرده و سپس استاد کرسی- های اوستا و پهلوی نیز گردید و از آن هنگام تا پایان عمر هم چنان در آن دانشگاه به تعلیم اشتغال داشت . فعالیت های ادبی وی از سال ۱۸۸۲ با شرکت او در ستون های روزنامه *Bombay Guzette* (سوم نوامبر ۱۸۸۲) با درج مقاله « *دکترین اوستا درباره ارتباط جسم و روح بشر* » - *Avesta Doctrine regarding Man in relation Body and Soul* آغاز گردید . در سال ۱۸۸۵ کتاب « *تمدن ایرانیان خاوری درازمنه قدیم* » - *Civilization of the Eastern Iranian in Ancient Times* را که از مجموعه یادداشت های دکتر کیگر و دکتر اشپگل ، دانشمندان ایران شناس است و از آلمانی به انگلیسی ترجمه نموده بود ، منتشر ساخت . سپس نوبت به مهمترین نوشته وی تحت عنوان « *اظهارات بی دلیل در مورد ازدواج های نسبی در ایران باستان* » می رسد که به سال ۱۸۸۸ تهیه و انتشار یافت . در این نگارش دستور داراب با کوشش و کیاست ذاتی ، مفهوم خاص متن های اوستا و پهلوی را در این مورد به جلوه درمی آورد . در مقاله بی سابقه دیگری که در خصوص « *وضع زنان زور و آستری (زرتشتی) در روزگار دور* » (*Position of Zoroastrian Women in Remote Antiquity*) به سال ۱۸۹۲ نگاشته است ، خواننده شاهد شوق و ذوق خارج از اندازه نویسنده خواهد بود .

این زمان ، دستور داراب برای روشن نمودن پهلوی دست به انتشار چندین قسمت از متن پهلوی زد . نخستین قسمت از این انتشارات عکس برداری از رو نوشت عین *MS Nirangistân* - *Aphotozincograph facsimile of a MS of the Nirangistân* به انضمام يك معرفی و مقابله با نسخه ایرانی دیگری به سال ۱۸۹۴ است که در همان سال تحت عنوان « *موجودیت پهلوی مکمل نیرنگستان* » - *Extant Pahlavi Codices of the Nirangistân* در شعبه بمبئی انجمن سلطنتی آسیائی - *Bombay Branch of the Royal Asiatic Society* خوانده شده بود . سپس سال بعد

قسمتی از متن پهلوی را تحت عنوان های « فتوای دینی مینو خرد » - *Religious Decisions of the Spirit of Wisdom* « ترجمه پهلوی کتاب وندیداد » *Pahlavi Version of the Avesta Vendidâd*، که شامل متن، معرفی، یادداشت‌های انتقادی، لغت‌شناسی و ضمیمه‌ای بر تاریخ نوشته‌های اوستا می‌باشد، به دوزبان آلمانی و انگلیسی چاپ و منتشر نمود. این نوشته‌ها با ترجمه و چاپ قسمت تاریخی متن پهلوی تحت عنوان « کارنامه اردشیر بابکان » - *Kârnâmak Artakhlshir Bâbakan* که شامل قدیمی‌ترین وقایع تاریخی سلطنت اردشیر بابکان، مؤسس عظیم‌الشان سلسله ساسانیان ایران است به سال ۱۸۸۶ تکمیل گردید.

سپس نوبت به ترجمه چند اثر دیگر گردید ویندیش من، دانشمندان خاررشناس آلمانی می‌رسد که دستورداراب آنها را در مجموعه‌ای تحت عنوان « زرتشت در گاتاها » به اضافه ضمیمه‌ای درباره نامه تحریف شده تنسر *Tansar* به پادشاه طبرستان و اظهار عقیده‌ای درباره فرضیه دارمستتر *Darmesteter's theory* در باره نامه فوق و زمان اوستا به سال ۱۸۹۷ ترجمه، چاپ و منتشر نمود.

ولی مشهورترین آثار مرحوم دستورداراب که نام وی را در خاطر دانشجویان زبان پهلوی تا ابد پایدار خواهد نمود، عبارت از ترجمه و انتشار جلد دهم الی نوزدهم « دینکرد » *Dînkard* است که از جمله عظیم‌ترین آثار وی می‌باشد. ایده ترجمه این اثر مجلد عظیم هنگامی در وی ایجاد گردید که با مساعی پدر دانشمندش، دستور پشوتن جی جلد پنجم دینکرد را که ترجمه پدر وی [از زبان پهلوی به گجراتی] بود به سال ۱۸۸۸ از زبان گجراتی به انگلیسی برگردانید. پس از مرگ پدرش در سال ۱۸۹۸، وی جلد نهم دینکرد را ترجمه و دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۰۰ منتشر نمود. سپس نوبت جلد دهم رسید که پس از تنظیم و تصحیح در سال ۱۹۰۸ چاپ و در دسترس عموم قرار گرفت. بیست و یکسال پایان عمر مرحوم دستورداراب تقریباً یک سره، وقف زحمت و کلاوشی صبورانه در متن اثر پرشوری همچون دینکرد گردید که در مقام مقایسه، تفسیر آن هنوز بسیار شاق تراز کند و کلاوی بود که وی در استخراج

خصوصیات مورد استفاده از MSS نمود و در حقیقت این پدیده عظیم ، هم چنان که برای پدرش بود ، حاصل زندگی وی گشت . بیماری ای که وی در سنوات آخر عمر با آن دست به گریبان بود ، دستور را ازاینکه نتواند این کارشگرف را به انجام برساند غرق تألم می ساخت . ولی سرانجام وی در سال ۱۹۲۸ با چاپ آخرین جلد این اثر که خود فرجام متن دینکرد بود ، خشنودی فراوانی حاصل نموده و به این ترتیب يك اثر عظیم و قابل تقدیر که حاصل يك دوره پنجاه و چهار ساله عمر پدر و پسر بود و با انتشار اولین جلد آن به سال ۱۸۷۴ وسیله دستور پشتون جی آغاز شده بود ، برای دانش پژوهان پهلوی به وجود آمد .

يك چنین فداکاری و از خود گذشتگی که با عمری کند و کاو و دانش پژوهی عجین بود ، چندان بی اجرو سپاس باقی نماند . وی به سال ۱۸۸۸ به عضویت مجمع امین صلح *Justice of the Peace* انتخاب گردید و سپس بادر ج نام و انتخاب وی در انجمن سلطنتی آسیائی بریتانیای کبیر و ایرلند به سال ۱۸۹۲ در ردیف برجسته ترین دانشمندان اجتماعی قرار گرفت . در سال ۱۸۹۳ نخست به سمت نایب دستور آتشکده هرمزجی وادیای بمبئی *Hormasji Wodia Fire Temple in Bombay* انتخاب و پس از مرگ پدرش در سال ۱۸۹۸ به مقام دستور بزرگ (موبد موبدان) پارسیان بمبئی مفتخر شد . در همین سال از عضویت به مدیریت مدرسه آقای جمشید جی جی بائی زرتشتی بمبئی ارتقاء یافته و تا آخر عمر این سمت را حفظ نمود . دستوردار اب از این سمت ، برای ایجاد شور و علاقه بدانش پژوهان در مطالعه زبان باستانی پارسیان و همان راهی که که عمر خویش را در آن به سر آورده بود ، استفاده کرد . به سال ۱۸۹۹ دولت هند درازای دانش وی ، دستور را به لقب شمش العلما مفتخر و بدین وسیله از او قدردانی نمود .

قدردانی و ستایش از دانش و آثار مرحوم دستور دارب منحصر به جامعه هند نبود ، بلکه مشهورترین ایران شناسان باختری چه در اروپا و چه در آمریکا ، با تجلیل و احترام بی مانندی از وی قدردانی به عمل آوردند . در سال ۱۹۲۵ يك جلد کتاب به

افتخار وی چاپ و منتشر گردید و عده ای از برجسته ترین دانشمندان خاورشناس برای نشان دادن قدرشناسی و احترام خود به خدمات شایسته وی به زبان های اوستا و پهلوی با شرکت خویش در اوراق این کتاب از او تجلیل به عمل آوردند . سرانجام دانشگاه ماربورگ *University of Marburg* وی را با اعطاء درجه دکترا افتخاری در رشته فلسفه (*Ph . D*) مفتخر ساخت .

مرحوم دستور داراب به موازات فعالیت های ادبی خویش، دارای يك سری فعالیت های مؤثر مخصوص در اجتماع پارسیان بوده همیشه در بهره دادن به اعضاء جامعه خویش از تحصیلات و تبلیغات عمیق خود در باره مذهب زرتشت آماده و کوشا بود. سرانجام به تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۳۱ طومار يك چنین زندگی فعالانه و مفید درهم نور دیده شده و مرگ، دستور داراب دانشمند را در سن ۸۳ سالگی بکام خویش کشید .

بدین ترتیب دوره زندگی دستور داراب پس از سال ها زحمت در راه *MSS* کتب خطی پهلوی و متن های آن که نیازمند دقتی فراوان به تشریح ، استخراج و ویراسته نمودن داشت به پایان رسید و سرانجام در پی خویش اثری باقی گذارد که بهترین گواه انرژی خستگی ناپذیر و حرارت و اشتیاق بی پایان وی برای پیشرفت و ترویج پژوهش در زبان پهلوی است. آثاری که وی با عمری پژوهش به وجود آورد برای نسل های آینده هم چون يك یادگار تاریخی باقی مانده و نام او را به عنوان يك دانش پژوه بزرگ پهلوی و يك دستور عظیم الشأن جاویدان ساخته است .

بمبئی ۱۶ آوریل ۱۹۳۲ ژ - ك - تاراپور *J. C. Tarapore*

۱- زرتشت در گاتاها*

تفسیرات و ملاحظات کلی

هر نوع مذهب، در هر زمان، هر مکان و به هر ترتیب که باشد، مشتمل بر يك جهش، يك تاريخچه و يك سير تكاملی است. هرگز و هيچ گاه، يك مذهب به صورت ناگهانی و همانند يك ایده کامل و غير مترقبه ظهور نخواهد كرد. دیده يك فرد تاريخ نگار که با جستجو و کاوش در حدود اثبات و فهم هر گونه واقعه با در نظر گرفتن علل و تأثیرات آن در طول تاريخ بشری است، درك خواهد نمود که هر نوع مذهب جديد، تنها در اثر مرور زمان، که ممکن است ما آن را **دوره آمادگی** به خوانيم، پيشرفت و توسعه یافته است.

در طی چنین دوره ای به طور طبیعی يك سری پدیده ها و تغییرات حتمی در مسایل عقلی، اخلاقی و زندگی اقتصادی مردمی که در معرض چنین ایده انقلابی قریب الوقوع قرار گرفته اند، بوجود می آید. به همان اندازه که این پدیده ها بیشتر وقوی ترمی گردند، میل به اصلاحات در کلیه شئون زندگی نیز افزون تر و نیرومندتر می شود. تا این که شخص آماده ای که بتواند جوابی کافی و مناسب به این آرزوها و تمایلات عمومی بدهد، ظاهر گردد. و به این ترتیب مؤسسی برای يك ایده جديد به وجود می آید. چه بسا هم زمان با پیدایش این دكترین حوادث غير مترقبه، ناشنوده و غير قابل پیش بینی به وجود آید که به طور حتمی درك و تشریح علل و تأثیرات آن وقایع در زمان حیات آن شخص میسر نخواهد بود. اما کاوشگران تاريخ، آن چنان کسانی که دارای صلاحیت و استعداد هستند،

* این قسمت از مقاله ای تحت عمین عنوان، اثر دانشمند و پروفیسور آلمانی دكتر گیکر به انگلیسی ترجمه شده است.

رد پدیده‌هایی که این چنین وقایع مهم-ی را بوجود آورده‌اند گرفته و علل اصلی و انگیزه‌های واقعی آن‌ها را در هر نقطه و هر زمان که باشد کشف می‌نمایند. حال خواه عطف نظر این کارشگران در کشف و درک تاریخ میساحت باشد و خواه روشن نمودن تاریخ اسلام، بودائیت و زرتشتیت مورد نظر آنان باشد.

همان‌طور، که هر مذهب، به هر ترتیب، دارای يك تاريخ ابتدائی است، طبعاً دارای يك دوره تکمیلی نیز هست و نه تنها مذاهب طبیعی سرزمین‌های وحشی آفریقا، آمریکا و استرالیا شامل چنین استحالتهای متوالی و مختلف هستند، بلکه، سایر مذاهب نیز به همین ترتیب، در قالب‌های کوچکتر و یا بزرگتر، از چنین قاعده کلی خارج نیستند. کتاب‌های مقدسی که از این مذاهب باقی مانده، خواه مانند د کترین مذهب ما موجز و مختصر^۱ و خواه مانند مذهب یهود، طولانی و قدیمی باشد، رد دوره تکامل و زوال آن قابل کاوش و کشف است. این مذاهب همان‌طور که از نخست و از بدو پیدایش هر گز همانند يك ایده کامل و پایان یافته ارائه نگشته‌اند، يك باره نیز محو و نابود نشده‌اند. بلکه در مقابل تاریخ پیدایش و دوره تکامل خود، يك دوره زوال و افول نیز داشته‌اند.

حال، این کاوش گرتاریخ، کسی که سر لوحه و تاریخچه هر نوع آئین و مذهبی را موضوع مقاله و یا سخن رانی خود قرار می‌دهد، مواجه با وظیفه‌ای ویژه دایر بر کناره گیری از عدم توجه به ایده‌های پیش رو و ترسیم سیر تکاملی و ردیابی نوع ترقی آن مذهب می‌گردد. وی در صورت امکان باید هر گونه رنج را در راه کوشش، جهت روشن نمودن حالت بدوی و اصلی مذهب، تشخیص شکل نخستین آن از آنچه که بعدها در طول زمان بدان اضافه شده و سرانجام از آنچه که باید ضرورتاً به دان اضافه می شده است، به خود هموار نماید. من می‌گویم «**ضرورتاً**»، زیرا، مذهب ملتی که از نقطه نظریکی از مهم‌ترین فواید اجتماعی آن مورد کاوش قرار می‌گیرد، باید با در نظر گرفتن این تجربه تاریخی، که کلیه مذاهب حامل عطایای اجتماعی در طول قرون و ادوار تاریخی

۱ - این قسمت، از مقاله پروفیسور ماکس مولر تحت عنوان «نوشته‌هایی بر مبدأ و تکامل مذهب» صفحه ۱۵۰-۱۴۰ ترجمه شده است.

هستند، باشد. قرون و اعصار، موازین عمومی و اجتماعی مردم را دگر گونه می سازد، شرایط اقتصادی آنان را تغییر داده و حتی خانه های مسکونی آنان را جابه جا می نماید. وهم طراز با این تغییرات، ایده ها و نظریات، افکار، دانش و بینش آنان نیز استحاله می یابد و در این میان مذهب، آنچه را که بشر همانند عالی ترین و مقدس ترین موارث خویش حفظ می کرده است، با این استحاله و دگر گونی مادی و فکری، خود به خود و به طور طبیعی وفق داده می شود. ماده، طبیعت و هسته وجودی اشیاء هم چنان پابرجا می مانند جز بشر، که به تدریج تمام پوسته عادات و سنن را شکافته و با کوشش و تقلائی بی اندازه به جستجوی راه های جدید می رود. اما مضمون و محتوی مذهب تغییر نیافته و فقط در شکل و پوشش نوی مجسم می شود. و باید این طور باشد که مذهب هر گز قدرت خود را در زندگی اجتماعی مردمی که حرکت کرده، فهم و قلب خود را از نو پرداخت می نمایند، از دست ندهد. پرواضح که تنها بعدها، علت یابی و تعیین ماده اصلی هر د کترین مذهبی از میان مطالب ادبی موجود که هر کدام از شخص بانی د کترین ناشی شده و یا لا اقل از دوره و زمان وی منبعث گشته و بدان وسیله نقش حقیقت و درستی را برداشته اند، ممکن و میسر است.

اگر ما به خواهیم در برگ های آینده این کتاب، کوشش خود را صرف ردیابی و کاوشی دقیق در قدیمی ترین و بدوی ترین شکل د کترین زرتشت که بعد از گذشت مسلم بیست و پنج قرن و بعد از پشت سر نهادن يك تاريخچه پر حادثه ای از نبردها، پیروزی ها، زجرها و موفقیت ها است و در حال حاضر يك صد هزار فرد مؤمن و طرفدار دارد، بنمائیم سؤالی پیش می آید، که آیا بعد از این همه، چنین کاری ممکن است؟ آیا ما مدارك و اسنادی که انشاد و تزیف آن منتسب به مؤسس و یا لا اقل نوشته هائی که متضمن عقاید وی در زمان خودش بوده و متعلق به نخستین حلقه رفقا و مریدان وی باشد، در دست داریم؟ ما به این سؤال می توانیم جواب مثبت بدهیم زیرا در حقیقت، ما مالك چنین مدارکی هستیم، و این مدارك، گاتاها هستند، سرودهای مقدس که مشكل بخش هائی از اوستا بوده و کتاب مذهبی زرتشتیان است.

در اینجا موضوع شایان توجه، مشخص نمودن جزء جزء قالب و محتویات گاتاهاست. چنان که شهره عام است گاتاها بخشی از یسنا را تشکیل داده و مقرر شده است که قسمت‌هایی از آن در جشن‌های قربانی تلاوت شوند. در حالی که ارتباط نزدیکی بایسنا ندارند؛ با این وصف همه آنها بدون داشتن کوچکترین وابستگی بابقیه متن، به‌طور نامنظم و درهمی در یسنا گنجانیده شده‌اند. به‌ویژه در آن چنان بخشی از یسنا که تلاوت آنها بر حسب مراسم مذهبی و در حین نیایش باید انجام شود. در نتیجه، محتویات گاتاها، همانند کتاب قانون مقدسی، همچون فصولی از وندیداد Vendicâd که در يك سبك كاملاً مقایسه‌ای بین قسمت‌های مختلفی از یسنا در دست‌خط‌های مشهور و وندیداد ساده Vendidâd - Sâde درج شده است، تماماً مهم و جالب توجه است. بخش‌های متشکله‌ای از اوستا مثل یسنا، ویسپرد Visperad، وندیداد، یشت‌ها yashts و گاتاها که برای ما باقی مانده‌اند تماماً و به نحوی روشن در قالب و وزنی نظیر ریگ‌ودا Rig - veda [هندیان] و در زبانی همانند یکدیگر انشاد و تصنیف شده‌اند و تنها تفاوتی که بین این دو کتاب باستانی موجود است، اختلاف لهجه‌ای است که بین سرایندگان آنها وجود داشته است.

متأسفانه محتویات گاتاها چندان زیاد نیست و طبق برآوردهای من مشخصاتی که زیلا ارائه می‌شود، بدون نقص و مورد تأیید هستند.

۱- گاتا اهو نه ویتی Gâthâ Ahuna vaiti مشتمل بر ۳۰۰ خط و تقریباً ۲،۱۰۰ کلمه (یسنا فصل ۲۸-۲۹).

۲- گاتا او شته ویتی Gâthâ Ushtavaiti مشتمل بر ۳۳۰ خط و تقریباً ۱۸۵۰ کلمه (یسنا فصل ۴۳-۴۶).

۳- گاه اسپن ته مینیو Gâthâ Spenta mainyû مشتمل بر ۱۶۴ خط؛ تقریباً ۹۰۰ کلمه (یسنا فصل ۴۷-۵۰).

۴- گاتا وهوخشتره Gâthâ Vohû-Khththra مشتمل بر ۶۶ خط؛ تقریباً ۴۵۰ کلمه (یسنا فصل ۵۱).

۵- گاتا وهیشتوایشتی - Gatha Vahishti - ishti مشتمل بر ۳۶ خط؛ تقریباً ۲۶۰ کلمه (یسنا فصل ۵۲).

به این ترتیب گاتاها مشتمل بر ۸۹۶ خط و تقریباً^۱ ۵۶۶ کلمه هستند، در حالی که اینها در حد خود کم و نا کافی هستند. اما مطلبی که بیش از همه موجب دل سردی می شود، مشکلات قابل ملاحظه ای است که به هنگام تفسیر و تعبیر بسیاری از پیام های گاتاها ایجاد می شود. چندین خط و بند گاتاها به حدی مبهم و پیچیده است که فهم و ترجمه واقعی آن بی نهایت مشکل است.

اکثر اوقات ما مجبور می شویم ترجمه بند و یا خطی این چنین را رها کرده و به ترجمه و تفسیر قسمت بعدی به پردازیم. به هر صورت، ترجمه این چند بند را نمی توان به طور قطعی درست و یا به یقین غلط اعلام نمود. اما این چنین سطور و گفتارها نبایستی بطور کلی همانند دلالی از برای هر نوع بیان اصلی موضوعی که می باید مورد بحث قرار گیرد، قبول شود، و چنان چه مورد پذیرش نیز قرار گرفت باید با قید شرط و احتیاطی عمیق باشد. چه بسا که يك مترجم آن چه را که دیگران مدعی و یا منکر می شوند، به طرزی صحیح و بدون تردید انگاشته و مورد قبول قرار دهد. «به هر صورت، تحت هر شرایطی احتیاط زیاد، به نحوی مصرانه، در به کار بردن گاتاها برای هر سند بیانی فتوای زرتشتی، لازم و ضروری است.»^۲ مازمانی که تصمیم به بررسی در این موضوع گرفتیم، با کلیه مشکلاتی که بر سر راهمان وجود داشت، آشنائی داشتیم. لیکن با وجود این، ما می توانیم ادعا کنیم که شکل اصلی آئین زرتشت، اندیشه ها و عقاید مذهبی و فلسفی بنیان گزار آن، نخستین آموزگاران و معلمان که از مکتب این دیانت برخاستند، - و سرانجام زمینه و سیمای کلی آن با در نظر گرفتن و توجه به متن گاتاها، - در مقام مقایسه با دوران های نخستین، یکی از برگزیده ترین و بی آلاش ترین ادیانی است که تا کنون به وجود آمده^۳ و مورد

۱ - چنین به نظر می رسد که به هنگام چاپ در جمع کلمات اشتبا شده است. زیرا جمع کلمات گاتاها طبق شرح فوق ۵۵۶۰ کلمه می شود.

* - قسمت هایی که در متن مشخص شده - در اصل کتاب با حروف خوابیده چاپ و با علامت ستاره مشخص شده است و از یادداشت های دکتر دستور داراب است.

کند و کار قرار گرفتد، آئینی است بی نهایت سود رسان، که عبرت و شگفتی بسیاری به بار می آورد.

درباره گاتاها، مادر آغاز تجسسات و کند و کاوهای خود مستقیماً بایک سری موارد پیچیده و اثر دای روبرو شدیم که می بایست قبل از آغاز به کار بر طرف و روشن می شد. این موارد پیچیده بد صورت سؤالاتی این چنین در مقابل ما ظاهر می شدند. آیا گاتاها نگاشته و پرداخته شخص زرتشت می باشد یا وسیله نخستین مریدان و هواخواهان وی به رشته تحریر درآمده است؟ آیا جهت نگارش این اثر واقعاً به دوران ابتدائی آئین زرتشت رجوع شده است؟ و سرانجام آیا گاتاها از بقیه اوستا کهنه تر و مربوط به زمان دورتری هستند؟ در میان دانشجویان اروپائی اوستا بر سر نکات فوق مشاجره بوده، عده ای زرتشت را فردی افسانه ای و موهوم معرفی کرده و بعضی دیگر با اخذ موارد اختلاف بین گاتاها و باقی مانده اوستا معتقدند که وی فردی غیر روحانی بوده و از طبایع محلی پیروی نموده است. بدین معنی که آنان به ویژه با اتکاء به موارد اختلاف لهجه ای بین گاتاها و سایر قسمت ها، چنین فرض کرده و پذیرفته اند که در مثل، گاتاها در قسمتی از ایران و یشت ها yashts و وندیداد در نقطه دیگری از ایران تصنیف شده است. ولی به هر صورت چنین به نظر می رسد که این عقیده در روز کاران نوین وسعت کمتری می یابد و به ویژه با جدیدترین ترجمه ای که وسیله دکتر ال-اچ - میلز Rev. Dr. L. H. Mills از گاتاها به عمل آمده، قدمت و کهنگی آن به بهترین وجهی تثبیت و حمایت شده است.

وزن و قافیه گاتاها به زحمت ممکن است به سان دلیل و شاهی برای قدمت و کهن بودن آن به کار برده شود. زیرا در مابقی اوستا، تکه ها و قطعه های دیگری می یابیم که تماماً در بحری نظیر گاتاها تصنیف شده اند. در بسیاری از پیام ها بجز و حالت، هنوز به صورت دست نخورده و بکر خود باقی مانده و حفظ شده اند ولی در سایر پیام ها، بدون هیچ شك متن بایستی نخست از اضافات و تحریفات ضمن ترجمه یا چاپ پاك گردد. اکنون موضوع پراهمیت تر، حالت و کیفیت قسمت اعظم اشعار و سرودهای گاتاهاست که به نحو

بی نظیری بهتر از قطعات موزون ما بقی اوستا حفظ و نگهداری شده است. این موضوع مطمئناً ثابت می کند که ضمن نگارش، رونوشت برداری و یا ترجمه، گاتاها همانند شیئی بسیار مقدس و منزّه و به صورتی غیر قابل لمس تر از سایر متن های منتقله برای ما به خوبی حفظ و به یادگار مانده است. باید در نظر داشت که تنها لهجه قدیمی و غیر عادی گاتاها قادر به اثبات کهنه گی و قدمت آن از بقیه اوستا نمی باشد. لهجه قدیمی گاتاها نه تنها بسیاری از قسمت های بسیار قدیمی اوستا را نشان داده و مشخص می کند، بلکه، بسیاری از آنها را که به نظر می رسد تحریف شده و تغییر یافته اند نیز به خوبی عیان می سازد.

ولی آنچه که بدون شك موجب مشخص نمودن گاتاها از سایر قسمت های اوستا گردیده و ثابت می نماید که گاتاها متعلق به دوره بسیار دورتری است، حالات و مشخصات آن است که از قرار معلوم ما را به دوره ای که متعلق به دوره زندگی مؤسس و پیدایش فلسفه ود کترین آن است می کشاند، به آن زمانی که زرتشت و نخستین پیروان و مریدان وی هنوز زنده بوده و به تبلیغ آئین خویش اشتغال داشته اند، زمانی که آنان بی هیچ شکی برای دوره اوستای جوان در حکم شخصیت های گذشته دوری بوده اند.

در گذشته که فرصت بیشتری داشتم برای تثبیت و به پیش راندن موضوع فوق، مقاله ای تحت عنوان *Ostirânische Kultur im Altherthûm* چاپ و انتشار دادم که تا به حال در هیچ مرحله ای رد و تکذیب نشده است. بعدها دکتر میلز^۱ در بخش و تثبیت این ایده ها و عقاید، در ترجمه زنداوستا، قسمت سوم یسنا و غیره - کمک های موثر و ذی قیمتی نمود: « همه چیز در گاتاها متین و حقیقی هستند. روح گاتاها (روان آفرینش) *Kine Soul* در حقیقت شرحی شاعرانه و همانند شیون و ندبه ای است رسا و الوهیت با فنا ناپذیریش *Deity With His Immortals*، توصیفی است از شنوایی، گویائی و بینائی همه چیز در همه حال. اما با این استثنائات معانی بیانی، هر چیز که توجه را جلب نماید، در منتهای درجه، عملی و شدنی است. گرهما *Grehma* و بندوا

۱) *The Zend Avesta, part III Yasna, etc., translated by L.H.Mills (the Sacred Books of the East, vol XXXI., P.XXI).* (کتب مقدس مشرق زمین)

Bendva کرپانها Karpans کویها Kavis یوسیجها (ks-) Usijs هرگز هیولاها و دیوهای افسانهای نیستند. هم چنانکه اردهائی موجودیت این هیولاها را تهدید نکرده است، هیچ وجود افسانهای نیز از آنان حمایت ننموده است. زرتشت، جاماسپ Jâmâspa فره شوستره Frashaoshtra میدیوما - Maidhyô mâh، اسپیتاماها Spitamas، هوگواها Hvogvas، هی چت - اسپاها Haêchat aspas - آنقدر حقیقی بوده و آن چنان باسادگی و بی منظوری در گاتاها یاد شده اند و که خصوصیات و مشخصاتی در تاریخ گنجانیده می شود. و به جز پیامها و الهامات، هیچ چیز دیگر گاتاها معجزه نیستند.

مادر آینده فرصت های به جایی جهت رجوع بداین مطلب که شخصیت واقعی گاتاها، و حقیقت فرضیه منتشره فوق من، که گاتاها متعلق به دوره بنیان گذار آئین زرتشت است، داریم و به موقع خود این مطلب برای خواننده آشکار خواهد شد. این موضوع زمانی رخ خواهد داد که مادیده گان خود را به روی قسمت هائی که سروده شخص زرتشت و سایر شخصیت های گاتاهاست، آن چنان کسانی که در سنن تاریخی پارسی ها همانند شخصیت های معاصرشان تقدیس و رعایت شده اند، بدوزیم.

افسانه بعدی درباره زرتشت، زندگی و کارهای اوست، که ما آن را پس از زدودن هر گونه آرایش و پیرایه، به طوری که شناختن وی به آسانی ممکن شود، ارائه می دهیم^۱. زرتشت از یک خانواده شاهانه برخاسته، و دودمان و نسب نامه وی منتهی به منوچهر می شود. از جمله اجداد وی می توان از اسپی تاما Spitama و هی چپ اسپا Haêchat-aspa نام برد. پدر وی پوروشسب Pourushaspa بوده است. مذهب مقدس وسیله اهورامزدا به زرتشت آشکار و وی نخست میدیو - ما فرزند عموی خود آراستی Arâsti را به قبول این آئین دعوت نمود. سپس زرتشت بنا به امر خدای خود

۱) Cfr. Spiegel. *Erânische Altertumskunde*, vol, 1, P. 684 Seq. - "Gushtâsp and Zoroaster", translated from the German of Spiegel, By Darab Dastur peshotan Sanjana, vide vol. II of the "Civilization of eastern Iranian" p p. 189-192

به قصر گشتا سپ پادشاه باختر ایران زمین رفته و وی را به پذیرش آئین خویش دعوت می کند . **جاماسپ** عاقل و زیروی بوده است . **پیامبر** نخست موفق به جلب نظروی و برادرش **فره شوستر** شده و سپس شاه و همسروی نیز به آئین وی می گروند . در همان جا بوده که وی مذهب خود را علناً اعلام نموده و آن را استحکام بخشیده است . پس از آن زرتشت با **هووی Hvôvi** یکی از دختران **جاماسپ** ازدواج کرده است . ولی به زودی مرگ اورادر ربود و وی آن قدر زنده نماید که شاهد دیدار نخستین میوه های مذهب خویش باشد .

بخش یکم

سراینده گاتاها

اکنون نظری اجمالی به نام آن کسانی که در گاتاها از آنان یاد شده است، می‌افکنیم .

موضوع قابل ملاحظه انتساب و ارتباط این نام‌ها با افسانه زرتشت است که ما البته مطلب را از استثنایات مبالغه‌آمیز مجزا کرده و سپس ارائه می‌دهیم . ما نامهای زرتشت ، ویشتاسپ Vishtâspa جاماسپ و پروشسپ را در کنار میدیو ماوگ Maidhyômaogh ، نام‌های فامیلی هوگو ، سپتیما ، وهیجت اسپا ، و خانواده‌های شخصی زرتشت و جاماسپ یافته ایم . و سرانجام از دخت پیامبر نیز در گاتاها یاد شده است . اما با مختصر استثناء ، ماهیچ یک از نام‌هایی را که در افسانه‌های حماسی مشهور ایران و همچنین در بقیه اوستا همانند - ترائون یا (فریدون) Thraêtanona کرساسپ یا گرشاسپ Keresâspa هئوشبانک یا هوشنک Haoshyaga کوی هوسراو یا کیخسرو Kavî Husrava آرجات اسپا یا ارجاسب Arjat-aspa - یاد شده و به کار رفته‌اند ، در گاتاها نیافته ایم . ییما یا جمشید Yima فقط در یکی از پیام‌ها نام برده شده است .

آیا این یک حادثه و اتفاق محض است؟ یا نه این که گاتاها از شخص زرتشت و نخستین رفقای وی برای ما به ارث رسیده و طراح تجارب ، امیدها ، آرزوها و ترس‌های آن از همان حلقه باریک ناشی و منبعث شده است ، یک فرضیه احتمالی بیش نیست . تثبیت و محقق نمودن حقیقت این فرضیه احتمالی ، در صورتی که متعهد شویم پیام‌ها را

در مکان‌هایی که اسامی فوق‌بدان مرتبط می‌شوند، آزمایش کنیم، بسیار سهل و آسان خواهد بود.

طبق اطلاع و بنیش‌من، نام زرتشت جمعاً شانزده بار در گاتاها به کار رفته است. در گاتا آهونه ویتی سه بار، در گاتا او شته ویتی پنج بار، در گاتا اسپننه مینیو ۲ بار، در گاتا و هوخشره دو بار و بالاخره به نسبت محتویات گاتاها، و هشتواشتی از همه بیشتر یعنی چهار بار نام برده شده است. با وجود این، به نظر من گاتا و هشتواشتی، از نظر زمان نسبت به دیگر گاتاها جدیدتر و به اصطلاح جوان‌تر است. در بندهای مقدمانی آن که از زرتشت، کوی ویشتاب *Kavî Vishtaspa* پوریو-چیستا *Pourv-chista*، دختر زرتشت و فره‌شوشتر نام برده شده است، به نظر من چنین می‌رسد که يك عطف به ماسبق و یا يك تجدید خاطرهای از دوره زرتشت شده است. و من نمی‌توانم باور کرده و بخود به قبولانم که سراینده مستقیم این بندها یکی از این اشخاص باشند.

جالب‌ترین و مهم‌ترین قسمت‌های گاتاها سروده‌هایی است که در آن هازرتشت به عنوان اول شخص صحبت می‌کند. مثلاً برای نمونه در یسنای چهل و ششم بند نوزده چنین می‌گوید :-

[(یسنای ۴۶- بند ۱۹)] - او آن چنان کسی که بهترین حاجت مرا که زرتشت هستم برآورد، ارواح آسمانی برایش به عنوان اجر از نعمات فراوان سرزمین جاودانی عطا خواهند کرد.

من تصور می‌کنم، چنین پیامی که از زبان زرتشت گفته می‌شود، از سایر پیام‌های اوستا که در آن‌ها پیامبر خود شخصاً صحبت نکرده و متن‌ها وسیله پردازنده خوانده می‌شود، به طور مسلم و روشنی برجسته‌تر و نمایان‌تر است.

برای مثال در آغاز یسنای نهم (که بدون شك يك سرود مقدس قدیمی است و در نخستین نظر چنین نمایانیده می‌شود که زمان بسیار بعیدی پس از زرتشت سروده شده است.) وقتی که می‌گوید :-

« به هنگام بامدان هوم نزد زرتشت که آتش را تقدیس میکرد و گاتاها را با صدایی بلند می سرائید آمد . وزرتشت از او پرسید : - ای مرد که هستی تو! که در تمام جهان خاکی به دیدار نیکوتر از همه ای که تا حال دیده ام ، ای درخشنده جان . »

ما مطمئناً مختاریم از لحاظ خصوصیت متفاوتی که در گفتارهای قبلی و بعدی که زرتشت در آن ها نامیده شده است ، بر حسب عصر مربوط ، نتیجه گیری کنیم .

پرفسور الدنبرگ Oldenberg به تازگی ضمن يك طريقه مقایسه ای جالب توجه ، امتیاز فوق العاده بین سروده های قدیم و تجدید ترریگ ودا Rig - veda را ، با مورد توجه قرار دادن این امکان ، که آیا سبک بیان اشعاری این چنین هم زمان و مطابق با وقایع حقیقی تاریخی عصر مربوطه خود هست یا نه ، ثابت کرده است . به این ترتیب گفتار هیجدهم ریگ ودا ی هفتم از سایر سروده های همین کتاب که به ظاهر دارای همان قدمت هستند به خوبی تمیز داده می شود ، زیرا . مصنف آن در جنگ بزرگی که پادشاه سوداس Sudâs نموده به سان نبردی که بتازگی اتفاق افتاده ، صحبت می کند ، در حالی که در سایر سروده های مورد بحث ، از این نبرد به سان يك واقعه تاریخی که در زمان گذشته و دوری اتفاق افتاده است ، یاد می شود .

چنانچه ما بند نوزده یسنای چهل و ششم را بسان سروده زرتشت بپذیریم ، بدون شك سایر سرودهای مشابه را که در آن ها نیز زرتشت به صورت اول شخص است سروده شخص زرتشت قبول خواهیم کرد . زیرا ، به هر صورت این قسمت ها سرشار از تلمیحات و اشارات شخصی زرتشت است . زرتشت ، در گفتار چهاردهم ، با کلمه ای این چنین همراه است : ای زرتشت ، چه کسی دوست دوست ؟ . مع هذا این گونه کلمات ، عقاید را در مورد سرچشمه گرفتن سرودهای مقدس از شخص زرتشت رد نمی نماید . زیرا در روشن ترین قسمت این گفتار که بند آخرین آنست مجدداً زرتشت به صورت پاسخ دهنده و اول شخص جلوه گری می کند ، زمانی که می گوید ، « او کی ویشناسپ است » و سپس آورنده پیام با وضوح بیشتری مشخص می شود ، « من هرگز دوست و یاور ی چون

کی ویشناسپ نیافته‌ام»^۱

زرتشت در قسمت زیادی از سروده‌هایش از افراد فامیل خود مانند اسپه‌تاما یاد کرده و از فروشتر و دژاماسپ *Dê Jâmâspa* نام برده است و خود به صورت اول شخص، هم چون گفتاری که در بالا به آن اشاره شد، به آنان، بهشت را به سان اجر و پاداشی جهت ایمان صادقانه و پاکشان وعده می‌دهد.

اگر به اشته‌ویتی گاتا مراجعه کنیم در سرودهای مقدس یسنای چهل سوم اشعاری خواهیم یافت که به طرزی روشن همانند آنچه که در بند نوزدهم و چهاردهم یسنای چهل و ششم مشاهده کردیم، زرتشت خود در مقام اول شخص جلوه گر شده و به سؤالات مستقیماً پاسخ می‌دهد: «من زرتشت دشمن جاودانی دیوها و دروغ پرستان بوده و حامی و پشتیبان قوی راستان و مؤمنان تا آخرین حد توانائی خواهم بود.»^۲ و سرانجام، این گفتار، در حالی که زرتشت به حال سوم شخص درآمده است چنین خاتمه می‌یابد: «اکنون زرتشت و تمامی کسانی که هواخواه اهورامزدا هستند، خود را برای سرای جاودانی [دنیاائی که محل ارواح درستکار است] آماده می‌کنند.»

زمانی که سراینده در قالب سوم شخص از خود صحبت می‌کند، ما نباید دچار شگفتی شویم. زیرا نظایر این گفتارها را در ریگ‌ودا (37,4 و VII,42,6) نیز می‌توانیم به یابیم. از قرار معلوم در زمان‌های دور هم چون عهداوستا و ریگ‌ودا چنین رسم بوده که سراینده سرودهای مقدس در حال سوم شخص صحبت می‌کرده است؛ و حتا چنین روشی در شعرپردازی عصر حاضر نیز چندان غیر معمول نیست.

۱- ترجمه کامل گفتار چهاردهم یسنای چهل و ششم چنین است. «۱۴- ای زرتشت کدام يك از گروندگان در اتحاد ایمانی دوست دوست و یا کسی که به شهرت نيك خواهد رسید. - کی کشتاسپ یا ورآئین است. کسی که در بهشت در ساحت تو به سر برد، ای مزدا اهورا کسی است که با سرودهای پاک منشی‌اورا می‌ستایم. صفحه ۹۳ - سروده‌های زرتشت و ترجمه استاد پورداود.

۲- گفتار هشتم از یسنای چهل و سوم چنین است: «پس من بدو گفتم نخست منم زرتشت و تا باندازه‌ای که در قوه دارم دشمن حقیقی دروغ پرست و يك حامی قوی از برای دوستان راستی خواهم بود. تا آن که از این سبب به کشور جاودانی بی‌کران توانم رسید، همیشه این چنین ترا ستاینده و سرودگو خواهم بود ای مزدا، صفحه ۶۵ بند هشتم. سرودهای زرتشت. ترجمه استاد پورداود.

اکنون ما اوشته ویتی گاتا را رها کرده و به آهونه ویتی گاتا باز می گردیم .
 در اینجا ما به يك تغییر برجسته و قابل توجه آگاهی می یابیم. زیرا در بندهای ششم الی
 هشتم یسنای بیست و هشتم شاهد گفتارهایی هستیم که در آنها سراینده در حال اول شخص
 صحبت می کند و با استدلالی که گذشت معتقد می شویم که بدون هیچ شك سراینده این
 قسمت ها در زمان مؤسس د کترین جدید می زیسته است. به هر صورت عقیده من متمایل
 به این مطلب است که مصنف این بندها زرتشت نبوده و سروده یکی از مریدان معاصروی
 می باشد .

باری سراینده در بند ۷، ۶ و ۸ - یسنای بیست و هشتم ' خدای خود را چنین
 نیایش میکند.. [«قسمتی از بند ششم»] - ارزانی بدار [توای مزدا] توان و نیروی راستی
 و نیک اندیشی را به زرتشت و همه ما».

- «Bestow (thy) powerful spiritual help upon
 zarathushtra and upon all of us»

(قسمتی از بند هفتم) - «به بخشای نیرو به گشتاسپ و به من».

- «Grant power unto vîshtâspâ and to me»

(قسمتی از بند هشتم) - « من از توای اهورا عاجزانه بهترین خوبی ها را
 (بهشت را) برای فروشتر پهلوان و خود درخواست می کنم»^۱

- «I Beseech thee, grant the best good to the hero
 frashaoshtra and to me»

توازن در این سه بند به اندازه ای روشن و گویاست که پذیرش این موضوع
 را که لااقل سراینده این سه قطعه زرتشت ، ویشتاسپ و فروشتر نیستند را برای ما میسر

۱ - ترجمه کامل سه بند فوق چنین است : (بند ۶) - «بیا ای بخشاینده یاك، تو ای
 مزدا، دیرزیوی را، خوشی نیرومندی را، بانیك اندیشی، باراستین گفتارها، به زرتشت ارزانی
 بدار ، هم چنین برای ما ای اهورا تا که آسیب های کینه جو را شکست دهیم» - (بند ۷) -
 «بده ای ياك آن خوشی سودهای نيك اندیشی را، بده توای آرمئیتی (اندیشه رسا) آرزوی گشتاسپ
 را و مارا، به بخشای تو بخشایش ها را ای مزدا وای توانا تا که ما مانتره ها (سخنان ياك ایزدی)
 را به سرائیم» - (بند ۸) - «ای بهتر از همه، ای که با بهترین راستی همراهی ، ای اهورا
 بهشت تورا از روی مهر درخواست می کنم برای فر شوستر دلیر و برای خود ماها و برای آنان
 که بی گمان می بخشائی نيك منشی را برای همه زمان (همیشه)» صفحه های ۴۷ - ۵۲ - ۵۷ - گزارش
 کاتاها نوشته م - اورنگ.

می سازد. و به این ترتیب مسلم می گردد که مصنف این سه گفتار به طور حتم شخص زرتشت نیست.

به نظر این جانب یسنای بیست و نهم نیز هم چون یسنای بیست و هشتم بطور مسلم اثر زرتشت نبوده و سروده یکی از یاران و مریدان وی می باشد. در سرود بعدی (یسنای ۲۹) این مصنف و شاعر پردازنده گئوش اوروان، *geush urvae* [«روان گیتی» - روح گاو - مام زمین - *the kine-Soul*] برای یاری و نجات خویش از نکبت و پریشانی که مردم شیطان صفت برایش بوجود آورده و می آورند، از ارواح آسمانی *heavenly spirits* کمک می طلبد. ارواح آسمانی زرتشت را به سان پیامبری با گفتارهای نیکو و آموزش های پسندیده اش بدو معرفی می نمایند. ولی گئوش اوروان به این وعده راضی نشده و از روان های فلکی درخواست می کند برای نجات و یاوریش، این بشر ضعیف را دلیری، توانائی و نیرومندی بخشد. بنا به تعبیر و تفسیر من گاتای بیست و نه مشتمل بر بندی است که در آن اهورامزدا توبه و التماس گئوش اوروان را پذیرفته و به وی قول می دهد که به پیامبر ضعیفش کمک کرده و مجدداً توان و خصایل جاودانه خویش را بروی فرو دمد، به حدی که زرتشت قادر به انجام خواسته های روان گیتی و پیش بردن وظایف مشکل خویش گردد.^۱

۱- ترجمه کامل بندهای فوق چنین است. (بندا) - «به شما روان جهان دادخواهی خواهد کرد. برای چه مرا آفریدید؟ که مرا ساخت؟ فرا گرفت مرا خشم، چپاول و ستیزه، پریشانی و آشفته گی و سختی، نیست برای من نگهبانی جز از شما، پس به من به نمایند نیکان را، کوشش کنندگان را.» - (بند ۶) «آن گاه اهورا مزدا ی دانای خوشبخت سازنده با خردمندی دهان به سخن گشوده گفت: نیست يك سرور دانا، نه رهبری کننده از روی راستی، بنا بر این، آفریدگار ترا (زرتشت را) بیا فرید. به راستی برای افزایش دادن و هم چنین برای کوشا بودن، (بند ۸) برای من در این جا آن یگانه دانا که آموزش های مارا گوش داد خود زرتشت سپتامه است باخواست ما مزدا برای راستی و فرمان را پذیرفت آن که به او گفتارش یوا داده شد.» - (بند ۹) - «اما آن گاه جهان روان که در رنج ناامیدی، ناتوانی بر او روی آورده بود، به گفتار پیشوای دلیر به کام فرمان روائی را (برای او) آرزو کنان بالید، باشد که او همیشه زمان پایدار شود، به او نیرومندی پشتیبانی ارزانی گردد.» صفحات ۱۴ - ۴۹ - ۶۵ - ۷۰ - گزارش گاتاها نوشته م- اورنگ.

چون در ترجمه و تعبیر واژه زاستا که دارای معنی ۱- رستن و روئیدن ۲- بازداشتن ۳- گریستن و ندبه کردن ۴- روان شدن و گردش کردن در بند نهم یسنای ۲۹ بین اوستا شناسان اختلاف است و آقای اورنگ در بند فوق این واژه را به معنی بالیدن آورده است - برای مزید

آنچه از بررسی این تکه‌ها به نظر من رسید این است که :

- ۱- طرز تصنیف و سرایش این قطعات ثابت می‌نماید که انتساب تصنیف این گاتا به زرتشت قابل قبول نیست و به‌طور حتم این يك سروده پس از مرگ منتسب به وی است.
- ۲- این گاتا مشتمل بر بند دیگری بوده است [ضمن تشریح درخواست گئوش اوروان به این بند اشاره شد] که مکمل این گاتا و حاکی از اجابت تقاضای مجدد گئوش اوروان بوده که در طول زمان به عللی از آن حذف و فراموش شده است.
- ۳- مطالعه دقیق این‌ها (۲۹) ثابت می‌نماید که سراینده واقعی آن زرتشت نبوده و یکی از رفقا و مریدان وی می‌باشد. سراینده در این گاتا، از زرتشت به سان مردی که خدا برای نابودی افعال و حرکات شیطانی، وی را قدرت بیان و روشنائی جان بخشیده است، یاد می‌کند.

گاتا اهو نه ویتی برای مشخص نمودن سراینده‌اش هیچ نوع کلید مطمئنی به ما ارائه نمی‌دهد. فقط در یسنای سی و سوم يك بار به نام زرتشت در حالت سوم شخص برخورد می‌کنیم و آن‌هم به هیچ وجه کافی برای اظهار نظر درباره مصنف این گاتا نیست. ولی هم‌چنان که خواهیم دید بندهای این گاتا حاوی تمامی علایم و مشخصات مختصه دوره زندگی مؤسس دگرترین می‌باشد و از این جاست که ما متوجه می‌شویم قدمت و وابستگی این گاتا به دوره زرتشت بدون ایراد می‌باشد. در طول این گاتا، چندین بار سیرت و حالات اخلاقی دگرترین زرتشت و عقاید مذهبی وی به نحو مبسوطی تشریح شده است و از طرز سرایش آن چنین بر می‌آید که یکی از مریدان و هواخواهان هم‌دوره وی که وظیفه رهنمائی نیز به عهده داشته است مبادرت به سرودن آن تعالیم و دستورانی که مستقیماً از دهان زرتشت شنوده، نموده است.

شاعر در بند ۸ یسنای چهل و نهم گاتا سپننه مینو ضمن یاد کردن نام فروشتر



اطلاع ترجمه همین بند را که وسیله آقای استاد پورداود در صفحه ۱۵ گاتاها سروده‌های زرتشت شده و این واژه را به معنای نارضایتی آورده است عیناً نقل می‌کنیم : (بند ۹).
آن‌گاه از روان آفرینش فروش برخاسته (گوید) آواز مرد ناتوانی به من رسید، مرا خواهش مرد دلیر و زورمندی بود. کی چنین دلاور زبردستی به فریادم خواهد رسید.

بدون آن که به طور مشخص نام خود را ذکر کند ، به خود اشاره کرده است.^۱ و در بند بعدی ضمن اشاره به جاماسپ از فرد دیگری به منزله یکی از اساتیدد کترین جدید یاد می کند که ممکن است از روی قراین گشتاسپ باشد *vide Dr Mills, S.B,E* vol 31,P,166. هیچ چیز مانع از این که ، زرتشت را سخنور بزرگی قبول کنیم، نیست. در این یسنا نیز، متوجه مواردی می شویم که مسلم می سازد این گاتا نیز در زمان زرتشت، سروده شده است و کلمات آخرین بند یسنای چهل و نهم هنگامی که می گوید : - تو (ای اشاوهرمن) به عنوان کمك برای زرتشت که از شما استم. داد می کند چه دارید؟ *what hast thou as a help for zarathushtra who invokes thee*؟ این مطلب را که مصنف این گاتا زرتشت است، تکذیب نمی نماید.

مهمترین و جالب ترین قسمت سپنته مینو گاتا بندهای ۵ و ۶ یسنای پنجاهم است که تنها و برای نخستین بار به بهترین وجهی وسیله د کتر میلز تشریح و بیان شده است (۲) در بند ششم زرتشت در حال سوم شخص ظاهر شده و در حال ستایش صدای خود را اوج داده و از اهورامزدا و مہین فرشتگان چنین درخواست می کند: «ممکن است آئین مرا وسیله منش پاك به من بیاموزی». *«In good mind may he announce my laws»* بدیهی است که شاعر در اینجا نیز همانند آنچه که در یسنای سی و سوم مشاهده کردیم ، بدون آن که از خود نام به برد خویشان را در کنار زرتشت قرار داده است این شخص

۱- ترجمه این بند چنین است - «خواهش از تو این است ای اهورا که فرشوشت را به خوشترین آمیزش با راستی موفق گردانی و به من نعمت کشور جاودانی خود ارزانی داری ، هماره خواهانیم که پيك تو باشیم» صفحه ۱۱۳ سرودهای زرتشت ترجمه استاد پورداود.

۲ - یسنای چهل و نهم بنده:

فرامین ایزدی هر شخص با ایمانی را به کمك ما می خواند، تا از آمیزش طرفداران نیکی با دروغ پرستان جلوگیری کند. روان هائی این چنین متحد باید تنها برای اعمال خیر پاداش دریافت دارند، و اکنون با جاماسپ است که در اتحاد شجاع باشد،

۳- کتب مقدس مشرق زمین- صفحه ۱۶۷

۴- ترجمه کامل بند ۵ و ۶ یسنای پنجاهم چنین است: بند ۵ «آری ای مزدا اهورا وای اشايك اشاره صریح و آشکار شما ما را به فردوس رساند . چه دوستی و میربانی شما نسبت به پیغمبرتان یقینی است» * بند ۶ - «پیامبر ستایش کنان صوت خود را بلند می کند ای مزدا آن دوست راستی زرتشت تا آن که زبانم را به راه راست رهنمون شوی ای آفریننده قوه خرد به توسط منش پاك مرا از آئین خویش بیاموز» *

شاید گشتاسپ و چه بسا هم که جاماسپ باشد . به هر حال این شخص در کلیه سروده‌ها ، خود را نه به صورت يك شاهزاده و نه در لباس يك اعیان زاده بلکه در قیافه يك فرد كوچك مذهبی ظاهر ساخته است . کسی که تمام امکانات خود را جهت فزونی توان زرتشت به کار برده و با هم پیمان شدن با وی در معرفی و گسترش انواع اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زرتشت شرکت جستد است . ما در فصول آینده ضمن بررسی دقیق جوانب و محتویات ایده زرتشت به تحقیق در خواهیم یافت که زرتشت دررل يك پیامبر، نه تنها مذهبی را ارائه داده که از نظر موارد اخلاقی در تاریخ ادیان درخشدگی خاصی دارد بلکه در قالب يك مصلح بزرگ اجتماعی يك دوره سازندگی و پیشرفت همه جانبه در شئون زندگی مردم ایران باستان به وجود آورده است. طبعاً این چنین ایده مرفی با چنان پیروزی‌هایی که بدست آورد، جز با كمك شاهان و شهزادگان میسر و ممکن نبوده است. قبلاً درباره این عقیده‌ام که گاتا و هشیوایشتی متعلق به دوره مابعد عصر زرتشت است، مختصراً اشاره کردم . فقط باقی مانده سرود مقدس یسنای پنجاه یکم یا گاتا و هوشترا می باشد که سراینده اش بدون شك شخص زرتشت است. این ادعا هم متکی بر دلایل مختصه‌ای است که این یسنا در بردارد و هم به علت شباهت چندجانبه‌ای است که گاتا و هوشترا بایسنای چهل و ششم که قبلاً سرایش آن وسیله زرتشت تثبیت گردید، دارد. دکتر میلز در جلد سی و یکم کتب مذهبی مشرق زمین صفحه ۱۸۲، این مسئله را دقیقاً بررسی نموده است .

شاعر در یسنای پنجاه و یکم و پنجاه دوم درست همانند بند چهارده یسنای چهل و ششم^۱ شخصاً مبادرت به سؤال می نماید: ای اهورا چه کسی دوست وفادار اسی تاما ، زرتشت است. «Who, o Ahura ! is a Ioyol Friend to the-Spitâma, to Zarathshtra ? » و آن گاه برای نخستین بار به طریزی منفی پاسخ می دهد: «بدکار

۱- [14. «Whom hast thou Zarathustra! thus a holy friend for the great cause? Who is it who thus desire to speak it forth? (Zarathushtra answers) « it is our Kavi Vishtâspa the heroic . » Tans note] . ترجمه فارسی این بند در پاورقی صفحه ۱۲ آمده است

ملحد و ثنا گوی فرومایه، پناه خواهی زرتشت را نپذیرفت»، (به بند ۱۲ مراجعه کنید). سپس دربندهای ۱۳ الی ۱۵ - نخست جزای بدکاران و دروغ پرستانی چون کرپانها را تباهی و فروافتادن به خانه دروغ قرار داده و اجر و پاداش یاران خود و هواخواهان راستی را بادورنمائی از بهشت تشریح می کند و سپس مبادرت به شمارش یکایک این یاران راست اندیش نموده و در مرحله نخستین از کی گشتاسپ یاور دین و سپس فروشتر، هوگو و جاماسپ دولتمند بزرگ و بالاخره از میدیوماه ازدودمان سپنتمان نام برده و سرانجام در پایان بند هجدهم زرتشت این چنین درخواستی از اهورا برای یاران خود می کند: «از تو طلب می کنم ای مزدا که پناه استوار آنان (یعنی گشتاسپ - فروشتر و جاماسپ) باشی» ' And grant me also , O Mazda ! that thay, that is - vishtâspa and Frashaoshtra and Jamaspa, - may adhere Firmly to Thee . خلاصه مطلب، زرتشت از خدا برای استواری و پای بندی ایمان نخستین مریدان آئین خود، کمک درخواست می کند ، تا آنان به آن چه که از راستی و درستی اصول تعلیمات وی واقف شده اند ، صادقانه مؤمن باقی بمانند .

۱- ترجمه کامل این بندها به ترتیب چنین است . بند ۱۲ یسنای ۵۱- «او زرتشت اسپنتمان را در گذر زمستان این چا کر فرومایه کاوی از خود خشنود نساخت وقتی که او (زرتشت) با مرکب خویش که از سرما می لرزیدند از او پناه خواست و پذیرفته نشد. بند ۱۳- «این چنین این نفس دروغ پرستی پاداش یقینی هدایت شدگان راه راست را از خود دور نموده روانش در سرپل چنوات هنگام حساب واپسین در بیم و هراس خواهد بود ، برای آن که از کردار و گفتار خویش از راه راست دور افتاد» * بند ۱۴- « کرپانها نمی خواهند که در مقابل قانون زراعت سرطاعت فرود آورند ، برای آزادی که از آنان به ستوران می رسد . توقضاوت خود را در حق شان ظاهر ساز که آیا در روز قیامت نظر به کردار و گفتارشان به خانه دروغ درخواست آمد یا نه» * بند ۱۵- پاداشی که زرتشت برای یارانش در نظر دارد، همان است که از اول در سرای پاداش مزدا اهورا دریافت نمود . در رسیدن بآن ای اشاوی هومن چشم امیدم به سوی نیکی شماست» : بند ۱۶- «کی گشتاسپ با (داشتن) سلطنت بر پیروان دین، خود نیز آئین اختیار نمود و طریقه پاک منشی که اهورای مقدس و اشا بنمود برگزید. این چنین امید است که کار به کام و آرزوی ما انجام گیرد» . بند ۱۷- «فراشتر هوگو دختر گران بها و عزیزی را به زنی به من داد. پادشاه توانا مزدا اهورا وی را برای ایمان پاکش بدولت راستی رساناد» . بند ۱۸- جاماسپ هوگو دولتمند بزرگ نیز به دین آئین و به راستی ایمان آورد . کسی به این کشور جاودانی بگردد که دارای نهاد نیک است. از تو خواستارم ای اهورا مزدا که پناه استوار آنان باشی» . بند ۱۹- «میدیوماه ازدودمان سپنتمان پس از آن که به کهنه پی برد و به شناخت آن کسی را که از برای جهان دیگر کوشاست همت گماشت تا دیگران را نیز بیاگاهاند که پیروی آئین مزدا در طی زندگانی بهترین چیزهاست» . صفحات ۱۳۱-۱۳۲ گاتها- سرودهای زرتشت ترجمه و تألیف استاد پورداود .

نتیجه بررسی وپی جوئی ما ازروی نام هائی که در گاتاها به کار رفته اند و به خصوص ازروی حالاتی که زرتشت درسرودها داشته است ، به این قرار است.

۱- تمامی گاتاها به جز یسنای پنجاه وسوم همگی در دوره زندگی زرتشت سروده شده است. ملاك قضاوت ماتفاوت واختلافات مشهودی است که زرتشت در گاتاها پیوسته به دوره خود با سایر قسمت های اوستا که مطلقاً مربوط به ادوار بعدی است ، دارد .

۲- تعدادی از سرودهای گاتاها و به خصوص یسناهای ۴۶-۴۹ و ۵۱ به تحقیق سروده شخص زرتشت می باشد .

۳- سایر سرودهای گاتاها مستقیماً وسیله زرتشت سرانیده نشده است، بلکه یکی از رفقا، مریدان و یا هواخواهان وی آنها را سروده است. این مطلب بیشتر از خلال سرودهای یسناهای ۲۹، ۳۳ و ۵۰ قابل درك و تشخیص است .

۴- به هر عنوان ، ما ، دارای مجموعه ای از سرودهای مقدس هستیم که در آن تنها يك روح حکم فرماست. تمامی این سرودها حاکی ومبین يك نوع آرزو، امید ، اندوه وترس است. از این سرودها يك نوع انکاء وایمان به دین و سرانجام يك نوع اعتماد و توکل به خدا ، ساطع می گردد .

مقاله مادر باره زرتشت در گاتاها به اینجا پایان نمی پذیرد . بلکه بحث در باره آن بطور مختصر تر در مقاله دیگری تحت عنوان اصلاحات زرتشت در عصر گاتاها ادامه می یابد .

*The Reform of Zarathushtra according to the Contemporary
Deleanations of the Gathas*

(اصلاحات مذهبی و اجتماعی زرتشت)

همچنان که قبلا بیان شد، زرتشت همانقدر که در امور مذهبی صاحب نظر بود در مسایل اجتماعی نیز ورزیده و دقیق بود .

نظری به محتویات **گاتاها** ، مارا در کسب اطلاعات کافی در این مورد مجهزو غنی می سازد. این اصل را هرگز نباید فراموش کرد که هیچ گونه اصلاح جالب توجه و عظیم، بدون وقوع جنگ و خونریزی انجام پذیر نخواهد بود. به همین دلیل چنانچه ما به صفحات **گاتاها** چشم بدوزیم، دوره ای مصور از جنگ ها و زد و خوردهای خشن و آشتی ناپذیر در مقابل دیدگانمان ظاهر و آشکار خواهد شد .

به طور خلاصه : از آن واقعه عظیمی که در حدود سه هزار سال پیش در فلات ایران اتفاق افتاد، چنین می توان یاد کرد. آریائی نژادان *Arian-people* که در نخست متشکل از اجداد هندو ایرانی بودند ، از مسقط الرأس خود واقع در **اکسوس** (*oxus* آسیای مرکزی) به طرف پائین و مناطق جنوبی کوچ کرده و در دره های رودخانه های شمالی و جنوبی سلسله جبال **هندوکش** *Hindukush* اقامت ورزیدند . اما این کوچ گاه نخستین آنقدر وسعت نداشت و از آن چنان **خاک سودبخش** و حاصل خیز بهره مند نبود که بتواند اقامتگاه تمامی قبایل و طوایف نورسیده آریائی نژاد باشد. توده های مهاجر نورسیده جای را آن چنان **ترك** کردند که قسمتی از مهاجرین نخستین روی به سمت مشرق برده و به دره های سرسبز و حاصل خیز **رودخانه های سند** *Indus* و **پنجاب** *Punjâb* سرازیر گشتند. همین زمان بود که جدائی و تفرقه قابل ملاحظه ای بین آریائی نژادان به وقوع پیوست. زیرا آن عده از قبایل و دسته جات آریائی که در اقامتگاه نخستین باقی ماندند، ملت بعدی ایران و آن عده که به سوی شرق جبال هندوکش و به آغوش دره ها

و جلگه‌های رودخانه‌های سند و پنجاب رو بردند، ملت آتی‌هند را تشکیل داده و به وجود آوردند. اینان در سر راه خود و در طی دوره تمدن ریک ودا *The - Rig - Veda- epoch-of-civilisation* و ضمن جنگ‌های بزرگ و پردامنه‌ای با داس *Dâsa* و داسیو *Dasyu* موفق بدست‌خیر منطقه مهم و حاصل خیز اصلی پنجاب و اطراف آن گردیدند. آریائی‌نژادان نخستین، عموماً از راه کله‌داری و شکار تغذیه می‌کردند. موقعیت جغرافیائی و آب‌وهوای مخصوص این موطن جدید، آریائی‌ان را بدو دسته متفاوت وحشی و متمدن منقسم ساخت. و از همین جا بود که دوره تاریخ پرفراز و نشیب ایران کهن آغاز گشت. زمین‌هائی که در حیطه تصرف نخستین ایرانیان بود، به هیچ وجه قدرت نگهداری آن همه دسته‌جات آریائی با حشم و گله‌هایشان را نداشت. آن عده از چادر نشینانی که زمین‌های تحت تصرفشان منتهی به جلگه‌های وسیع شده و بتدریج به زمین‌های مسطح‌تر پهن و باریک پایان می‌پذیرفت. برای پذیرش تمدن و پیشرفت در شئون مختلف زندگی اجتماعی قابلیت بیشتری داشتند. در حالی که در قسمت‌های دیگر که زمین‌هایش ناهموار، پرتل و تپه و بالاخره سنگلاخ بود چادر نشینان به صورت چوپانان آزاد و شکار و رزان وحشی باقی ماندند. در حقیقت ایرانیان عصر گاتا *The-Iranian-people-of the-Gathic-period*، یعنی آن زمانی که زرتشت رسالت عظیم خویش را آغاز کرد از سه دسته کشاورزان پایبند تجمع، چادر نشین‌ها و دسته‌جات متضاد تشکیل می‌شدند. زرتشت در تعدادی از پیام‌های خود، هم‌چون حامی کشاورزان و افرادی که زندگی مترقی را انتخاب کرده‌اند، جلوه‌گری می‌کند. وی این دسته افراد را به ادامه سعی و کوشش در راه آماده نمودن زمین جهت مزارع کشاورزی و همت در راه ازدیاد پرورش کله‌تشویق، راهنمائی و نصیحت می‌کند. و به این نحو خانواده‌های کشاورز و پایبند تجمع و مهاجرین مؤمن به مکتب زرتشت افزایش یافته - عقاید، طرز زندگی و افکار آنان در خلاف جهت و علیه زجر طلبی، زور گوئی و بدکاری آن عده از چادر نشینان که به اقامتگاه‌های آنان حمله برده و زمین‌هایشان را همانند ملک موروثی خود تصرف و جای را برایشان تنگ و در نتیجه زندگی آنان را از هم پاشیده و پراکنده ساخته بودند، توسعه و گسترش یافت.

این اشاره مختصر بدحالت ابتدائی واولیة آریائی نژادان درمورد انقلاب اجتماعی آنان که درحقیقت سیرتاریخی مردم عهد اوستا می باشد، در اینجا کافی به نظر می رسد. در این مورد در کتاب خود تحت عنوان - *Ostirânische Kulter im Alerthum* به تفصیل سخن رانده ام و اکنون خلاصه لازم می از آن مجموعه را در اینجا ذکر می نمایم. آنچه برای ما از همه جالب تر است قصدونیت مذهبی زرتشت و نخستین رفقا، مریدان و هواخواهان وی، آن چنانکه در منازعات و کشمکش های بزرگ خود ظاهر شده و از محتویات گاتاها قابل درک است، می باشد.

این زد و خوردها و کشمکش های حاصله بین چادر نشینان و کشاورزان از طرفی و بین طرفداران پیامبر و دشمنان، وی از طرف دیگر بسیار تلخ، طعنه آمیز و متنوع است. این عصر، زمان یأس و ناامیدی و منتهی الیه گرفتاری و پریشانی بود، به حدی که پیامبر کلماتی این چنین سوزنده و یأس آمیز بر زبان رانده است. « به کدام سرزمین رو کنم، بله به کجا می توانم وارد شوم؟ »

«To what land shall i turn, aye, wherein shall i enter.»

زرتشت از این که حتی رفقا و منسوبینش وی را با وجود مشکلات فراوانی که او را احاطه کرده بود، تنها و بی یاور گذارده و فرمان روایان ملک از پشتیبانی وی خودداری کرده اند، اظهار تأسف می کند (یسنای چهل و ششم بند یکم). البته چنین موارد غم انگیز و تأثر بار در گاتاها کمیاب است. زیرا زرتشت و رفقای وی همیشه گریز گاه و منبع نیرو و الهامی برای فرار و توفیق بر مشکلات خویش داشته اند، و آن **اهورامزدا** *Ahura mazda*، کسی است که آنان را اعزام داشته و در کلیه مراحل راهنما و یاور آنها بوده است. اینان با در نظر داشتن **اهورامزدا** بر پریشانی ها و گرفتاریهای خود فایق آمده و به او هم چون خدا توکل می جسته اند.

زرتشت در سروده فوق (یسنای چهل و ششم) پس از اظهار آن همه یأس و

ناامیدی چنین می گوید :- (یسنای چهل و ششم بند دوم)

« Yes I Know that I am Poor , that I Possess Scanty herds or Flocks, and Scanty Followers ; I cry to

Thee, be hold on me, O Ahura ! and bestow on me help even as a Friend . (Yasna XLVI , 2)

«- آری ، من می دانم که بی چیز هستم ، که مالک گلهای کوچکم ، که یاران من اندك هستند و من به درگاه تو فریاد می کنم ، یاور من باش ، ای اهورا ! یاوریت را بمن ارزانی بدار ، حتی آن چنان که دوستی كمك خود را به رفیقش عطا می کند . »
(یسنای چهل و ششم - بند دوم)

هوشیاری و التفاتی که اهورا مزدا شخصاً در انتخاب و اعزام زرتشت به دنیا برای اعلام د کترین جدید به بشریت به کار برده و این که خدا همیشه همانند یاور و ناصحی در کنار پیامبر خود ایستاده با وضوح و روشنی کامل در گاتاها منعکس است . پیامبر در یسنای چهل و پنجم بند پنج مستقیماً این مطلب را وقتی که می گوید « خدا مرا با کلمه بهترین بشر خطاب نمود ، » بیان می نماید . او از نخست جهت وحی و الهام انتخاب شده است (یسنای چهل و چهارم - بند ۲) . اوضماً آمادگی خویش را برای پذیرش و قبول مسئولیت و وظایف پیامبری اعلام می نماید : -

I Will profess myself as your adorer , and will Contenue so as long as I may be able through the Support of Asha ,

« من عاشقی و ستایش گوئی تورا پیشه خود قرار می دهم و مراقبت و تقویت اشا را تا آخرین حد امکان و توانایی ادامه خواهم داد . » پیامبر در دعا های خود اهورا مزدا را تنها عامل پیروزی خود در نیل به هدف های خویش می شمارد . (یسنای پنجاهم بند ۱) . وی با فخری تمام خود را رفیق و یار اهورا می خواند . (یسنای چهل و چهارم بند ۱) . کسی که صادقانه و بنحوی برجسته هوا خواه اوست و کسی که در کار خود می تواند به كمك های اهورا امیدوار و متکی باشد . در پیام دیگری (یسنای سی و دوم بند ۲) زرتشت و حواریون وی یکدیگر را پيك های اهورا مزدا ، یعنی کسانی که

(۱) كاملاً قابل مقابسه با پیام های ربك ودا 10 - 38 - 2 - 9 - 85 - 5 و 8 - 29 و غیره .

خداوند ازدهانشان شعائر خویش را آشکار می سازد، می خوانند. شعائر والهاماتی که ناشناخته و نشنوده تا آن زمان بوده است. ما به نحو روشن وانکار ناپذیری نمونه این بیان را به عنوان ملك - Malàk در تورات، old Testament، می یابیم که دلالت بر وجود فرشتگانی می نماید که به عنوان پیک های ایزدی The messengers of God، خدمت کرده و رابط بین یهوه Jehovah و بشر بوده اند. هم چنین در کتاب مقدس فوق پیامبران و کاهنینی را می یابیم که به منزله نمایندگان یهوه بر روی زمین بوده و مأمور انجام خواسته ها و دستورات وی بوده اند. سرانجام در این کتاب، ما شاهد وظیفه تمامی ملت اسرائیل Israelite از طرف یهوه در میان کفار و بت پرستان خواهیم بود که مأموریت هدایت و ارشاد آنان را به راه راست و طریق یکتا پرستی داشته اند. اینجا نیز به همان خوبی آنجا، یعنی، در میان ملت اسرائیل نیز همانند ایرانیان، قدری فکر و هوشیاری به طور واضح و آشکاری روشن می سازد که مذاهب جدید اصولاً ساخته و پرداخته فکر يك فرد نیست، بلکه خداوند خود شخصاً ازدهان فرستادگان خویش صحبت می کند و در حقیقت پیامبران و رسولانی که وسیله وی اعزام شده اند، پیام ها والهاماتی را که وسیله ملايك و فرشتگان به آنان ابلاغ شده است، به افراد بشر فرو می خوانند.

به هر صورت مؤمنین به خدای عادل، عقیده دارند که بشر سرانجام به سر نوشت خویش که برابر عدالت الهی و به میزان اعمال و افعال خوب و بد دنیوی وی برایش مقرر شده، دیر یا زود، خواهند رسید. چنانچه در این دنیا به نظر می رسد اغلب اشخاص بدکار از خوشی ها و شادمانی هایی که مستحق آن نیستند لذت برده و بهره مند می گردند. باید دانست که اینان به تنبیه و مجازاتی که درخور آن هستند برابر عدالت الهی در سرای دیگر خواهند رسید. مجازات این گونه اشخاص يك زندگی جاوید در تاریکی همراه با عذاب و شکنجه روح و جسم است که در آن دنیا انتظار آنان را می کشد. اما، از سوی دیگر پیامبر قادر است مریدان و هواخواهان وفادار خویش را در کلیه مبارزات، سختی ها شکنجه هایی که در طی زندگی دنیوی کشیده اند با وعده لذایذ جاوید بهشتی که خدا

برای افراد نیکوکار در نظر گرفته و به آنان ارزانی خواهد داشت، دلداری داده و نیرو بخشد (یسنای سیام بند ۴ - یسنای سی و یکم بند ۲۰ ، یسنای سی و دوم بند ۱۵ ، یسنای چهل و پنجم بند ۷ ، یسنای چهل و ششم بند ۲ و یسنای چهل و نهم بند ۲ . ۱) .

در حقیقت ایجاد يك چنین اعتماد محکمی در تقدیر و سرنوشت الهی که نتیجهٔ تعدیل و میزان نمودن دقیق نیکی ها و بدی های دنیای نخستین و تعیین پاداش و تنبیهٔ افعال دنیوی در دنیای آتی است ، زمانی که دشمنان فراوان و عوامل خوبی و نیکی در معرض خطر و نابودی قرار دارند و شمارهٔ مریدان و هواخواهان وفادار و اندك انگشت شمارند، کاملاً واجب و ضروری است . قبایل چادر نشین از جمله مهمترین دشمنان آئین

۱ - بند چهارم از یسنای سیام - : « هنگامی که این دو گوهر به هم رسیدند، زندگانی و مرگ پدید آوردند ، از این جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان «دوزخ» و پیروان راستی از نیکوترین محل «بهشت» برخوردار گردند » .:

بند بیستم از یسنای سی و یکم - : « کسی که به دوستدار راستی بگردد، از او در آینده ذلت طولانی و تیرگی و خورش زشت و ناله و فغان دور ماند . اما شما ای دروغ پرستان روزگارتان چنین خواهد بود، اگر کردارتان رهنمای وجدانتان گردد » .:

بند پانزدهم از یسنای سی و دوم - : « از این جهت کرپان ها و خاندان کاوی به توسط همان کسانی که از آنان ستم کشیده ، اما سرطاعت فرود نیاوردند ، نابود شوند ، آنان را از این دو برهاند و به سرای منش پاک درآوردند .: »

بند هفتم از یسنای چهل و پنجم - : « در دست اوست منفعت و ضرر، کسانی که هستند و بوده اند و خواهند بود ، آن را خواهند دانست. همیشه روح راستی پرستان از بخت خویش برخوردار خواهد بود و دروغ پرستان گرفتار رنج و شکنج بمانند . همهٔ اینها را مزدا اهورا از قدرت خویش بیافرید .: »

بند دوم از یسنای چهل و ششم - : « من می دانم ای مزدا که چرا کاری از پیش نتوانم برد برای آنکه گله و رمه ام اندك و کارگرانم کم است. نزد تو گله مندم ای اهورا خود بنگر مرا پناه ده چنان که دوستی به دوستی دهد (و آگاه ساز) مرا چه چیز است پاداش نيك منشان. »:

بند دوم از یسنای چهل و نهم - : « این بند و گمراه کننده که یکی از دروغ پرستان است . دیر زمانی است که خارسر راه من است. کسی است که منفور اشا است. از این جهت است که در جلب نمودن آرمیتی مقدس ساعی نیست و نه در خیال آن است که طرف شورمنش پاک شود ای مزدا .: »

جدید بودند که زندگی شهری، ایجاد زمین‌های کشاورزی و دقت در راه توسعه کله‌ورزی را دون شأن خود دانسته و از این راه‌های نوین اجتماعی گریزان بودند، اینان هنوز به خدایان دیرین طبیعت *old Nature - Gods* همانند دیوها *Deavas* و دوهای *Devas* هندیان اعتقاد داشته و آنها را می‌پرستیدند. دیوها از نظر مریدان و پیروان زرتشت یا زرتشتیان عهد گاتا از عوامل و پدیده‌های شیطان و در زمره بت‌های فریبکار و ازدها‌ها شمرده می‌شدند.

آن چنان مردان و زنانی که از این دیوها یا ازدها‌ها پیروی می‌کردند، به آنها احترام گذارده و برایشان قربانی پیش کش می‌بردند، به نام رفقا و مریدان دیوها یا دیوازوشتا *Deavâzushtâ* - « عزیز یا رفیق دیوها » در یسنای سی و دوم بند ۴ خوانده می‌شدند. درست همانند زرتشت و مریدان وی که به نام دوستان اهورا معرفی شده‌اند.

در بسیاری از بندهای گاتاها مصنف در باره این مردم چنین می‌گوید :-
 « در میان بی‌ایمانان به اهورا ازدها‌هایی در هیئت انسانی دیده می‌شوند که نام دیو برازنده آنان است ». (یسنای سی و دوم ، بند ۵ و غیره)

مصنف، این گونه دشمنان بی‌دین و بی‌ایمان را به نام خرفستر *Khrafstra* (یسنای سی و چهارم بند ۹) نامیده است که معنی مقابل آن تقریباً *Vipers* افعی‌ها می‌باشد. در پیام دیگری اینان بنام خرفستر هیزوا *Khrafstrâ - hizvâ* « having Viperous tongues » افعی زبانان نامیده شده (یسنای سی و سوم بند ۶) و سرانجام در بند دیگری (یسنای سی و چهارم ، بند ۵) مردان خرفستر مشابه و مرادف با دیوها به کار برده شده‌اند.

این کفار برای خود کاهنینی به نام‌های اوسیج‌ها *The Usijs*، کاوی‌ها *The Kavis* و کاربان‌ها *The Karpans* نیز داشته‌اند. (یسنای چهل و چهارم بتد ۲۰). بی‌دینان اغلب به نام درک و نتو یا (دروند) *d regvanto* و مخالفین و دشمنان آنها به اسم سئوشینته *Saoshyanto* در پیام‌های مختلف ملقب شده‌اند.

(یسنای سی و چهارم، بند ۱۳- یسنای چهل و هشتم، بند ۹ - و مخصوصاً در یسنای چهل و هشتم، بند ۱۲). آنها (مقصود کاهنین فوق الذکر است) به طور طبیعی از آشتی-ناپذیرترین دشمنان د کترین اجتماعی جدید بودند، زیرا با ظهور این مکتب نوین، خدایان آنها خلع شده و در نتیجه نفوذ خود آنان نیز در مردم رو به کاهشی سریع گذارده بود. کاهنین دروغگوئی مثل اوسیج ها، کاوی ها و کارپان ها اغلب در بر سر کار آوردن فرمان روایان ایالات خویش موفقیت های شایان توجهی بدست می آوردند. هم چنانکه گوینده مقدس در یسنای چهل و هشتم، بند ۲، گفته است، « شاهزادگان ضمن اتحاد با این کاوی ها و کارپان ها، در راه فساد مردم و جامعه، متوسل به انواع اعمال شیطانی و منفور می شده اند. » از قرار معلوم این مطلب که فرمانروایان قبل از تصدی، تصمیماتی مقتضی با نظر این کاهنین کاذب اخذ می نموده اند، بسیار شایان اهمیت بوده است. زیرا از قراین و شواهد بدست آمده چنین استنباط می گردد که اصولاً رسیدن به مقام فرمان-روائی ایالات و ولایات بستگی کامل به قبول کاهنین فوق و رد آئین جدید توسط شاهزادگان داوطلب و نامزد فرمانروائی داشته است و بد همین علت است که زرتشت چه در آن زمان و چه بعدها ایمان مذهبی گشتاسب را ستایش کرده است و باز به همین دلیل است که سراینده هنگام نیایش به درگاه اهورا چنین تقاضا می کند: « آیا ممکن است به جای شاهزادگان ضعیف و فرمان بر، شاهزادگان قدرتمند و یک دل بر ما حکومت کنند. »

در میان شاهزادگانی که علیه زرتشت قیام کرده بودند، **Bendva** بندوا و رانیز که در یسنای چهل و نهم بندهای ۱ و ۲ از وی نامبرده شده، می توان ذکر کرد. از محتوی این پیام ها می توان چنین حدس زد که این شخص نیز با کفار و بی دینان هم کاری داشته و با آنان علیه زرتشت و مریدانش، متحد بوده است. هم چنین حدس زده می شود که **Grêhma** گرهما از طایفه شاهزادگان بوده و با آنها هم خون بوده است (یسنای سی و دوم، بندهای ۱۲-۱۴). این پیام ها درباره شاهزادگان فوق چنین می گوید که، « با کاوی ها و کارپان ها پیوستگی داشته و از تمرکز و اتحاد نیروهای خود با قوای کاهنین کاذب علیه زرتشت و جنگویان پارتیزان وی، قصد تفوق جوئی داشته اند » اما بعد بطور

استهزاء و ریشخند چنین ادامه سخن می‌دهد که ، « کوشش و اتحاد آنان فقط در راه واژگون شدن دستگاه سلطنتی آنان بددوخ بوده است. بت پرستان و کاهن کاذب ، با کلیه مریدان و پیروانشان در جهنم ابدی سرنگون خواهند شد، در حالی که پیامبر، کسی که در این دنیا با فامیل، منسوبین و پیروانش، با پریشانی و در بدری قرین و هم عنان بوده‌اند، به بهشت لذایذ داخل خواهند شد».

اکنون موضوع جالب توجه مشاهده چگونگی مقابله سرایندگان کاتاها با این دشمنان وسیله انواع ایده‌ها و نیاتی است که علیه آنان به کار برده‌اند. نخستین مطلب بر گردانیدن عقاید کفار وسیله مفاهیم و کلمات د کترین جدید است که همانند يك تعهد والزام مقدس به کار می‌رفته است یسنای سی‌وسه ، بند۵). «مذهب زرتشت، يك مكتب فرهنگی و يك آئین روحانی جهت تهذیب اخلاقی و ورزیدگی در امور زندگی است. این مذهب در کلیه شئون زندگی بشر نفوذ کرده و تمامی مسایل زندگی روزمره را مورد بررسی قرار می‌دهد. مثلاً به عنوان نمونه می‌توان، نظافت امکان، دقت در پرورش کله، تهیه و کشت مزارع کشاورزی» را از جمله نکات برجسته و اساسی وظایف مذهبی د کترین جدید نام برد. طبیعی است که چنین مذهبی با این چنین فلسفه اجتماعی، هرگز به يك دایره تنگ محدود نمی‌گردد. توسعه و پیشرفت این مذهب و مورد قبول عامه شدن آن، دو ایده‌ای است که از جمله پایه‌های متنوع این د کترین به شمار می‌رود. در پیرو مطالب فوق می‌توان از متن کامل یسناهای سی و چهار و پنج نام برد که گویا جزو برنامه نطق شخص زرتشت یا یکی از رفقای نزدیک وی بوده که در حضورشندگان متعددی جهت پذیرش عمومی ایراد و تشریح شده است. آنچه که فوقاً بدان اشاره شد، بابت نخستین یسنای چهل و پنجم چنین آغاز می‌گردد :-

من اعلام می‌کنم، اکنون بشنوید و درك کنید ،

شما ای کسانی که از راه‌های دور و نزدیک آمده‌اید !

حال تو، نوای مزدا، که به وجود آورده‌ای تمام هستی را !

زیرا که آموزگار دروغگو با نشر عقاید کذب در صدد از بین بردن زندگی ماست.

از قرار معلوم گشتاسپ یا یکی دیگر از فرماندهان ، به مردم ولایت خویش اجازه داد تا در محوطه بزرگی جمع آیند. در این مجلس ، کوی ها و کربان ها با پسرانشان که دیوهائی مثل خدایان طوفان ، رعد ، خورشید و ستارگان را نیایش می کردند نیز اجازه شرکت و ایراد خطابه و جواب گوئی یافتند. مسلماً اینان قبل از شرکت در این جلسه پیشکش هائی جهت جلب همراهی و مساعدت و نیز تسکین خشم و غضب از اعمال بد و زشت گذشته خویش ، به حضور خدایان خود تقدیم داشته بودند. در همین جلسه بود که این کاهنین کاذب ، ناگهان خود را بازرتشت روبرو و با گفتارهای نو و نشنوده اش مواجه دیدند .

کاهنین که تصور می کردند در این جلسه پیروزی مذهب طبیعی خود را مسجل خواهند نمود در عمل باد کترینی جدید و بسیار قوی مواجه گشتند. و این درست زمانی بود که کلمات بکرو نشنوده زرتشت ، که اهورا را سمبل خالقیت دنیا معرفی نموده و وظایف مقدس مردمیان را برای جنگی آشتی ناپذیر علیه قوای دوزخی شیطان تشریح می نمود در آن تالار انعکاس یافته و با تحسین و کفزدن شنوندگان فهم و نکته سنج مجلس مواجه گشت. نه قربانی های متعدد کوی ها و کربان ها و نه مراسم نیایش بی معنی آنان ، هیچ کدام نتوانست حقیقت نیایش خدای را روشن سازد ، در حالی که خلوص معنوی فکرو انجام دائمی وظایفی که بشر به خاطر آن از نیستی پا به هستی گذارده ، توانست در نهایت روشنی ، وظیفه بشری را در راه بهتر زندگی نمودن از طریق طرد بدی ها و تقویت خوبی ها ، و انجام مراسمی به عنوان تشکر از آن همه تنعمات الهی ، آشکار و مسجل سازد .

هر هنگام که پیامبر با یکی از دشمنان واقعی خود روبرو گشته و ملاحظه می نمود که توضیحاتش در روی کوچکترین تأثیری ندارد ، او را به خشم الهی و سوزندگی دوزخ به مناسبت آن همه بدی ها و زشتی های مرتکبه وامی گذارد . او به این گونه مرتدین با این کلمات سخن می گفت : نیکی بر بدی غلبه خواهد کرد ، اهریمن منکوب اهورا خواهد شد ، روشنائی بر تاریکی چیره خواهد گشت . هیچ توافق و یا گذشتی

در این جنگ و ستیز وجود ندارد. هر گذشت و بخششی در این باره يك گناه شمرده می شود زیرا چنین گذشتی به جای از بین بردن اهریمن سبب تقویت وی می گردد.

من معتقدم که نظیر این روح سخت و جدی (زرتشت) که علیه بدی ها و زشتی ها به مبارزه برخاسته بود ، در تورات دارای تقارن و توازن کاملی می باشد . مثلاً در کتاب مقدس موسی ، درخواست های بنی **لاوی ها** Lavites برای شمشیر کشیدن و کشتن مرتدین یعنی آن چنان کسانی که به جای احترام و ستایش یهوه مبادرت به ساختن و پرستش گوساله زرین نمودند، شباهت تامی با مبارزات و دوران رسالت زرتشت دارد . (کتاب سفر خروج موسی ، باب سی و دوم . آیه ۲۵ به بعد)^۱ یهوه يك خدای منتقم است او خدای خشم است . کسی است که فرمان به خرابی بت های مشرکین و فرو ریختن محراب های آنان می دهد . چنان که در سروده نود و چهارم (مزمور ۹۴) چنین آمده است : « یهوه خدای انتقام ، ای ذوال انتقام خود را عیان ساز . ای داور جهان بپاخیز و ظالمین را مجازات کن . ای یهوه تابه کی بدکاران پیروز خواهند شد آنان علیه جان مردم درستکار کنکاش می کنند و بر خون بی گناه رأی بی جا می دهند . اما یهوه سنگرمین است

۱- سفر خروج - باب سی و دوم . آیه ۲۵) و چون موسی قوم را دید که بی لگام شده اند زیرا که هارون ایشان را برای رسوائی ایشان در میان دشمنان ایشان بی لگام ساخته بود . (۲۵) آن گاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت هر که به طرف خداوند باشند نزد من آید . (۲۶) پس جمیع بنی لاوی نزد وی جمع شدند . (۲۷) او بدیشان گفت یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید هر کس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه تادروازه اردو آمد و رفت کند و هر کس برادر خود ، دوست خویش و همسایه خود را بکشد . (۲۸) و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند و در آن روز قریب به سه هزار نفر از قوم افتادند . (۲۹) و موسی گفت امروز خویشتن را برای خداوند تخصیص نمائید حتی هر کس به پسر خود و به برادر خویش تا امروز شمارا برکت دهد . (۳۰) و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت شما گناهی عظیم کرده اید اکنون نزد خداوند بالامی روم شاید گناه شمارا کفاره کنم . (۳۱) پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت آه دیدم قوم گناهی عظیم کرده و خدایان طلا برای خویشتن ساخته اند . (۳۲) الان هر گاه گناه ایشان را می آمرزی و اگر نه مرا از دفتر که نوشته ای محوساز . (۳۳) خداوند به موسی گفت هر که گناه کرده است او را از دفتر خود محوسازم .

(۳۴) و اکنون برو و این قوم را بدانجائی که بتو گفته ام راه نمائی کن اینك فرشته من پیش روی تو خواهد خرامید . لیکن در یوم تفقد من گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد .

(۳۵) و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله ای را که هارون خواسته بود ، ساخته بودند .

و خدای من صخره پناه من است. اوبی عدالتی آنان را تلافی خواهد کرد و ایشان را به مناسبت شرارتشان نابود خواهد ساخت. یهوه خدای ما آنان را از بین خواهد برد.^۱ و در سروده ۱۴۵-آیه ۲۰ چنین گفته شده است: «یهوه تمامی دوستداران خود را نجات می دهد و اما وی بدکاران را نابود می کند.» در میان این ارتداد و برگشتگی خشم یهوه برانگیخته گشت. خشم او اوج گرفت و با شمشیر حق کسانی را که علیه او شورش کرده بودند، ادا کرد (مزامیر ۷۸ آیه ۶۵ به بعد) و سرانجام در ابتدای کتاب چهارم موسی به نام سفر اعداد چنین می گوید: «زمانی که پسران و یاران قورح علیه موسی یاغی گشتند، یهوه زمین را شکافته و قورح با منسوبین، فامیل و یارانش بلعیده شدند.»

این نقل قول هائی که از تورات به عمل آمد، بطور کاملاً اتفاقی گلچین شده است و استفاده از تورات برای ده چندان نمودن این شواهد کاملاً میسر است. با وجود گذشت های مکرر و بخشش هایی که درباره گناهان ملت اسرائیل به عمل آمده است با این وصف حالت انتظار و آمادگی برای مجازات های فوری و حتا نابودی های همگانی برابر میزان عدل

۱- مزمور کامل ۹۴. «ای یهوه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام تجلی فرما ۱ ای داور جهان متعال شو و بر متبکران مکافات برسان ۲ ای خداوند تابکی شریران فخر خواهند نمود ۳ حرفها می زنند و سخنان ستم آمیز می گویند، جمیع بدکاران لاف می زنند، ای خداوند قوم تورا می شکنند و میراث تورا ذلیل می سازند ۴ بیوه زنان و غریبان را می کشند و یتیمان را به قتل می رسانند ۵ و می گویند یاه نمی بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی نماید ۶ ای احمقان قوم به فهمید و ای ابلهان کی تعقل خواهید نمود ۷ او که گوش را غرس نمود آیا نمی شنود، او که چشم را ساخت آیا نمی بیند ۸ او که امتها را تأدیب می کند آیا تأدیب نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان می آموزد ۹ خداوند فکرهای انسان را می داند که محض بطالت است ۱۰ ای یاه خوشا به حال شخصی که او را تأدیب می نمائی و از شریعت خود او را تعلیم می دهی ۱۱ تا او را از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره برای شریران کنده شود ۱۲ زیرا خداوند قوم خود را رد نخواهد کرد و میراث خویش را ترك نخواهد نمود ۱۳ زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همه راست دلان پیروی آن را خواهند نمود ۱۴ کیست که برای من با شریران مقاومت خواهد کرد و کیست که بابدکاران مقابله خواهد نمود ۱۵ اگر خداوند مددکار من نمی بود، جان من بزودی در خاموشی ساکن می شد ۱۶ چون گفتم که پای من می لغزد، پس رحمت تو ای خداوند مرا تأیید نمود ۱۷ در کثرت اندیشه های دل من، تسلیت های تو جانم را آسایش بخشیده ۱۸ آیا کرسی شرارت با تو رفاقت تواند نمود که فساد را به قانون اختراع می کند ۱۹ بر جان مرد صدیق با هم جمع می شوند و بر خون بی گناه فتوی می دهند ۲۰ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است، و خدایم صخره ملجای من است ۲۱ و گناه ایشان را برایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت ۲۲ یهوه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود ۲۳

اللہی ، يك نشان اختصاصی روحیہ ملت باستانی اسرائیل است ومانمی توانیم از تحسین و ستایش در این باره خودداری کنیم . و اکنون برای اثبات این توازن شواهدی از سروده های زرتشت و یسناها می آوریم . زرتشت در **یسناي چهل وسوم بند هشتم** چنین اعلام می نماید : «- تا اندازه ای که میسر است، برای بدکاران مأمور عذاب و برای مؤمنین یار و یاور خواهم بود ».^۱ و در یسناي سی و یکم بندهجده مردم را چنین نصیحت می کند: « هیچ يك از شما دكترین و احكام كفار را به خاطر دارید، آنان غم و مرگ به خانه ها، دهات ، زمین ها ، مزارع شما خواهند آورد، شمشیر خود را از نیام بر کشید و آنان را از میان بردارید. »^۲ و یا زمانی او مرگ و ویرانی را برای کسانی که از او حمایت نمی نمایند طلب می کند . تمامی این ها ذهن ما را به طرز عجیبی متوجه روح و محتویات تورات و شباهت آن دو آئین باستانی یکتا پرستان می نماید .

در حقیقت ضدیت و عدم توافق بین مؤمنین و كفار، معتقدین و منکرین، بیشتر به جنگ های موخش و خونین منتهی می گشته است. پیامبر هنگام نیایش بدرگاه اهورا مزدا از وی چنین طلب می کند که «اویاران وی را در جنگ با كفاریاری نموده و برای دشمنان غم و رنج فراهم آورد » (یسناي چهل و چهارم بند ۱۴ و ۱۵)^۳ « هر کس لانه

^۱ - بند ۸ - یسناي چهل وسوم : پس من بدو گفتم نخست منم زرتشت و تا به اندازه ای که در قوه دارم دشمن حقیقی دروغ پرست و يك حامی قوی از برای دوست داران راستی خواهم بود، تا آن که از این سبب به کشور جاودانی بی کران توانم رسید، همیشه این چنین تو را ستانیده و سرودگو خواهم بود. ای مزدا .

^۲ - بند ۱۸ یسناي سی و یکم : هیچ يك از شما نباید که به سخنان و حکم دروغ پرست گوش دهد، زیرا، که او خان و مان و شهر و ده را دچار احتیاج و فساد سازد، پس با سلاح او را از خودتان برانید.

^۳ - بند ۱۴ یسناي چهل و چهارم : از تو می پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما ، آیامی توانم دروغ را به دست راستی تسلیم کنم. تا آن را چنان که در آئین تو بشارت داده شد به زمین افکند ، به رنج و شکنج گرفتارش سازد و این شکست بزرگ در میان دروغ پرستان اثر کند .

بند ۱۵ - یسناي چهل و چهارم : از تو می پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما ، آیاتورا قدرت آن خواهد بود که او را « دشمن را » به رستخیزی راستی از من دور داری. در هنگامی که لشکریان

جانوران درند در ا خراب و معلمین کاذب را از زندگی خویش براند می تواند متکی به لطف و مهر اهورا باشد» (یسنای چهل و ششم بند ۴). «به هر حال و به هر صورت ، بدکاران و کفار قادر به فرار از قضاوت روز جزا نبوده و اگر چنانچه به نتیجه بدی های خود در این دنیا نرسند، باری در دنیای دیگر اهورا مجازات کافی بر آن فرود آورده و آنان را بداخل دوزخ عذاب و شکنجه سرنگون خواهد ساخت». (یسنای سی و یک بند ۲۰ - یسنای چهل و پنج بند هفت ، یسنای چهل و شش بند ۶ و ۱۱ - یسنای چهل و نهم بند ۱۱)

کینه جوی هر دو گروه «راستی و دروغ» در مقابل هم ایستند چنان که از روی سر نوشت نخستین ناگزیر از آنیم به کدام يك از این دو دسته جنگ آوران تو پیروزی خواهی بخشید ای مزدا .

کسی که به دوستدار راستی بگردد از او در آینده ذلت طولانی و تیرگی و خورش زشت و ناله و فغان دور ماند ، اما شما ای دروغ پرستان روزگارتان چنین خواهد بود . اگر کردارتان رهنمای وجدانتان گردد .

در دست اوست منفعت و ضرر . کسانی که هستند ، بوده اند و خواهند بود، آن را خواهند دانست . همیشه روح راستی پرستان از بخت خویش برخوردار خواهد بود و دروغ - پرستان گرفتار رنج و شکنج بمانند . همه اینها را مزدا اهورا از قدرت خویش بیافرید .

من می خواهم سخن بدارم از آنچه «مزدای» مقدس تراز همه به من گفت . آن کلامی است که شنیدن آن برای مردمان بهترین چیزهاست . کسانی که برای خشنودی من از او «پیغمبر» اطاعت کنند، چنین کسانی به واسطه سعی خود برای منش پاك به تکامل و جاودانی رسند «چنین گفت» اهورا مزدا . اگر از کسی پناه خواسته شد و به یاری برنخاست، ناگزیر چنین کسی با مخلوقات محشور گردد که از دروغ پرستانند زیرا که خود او دوستدار دروغ و خیر خواه آنست . کسی پیرو راستی است که پیرو راستی دیگر را ارجمند بدارد، همان طوری که تو در آغاز مقرر نمودی ای اهورا .

کریانها و کاویها بواسطه تسلط خویش، مردم را بسوی اعمال زشت دلالت کنند تا آن که حیات جاودانی آخرت آنان را تباه نمایند . روان و وجدان آنان وقتی که به نزد يك پل چنوا ت رسید در بیم و هراس خواهد افتاد، آنان جاویدان در خانه دروغ «دوزخ» بمانند .

کی ای مزدا آرمیتی با اشا و خسترا دارنده چراگاهان فراوان و منازل زیبا نمودار خواهند شد . کیانند آنان که در مقابل دروغ پرستان خونخوار، صلح برقرار سازند . کیانند کسانی که نزدشان معرفت به منشی پاك پیدا خواهد شد .

←

۱ - - یسنای ۳۱ بند ۲۰ ،

بند ۷ ، یسنای چهل و پنجم

بند ۵ ، یسنای چهل و پنجم

بند ۶ : یسنای چهل و ششم

بند ۱۱ : یسنای چهل و ششم

بند ۱۱ : یسنای چهل و نهم

Zarathushtra's Monotheism یکتا پرستی زرتشت

آن سان که از محتویات گاتاها برمی آید، رفرم و اصلاحی که زرتشت در امور مختلف اجتماعی به وجود آورد، نه تنها در نخست باعث بروز جنگ ها و زدوخوردهای بی امان گردید، بلکه اساس يك آشتی فکری و سپس يك زندگی باروح وزنده رانیز پی ریزی نمود. مذهب زرتشت، کلیه سنن و آداب سخیف و کهنه دوره ماقبل گاتاها را از بین برده و به جای آنها ایده های کاملاً جدید و پیش رو ارائه داد. این آئین جدید با هوشیاری کامل علیه مذهب طبیعین که از دیرباز در میان آریائی نژادان ریشه دوانیده و حتا هنوز مورد علاقه آنان بود، رسوخ داده شده و جای گزین گشت. آنچه را که این مذهب از اجتماع آن روز زدود، عملی بس شگرف و بزرگ بود و آنچه را که این آئین به جامعه تقدیم نمود، مملو و ممتلی از عالی ترین نموده های اخلاقی بود و به همین مناسبت در روح آریائی، نژادان نفوذ کرده و سپس اساس وقوامی مستحکم یافت.

ما برای توصیف این بخش هیچ نیازی به مباحث اوستا نداریم و تنها از محتویات گاتاها سودجوئی خواهیم نمود.

زیرا به نظر من (همچنان که فصول آینده نیز این نظر را تأیید خواهد کرد) گاتاها به طریقی روشن و بی پیرایه، روح و شکل آئین زرتشت را، به همان ترتیب که مؤسس و بنیان گذار این آئین والا، فکر و عمل می کرده است، در خود حفظ و نگهداری نموده است. اگر پارسیان عصر حاضر و اساتید کنونی مذهب زرتشت، بخواهند منطبق با آیین و روح پیامبر باستانی خود، زندگی خویش را بنا نهند، محتویات گاتاها بهترین راهنما و کلید آیین شناسی آنان خواهد بود. آن چنان کسانی که مایل به فهم و درك حقیقی روح مذهب زرتشت هستند، می بایست با کوششی واقع بینانه گاتاها را مورد

بررسی قرار داده و حتا از حل و تفسیر نکات پیچیده و مبهم آن کوتاهی نکنند . من معتقدم ، آن چنان کسانی که دست به چنین کند و کاو دقیقی در گاتاها می زنند ، به حدی تحت تأثیر تعالیم اخلاقی و اجتماعی این مذهب قرار خواهند گرفت ، که بی اختیار در خود علاقه و احترامی بی اندازه به بنیان گذار این آیین حس نموده و با من هم آواز خواهند کشت که این مذهب در نوع خود از جمله نادرترین و باارزش ترین مذاهب آموزنده و سازنده دنیا بوده و هست .

در این مورد پیامبر نیز مذهب خویش را با « کلمات ناشنوده » (یسنای سی و یکم بند یک^۱) و یا « سری » (یسنای چهل و هشتم بند سه^۲) توصیف نموده است . زیرا او نیز شخصاً عقیده داشت که آیین وی کاملاً متمایز و برتر از ادیان پیش از وی می باشد . الهاماتی را که او اعلان می نمودنه از روی یک احساس صرف و نه به علت درک پیش از وقوع محض و نه به جهت تصویری از الوهیت بود . بلکه حقیقت امر هوش ، ذکاوت فطری روح روحانیت و بینش واقعی او بود . موضوع جالب توجه ترا همه اینست که ، در میان کلیه مذاهب باستانی ، این آیین تقریباً تنها مذهبی است که تعلیم و تفهیم علم حقیقت یابی و راستی شناسی را اصل اساسی دگرترین خویش قرار داده است . ناشناخته گی دلیل عدم اعتقاد است . هم چنان که در جهت عکس معتقد بودن مقدمه دانائی است . لذا این چنین کسان از اعتقاد راه به سوی فهم و درک خواهند یافت .

چنان که در بند سوم یسنای سی ام انتخاب راه درست و تشخیص نیکی از بدی

۱- یسنای سی و یکم . بند ۱ - نظر به فرمان تو اینک از کلامی خبر دهم که شنیدن آن

برای کسانی که گوش به حکم دروغ داده و آنچه از راستی است ، تباه کنند ناگوار است . اما برای کسانی که از روی خلوص به مزدا ایمان آوردند ، دلپذیر می باشد .

« توضیح آنکه استادپور داود کلمات ناشنوده ترجمه

سن جانا را به کلمات دلپذیر از متن پهلوی برگردانیده است »

۲ - یسنای چهل و ششم بند ۳ - از برای مرد دانا به توسط اشای مقدس تعلیم اهورای

نیک خواه مثل تو کسی ای مزدا که از نیروی خرد پاک

اندیش خویش به حکمت سری آگاهی ، بهترین تعلیمات است .

دلیل خوبی و فهم مرد محسوب شده است،^۱ هر فرد ولو به نحوی روحانی، قادر به تشخیص و تفکیک حقایق از نادرستی‌ها باشد، می‌تواند خود را در ردیف پیام‌بر بشمارد. (یسنای چهل و ششم) بین راستگو (کسی که دروغ نمی‌گوید. adrujyanto) و دروغگو، به نحوی شاخص همان تناقض و اختلافی که بین معتقد و منکر، بین مرید و معاند وجود دارد، مشهود است. (یسنای سی و یکم).

به دلیل وجود همین اختلاف فاحش و قابل لمس است که در مذهب باستانی شرق، مردم در مقابل دوراه مشخص خوبی و بدی، راستی و کثی، روشنائی و تاریکی قرار می‌گرفته‌اند. کما اینکه زرتشت مردم را (در یسنای سی‌ام بند دوم) در مقابل چنین راهی قرار می‌دهد.^۲

لذا مذهب برای طرفداران زرتشت، اعتمادی بی‌حد به حقایق نیکی و راستی است. زرتشت برای آنان تقریباً يك آزادی و راحتی روح و وجدان، يك رهائی از تمامی موهومات و خرافات، جدائی از مردم بدو ملل کاذب، رخنه‌وشکافی به سوی درك حقیقت الهی، که قبلاً برای آنان نامشهود بود، می‌باشد. آن چنان مذهبی که مقصود و منظور خود را از راه ایجاد استقلال فکری، در مغز پیروان خویش، به سوی آزادی عملی که قوه دراکه اوهادی آنست، بدپیش ببرد، اساسی‌ترین و مهم‌ترین قدم ممکن را در طول زندگی مذهبی خویش برداشته است.

اکنون ما دوباره به کتاب مقدس تورات، جائی که ایمان و فهم، انکار و حماقت به ترتیب فوق و باهمین صراحت در کنار هم قرار داده شده‌اند، برمی‌گردیم. من در این مورد فقط احتیاج به ذکر پیام مشهور زبور چهاردهم دارم، هنگامی که می‌گوید: «احمق در دل خود می‌گوید. خدائی نیست [۱] اعمال و رفتارشان فاسد و مکروه است و در میان آنان نيك رفتاری یافت نمی‌شود [۲] یهوه از آسمان بر آحاد مردم نظر انداخت تا به بینید کسی یافت می‌شود که بفهمد و طالب خدا باشد [۳] اما همه مرتد و فاسد بودند.

۱- یسنای سی‌ام. بند سوم، آن دو گوهر هم زادی که در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند، یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری از آن بدی (در اندیشه و گفتار و کردار). از میان این دو مرد دانا باید نيك را برگزیند نه زشت را.

۲- یسنای سی‌ام. بند دوم: به سخنان مهین گوش فرادهید. با اندیشه روشن به آن بنگرید. میان این دو آئین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید پیش از آن که روز واپسین فرا رسد. هر کسی به شخصه دین خود اختیار کند، بشود که در سرانجام کام روا گردیم.

يك نفر نیکو کار نبود . هیچ . یکی هم نه ۴ . « مزبور پنجاه و سوم نیز با همین آیات شروع شده است .

حال ما بد بینیم این کلمه نا شناخته ، نشنوده و دلپذیر د کترین جدید یا مذهب زرتشت ، که ما ادعا می کنیم از محتویات گاتاها مستفاد می شود ، چیست و شامل چه ایده بکر و تازه ای در میان مذاهب باستانی دنیا است . این ایده تازه و بکر همانا در برتر داشتن خصوصیت یکتا پرستی این مذهب می باشد . مؤسس این آیین خود را از تعدد و حنا ثنویت که در آن الوهیت وسیله عقاید عمومی و طبیعیون تقسیم و منشعب می گردد رهائی بخشیده و خویشتن را به مقامی برابر درك یکتائی خدا که یگانگیش طبیعت و عالم وجود را فرا گرفته و به طرق گوناگون خود نمائی می کند ، رسانیده است .

این مسأله به قدر کافی روشن است که در سیستم مذهبی زرتشت ، اهورامزدا به منزله مالك و فرمان روای آسمان و زمین و در زمره والاترین و نخستین فرشتگان تصور شده است . این دو نامی اهورا - مزدا که به طور پی در پی به خدای یکتای مذهب زرتشت اطلاق می شود ، تقریباً از اواخر عهد اوستا پایدار و دایمی شده و جهت معرفی خدای این آیین به کار رفته است . تعیین علت حقیقی این دو نامی قابل کشف نیست و فقط با حدس و تصور می توان درباره آن صحبت کرد . با مراجعه به مدارك و اسناد مقدس قدیمی گاتاها و مقایسه آن با مدارك جدیدتر متوجه می شویم که چنین دو نامی اصولاً در نخست سابقه نداشته و بعدها برای خدا ساخته و عنوان شده است . مادر نوشته جات کنونی گاهی از اوقات به کلمه مزدا و در بعضی جاها اهورا و زمانی اهورا مزدا و بالاخره گاهی هم مزدا اهورا را می یابیم که به جای نام خدائی والوهیت به کار برده اند . اگر ترجمه خدا به ارباب و صاحب اختیار میسر باشد ، اهورا را نیز می توان به کلمه خرد تمام یا همه چیزدان (عالم کل) و مزدا را به سرور و اهورا مزدا را جمعاً به سرور دانا بر گردانید .

حتی در گاتاها ، فحوی و معنی استینافی دو نام پی در پی اهورا مزدا به طور تقریب در نوشته های آخرین بیشتر قابل لمس و درك است . مثلاً پیام هائی مثل بند ۹ یسنای سی و بند ۴ یسنای سی و يك خدا را بصورت مزدا انگهو - Mazdâonghō که

معنای لغوی آن کلیه فرشتگان آسمانی و یا مزدا و فرشتگان^۱ است، آورده‌اند. اگر ما کمی به سنگ نبشته‌های میخی باستانی پارس قدیم متعلق به سلسله **هخامنشیان** Achaemenian با دقت نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که نام خدا در این کتیبه‌ها به صورت **اورمزدا Aurmazdâ** و به نحو واحدی به کار رفته و فقط تلفظ قسمتی از آن کمی تغییر یافته است. شاید علت این تفاوت جزئی نیز به این دلیل باشد که ما در خاتمه و پایان دوران تاریخی و تکامل این تغییرات هستیم. به‌طور کلی چنین مستفاد می‌شود که از ابتدا زرتشت نام شایسته‌ای برای خدا به کار نبرده است وی خدای خود را گاهی در کلمه یکتا و واحد زمانی هم به نام‌های دیگری آورده است و ما اکثر این نام‌ها را که در گاتاها به جای خدا به کار رفته می‌توانیم به خوبی ترجمه کنیم. بعد از دوران گاتاها و عهد زرتشت، دو نام پی‌درپی اهورا- مزدا طرفداران بسیاری یافته و کم‌کم به صورت توالی به کار رفته و جانشین کلیه نام‌های قدیمی گردید و از همین تاریخ بود که برای نخستین بار نام معین واحدی در نوشته جات، مکالمات و سخن رانی‌ها به جای نام‌های گذشته جای‌گزین گشت. به حدی که نسل بعدی جز با نام اهورا مزدا با نام دیگری آشنا نبود. دورانی را که نام اهورا مزدا پیمود، مطابق با تاریخچه نام یهود در تورات مقدس دارد. به‌طور خلاصه می‌توان چنین گفت که این دو نام، در اثر کثرت استعمال به یکدیگر متصل و در ادوار بعدی باهم ترکیب یافته‌اند. ولی با وجود ترکیب یافتن هنوز با نام **اورامزدا Auramazdâ**، که تنها در یکی از کتیبه‌های **خشیارشا Xerxes** نوشته شده، قابل تشخیص و تفکیک است آخرین مرحله تغییر و تکامل این نام، در لهجه‌های دوران وسطی و جدید ایران، قابل رویت است. در دوره **پهلوی (Pahlavi)** این نام را **اوهرمزد Auhamazd** و پارسیان جدید **اورمزد Ormazd** می‌خوانند. ترکیب این دو نامی در ادوار پهلوی الی پارس کنونی به حدی کامل گشته است، که درك معنی لغوی آن غیر ممکن و تقریباً برای خود نامی مستقل که خاص خدای زردشتیان است، می‌باشد.

اکنون بد بحث دربارهٔ عدم یا وجودشرك (چندتا پرستی) در مذهبی که قوای مختلفه و مجزای طبیعت در قالب خدای واحدی تجلی یافته و حدود فعالیت و نفوذ آنان علیه یکدیگر تعیین گشته و مورد علاقه و تمجید معتقدین آن بوده است، می پردازیم. در يك بحث عادی و سطحی ما می توانیم مذهب تشریح شده در ریگ و دارا يك آئین چندتا پرستی بنامیم. زیرا ایندرا Indra خدای بادست؛ اگنی Agni بر آتش حکومت می کند؛ ماروتس Marots فرشته طوفان است. معذلك درودای مقدس مطالبی وجود دارد که ما را بتدریج از زمان چندتا پرستی نخستین به دوره تکامل یافته یکتا پرستی راهنمایی می نماید. ما در این کتاب مقدس باستانی به خوبی مشاهده می کنیم که صفات مختصهٔ يك یا چند خدا در خدای واحدی، خلاصه و تمرکز یافته است. صحت این مطلب به خصوص، با مطالعهٔ سروده هایی که به وارونا Varuna، اهداء گشته، قابل تأیید است. در این سروده ها، وارونا، در قالب خالق عالم وجود، سازندهٔ تمام خوبی ها، سمبل حقیقت و نوال انتقام تجلی یافته است؛ و در حقیقت چهار خدای سابق در يك قالب تکوین یافته اند. (Vide Rigveda I, 25, 20; II, 27, 10; VII, 86, /Seq.). در سایر سروده های مقدس ریگ ودا، صفات و خصایلخدایان دیگر به خدای واحدی واگذار شده است؛ به این ترتیب ایندرا را، سوما Soma و اگنی گاه گاه به عنوان والاترین و بزرگترین خدایان انتخاب و معرفی شده اند. در ریگ ودا پنجم قسمت سوم، خدایان مختلفی مثل ایندرا، ویشنو Vishnu، ساویتری Savitri، پوشان Pûshan، رودرا Rudra و ادیتی Âditi قدرت و مقام خود را به اگنی بخشیده اند و به این ترتیب مشاهده می کنیم که در مرحله ای از تکامل، تعدادی از خدایان طبیعت در وجود یکی جمع گشته و خود کنار رفته اند.

با توجه به تکامل فوق و سیر چندتا پرستی در طول قرون اولیه، ما نباید از این که مشاهده می کنیم، ادعیه خوانان و سراینندگان ریگ ودا، چگونه در جستجوی خدای یگانه هستند و چطور برای تطهیر دامن مذهب خود از خدایان مختلف، از به کار بردن نام هایی که در طول زمان به دور افکنده شده، خودداری می کنند، تعجب کنیم.

نحوه کار در ریگ ودا با گاتاها فرق دارد . مهم ترین گامی که سراینده گان ودایی در برداشتن آن درنگ و تأمل نموده اند ، وسیله ایرانیان عهد گاتا اتخان گردیده است . تعددخدایان طبیعی یکباره به کناری نهاده شده و خدای واحدی به جای آنان انتخاب گشته که تمامی خدایان را شامل بوده و درست به اندازه یهوه خدای یهودیان (بعد از اشعیای نبی و هجرت از بابل به اورشلیم) توانا و بزرگ است .

اکنون مثال و شاهی از تورات می زنیم . یهوه در مزمور صد و چهارم همانند خالق و مالک دنیا ستوده شده است « از روشنائی جامه های برخویشتن پوشانیده ای ، آسمان را هم چون خیمه های پهن ساخته ای . آن که جایگاه خود را بر آب ساخته و از ابرها مرکبی ساخته و بر بال های ابرها حرکت می کند ... شالوده زمین را طوری استوار ساخته که تا ابد تکان نخواهد خورد ... ماه را برای تنظیم فصول ساخت و غروب آفتاب را بر او بنمود . تاریکی شب را آفرید تا حیوانات جنگلی به گردش در آیند . شیربچگان برای شکار خود غرش کنند و طعمه خود را از خدا طلب کنند . چون آفتاب طلوع کند ، جمع می شوند و در بیشه های خوابند . زیرا بشر برای تکاپو بیرون آمده و روز را با کار به شب می رساند ... »

اکنون نوبت به گانای چهل و چهار ، جایی که اهورامزدا به سان خدایی قادر مطلق ظاهر می شود می رسیم ، جایی که ما اهورامزدا را به سان خالق دنیا و فرمان روای آن متجلی می بینیم . موارد شباهت و اختلاف بین گانای چهل و چهار و مزمور صد و چهار با مقایسه هر دو ، آنرا در نظر ما جلوه نمایی می کند ، و ما باید بدون کوچکترین درنگ و تردید قبول کنیم که مصنف گانای چهل و چهارم ، خلقت جهان را به قدرت درك ر توانایی خدا نفوذ داده است . باری یسنای چهل و چهارم بندهای ۳-۴-۵ و ۷ بدین قرار سروده شده است :

بند سوم

« از تومی پرسم به راستی مرا از آن آگاهم فرما ، ای اهورا !
کیست به وجود آورنده و نخستین پدر منظومه جهانی ؟
کیست آن کس که خطسیر خورشید و ستارگان را به آنان نمایانید ؟
کیست آن کس که ماه را آفرید ، تا به گردد و گه پروگاه تهی باشد . اگر تو نکرده ای ؟
تمامی اینها و بسی چیزهای دیگر را می خواهم بدانم ، ای مزدا ! »

«از تو می‌پرسم ، به راستی مرا از آن آگاهم فرما ، ای اهورا !
چه کسی این سان زمین را در پائین و سپهر را در بالا نگهداشته است .
که فرود نمی‌افتند؟ چه کسی آبها و گیاهان را آفریده است؟
چه کسی به بادها و ابرها تندی بخشیده است ؟
چه کسی افکار خوب و منش پاک را آفریده است ، ای مزدا؟ »

«از تو می‌پرسم ، به راستی مرا از آن آگاهم فرما ، ای اهورا !
چه کسی با این مهارت روشنائی و تاریکی را آفریده است؟
چه کسی با این زیرکی خواب و بیداری را آفریده است؟
چه کسی سپیده دم ، نیمروز و غروب را آفریده است ،
که وظایف مردان بصیر را به خاطر آنان آورد؟ »

از تو می‌پرسم ، به راستی مرا از آن آگاهم فرما ، ای اهورا !
چه کسی زمین خجسته و آسمان را آفریده است ؟ (Blessed Ârmaiti , Khshtra)
چه کسی با فکر عاقلانه خویش ، پسر را درست همانند پدر ساخت ؟
من می‌خواهم ترا خرد کل بنامم ای مزدا ،
هم چون خالق وجود و بخشنده ترین روان»

خواننده با تطبیق بندهای این یسنا با مزمور یکصد و چهارم متوجه تشابه موجود
در قدرت اهورامزدا و یهوه می گردد، زیرا مطابقت صحبت از قوانین طبیعت مثل ستارگان
گردش و تهی گشتن ماه، و توالی روزها که فعالیت مرد را تثبیت می کند، خود به خود توجه
و دقت را به این دوسروده جلب می نماید . باری چه در گاتاها و چه در مزمور، اهورامزدا
و یهوه خالق عالم معرفی شده اند . خلاصه اینکه با توجه به صفاتی که بارها در گاتاها به
مزدا داده شده است او خالق لازم و ضروری جهان می باشد .

در یسنای سی و یکم بندهشتم ، بالقب امشاسپندان Amesha - Spentas
برخورد می کنیم که نظر به قرار گرفتن در مقابل اهورامزدا و ارتباط به او در خور
اهمیت است .

اگر اهورامزدا خالق عالم است ، او نیز ، هم چون یهوه سزاوار تمامی خصایلی
است که تورات به او تقدیم داشته است . هم چنانکه فوقاً ما اشاره کردیم ، اهورامزدا مقدس
و توانا (Holy and All Just) است : او از اهریمن و بدکاران متنفر است . در حالی
که بشتیبان و حافظ پرهیزکاران بوده و به آنان زندگی جاوید می بخشد . او تغییر ناپذیر

است کسی است که « همیشه يكسان است » ، (یسنای سی و یکم بندهفتم)^۱ هم چنان که از ازل بوده است. او قادر مطلق است ، کسی است که قادر به انجام خواسته خویش است (یسنای چهل و سوم بند یکم)^۲ . او همه چیز دان است ، کسی است که از آسمان بر بشر و اعمال وی می نگرد (درست همانند مزبور چهاردهم که قبلا بیان شد) ، و اجرای کلیه نیات و نقشه های مخفی و آشکار خود را مراقبت می کند. (یسنای سی و یکم بند سیزدهم)^۳ اهورامزدا يك روان است. او يك وجود است ، که قابل مقایسه با خصوصیات مشخصه بشری نیست : او اسپنشیتامینو Spenishtâ Mainyû است ،^۴ Most Bountifup

۱- یسنای سی و یکم، بندهفتم چنین می گوید: - « آن کسی که در روز نخست به درخشیدن و نورانی گشتن این بارگاه نفز اندیشید ، کسی است که از نیروی خرد خویش راستی بیافرید. ای مزدا اهورا ای کسی که هماره یکسانی ، آن بارگاه مقام نیک منشانی است که تو آنان را برتری دهی.

۲- یسنای چهل و سوم ، بند یکم :- بنا به خواهش هر يك ، از اهورای حاجت برآورنده خواستارم که آرزوها را برآورده ، هر يك را از توانایی و پایداری و قوه راستی برخوردار سازد، ای آرمیتی بهره ای از توانگری و سودی از زندگانی پاك منشی به من به بخش،

۳- یسنای سی و یکم ، بند سیزدهم: - از هر کار آشکار و پنهان که در خور سزاست و از هر کردار زشت هر چند بسیار كوچك ، که شایسته بزرگترین توبه است، توبه دستیاری اشا آگاهی، و با دیدگان روشن خود نگهبانی.

۴- در سایر سروده های گاتاها، اسپنتامینو، يك وجود مشخص و مجزا از اهورا به نظر می رسد. و این شاید يك نشان اختصاصی ویژه وی باشد که او در آفرینش به صورت يك انعام دهنده جلوه می کند. (یسنای چهل و پنجم ، بند ششم الف و یسنای چهل و هفتم بند یکم ب و غیره)

الف. یسنای چهل و پنجم، بند ششم :- من می خواهم از کسی که بزرگتر از همه است سخن بدارم. مزدا اهورا کسی که خیر خواه مخلوقات است، به توسط خرد مقدس خویش، ستایش کسانی که وی را می ستایند، می شنود. عبادت او را من از و هومن تعلیم گرفتم، او به من از معرفت خویش، بهترین چیز آموخت .

ب. یسنای چهل و هفتم، بند یکم :- نسبت به خرد مقدس (سپنتامنو) و آیین ایزدی، نيك گفتن و نیکی به جای آوردن (سبب می شود که) اهورا به توسط خشترا و آرمیتی به ما رسایی و جاودانی بخشد.

«sqrít» سودبخش‌ترین روان است (یسنای چهل و سوم بند دوم)^۱ جوهر خوبی و بخشش است. در حقیقت عقاید *Anthropomorphistic* یا نمایش صفات خدادار بشر در گاتاها بسیار نادر و کمیاب است. و با مطالعه این موارد نادر چنین می‌توان نتیجه گرفت که انعکاس چنین عقایدی در چند بند گاتاها تنها به منظور زیبایی و ضرورت شعری انجام پذیرفته است. اهورامزدا برای زرتشت بدون شك همانقدر روحانی (*Spiritual*) دانای مطلق (*Supersensible*) درك نکردنی (*Incomprehensible*) تشریح نشدنی (*Indescribable*) است: که یهوه برای سرایندگان زبورها بوده است. اهورامزدا در بند هشتم یسنای سی و یک^۲ و بند چهارم یسنای چهل و پنج^۳ و بند دوم یسنای چهل و هفت^۴ پدر و هومینو *Vohu - mano*، اشا *Asha* و آرمیتی *Armaiti* خوانده شده است. اما این مطلب بایستی خاطر نشان شود که و هومینو، اشا و آرمیتی تنها ایده‌های مجرد و منحصر یسناها هستند. «فکر پرهیزکاری، پاکی، فروتنی

۱- یسنای چهل و سوم، بند دوم :-

وبهترین چیز نصیب او باد، آن را که آرزوی بهشت است به توسط خرد مقدس و مهربان خویش، بهشت به او ارزانی دار. رحمت **پاك منشی** که از برکت راستی می‌بخشی، هر روز با شادمانی زندگانی بلند بدو عنایت کن.

۲- یسنای سی و یکم، بند هشتم :-

ای مزدا همانکه تورا با دیده دل نگرستم، در قوه اندیشه خود دریافتم که تویی سر آغاز که تویی سر انجام که تویی پدر منش **پاك**، که تویی آفریننده راستی که تویی داور و دادگر اعمال جهانی.

۳- یسنای چهل و پنجم، بند چهارم :-

من می‌خواهم سخن بدارم از چیزی که برای این جهان بهترین چیزهاست، به توسط اشا تعلیم گرفتم که مزدا آن را (جهان را) بیافرید، کسی که پدر برزیگران **نیک** نهاد است و زمین دختر **نیک** مفش اوست که اهورای از همه چیز آگاه را نتوان فریفتن.

۴- یسنای چهل و هفتم، بند دوم :-

برای حق معرفت مزدا که پدر راستی است، باید نسبت به این خرد مقدس، بهترین اعمال را به جای آورد، خواه از گفتار زبانی و سخنانی که از خیال **پاك** است و خواه از کار بازوها و کوشش پارسا.

وفداکاری» «The pious mind, holiness humility and devotion» ، از این رو ما در اینجا نمی‌خواهیم این مطلب را همراه با مقایسه عقاید و تصورات بشری همانند آنچه که در اساطیر رومی و یونانی موجود است، مورد رسیدگی قرار دهیم و تنها مبادرت به ذکر يك نمونه شعری می‌کنیم. و آن عبارت از اینست که می‌گوید: خدا پدر تمام خوبی‌هاست، بلی او «پدر ما» است. God is the Father of all goodnees, yes, He is «Our Father» در بند چهارم یسنای چهل و سوم ذکر از ساخته «دست‌های» اهورامزدا شده است.^۱ ولی این خیلی مسخره و بی‌جا خواهد بود اگر ما با خواندن این قسمت در فکر ردیابی «نسبت دادن شکل و شخصیت بشر به خدا» بیقیم. در حقیقت زردشت می‌توانسته این بندها را، همان سان که مسیحیان به هنگام نیایش، تمامی آرزوها و خواسته‌های خود را در دست‌های پدرانه خدا می‌گذارند، به کاربرد. و این نه بت‌پرستی است نه محمدی، نه زردشتی و نه مسیحی، بلکه تنها روشی معمولی از بیان بشری است.

به هر صورت، هر گونه نشان اختصاصی که از شمایل اهورامزدا صحبت کرده و به دوران باستانی آیین زرتشت نسبت داده شود، به طور حتم از گاتاها منبعث نگشته و جز نتیجه عطایای اجتماعی در ادوار بعدی نیست. مثلاً اگر ما در دوران بعد از آیین زرتشت مثل دوره پادشاهان هخامنشی Achaemenian با نموداری از تصویر اهورامزدا برخورد کنیم، من معتقدم که نباید به آن توجه و اعتماد کرد، زیرا، در مرحله نخست چنین به نظر می‌رسد که پارسیان دوره هخامنشیان، آیین زرتشت را به منزله يك ایده خارجی از بیرون دروازه‌های پارس دریافت کرده‌اند و با توجه به این مطلب چه بسا مواردی را به این مذهب اضافه و یا بعضی از عقاید مذهبی آن را تغییر داده باشند. ثانیاً ما در این مذهب

۱- یسنای چهل و سوم، بند چهارم :- خواستارم که تو را خواستار و مقدس بشناسم ای مزدا، وقتی که قسمت هر يك را در دست گرفته، دروغ پرستان را سزا و دوست‌داران را پاداش خواهی داد، (آن) هنگامی خواهد بود که زبانه آذرتو که به توسط اشا زورمند است، مرا قوه پاک‌منشی خواهد بخشید.

شاهد چنان شمایی که **میکائیل Micheal Anjelo** از پدر خدا کئیده و به هنر کشیشی غرب یک نمونه از نمایش الوهیت داده است، نیستیم .

ما مشاهده کردیم که زرتشت به ایدۀ خدای قادر مطلق، دانای کل، مظهر راستی و خدایی که سازنده و نگهدارندۀ عالم است رسیده، هم چنین پیروان خویش را از مرحله چندان پرستی و ستایش خدایان چند گانه طبیعت به سر منزل یکتا پرستی رهنمایی نموده است . به علاوه، ملاحظه کردیم روشی که در آن، این الوهیت، یکتا تصور شده است، به نحوی روشن در خاطر ما تصویر یهوه تورات را می آورد. و باز مشاهده کردیم که این شباهت در مورد خلقت عالم و صفات الوهیت تقریباً کامل است. ولی اکنون باید تصدیق کرد که حتی فرض احتمالی در مورد قرض عقاید یهوه وسیله زرتشت چه به نحو مستقیم و چه غیر مستقیم از اسرائیلی ها یک اشتباه محض و یک کوربینی است . زیرا ما در هیچ کجای بکرو درست اوستا رد پایی از یک تماس واقعی بین ایرانیان و سامی ها که منجر به تأثیر و یا یک قرض مذهبی از تئوری و تصویری از مذهب دیگران را ارائه بدهد، نیافته ایم.

با وجود این و با در نظر گرفتن هر گونه احتمال قرض و تأثیر، پرستش اهورامزدا هنوز نقش خالص ملی خود را علی رغم شباهت با پرستش یهوه در خود حفظ نموده است . بهترین راه برای روشن نمودن مطلب فوق، در نظر گرفتن ارتباط محدود مذهبی و زندگی اقتصادی بین دولت پارس و یهود ضمن توجه عمیق به موارد اختلاف بین کاتانها و اوستای دست خورده است. و من چنین نتیجه می گیرم که به جای هر گونه تصور فرض احتمالی بایستی این مطلب را یک تصادف محض روی، مأخذ و پایه شباهت ساده عقاید مذهبی دانست. زیرا به هر حال (با مشاهده قراین موجود که قبلاً موارد مشابهت آن ثابت گردید) چنین مستفاد می شود که اهورامزدا و یهوه یک نزدیکی و وابستگی و یکسانی در فهم و عقیده دارند و این مطلب به طور ساده مربوط به علتی است که ماقبل آن را تحت عنوان یکتا - پرستی در میان ایرانیان و یهودیان مورد بررسی قرار دادیم. زمانی که یکتا پرستی پیدا شده و قوام یافت، عقاید کامل و متشابهی به ویژه در مورد، یکتا پرستی، خلقت و خدا نیز ارائه گشت .»

او کسی که به طور کلی منکر به وجود آمدن نابغه سرآمدی که بتواند مستقلانه به ایده یکتاپرستی برسد نیست - او کسی که به نحو قاطع ، فتوای انحصار یکتاپرستی را به یهودیان نمی دهد ، به طور مطمئن بامن در اثبات و تفهیم این مطلب که ایرانیان از زمان های بسیار دور و به طور کلی خارج از هر گونه نفوذ مذاهب دیگر ، در دوره اصلاحی زرتشت ، مالک يك مذهب یکتاپرستی بوده اند ، هم گام وهم رأی خواهد بود .

« خدائشناسی گاتاها » The Theology of the Gâthâs

ما در آغاز این بخش به ایراداتی که چه بسا کدر کننده تصویر ما از د کترین زرتشت است، نزدیک شده ایم. زیرا ممکن است از ما سؤال شود: آیا زرتشت فی الواقع يك آیین یکتا پرستی مثبت است؟ آیا اوستا زیاده از حد درستایش و اقرار به وجود يك دسته از روان های نیکو مثل امشاسپندان، میترا Mithra، سروشا Sraosha، ورترغنا، verethraghna، هوما، Haoma اردوی سورا Ardvi-sûra و دیگران غلو نکرده است؟ آیا تعدادی از این روان های نیکو مثل میترا شکل و نمایی از دوران مقدماتی زندگی زرتشت و یا رنگی از سروده های ودایی هندیان و یا سرانجام بهره ای از دوره پرستش طبیعت آریاییان، دربر ندارند؟

ما هرگز آرزو مند ندیده گرفتن این ایرادات نیستیم. بلکه آرزو مند اثبات حقانیت کامل نظریات خود از طریق ارائه دلایل کافی هستیم. این جا، جایی است که ما ملزم به تمیز و مشخص نمودن اختلافات بین گاتاها و بقیه اوستا، بین د کترینی که مستقیماً وسیله شخص زرتشت ارائه گشته و آنچه که در بین مردم در ادوار بعدی تغییر یافته است، هستیم. اگر ما فقط گاتاها را مورد رسیدگی قرار بدهیم، در پایان به يك یکتا پرستی صرف و کامل می رسیم، و چنانچه بقیه اوستا را جدا گانه مورد بررسی قرار دهیم به يك د کترین مخدوش، گیج کننده و به طرق مختلف تجدید شده برخورد می کنیم. حتا امروزه پارسیان برای تفهیم و درك آیین باستانی خود نه تنها از لحاظ قدمت بلکه از نظر خلوص و پاکی، گاتاها را مقدم بر سایر سروده های اوستا می شمارند.

اکنون، خوب است درباره نقش روشن و واضحی که از میترا در بقیه اوستا و به خصوص مهریشت Mihir yasht کشیده شده و صفاتی که به وی نسبت داده شده است

سخن برانیم . افرشته خورشید بامدادان است که روشنایی را همراه می آورد. اودشمن و پیروز برازدهای تاریکی و شب است. او **ایزد yazat** حقیقت، راستی ها و پیمان هاست. ولی حوزه و قلمرو امکانات میترا هنوز بیشتر از این ها است، زیرا اوشاه زمین است . کمک کننده جنگجویانی است که قبل از ورود به میادین نبرد از او استمداد می جویند و او به آنان پیروزی کامل عطامی کند . و بالاخره او از تبه کاران انتقام کشیده و مخصوصاً تنبیه و مکافاتنی سخت به دروغگویان و پیمان شکنان تحمیل می کند.

ما، در **يك مطالعة ساده و معمولی در بقیة اوستا** می توانیم به خوبی **تیشتریا (تیر) Tishtrya** را توصیف و تشریح کنیم . وی ایزدستارگان است و بویژه برستاره سیروس **Sirius** فرمانروائی می کند. به وی نسبت قدرت بخش باران به مزارع خشك را نیز می دهند. او علیه ازدهای خشکی و بی ثمری می جنگد . و با توجه به نیروی فوق الذکرش ، سلطنت وی برستارگان ، تعجب آور نیست .

به همین ترتیب فره وشیان **I'ravashis** « ارواح نیاکان »، آب حاصل خیز کننده را به زمین تخصیص داده اند ؛ اینان به طور کلی ، کلیه اشیاء خوب را جهت به ثمر رسیدن و بارور شدن درختان تخصیص داده و همانند میترا ، یا در جنگجویان در میدان های نبرد هستند . به طور خلاصه ، ما در بقیة اوستا (اوستا منهای گاتاها) با بحث درباره فرشتگانی که مسلماً ازخدایان ریگ و دامثل و اروتا ، ایندرا و میترا و غیره سرچشمه گرفته اند ، سروکار داریم .

اگرما اکنون دوباره به گاتاها بازگردیم و صفحات سروده های کهن و بکر این قسمت را مورد بررسی قرار به دهیم ، خواهیم دید که موضوع اصولاً هیئت و جنبه دیگری مخالف با شرح فوق دارد . در این جا از نام های میترا یا تیشتریا خبری نیست و حتی برای نمونه یکبار هم ذکر نشده اند ، و حتا به فره وشیان هم نیز به طور مستقیم اشاره نشده است . به همین ترتیب هما ، یا **ور تر غنا verethragna** فرشته پیروزی میادین نبرد و یا **آناهیتا Anahita** فرشته آب ها، در گاتاها مورد ذکر و بحث نیستند . حتا مادر گاتاها قادر به یافتن اسامی تمام روان های خوب که در بقیة اوستا مخصوصاً به طرز

شکل پذیری تصویر شده اند و آنانی که اغلب با صفات انفرادی نمایش داده می شوند، نیستیم .
 آیا ممکن است که شرح و توصیف این اختلاف عمیق را به صورت يك واقعه ساده بر گذار کرد ؟ آیا از راه ایجاد فرضیه های مقرون به دلیل های احتمالی می توان به يك نتیجه دلخواه و حقیقی رسید؟ چه بسا کسانی که فرضیدای را وسیله حدوث واقعه ای قرار داده اند به هیچ جا نرسیده و دچار تیره گی و ابهام بیشتری نیز شده اند. مثلاً آیا می توان فرض کرد که در گاتاها فرصتی برای ذکر نام های فرشتگانی مثل میترا، و یا تیشتر یا ویا **فرهوشیان** برای زرتشت و دیگر سراینده گان این قسمت ، پیش نیامده است؟ آیا این عدم ایجاد فرصت، شامل روان های نيك نیز می گردد؟ در این صورت چرا از میترا، زمانی که درباره زد و خورد **علیه منکرین** در گاتاها صحبت می شود، یاد نشده است، در حالی که در صحنه مشابهی ، در بند سیزدهم یشت دهم، از وی به صراحت یاد شده است، جایی که می گوید :

« میترا جنگ را آغاز کرد. وی جای خویش را در صحنه نبرد گرفت: و در قلب میدان جنگ ایستاد. اوصفوف آراسته دشمن را شکافت ».

و به همین ترتیب در بند سی و هفتم یشت سیزدهم از فرهوشیان که به یاری جنگجویان آمده اند ، یاد کرده است :

« آنان. بزرگترین کمک را در میادین ترسناك جنگ نمودند »

نظیر این وجود فرصت و عدم به کار رفتن اسم درباره ارواح نيك و تیشتر یا در بسیاری از سروده های گاتاها نیز قابل صدق است . چنانچه مادر سروده های گاتاها ، اغلب به توصیف از مزارع و گله ها برخورد می کنیم در حالی که از تیشتر یا که مسئول خوب نمودن مزارع و پیشرفت گله ها است، نامی به میان نیامده است . به هر حال هر کس که با دقت صفحات گاتاها را مورد بررسی قرار دهد ، واقف خواهد شد که ادعای عدم وجود فرصت برای ذکر فرشتگان فوق و ارواح نيك صحت ندارد و بایستی برای درك علت عدم ذکر آنان به دنبال دلایل عینی و قابل لمس رفت .

من معتقدم که خصوصیات دست نخورده و بکر گاتاها به حدی حکیمانه (فلسفی)،

منحصر به فرد و عالی است که بی شک وجود و ذکر این چنین فرشتگان متباین با روح کلی گاتاها و به خصوص مخالف خداشناسی و ایده یکتاپرستی آن می گردید. البته من ادعا نمی کنم زرتشت و سایر سرایندگان گاتاها، چیزی درباره میترا، تیشتر یا ویا آناهیتا نمی دانسته اند، زیرا حتا در آن زمان بدعلل ریشه های تاریخی، این ایزدها (yazat) مورد احترام مردم بوده اند. اما از مطالعه دقیق گاتاها و بقیه اوستا چنین نتیجه می شود که پیامبر چنین عقایدی را تصویب نمی کرده است. او مایل بوده که به جای ارواح نیک و ایده هایی که متعلق و بازمانده دوران طبیعت پرستی آریائیان کهن بوده است، عقاید و آرمان های فلسفی و اجتماعی متری جایگزین گردد. تمامی فرشتگانی که در گاتاها با نام اهورامزدا ذکر شده اند، خلاصه تصویری از ایده و عقاید روز مردم بوده است. در پیرو توصیفات قبلی درباره وضعیت این فرشتگان ضمن اشاره به د کترین یکتاپرستی گاتاها در بخش های آینده نیز بحث خواهیم نمود.

میترا، تیشتر یا و سایر ایزدهایی که در گاتاها از آنان نامی مذکور نیست، در بقیه اوستا به نحو شاخص و بارزی به هیئت و صفات انسانی توصیف شده اند، و از این لحاظ شباهت تامی به توصیف الوهیت در ریک ودا دارند. تشریح این فرشتگان به صورت انسانی قابل تعمق و بحث فراوان است. مثلاً زن یامرد (شبه آناهیتا) لباس برتن کرده، اسلحه حمل می نمود. ارا به جنگی می رانده و در کاخ ها منزل می نموده اند. حتا مواردی موجود است که اینان به صورت و هیئت حیوانات نیز تجسم یافته اند. اما هم چنان که مشاهده کردیم، این نوع تجسم و تشبیه به هیئت و خصوصیات انسانی (Anthropomorphize) برای گاتاها، کاملاً بیگانه است.

در گاتاها، هنگامی که از فرشتگان صحبت می شود، خیلی خلاصه و به نحو کاملاً مطلوبی از آنان یاد می گردد، به خصوص در باره امشاسپندان-Amesha a- spentas، در حالی که در بقیه اوستا اینان نیز به هیئت و متصف به خصوصیات انسانی در آمده و تشریح گشته اند. سراوشا Sraosha شاید تنها استثنای موجود در

این باره باشد. زیرا در گاتاها وی دارای يك قیافه مشخصی است، اما در بقیه اوستا از وی همانند میترا یاد شده و دارنده بسیاری از صفات میترا معرفی شده است.

با توجه به بحث فوق ما قادر به ایجاد يك امتیاز معتبر بین خداشناسی گاتاها و بقیه اوستا هستیم. زیرا در گاتاها فقط فرشتگانی که نزدیک خدا جای دارند، هم چون يك عقیده مشخص و به صورت صفات بارزایزدی ارائه می گردند، در حالی که در بقیه اوستا برعکس همانند فرشتگانی در قالب های شکل پذیر انسانی و یا قرینه و قابل مقایسه باخدایان هندیان که در ابتدا از اقوام نزدیک به ایرانیان بوده اند، ذکر گردیده اند. چنانچه در میان نام های فرشتگانی که زیب صفحات بقیه اوستا است، يك یا دوتای آنها نیز در گاتاها ذکر نشده بودند، مامی توانستیم موضوع را يك حادثه و اتفاق تلقی کنیم: اما با وضع کنونی مطمئناً مجبور به قبول وجود يك ایده و دلیل خاص هستیم. موضوع قابل بحث و توجه این است که چرا و به چه دلیل فرشتگانی همانند میترا

روز به روز در ایران بعد از گاتاها توسعه و نفوذ بیشتری یافته و از آن به بعد نیرومندتر گردیدند تا جایی که آیین میترا پرستی (مهرپرستی) اوج و ارجی بیش از اهورا پرستی پیدا نمود. اصلاحات زرتشت يك ضدیت آشتی ناپذیر با پرستش خدایان طبیعت قدیم آریائیان داشت. کما این که زرتشت نه تنها خدایان متعدد آنها را یکباره به دور ریخت بلکه از تقبیح نمودن و طرد کردن آنان نیز خود داری نکرد. برای مثال از هوما که گاوخدائی مرده بوده و مجدداً زنده شده و نوشیدن خورش هم چون نوشابه ای که حیات جاودانی می بخشد در بین ایرانیان مرسوم بود، ذکر می کنیم. زرتشت که از چندتا پرستی و خدایان متعدد آریایان بد شدت متنفر بود با شهامت و جرأتی تمام علیه آنان قیام کرده و کلیه خدایان را به جز اهورامزدا پرور کار یکتا و همه جهان مطرود و مذموم شمرد و حتا در بند دهم یسنای چهل و هشتم^۱ شیر هوما را به صورتی که در آن زمان مصرف

۱- بند دهم، یسنای چهل و هشتم -
کی ای مزدا شرفا به رسالت پی خواهد برد. کی این
مشروب مسکرو کثیف را برخواهی انداخت از آن
چیزی که کرپانهای زشت کردار و شر یاران بد رفتار
به عمد ممالک را می فریبند.

شده و مورد علاقه شدید بود « به سان مشروب پیست و مکروه نکوهش کرده ». این طبیعی است که مخالفین مذهب زرتشت، موفقیت و کامیابی خود را در فتای قطعی سیستم مذهبی موجود، جستجوی نمودند. اگر ما به تاریخ مراجعه کنیم با طبقه‌ای به نام مغان بر خورد می‌کنیم که در برابر انداختن مذهب زرتشت و دیگر گون نمودن آن را اصلی را داشتند. زیرا اینان نخست سروده‌های وحی شده به زرتشت را به صورت طلسم‌هایی برای بهبود بیماری و در حقیقت جهت وارد کردن ضربه مرگبار به کار بردند. سپس زرتشت و آیین مخدوش شده وی را از آن اجداد خود دانسته و پس از آن که بر مردم و دربار مسلط شدند، وی را به کناری نهاده و به دست فراموشی سپردند. در حقیقت عکس‌العملی که مخالفین پس از مرگ زرتشت نشان دادند، نفوذ در بقیه اوستا و از بردن خداشناسی و یکتا پرستی زرتشت بود. کسانی که موارد مشابه اوستا را با مذهب آریائیان قبل از گاتاها مورد بررسی قرار می‌دهند، شاهد یک آشتی و سازش مجدد آریائیان باخدایان مذهب باستانی می‌گردند. زیرا با وجودی که زرتشت این خدایان متعدد و مظاهر نیروهای طبیعی را از بین برده و یکتا پرستی را اشاعه داده بود، هادر قرن اولیه قبل از مسیح و پس از آن شاهد رواج و بازار گرمی این خدایان که به صورت خدایان هم‌طراز اهورامزدا درآمده بودند، هستیم. به هر صورت هم چنان که گفته‌ایم، عقاید و ایده‌ها در طول زمان تحت تأثیر وقایع قرار گرفته و بر حسب ضروریات زمان، دچار تغییرات لازمه می‌گردند.

حال اگر چنانچه مذهبی دارای زمینه مساعد قبلی باشد، این تغییر و تطبیق با سرعت و شدت بیشتری انجام پذیر خواهد بود. و در برنامه مذهب زرتشت که جوهر سیستم مذهبش بیشتر بر مآخذ و پایه‌های اخلاقی قرار داشت و از طرفی طرفداران خدایان چندگانه طبیعی و مجوسان و مغان که پس از زرتشت قدرت بیشتری یافته بودند، مذهب زرتشت را به دلخواه خویش تغییر داده و هم چنان که ملاحظه کردیم، خدایان مطرود قدیمی را دوباره قدرت و تجسم بخشیدند، تاجائی که بعضی از آنان مثل میترا نفوذ و قدرتی بیس از اهورامزدا یافتند.

پارسیان کنونی با وجود گذشت بیش از بیست قرن با انتخاب مضامین گاتاه‌ها طبق يك اصل ساده و کلی فلسفی، یکتاپرستی و خداشناسی اولیه زرتشت را انتخاب و از شرك والحاد گریزانند؛ کما این که مسیحیان نیز به نیروی معنوی و اخلاقی مذهب خود بیش از دیگرین نظری و خشک آن معتقدند. باری با توجه به آنچه که معمول سیر مذاهب مختلف در طول زندگی آنانست، پل اتصال بین بقیه اوستا و مذهب ایرانیان پیش از گاتاه‌ها، کاملاً روشن و مشخص می گردد .

همچنانکه در صفحات پیشین شرح دادم، دوره ترقی مذهب زرتشت، شباهت و همانندی فراوانی با سیر تکاملی مذهب عیسویان در غرب دارد. در آلمان، نخستین اعلام کنندگان آیین مسیح با مواردی از عقاید کفرآمیز برخوردند که مجبور به مبارزه علیه آن گردیدند. زیراخدایان چندگانه طبیعت به صورت اساطیر، آن چنان در روح مردم رسوخ و نفوذ یافته که اصولاً جزیی از شعایر ملی آنان گردیده است. و با توجه به همین مطلب است که امروزه هر مأمور تحقیق زیرك و غیر متعصب این حقیقت را به صورت يك اصل کلی قبول خواهد کرد، که هنوز بسیاری از اصول و موارد چند تاپرستی در عقاید ملی و سنن باستانی مذاهب مختلف دنیا من جمله آیین ما، وجود دارد. مشهور است که مقدسین آلمانی ضمن پرستش و انجام امور مذهبی از رواج و نیرو بخشیدن وزنده نگه داشتن **خدایان باستانی چند گانه خویش** فارغ نیستند و به خصوص مردم عادی دهات و شهرها نیز، علاقه وافر نسبت به این سنت‌های دیرین خود نشان می دهند. مقدسین و پیشوایان مذهبی نیز با توجه به شدت علاقه مردم، **خدایان و اساطیر باستانی** را به صورت مقدسین عهد مسیح جلوه گر ساخته و در موعظه‌ها و گفتارهای خود به مردم تحویل می دهند، کما این که **تور Thor** خدای طوفان، ملازم وفادار، **وتان Watan** به صورت پتر مقدس **Saint Peter** در آمده است. با توجه به این مورد، جای تعجب و بهت نیست اگر ما شاهد این مطلب شویم که پتر مقدس طبق عقاید مردم متصف و صاحب سایر صفاتی که منسوب به خدایان مختلف باستانی آلمان مثل باد و باران است، نیز بگردد. ولی زنده گشتن خدایان باستانی در عهد اوستا و بعد از آن علل مختلف دیگری دارد. در ایران وجود

نام‌های قدیمی و سابقه‌خدايان ، كمك مؤثر و شايانی به مخالفين زرتشت نمود . لذا لازم به یادآوری است که مکتب پارسیت Parsiism نتیجه‌ای از مذهب طبیعت‌پرستی ایرانیان باستانی است ، در حالی که عقاید ملی باستانی آلمان برای مسیحیت ، يك ایده ناآشنا و غریب بوده است . ولی با ورود نخستین مبلغین ، بین چندتا پرستان قدیمی و مسیحیون سازش و توافقی جهت ورود يك سری معتقدات باستانی که به نحو عمیقی در بین مردم ریشه داشت ، به مذهب مسیح و تطبیق آن با روح مسیحیت، حاصل گردید . اکنون به ذکر نام‌های شش امشاسپندی که در گاتاها ، در کنار اهورامزدا ذکر شده و آمده‌اند می‌پردازم . اینها عبارتند از ۱- وهومنو Vahu - mano - ۲- اشا - ۳- خشترا - ۴- آرمیتی - ۵- هورواتات Haurvatât - ۶- آمرتات Ameretât ، که به آنها من دونام سراوشا و اشی را نیز اضافه می‌کنم . من در اینجا قصد تشریح مفصل صفات و خصایل امشاسپندان را ندارم ، زیرا تکرار بی‌هوده‌ای خواهد شد.^۱ - تنها برای این که خوانندگان گرامی آشنائی مختصری دربارهٔ مشخصات این امشاسپندان داشته باشند ، به طور خلاصه خاطر آنان را مستحضر می‌سازد که . وهومینو، مظهر فکر خوب و پرهیزکاری است . اشافرشتهٔ عالم هستی و متصف به پارسائی « Peity » است . خشترا ، دلالت بر پادشاهی می‌نماید .

قلمرو وی سلطنت بر پرهیزکاران و متدینین زمین و فرمان روایی بر بهشت دنیای دیگر است . آرمیتی مظهر فروتنی (humility) و فداکاری « devotion » بوده و حافظ دنیا است . هورواتات و آمرتات دلالت بر وفا « Welfare » و بقا « immortality » می‌کنند . اینان بر آب‌ها و گیاهان حکم روایی می‌نمایند . سراوشا مظهر فرمان برداری است « Obedience » و به خصوص مجری ارادهٔ خدا و دستورات مقدس مذهبی است . اشی نیز در اوستا با توصیفی مشابیه سراوشا معرفی گردیده است .

اکنون دو سؤال در اینجا نظر ما را جلب می‌نمایند که عبارتند از : ۱- در چه

۱- شرح و توصیف کامل دربارهٔ اشاسپندان در فصلی مجزا تحت عنوان « تمدن ایرانیان خاوری در ادوار باستانی » خواهد آمد .

مراحل و به چه مناسباتی این امشاسپندان با خدا سروکار داشته و در سروده‌ها با نام اهورامزدا ذکر گردیده‌اند؟ ۲- آیا وجود این امشاسپندان یکتاپرستی ما را (که ضمن بحث در فصل خداشناسی گاتاها مورد پذیرش قرار گرفت)، تخطئه نکرده و یا لااقل آسیبی بدان نمی‌رساند؟ چنانچه مانظريك فرد غریبه و خارجی را در این مورد جویا شویم، بایستی این مطلب را که تقریباً امشاسپندان دارای پایه و مقامی برابر اهورامزدا هستند، قبول داشته باشیم. دلیل این گونه مطلعین این است که نام مزدادر گاتاها ۲۰۰ بار و اشا ۱۸۰ بار، و هومینو هم چنین و هیشتم مینو - Valishtem mano تقریباً ۱۳۰ بار و بالاخره نام‌های دیگر جمعاً کمتر از این‌ها ذکر گردیده‌اند. در حالی که ذکر نام در گاتاها و کثرت آن، نمی‌تواند برای يك محقق بی‌نظر دلیل مقنع و کافی برای هم‌طرازی ارزش و مقام مزدا و اشا باشد. اصولاً با توجه به سرودها و مفهوم ضمنی آنها، نه تنها کاملاً غیرممکن است قبول شود که این دو دريك پایه و مقام هستند بلکه حتا مقایسه آنان در این مورد به خصوص، مغایر و خلاف حقیقت است.

مفهوم کلمه اهورا مزدا در گاتاها اصولاً برابر و معرفی‌کننده والاترین و تنها خدای آیین زرتشتی است، هم‌چنانکه یهوه در عهد قدیم والله در مذهب محمد(اسلام) مظهر قدرت یکتایی هستند. در حالی که در جهت عکس، اشاوحتا سایر امشاسپندان که نامشان فوقاً ذکر شد، تنها می‌توانند، به یکی از صفات اهورامزدا متصف شده و معرفی گردند. در حقیقت امشاسپندان بر حسب ضرورت می‌توانند تجسم بخش صفات اهورامزدائی باشند. در اکثر پیام‌ها، ایده یکتایی و یگانگی، تنها معنا و نتیجه مورد نظر است و در بقیه پیام‌ها بایستی برای درك و اثبات حقیقی مفهوم آنها، تأمل فراوان کرد، زیرا چه بسا مفهوم و نتیجه سروده شاعران این پیام‌های گاتاها دارای دو معنای مختلف باشد. شباهت این گونه تجسم‌ها و مظاهر خداوندی در عهد قدیم وجود داشته و به خصوص در رموز مور هشتاد و پنجم، آیات ۸-۱۴ قابل رؤیت است. «آن چه یهوه می‌گوید خواهم شنید زیرا به قوم خود به مقدسان خویش خواهم گفت تا به سوی جهالت برنگردند. یقیناً نجات او نزدیک پرستندگان اوست، تا جلال در زمین ما ساکن شود. رحمت و راستی

باهم ملاقات کرده‌اند، **عدالت و سلامتی** یکدیگر را بوسیده‌اند. راستی از زمین خواهد رویید و **عدالت** از آسمان خواهد نگریست. خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین ما محصول خود را خواهد داد. **عدالت** پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.^۱

به‌طور خلاصه این که اشا، وهومینو، خشترا و آرمیتی و بقیه **امشاسپندان** در دو حالت مشخص و جدا از هم تجلی می‌نمایند. اینان هر زمان که شاخص صفات مطلقه و نماینده صفات ایزدی هستند، معرف قدرت‌های اهورا مزدا و کیفیت الوهیتی هستند که شامل وجود اهورای یگانه‌است. در حالت دوم، دارای شخصیتی مجزا و مستقل بوهه و همراه با اهورا مزدا به صورت فرشتگان آسمانی جلوه‌گری می‌نمایند و شاهد ما در این حالت آن سری پیام‌هایی است که درست در کنار اهورا مزدا ذکر شده‌اند. در این حالت، **امشاسپندان** کاملاً منطبق و قابل مقایسه با **مالایک** و فرشتگان عهد قدیم و قرآن یعنی میکائیل و جبرائیل و غیره هستند. زیرا این زمان، **امشاسپندان** به شکل همراهان و ملازمین در گاد خداوندی و بدموازات او جلوه‌گری می‌نمایند. برای مثال بند سوم یسنای بیست و هشتم را که نخستین **امشاسپندان** یعنی اشا وهومینو، خشترا و آرمیتی همراه با اهورا مزدا ذکر شده‌اند، به عنوان شاهد می‌آوریم:

«منم آن کسی که مزدا اهورای بی‌مانند را، باشا و وهومینو، و با کسی که خشترا ی فناپذیر متحد است، و آرمیتی «دعای خیر کننده (برکت دهنده) راستایش می‌کنم، تا به سوی صدایم آمده و مرا یاری بخشند»

بندهای ۱۱، ۱۲ و ۱۳- یسنای سی و سوم نیز کاملاً شبیه شرح فوق است.

:- «ای توانا تر از همه ای مزدا اهورا، وای آرمیتی، ای اشا، ای وهومینو، ای کسانی که بخشایش فردوس در دست شماست، به من گوش دهید و به من رحم آورید، و همیشه و برای ابد نسبت به من توجه و مرحمت داشته باشید» بند دوازدهم یسنای

۱- من برای تشریح و مثال آوردن از کتاب مقدس از متن انگلیسی آن استفاده کرده‌ام. (یادداشت سن جانا مترجم اصلی)

سی و سوم - « ای اهورا خود را به من تموده به توسط آرمیتی توانایی بخش، ای مزدا به دستگیری خرد مقدس خویش نیرویمده، از پرتواشا پاداش نیک ارزانی دار، برای جزای اعمال به توسط وهومن از قوت وزور بهره مند ساز» بند سیزدهم یسنای سی و سوم - « برای نگهداری من ای اهورا، ای دوربیننده، باید بخشایش بی مانند کشور روحانی خود را مثل پاداش اعمال مؤمنین یعنی کسانی که بدمن گرویده اند وعده دهی، ای آرمیتی مقدس روان را (دین را) از راستی تعلیم ده»^۱ در حقیقت، اشاو سایر امشاسپندان چیزی جز تجلی وجود اهورامزدا نیستند، که به نحوی شاعرانه به صفتهایی مثل پدر و پیش رو معرفی گردیده است، همان طور که به صفات خالق و توانا متصف است. بنابراین درس رودهایی که اهورا مزدا همانند خالق کلیه روانهای موجود مجز از خود - *Creator of all* *spirits existing outside of himself* بیان شده است، نمی تواند دلیل و علتی جهت قبول چندتا پرستی به ما ارائه بدهد، و یا چنانچه هر گونه وجود روحانی - *any spisitual existence* جدا از خدا *outside of God* که به صورت میانجی گر بین خدا و بشر قرار گرفته باشد، به هیچ وجه نمی تواند، رادع و خطری برای تعریف و پدیدۀ یکتا پرستی باشد. ما در بررسی خداشناسی گاتاها به موارد زیادی برخورد می کنیم که امشاسپندان به صورت اشخاص روشنی نام برده شده اند، یک زمان مزدا به عنوان پدر اشا خوانده شده و گاهی به عنوان پدر وهومینو و یا آرمیتی ذکر گردیده است. در هر حال چنین صوری نشان دهنده رواج اصول اخلاقی و موضوعاتی که مربوط به عالم هستی است، می باشد. وهم چنین، این طور معنا می دهد که تمام صفات خوب مثل وفاداری، فداکاری، بقا، فروتنی، راستی و روشنائی بدو تعلق داشته و از او ناشی و منبعث می شود.

از ذکر موارد فوق چنین نتیجه گرفته می شود که: عقیده به وجود امشاسپندان هرگز معارض و مانعی برای یکتا پرستی در خداشناسی گاتاها نیست، زیرا، اهورامزدا

۱ - کلمه دین که در گاتها دینا *Daena* آمده است، در همه جا به معنی مذهب نیست و در بسیاری از جاها به معنی نفس، ذات و وجدان می باشد. و با اسم جمع خصایص روحی و مذهبی انسان است و تشخیص باطنی و معنوی او شمرده می شود. دین به معنی مذهب غیر از جان و روان و فروهر است که جمله از ارواح انسانی به شمار است.

کلا جدا از اینان و به منزله يك «وجود قادر مطلق و توانای بالذات جلوه گر است، (بند سوم از یسنای بیست و نهم^۱)، «این اوست که درباره همه تصمیم می گیرد، هم چنان که هر چیز مطابق میل او صورت وقوع می یابد،» (بند چهارم یسنای بیست و نهم^۲)، «او کسی است که با پاك منشی و روشنائی يك جور و یکسان است،» (بند دوم یسنای سی و دوم^۳)، «او با اشاو و هومینو در يك جا سکنی می گزیند،» (بند نهم از یسنای چهل و چهارم^۴) .

معنای کلی این سروده ها اینست که اهورامزدا این قدرت ها را در اختیار داشته و امشا سپندان در فرمان و تحت اراده او هستند، اینان از او سرچشمه گرفته و در او تحلیل می یابند خسترا و آرمیتی، و هومینو و اشا، شريك، متحد و جزیی از او هستند، اینان جزیی از وجود کل و نمایی از قدرت اهورایی هستند. قدرت هایی که به امشا سپندان تعلق یافته و عمل آنان را مشخص می سازد، صفاتی است اهورایی که در اینان جلوه گر گشته است .

کما این که در بند ۲۱ یسنای ۴۱،^۵ «اهورامزدا صفات امشا سپندان را به افراد درست

۱- بند سوم، یسنای بیست و نهم :- اشا در جواب آفریدگار گوید، یا ورتوانایی برای روان آفرینش نیست. در میان مردم کسی نیست که بداند چگونه بازیردستان رفتار کند. (اهورا گوید) در میان خاکیان، آن شخص از همه توانا تر است که من از اثر استغاثه اش، به یاری او شتابم .

۲- بند چهارم، یسنای بیست و نهم :- «(اشا گوید) مزدا از همه کس بهتر به یاد دارد، که در گذشته از دیو و مردم چه اعمالی سرزد و از این پس از آن بروز خواهد کرد، با خود اهورا است قضاوت آن چه اراده اوست، ما بدان خوشنودیم.

۳- بند دوم، یسنای سی و دوم :- «به آنان مزدا اهورا، پروردگاری که با پاك منشی پیوسته و باروشنایی یکسان است، به توسط خسترا پاسخ دهد، برای اخلاص، پارسایی و تقدس شما، ما بر آنیم که شما را از خود بدانیم .

۴- بند نهم، یسنای چهل و چهارم :- از تو می پرسم ای اهورا، به راستی مرا از آن آگاه فرما، برای روان دین دارانی که من آنان را کامل می نمایم . سرود کشور جاودانی مانند تو کسی ای مزدا، وعده بخشایش بهشت خواهد کرد، در آن جایی که تو خود با و هومینو جای گزینی .

۵- بند بیست و یکم یسنای سی و یکم. - مزدا اهورا تمام قدرت کامل و اقتدار خسروی خود را رسایی (هورواتات) و جاودانی (امرتات) و راستی (اشا) و شهر یاری (خسترا) و پاك منشی (و هومینو) به آن کسی بخشد، که در اندیشه و کردار دوست او باشد.

کردار می بخشد و در بند هفتم یسنای ۴۴ هم چنان که در بخش سوم ذکر گردید، «چه کسی آفریننده آرمیتی ارجمند و خسترا است.»^۱

در پایان مایلم کلماتی نیز درباره اش و سراسا ذکر کرده و هویت آنان را چه در عهد گاتا و چه در دوره بقیه اوستا جهت خوانندگان کنجکاو روشن نمایم. باید دید چه اندازه خداشناسی گاتاها با بقیه اوستا در تصویر این دو ایزد، تفاوت دارند. اینان را در گاتاها با اشکال و بهندرت ممکن است به صورت آن چنان فرشته‌ای که در بقیه اوستا آمده‌اند، یافت. کلماتی که در گاتاها شامل اش می‌شود، عبارتند از: **اجر، پاداش؛ و بعد برکت یا موفقیت**. (بند چهارم یسنای بیست و هشتم - و بند ۱۵ یسنای پنجاه و سوم^۲). هرگز نمی‌توان پیامی را از گاتاها شاهد آورد که در آن اش احتمالاً با نام مخصوص و مشخصی به صورت اشاء و هومینو و سایر امشاسپندان ذکر شده

۱- بندهفت یسنای چهل و چهارم :- This I ask thee, give me the right auswer, O Ahura !

Who hath created the bllessed Ârmaiti together with khshatra ?

Who, through his wisdom , hath made the son in the image of the father ?

I will designate thee, mazda! to the intelligent, as The creator of all, thou most beautiful spirit?

ترجمه این بند در صفحه ۵۷ آمده است .

۲- بند چهارم یسنای بیست و هشتم :- منم آن کسی که بامنش پاک از برای محافظت روان دین داران گماشته شده‌ام، چه از پاداش مزدا اهورا برای کردار نیک آگاهم. تا مرا تاب و توانایی است، تعلیم خواهم داد که مردم به سوی راستی روند.

بند ۱ یسنای پنجاه و سوم :- «(زرتشت گوید) نیکوترین ارمغانی که وجود دارد این است که مزدا اهورا به توسط اشا به زرتشت سپنتمان برتری و زندگانی سعید و جاودانی اجر خواهد داد و نیز به همه کسانی که در کردار و گفتار خویش پیرو دین نیکش باشند .

بند پنجم یسنای پنجاه و سوم :- «(زرتشت گوید) ای دختران شوی کننده و ای دامادان ، اینک بیاموزم و آگاهتان سازم. یندم را به خاطر خویش نقش بندید و به دلها بسپرید. با غیرت از پی زندگی پاک منشی بکوشید هر یک از شما باید در کردار نیک به دیگری سبقت جوید و از این رو زندگانی خود را خوش و خرم سازد .

باشد. ولی ترقی و پیشرفت يك ایدۀ مطلق فی المثل به صورت یکی از نام‌های ایزدی، در طول تاریخ به روشنی قابل درك و لمس است چنانچه ما به تغییر حالت اشی و تبدیلی وی از دورۀ گاتاها به عهد بقیۀ اوستا بنگریم، شاهد تطور و تکامل وی همان سان که بر امشاسپندان رفته است، خواهیم بود .

حالت سراوشا نیز شباهت تامی به اشی دارد. در بقیۀ اوستا، سراوشا به صورت فرشته‌ای زیبا، ابدی و با خصوصیات انفرادی تشریح شده است. و در دوران‌های بعد تطور و تکامل بیشتری یافته و همانند يك پیک و پیام‌آور خدا تصویر شده است، پیام‌آوری که فرامین را از خدا اخذ و به بشر ابلاغ می‌نموده است. به هر حال همه چنان که فوقاً اشاره شد، اینان دارای آن چنان نشان اختصاصی که امشاسپندان از آن برخوردارند، در گاتاها نیستند. در گاتاها ما تنها و نخستین پیدایش تجسم سراوشا را در پیامی مثل بند پنج یسنای سی‌وسوم^۱ جایی که شاعر از سراوشای توانا استمداد می‌کند و بند شانزده یسنای چهل و چهار^۲، جایی که مصنف طلب کمک از يك «فرمانده برای حفاظت علیه دشمنان نموده و آرزو می‌کند که سراوشا و هومینو او را همراهی کنند» و کلماتی دال بر اطاعت از مذهب مقدس و فکر پرهیزگار، هستیم، به‌طور خلاصه می‌توان نتیجه این بخش را در چهار بند ذیل خلاصه و تعریف نمود .

(۱) - خداشناسی گاتاها به نحو کاملی بیشتر از بقیۀ اوستا به سوی روحانیت و یکتاپرستی گرایش دارد . زیرا گاتاها از قدیم‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل

۲- بند پنجم یسنای سی‌وسوم :- منم آن کسی که در سرانجام پس از پایان یافتن زندگانی در کشور پاك منشی و در راه مستقیمی که به سوی راستی دلالت کند، در آن جایی که بارگاه مزدا اهورا است، مهین سروش تورا به یاری خواهم خواند.

۳- بند شانزدهم یسنای چهل و چهارم :- از تومی پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما کیست آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد ؟ به وسیلۀ الهام به من بگو داور نجات دهنده این جهان. که به این کار گماشته گردید ؟ چنین دآوری که به نزد او اطاعت و پاك منشی مقام گزید. دآوری که تو خود او را خواستاری ای مزدا.

مذهب مزدا پرستی Mazdayasnian Religion برخوردار است.

(۲) - از احترام زیاده از حد به خدایان عوام و ملی مردم مثل میترا و نیشترا در گاتاها خبری نیست و اصولاً این مطلب برای شاعران گاتاها ناشناخته است. پرستش این ایزدان در دوران بعد از گاتاها و نخست به طرز سازش کارانه‌ای به مذهب ملی پذیرفته شده است.

(۳) - خداشناسی گاتاها معرف و نماینده یکتا پرستی و مزدا اهورا مظهر این ایده است.

(۴) - یکتا پرستی گاتاها به هیچ وجه از وجود فرشتگان تخطئه نشده و آسیب نمی‌بیند، چه این امشاسپندان و ایزدان، تنها فرشتگانی متصف به صفات و خصایل ایزدی بوده و در حقیقت هر يك از آنان نماینده يك یا چند صفت مشخصه اهورائی هستند، و به هر حال زیر دست خدای یکتا بوده و جملگی در ردیف ملایك، فرشتگان و ملازمان در گاهی وی محسوب می‌شوند.

Zoroastrianism is not a Dualistic Religion

«آیین زرتشت یک سیستم دوگانه پرستی نیست»

اغلب شنیده می‌شود که مذهب زرتشت را یک آئین دوتایی می‌نامند. من فقط پس از آن که تفهیم و تشریح نمودم دوتائیت چیست، به وصف مذهب زرتشت در این باره خواهم پرداخت.

اگر یک مذهب دوتایی بر آیینی که وجود یک نیروی شیطانی بر ضد خلقت مناسب و آرزوی خوب در حالی که یکتاپرستی نیز در کنار آن پذیرفته شده باشد، دلالت کند، در این صورت نه تنها مذهب زرتشت بلکه مذهب عهد قدیم نیز یک آیین دوتائی است. ولی اگر به خواهیم دقیق‌تر شده و مفهوم حقیقی آیین دوتائی را دریابیم، بایست دانست، تنها زمانی می‌توان یک مذهب را دوتائی خواند، که هر دو اصل خوبی و بدی با شرایط و امکانات متساوی روبروی یکدیگر قرار گرفته و تحت شرایطی برابر، بر اندازه یکسانی از جهان نفوذ نموده باشند و بشر خویشتن را به طور متساوی مقید و وابسته به این دو نیرو احساس کند. یا به طور خلاصه آن که، این دو نیرو از تمام امکانات ممکنه به حد متساوی برخوردار بوده و در شرایط یکسانی به کار پرداخته باشند. مضافاً بر این که نیروی ما فوقی بر آن دو، برتری و نفوذ نداشته باشد. اما جایی که بشر بتواند وسیله نیروی آزاد انتخابی خود، روی خوبی‌ها تصمیم گرفته و از بدی‌ها روی بگرداند. (هم چنان که در گاتاها به نحو برجسته و روشنی مضبوط است)، کلمه دوگانه پرستی به هیچ وجه صادق نیست. من معتقدم، که علاوه بر تمام شرایط فوق، وجود یک ایده مذهبی دوتائی، مستلزم آنست که، بشر در برابر یکسان احترام و قدردانی به روان‌های بد و ارواح خوب، از یک پشت کار استمراری به طور کامل برخوردار باشد. یعنی آن که وی

بتواند به دنبال قربانی‌ها و ادعیه‌پیش کش شده‌ای که به منظور تسکین خشم روان‌های بد و دفع تمامی شرارت‌ها و زیان‌های ممکنه از آنان، نموده‌است، برای جلب برکت و کمک هدایایی متساوی به پیشگاه ارواح خوب تقدیم نماید. و همین جاست که من مصراً تاکید می‌نمایم، به هیچ وجه در اوستا اثر و نشانه‌ای از این گونه عقاید و ایده‌ها یافت نمی‌شود،

البته در کلیه اوستا، حتا در قسمت‌های کهنه و قدیمی آن، يك روح بد که در هر حال مقابل روان نيك ایستاده است قابل رویت و تشخیص می‌باشد. فرض وجود يك چنین روان‌های خوب و بد، اصولاً يك سری سؤالات فلسفی به وجود می‌آورد که هر مذهبی از این نوع درباره آن زیاد بحث نموده است. از جمله چرا و به چه دلیل شیطان و روان‌های بد خلق شده‌اند؟ چرا الوهیت که قادر مطلق است تنها چیزهای خوب نیافریده است؟ جنایات و گناهان از چه چیز سرچشمه می‌گیرند؟ از چه روت تمام بدبختی‌ها و عیوب همان‌سان که شامل تمامی مخلوقات می‌شود، بشر را نیز آلوده ساخته و به تباهی می‌کشاند؟ زرتشت و سایر سرایندگان گاتاها کوشش بسیاری جهت حل و طرح این سؤالات به طریق فلسفی و روحانی نموده‌اند، و من در صفحات بعد سعی خواهم نمود به طور مختصر اساس تئوری آنان را هم چنان که در گاتاها به «نظر می‌رسد» شرح دهم. می‌گویم به «نظر می‌رسد» زیرا گاتاها اصولاً به صورت يك سيستم فلسفی توصیف و ظاهر نشده است. مصنفین گاتاها به هیچ وجه قصد مشخص نمودن افراد را در میان عامه مردم نداشته‌اند، بلکه هدف کلی آنان جامعه مردم بوده است، و به خصوص جنبه‌های سودمند و واقعی مذهب مثل علم اخلاق را در نظر داشته و از طرح و توجه به جنبه‌های فلسفی دگرترین خودداری می‌نموده‌اند.

باری ما برای درك حقیقی، سنجش و تفسیر مختصری درباره ارواح بد و روان‌های خوب، مبادرت به طرح پیام‌ها و سرده‌هایی که در گاتاها و بقیه اوستا در این باره ذکر شده است، می‌نمایم.

در بقیه اوستا تضاد بین عالم ارواح بد و روان‌های نيك به نحوی کاملاً روشن و صریح مشخص و تعیین شده است. همان‌سان که اهورامزدا پشتیبان و حافظ روان‌های نيك است، انگره‌مینو Angra Mainyu به طرفداری و نگهداری ارواح بد برخاسته

است . درست برضد شش امشاسپندان یا فرشتگان بزرگ Archangels شش دیو عمده Archdemons وجود دارند: اکن مینو Aken-manô برضد وهومینو است ؛ ایندرا یا آندرا Andra برضد اشا ، سایورا Saura در مقابل خشترا ، دیونخوت Demon of arrogance برضد اسپنتا آرمیتی ، تائورا Taurai و زایری چا Zairicha در مقابل هارواتات و آمرتات قرار گرفته اند. و سپس نوبت به لشکریان روان های خوب راستی می رسد که در مقابل دسته دیوان دروغ (druj) صف آرایی کرده اند .

برعکس بقیه اوستا، این مطالب چندان در گاتاها رسوخ و انعکاس نیافته است. زیرا ، اگر مینو تنها يك بار در بند دوم یسنای چهل و پنجم^۱ به منزله روح بد جلوه گر شده است، در اینجا از اسپنیا مینیوش Spaniyâo maiuyush هم چون کسی که از ستایش اهورا مزدا خودداری کرده و برضد وی برخاسته است، یاد می شود . به همین ترتیب اکومینیوش Akô mainyush تنها در بند پنجم یسنای سی و سوم^۲، و اکن مینو Aken manô ، در دو پیام (بند ۳ یسنای سی و دوم و بند ۵ یسنای چهل و هفتم^۳)

۱- بند دوم یسنای چهل و پنجم : - «من می خواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز

زندگانی بوده اند، از آن چه که آن یکی مقدس به دیگری خبیث گفت: که فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار و روح ما با هم یگانه و یکسان نیست.

۲- بند پنجم یسنای سی و دوم : - «شما ای دیوها، به توسط کرداری که از (گرهما) والکمنش

با اندیشه و گفتار زشت خویش بیاموخت. مردم را از حیات نیک و جاودانی محروم می سازید و هم اوست (گرهما) که دروغ پرست را در تباه کردن زندگانی انسان تعلیم داد .

۳- بند سوم یسنای سی و دوم : - (زرتشت گوید) اما همه شما دیوها و آن کسی که شما را

می ستاید از نژاد زشت منشان هستید. دروغ و خودستایی و از این قسم اعمال که از آن مدتی است در هفت کشور از خود شهرتی انداختید، کارتان است.

- بند پنجم یسنای چهل و هفتم : - « ای مزدا اهورا، از آن بهترین نعمت هایی که تو به

توسط این خرد مقدس به پیرو راستی وعده دادی آیا دروغ پرست که از اعمال خویش پیرو والکمنش است، برخلاف اراده تو از آن بهره مند توانا شد،

که به هر صورت دارنده فکر شیطان «evil mind» معرفی شده‌اند، ذکر شده است .
 و اچی شتم مینو Achishtem manô نیز دوبار در بندهای ۶ یسنای سی‌ام و بند ۱۳
 یسنای سی و دوم^۱ به منزله خدمتکار اعوان شیطان از وی یاد شده است. در نظر نخستین
 ممکن است چنین به نظر به رسد که انگره مینو و اکومینو رقبای اصلی سپنتامینو
 بوده و اگره مینو و اچی شتم مینو دشمنان اساسی و هومینو و هیشتم هستند. ولی در
 گاتاها این طور نیست و از قرار معلوم تمامی این نام‌ها که دلالت بر ارواح بد می‌کنند
 در قالب انگره مینو مشخص شده‌اند. برای نمونه بند سوم یسنای سی و دوم را شاهد
 می‌آوریم، در این پیام دیوها به منزله جوجه‌های یکبار از تخم درآمده = brood
 eitbra اکم مینو Akemmanâ ، که بایستی فرمان‌روای دنیای ارواح شیطانی
 باشد، معرفی شده‌اند^۲، نظیر این مطلب شاید تذکر نام اچی شتم مینو باشد زمانی که در
 بند ششم یسنای سی‌ام^۳ می‌گوید: دیوها با هم به دور او (منظور اچی شتم مینو است) جمع
 شدند. مفهوم این بند مشابه دو بند ۵ و ۷^۴ همین یسنا است، زمانی که می‌گوید، ارواح

۱- بند ششم یسنای سی‌ام :-

«از میان این دو گوهر دیوها نیز بد را از خوب نشناختند.
 زیرا که در هنگام مشورت آنان با همدیگر (دیو) فرارسید
 ناگزیر زشت‌ترین اندیشه را برای خویش برگزیدند، آن
 گاه به سوی خشم روی آورده تا به توسط آن زندگانی
 بشر را تباه کنند .

- بند سیزدهم یسنای سی و دوم :-

«هنگامی که گرهما و این تباه کنندگان زندگانی در جهان
 دیگر به سرای زشت‌ترین منش (دوزوخ) درآیند، هر چند
 که به رسیدن پیام پیغمبر توناله برآورند، از آنان باز
 داشته‌شود و از دیدار راستی بی‌بهره مانند.

۲- بند سوم یسنای سی و دوم :-

« این بند در پاورقی صفحه قبل ذکر شد.»

۳- بند ششم یسنای سی‌ام :-

« این بند نیز در پاورقی صفحه قبل ذکر شد.»

۴- بند پنجم یسنای سی‌ام

از میان این دو گوهر، دروغ پرست زشت‌ترین کردار را
 برای خود برگزید، پیرو راستی آن کسی که همیشه با
 کردار نیک خویش خواستار خشنودی مزدا اهوراست،
 خرد مینوی را که با زیور ایزدی آراسته است،
 اختیار نمود .

- بند هفتم یسنای سی‌ام :-

« قدرت ایزدی (خشترا) و پاک منشی (و هومنا) و
 راستی (اشا) نیز به یاری مردم شتافتند . فرشته محبت
 آرمیتی به کالبد انسانی پایداری و ثبات بخشید، تا در
 آزمایش روز واپسین به پاداش تواند رسید.

نيك متحداً به گرد اسپنتامینو جمع گشتند، در پیام دیگری **ايشما Heshma** **دیو خشم** (که نام دیگری از يك دیو عمده است)، به منزله خدمتکار انگره مینو آمد است. مهم ترین مطلب درباره ارتباط بین تضاد روان های نيك و ارواح بد آن است که با وجود ژرف بینی های دقیق نتوانستیم هیچ نقش مشخص و روشنی از اهورامزدا بیابیم، در مقابل نام هایی که به منزله خدمتکاران **ارواح** بدن گرمی شود، می توان از اسامی اسپنتامینو و هومینو برای **روان نيك**، یاد کرده در بند دوم یسنای چهل و پنجم^۱ و بندهای چهارم و هفتم یسنای سیام^۲ جایی که از روان هایی که از روان های نيك و ارواح بد بایکدیگر یادمی شود، **روان خوب** تنهاده است بر اسپنتامینو می نماید نه بر اهورامزدا، ضمناً شخص اسپنتامینو در گاتاها مشخص و روشن نشده است، وی گاهی از اوقات در قالب اهورامزدا مشخص شده (بند دوم یسنای چهل و سوم^۳) و زمانی جدا از او تمیز داده می شود (بند یکم یسنای چهل و هفتم و نهم یسنای چهل و پنجم)، او يك وجود خدایی است، که گاهی به مقام رفیع الوهیت صعود نموده و زمانی از آن قالب بیرون آمده و در وجودی جداگانه جلوه گری می کند،

چنانچه ما کلیه اطلاعات و یافته هایی را که از مطالعه سروده های فوق به دست آورده ایم به دقت مدنظر قرار دهیم، سرانجام به همان خصوصياتی که در فصول پیشین در باره اهورامزدا بدست آوردیم، خواهیم رسید: **الوهیت و بالاترین وجود، اهورا مزداست که مظاهر خوبی ها بوده و فقط خوبی، نیکی و مهربانی از وی متجلی**

- ۱- بند دوم یسنای چهل و پنجم :- این بند نیز در پاورقی صفحه قبل ذکر شد « هنگامی که این دو گوهر بهم رسیدند، زندگانی و مرگ پدید آوردند، از این جهت است که در سرانجام، دروغ پرستان از زشت ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکو ترین محل (بهشت) بر خوردار گردند.
- ۲- بند چهارم یسنای سیام :-

(بند هفتم این یسنا قبلاً ذکر گردید.)

- ۳- بند دوم یسنای چهل و سوم :- « و بهترین چیز نصیب اوباد، آن را که آرزوی بهشت است به توسط خرد مقدس و مهربان خویش بهشت بدو ارزانی دار. رحمت پاك منشی که از برکت راستی می-بخشی هر روز با شادمانی زندگانی بلند بدو عنایت کن.

است. شیطان منکر و ضد خوبی است و از او تنها تاریکی، بدی و زشتی برمی آید همانقدر که اهورامزدا و امشاسپندان فعال هستند، شیطان و مظاهر وی منفی و تنبل می باشند. مظهر خوبی ها که اسپنتامینو است و تجسم بخش زشتی ها که آنگره مینو است، هر دو همزاد و دو قلو هستند. (بند سوم یسنای سیام) . این دو وجودهای مستقلی برای خود نبوده و به یکدیگر وابسته می باشند و هر دو تحت نفوذ وجودی الهی و مافوق به نام اهورامزدا هستند. اینان قبل از خلقت دنیا (آغاز زندگی) به وجود آمده و تضاد آنان در دنیای مرئی ادامه دارد ، اهورامزدا تنها خالق عالم وجود است ولی زمانی که در گاتاها به صورت اسپنتامینو جلوه می کند ، خالق همه چیز است و حتا افعال منفی نیز از وی سر می زند . هم چنانکه شاعر در يك فرم ساده (بند چهارم یسنای سیام) بیان می کند، آنگره مینو روح پلیدی است که بدی را بر ضد خوبی به وجود می آورد. نخستین چیزی که دو همزاد خلق کردند، زندگی و مرگ است، و یا اگر به خواهیم آن را به طریق فلسفی بیان کنیم ، بودن و نبودن است، جایی که دو طرف طبیعت نشانه گذاری شده است. اگر اسپنتامینو روشنایی بیافریند تاریکی محصول خلقت آنگره مینو است، اگر اولی گرما به بخشد، دومی سرما می دهد ، در نتیجه برای آیین زرتشت، به وجود آمدن هر بدی، چیزی جز قصور یا عجز نیکی نیست و به همین دلیل است که مذهب زرتشت آحاد بشر را جهت تضعیف ارواح بد، به انجام اعمال خوب دعوت نموده و هر عمل زشتی را به تقویت ارواح بد تعبیر می نماید .

حال ما باید جواب این سؤال را طرح کنیم که : وظیفه يك فرد نسبت به این دو اصل متضاد چیست؟ ما بامورد توجه قرار دادن این سؤال به علم اخلاق دست می یابیم. اما زمانی که پرسش می کنیم: در پایان (در جزای روز واپسین) نتیجه بین این دو وجود متضاد خوبی و بدی چیست ؟ در این مورد ما به بحث روز جزاء Eschatology د کترین مرگ، قضا، بهشت و دوزخ اعتقاد به سرانجام همه چیز، اعتقاد به پایان دنیا و آغاز روز عدل می رسیم. علم اخلاق و روز جزا، دو نکته ویژه مذهب زرتشت است. این هر دو طبیعتاً مربوط و مقابل یکدیگر هستند ، در گاتاها که متعلق به ادوار نخستین است ما شواهد و اشارات متعددی درباره این دو نکته خاص یعنی علم اخلاق و روز جزا کشف کرده ایم .

این حقیقت کاملاً مشهود است که سیستم بکر اخلاقیات مذهب زرتشت بر روی سه اصل *پندار نیک*، *گفتار نیک* و *کردار نیک* (*humata, hūkhta, huarshata*) پایه گذاری شده است. و این مطلب يك معیار مشخص و روشن از عظمت و درج اخلاقیات مذهب زرتشت است که فکر در باره گناه را با انجام آن در يك ترازدانسته و معتقد است که ریشه تمام عملیات، اعم از نیک و زشت در فکر است و این پندار زشت و یا نیک است که مقدمه گفتار و کردار بد و یا خوب می گردد و بنابراین باید قبل از همه چیز به تهذیب فکر پرداخت. و بایستی اذعان نمود که همین تابلو سه کلمه ای که اساس اخلاقیات مذهب زرتشت را تشکیل می دهد، با والاترین و پرارج ترین قسمت های کتاب عهد قدیم و عمیق ترین موارد اخلاقی قابل درك مذهب مسیح قابل مقایسه و بلکه برتر و سنجیده تر است، اکنون ما باید این حقیقت را تأکید کنیم که در ادوار خیلی پیش، گاتاها با این سه اصل عالی اخلاقی آشنا بوده و بعدها این سه اصل از قسمت های بکر و دست نخورده اوستا باقی مانده است. با توجه بدین مطلب جای هیچ شك و تردید باقی نمی ماند که اساس این سیستم اخلاقی وسیله شخص زرتشت بنیان گذاری شده است. نشان ویژه این اصول اخلاقی به حدی والا و نادر است که ما بدون اختیار مجبوریم به پذیریم که این سه اصل نتیجه تراوش اريك روح پاک بوده است و آن روح از چنان هدایای ویژه طبیعت برخوردار بوده که توجهی چنین صریح و مشتاق به قوانین اخلاقی نموده است.

شاعر در بند سوم یسنای سی ام می گوید که : دو گوهر که از آغاز همزاد به وجود آمده بودند، در عالم رو یا به یکدیگر اعلان کردند که چه چیز هائی نیک و بد در پندار، گفتار و کردار هستند. به همین ترتیب در بند بیست و یکم یسنای پنجاه و يك پرهیز کاری را همانند میوه پندار، گفتار و کردار از يك فکر متواضع معرفی کرده است و بر عکس پندار شیطانی، گفتار شیطانی و کردار شیطانی از روح ضعیف و بیمار تراوش می نماید. (بند پنجم یسنای سی و دوم). به هنگام نیایش خدا، این سه اصل اخلاقی ظاهر شده و به طریق پرهیزکارانه ای به نیایش کننده صفای باطن بخشیده و وی را به گفتار

نيك ضمن نيايش و تقديم قربانی جشن تشويق می نماید . ولی باید خاطر نشان ساخت ، اگرچه این سه اصل اخلاقی هم چنان بکرو دست نخورده برای اوستا باقی مانده است ولی مرورزمانی که شامل بقیه اوستا شده از حمایت سایر موارد ذکر شده در گاتاها منجمله همین اظهارات ضمن مراسم نيايش، خودداری می نماید. ولی چون اساس این سه اصل اخلاقی بر روی فکر و پندار قرار داده شده است، گفتار و کردار، حاصل و نتیجه پندار بوده و قضاوت منطبق بر آن انجام می شود و این دیگر احتیاجی به حمایت اوستا ندارد . پیامبر به اندازه کافی در بندهشت یسنای چهل و پنجم در باره اعمال فکر خوب سخن رانده است .^۱

روشن ترین نکته گاتاها آزادی کامل انتخاب است که جهت یافت خوبی و بدی، به هر فرد بشری تفویض شده است طبق نظریات منعکسه زرتشت در گاتاها، سرنوشت کوچکترین دخالت و نفوذی در رفتار و آتیه بشر ندارد. (سرنوشت به آن عنوان که از ازل برای هر فرد تعیین شده، از آن گریزی نبوده و به طور ظالمانه علیه او به کار رود). در این آیین نتیجه گناهان، عیوب و قصور والدین برای فرزند نگاشته نشده و چنانچه نیروی وی در مبارزه علیه بدی ها و اهریمن فلج و نابود شود، مسئول و گناهکار نیست. چنانچه شیطان به فردی نزدیک شده و در روحش نفوذ کرد، وظیفه اش تنها و همیشه مبارزه سرسختانه و آشتی ناپذیر برای طرد و بیرون راندن آن اهریمن و افکار شیطانی حاصله از زمزمه های اوست .

ندای وجدان تمامی مسئولیت های حاصله از ارتکاب به گناه را به فرد گوشزد می نماید و به این ترتیب امکان هر گونه تقاضای بخشش را به جهت سستی و اهمالی که نموده، از وی سلب می نماید. در این شرایط، هیچ گونه عذری مثل مقاومت علیه اهریمن در قدرت وی نبوده و یا ارتکاب به این گناه حکم سرنوشت وی بوده است، شنوده نمی شود .

۱- بندهشتم یسنای چهل و پنجم : — « تو باید با سرودهای ستایش و تعظیم توجه او را (مزددارا) به سوی ما جلب کنی . آری اکنون من می خواهم آن کشوری که (جایگاه) اندیشه و کردار و گفتار نيك است بادیدگان بنگرم ، پس از آن که به توسط راستی، مزدا اهورا را شناختم ، درود و ستایش خود را در گرزمان (عرش) تقدیم او کنم .

زیرا این فرد از حس آزادی انتخاب خود استفاده نکرده، دست به مبارزه و حتا مقاومت در مقابل اهریمن نزده و گوش هوش به ندای وجدان خویش نیز نداده است.

این مطلب که تعیین خط مشی خوب یا بد بسته به **حس آزادی در انتخاب** هر فرد است، به طور خاصی توسط دیوها نیز تأیید شده است زیرا دیوها نیز با انتخاب زشتی و بدی خود را در طرف اهریمن قرار داده اند. بنابراین اینان شیاطین حقیقی نبوده و تنها به علت گمراهی و حماقت، خویشان را در مقابل اهورامزدا قرار داده اند. (بند ششم از یسنای سیام^۱). خلاصه این که بر اثر حس آزاد و اختیاری، اهریمن و طرفدارانش، گناه و دروغ را سرحد عملیات خود قرار داده اند، در حالی که اسپنتامینو و سایر اسپندان وایزدان، پرهیزکاری و راستی را برگزیده اند. (بند پنجم از یسنای سیام^۲). و به این ترتیب تنها دینداران و پرهیزکاران هستند که با انتخاب درست خویش، پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را برمیگزینند، در حالی که بی دینان برعکس اینان بوده و پندار و گفتار و کردار زشت را پیروی می کنند. (بند سوم یسنای سیام^۳).

این دکترین اراده آزاد بشر، درست همانند عقیده ای است که فوقاً نوشتم: مذهب، موضوعی است وابسته به درك وقضاوت، «راستی و نیکی در دوستی و کثری و دروغ در دست دیگر». ضمناً ما در صفحه قبل با این آیدئ زرتشت آشنا شدیم که بشر به وسیله يك سرنوشت تعیین شده ازلی به بند کشیده نشده است، و در روز قضاوت، گناهان موروئی و اجدادی به پای وی حساب نخواهد شد، بلکه چون خدا به او توانائی و حس تشخیص بخشیده، به وی گوش جهت شنیدن و هوش برای درك کردن داده است، می تواند خوب را از بد و زشت را از زیبا تمیز دهد، و با این فرمول «يك گناه کار احمق بوده و يك نادان طبیعتاً گناهکار است».

زردشتیان به خوبی می دانند که چه خطرات و دام هایی بر سر راه هر فرد موجود است، و در چه قالب ها و به چه طرقی اهریمن در این دنیا، سعی در گمراه نمودن و به کارهای زشت واداشتن آنان دارد. بنابراین زندگی برای تك تك آنان، يك مبارزه پی گیر و

پایدار علیه اهریمن وزشتی هاست؛ و این دیگر زاید است که تمامی پیام‌هایی را که در گاتاها درباره این ایده جدی زندگی که همانند يك رزم جاوید با دروغ گویی وزشتی و يك كوشش مداوم در اجرای راستی‌ها آمده است، شاهد بیاورم. به نحوی صریح و روشن، تم اصلی و اساسی اکثر سروده‌های مقدس گاتایی، راه اندرز و ترغیب در باره این که هر فرد در اجرای راستی و پیمودن راه پارسایی و دینداری پشت کار به خرج داده و در این راه اهمال و سستی ننماید، را تشکیل داده است.

پرهیزکاری حادثترین آرزوی پیامبر است. (بند نهم از یسنای سی و دوم^۱). او به آرمیتی التماس می‌کند که به وی اجازه دهد تا به نحوی پایدار از دین (اشا) متابعت کرده و به وی فکر پرهیزکار به بخشد. (بند یکم از یسنای چهل و سوم^۲). دین، والاترین و گرامی‌ترین چیزهاست (و هیستم، که اومی تواند از خدا طلب کند. او به درگاه الوهیت برای بدست آوردن این بهترین چیزها برای خود و مریدش فراسترا، زاری و التماس می‌نماید. (بند نهم از یسنای بیست و هشتم^۳). بهترین خوبی‌ها درید قدرت و تملک مرزداست و این خوبی‌ها، زمانی که کلمات مقدس اعلان می‌شود، از خدا به مردم می‌رسد. (بند چهارم یسنای چهل و پنجم و بند ششم یسنای سی و یکم^۴). بایستی به خاطر داشت که از این حیث، سروده‌های مقدس گاتایی بسیار والاتر از نظایر خود در دریگ وداست. در گاتاها مالکیت و دارایی که مورد اشاره گوینده است، منحصرأ دارای جنبه روحانی

۱- بند نهم از یسنای سی و دوم: - «آموزگار گمراه کننده نقشه زندگانی و آیین را تنگین می‌سازد، و باز می‌دارد از آن که قدر و قیمت پاك نشان را بشناسند. با این سخنان شکوه آمیز که از روانم برخاسته است، به درگاه تو گله مندم ای مرزدا وای اشا.

۲- این بند در پاورقی بخش سوم ذکر شده است.

۳- بند نهم از یسنای بیست و هشتم: - «از پی شکرانه بخشایش تو، ای اهورا مرزدا وای راستی وای منش پاك، هماره در كوششم که مورد غضب واقع نشوم. سروده‌های ستایش خود را نیازت می‌کنم، ای کسی که آرزوهای ما از تو برآورده و امید بهشت ما به سوی توست.

۴- بند ششم از یسنای سی و یکم: - «از بهترین بهره کشور مینوی، مرزدا که از پرتو پاك منشی بر پاست بر خوردار باد کسی که مرا از سرود فرخنده تکامل و جاودانی راستی آگاه سازد».

واخلاقی است، در حالی که خواننده گان ودایی تنها برای اسبان، گله و ثروت های شایان و پرشکوه دعامی کنند.

عدم وجود مراسم مفصل نیایشی، جشن های قربانی داروهم چنین تقبیح نوشیدن شراب و کشتن گاو و غیره، طرح واضح و برجسته ای از گاتاها و تفاوت آشکار این سروده های نخستین با بقیه اوستاست. در بقیه اوستا، مراسم گوناگون و خارج از اندازه، پیشکش کردن هدایا و اعانات بی شمار، سخن رانی های مفصل و مراسم تطهیر و غیره... که بایستی روزانه و در مواقع معین انجام شود، رل مهمی بازی می کند. تمامی این مراسم بی شمار و زاید دروندیداد که کتاب مذهبی دوران قدیم (معرفی گشته) ذکر گردیده است. نگهبان و نگهدارنده این فرایض، کاهنان [= موبدان] هستند، کسانی که مجبور به حفظ قوانین و دستورات وضع شده خود و اسلاف خویش بوده و از آیین های توبه و تحمل عذاب جسمی (ریاضت) و اجرای آن درباره مردم مسامحه کار و تنبل مراقبت می نمایند. تمامی زندگی روزمره زرتشتیان وسیله این فرایض و احکام تصفیه ای و رسوم دقیق پر شده است. در حالی که اگرما گاتاها را مورد بررسی قرار بدهیم، به هیچ روی اثری از این همه رسوم و فرایض زاید نمی بینیم. علت عدم وجود این گونه رسوم را در گاتاها و فراوانیش را در بقیه اوستا به دو طریق می توان توجیه نمود. یامی توان چنین پذیرفت که منظور و هدفی که مصنفین گاتاها در پی آن بوده اند، به طور عادی هیچ فرصتی را برای صحبت درباره مراسم نیایش و جشن های گوناگون و قربانی ها نمی آورده است؛ و یا اینکه ممکن است چنین استنتاج نمود که در دوره ای که گاتاها تصنیف یافته است، به طور کلی این گونه فرایض مفصل معمول نبوده و یا اصولاً وجود نداشته است. بلکه سیستم مذهبی جدید و دگترینی که ما در اوستا شاهد آن هستیم، هم زمان با رشد جامعه، به تدریج توسعه یافته و دارای ملحقات بیشتر و اضافات زیادتری گردیده است. من معتقدم که نباید درباره صحت مطلب فوق و این که این شرح موافق با حقیقت است، هیچ گونه تردیدی به خود راه داد. ضمناً باید در نظر داشت که گاتاها نیز درباره پرستش چندان ساکت نیست و سراینده گان این کتاب، درباره ستایش و تمجیدهایی که بشر به درگاه الوهیت می کند، صحبت کرده اند. (بند چهارم

یسنای پنجاهم - بندهای ششم و هشتم یسنای چهل و پنجم - بند ششم از یسنای سی و چهارم^۱ طبق بندهم از یسنای چهل و پنجم^۲ . اهورامزدا وسیله هدایا و قربانی های تقدیمی ، تجلیل شده است . «هر آن گاه که کسی با خدا به گفته گو می پردازد، پندارنیک سبب آن است» (بند نهم از یسنای پنجاهم^۳) . و تسکین می بخشند ارواح مقدس را» (بند یکم از یسنای سی و چهارم^۴) . با این وصف تمامی این ثناها و ستایش ها يك عقیده کلی بوده و اخلاقیات گاتاها در سطحی بس بلندتر و فکری تر از اینها قرار دارد . ایده و هدف گاتاها به حدی صریح و روشن پرهیزکاری را از نظر خدمت به خلق و مبارزه را علیه اهریمن و بدی ها دنبال کرده که به سختی و اشکال سازگار با عقاید موجود دروندیداد که پاداش راتنها برای انجام جشن های ظاهری و بی مصرف و قربانی های زاید تعیین نموده، می باشد. کلمه ای که در بقیه اوستا دلالت بر انجام فرایض تطهیر می نماید ، عبارت از یا پورادو

۱ - بند چهارم از یسنای پنجاهم : - « ترا درود گویان و ستاینده ام ای مزدا ، تا آن که **وهشتمانو** و خسترا در چنوات در سر راه خانه پاداش آن چیزی که آرزوی همه دین آورندگان است، فرمان برداران را منتظر شوند » ،

بند ششم از یسنای سی و چهارم : - « چون شما در حقیقت چنین هستید (یعنی به شما نزدیک است سلطنت ، شمار است توانایی) ، ای مزدا وای انا وای وهومن این خود مرا مژده ای است از تکامل و کامیابی در همین جهان تا آن که هماره خرسند تر و شادمان تر باستایش و سرود به سوی شما گرایم » .

۲ - بند دهم از یسنای چهل و پنجم : - « تو باید آن کسی را با نیایش پارسایی خود به ستایی که جاویدان مزدا اهورا نام دارد ، چه به توسط وهومن و اشای خویش وعده فرمود که در کشور خود مارا از رسایی و جاودانی و در سرای خویش از نیرو و پایداری متنعم سازد » .

۳ - بند نهم از یسنای پنجاهم : - « اینك دگر باره شمارا ستایش کنان در مقابل ایستاده ام پس از آن که به طور دلخواه به حسب خدمت خویش به پاداش رسیدم آن گاه خواهم کوشید که دین آورندگان نیز از آن بهره مند گردند » .

۴ - بند یکم از یسنای سی و چهارم : - « ای مزدا به کسانی که تو از برای کردار و گفتار و ستایش شان جاودانی و راستی و کشور رسایی خواهی بخشید ، ما نیز خواستاریم که از آن کسانی باشیم تا از بخشایش تو بهره مند شویم ای اهورا » ،

yaozhdho است که تنهایك بار در بند پنجم یسنای چهل و هشتم^۱ به کار رفته است. در گاتاها حتایك بار برای نمونه کلمه‌یی که دلالت بر کهنات و کشیشی نماید، نیامده است. تنها در گاتاها ما شاهد کلمه‌ای به نام سئوشینتو Saoshianto هستیم که دارای معنای مشخصی مثل معلم و مبلغ مذهب جدید می‌باشد. ولی این کلمه در بقیه اوستا دارای معانی کاملاً مختلفی مثل آذربان (نگهبانان آتش اتروان athruvan) می‌باشد که اصولاً در گاتاها به کار نرفته است. چنانچه ما دقیقاً آنچه را که بعدها به مذهب زرتشت اضافه شده و دروندیداد جمع گشته است مورد بررسی دقیق قرار دهیم، کاملاً متقاعد خواهیم شد که برای اداره و نگهداری يك چنین شعایر و مراسم پرستش و نیایش دقیقی (آن چنان که وندیداد عرضه کرده و می‌آموزد)، وجود يك مؤسسه کهنات کاملاً ضروری و به جاست. فروغی که به پیشانی مذهب زرتشت می‌تابد، آنست که هر شخص ضمن مطالعه گاتاها (و تنها گاتاها) در می‌یابد که این مذهب با تکیه بر همان حس آزادی انتخاب بشری و پیشنهاد تهذیب پندار و گفتار و کردار، بهترین مؤسسه و دستگاه روحانیت در مغزو فکر هر شخص را بنیان گذارده است. در اینجا جامعه زرتشتیت همانند يك نسل پیش رفته، معرفی می‌شود و د کترین آن شامل ایده‌هایی نو، بکرو نشنوده است. ولی بابه وجود آمدن دو بدیده جدید (مؤسسه کهنات جهت کنترل و سیستم مذهبی متکی بر فرایض و احکام توسعه یافته) در بقیه اوستا، مذهب زرتشت به صورتی کاملاً متغایر و مشخص از زرتشتیت عهد گاتاها درآمد. با وجود تمام اختلافاتی که بین گاتاها و بقیه اوستا موجود است، صفات مشخصه آیین زرتشت که اصل بنیان این مذهب را تشکیل می‌دهند، آن چنان که در گاتاها عرضه شده، ساختمان اساسی و چهارچوب بقیه اوستا را تشکیل می‌دهد. با مطالعه بقیه اوستا و مقایسه آن با گاتاها، هر شخص صاحب نظر و نکته بین بی هیچ شك از عان خواهد

۱ - بند پنجم از یسنای چهل و هشتم :- « پادشاهان خوب با اعمال و تعلیم نيك باید سلطنت کنند نه آن که شهریاران بدبرما فرمانروا گردند. ای آرمیتی، ای ستوده ترا همه، زندگانی جهان آینده را بیارای، از برای ستوران کشت و زرع مهیا ساز و از برای تغذیه ما آنها را پروران »

نمود که بقیه اوستا، با وجود دستبردهای فراوان و موارد الحاقی بی شمار، از نفوذ معنویات گاتاها دور نمانده است.

همچنان که قبلایان کردم، گاتاها در دوره‌ای سوزان و پر کشمکش به وجود آمده است. این زمان ما شاهد اضطراب و پریشانی مؤمنینی هستیم که با ملاحظه بهجت و سرور کفار و بی ایمانان و پیروزی ظاهری آنان در نبرد زندگی دچار ناراحتی و افسردگی هستند. در این مواقع انسان بی اختیار از خود سؤال می کند - : چه طور يك فرد صالح و مؤمن مجبور به پرداخت تاوان و غرامت دروغی است که در روی زمین گفته است؟ چگونه و کجا کفار و خداشناسان، کسانی که در این دنیا به خوشی پرداخته و از لذایذ کامیاب گردیده اند، برای جنایات مرتکبه خود، مجازات می شوند؟ در نخستین ادوار پیدایش آیین زرتشت و به وجود آمدن گاتاها، تصور جبران و تلافی عادلانه در دنیای دیگر به نحوروشن و محکمی وجود داشت. در حقیقت این عقیده (عقیده به اجرای عدالت در دنیای دیگر) یکی از ستونهای محکم بنای مذهب زرتشت را تشکیل می داد؛ زیرا بدون این ایده، پیروان این آیین به سختی و اشکال ممکن بود پیروزمندان بر تمامی آزارها و شکنجه‌های متحمل، فایز شوند. مثل شهدای عهد مسیح و قرن یکم میلادی که تمامی محن و رنج‌های این دنیا را به امید لذت و کامیابی که در دنیای دیگر به انتظار آنان است، تحمل کردند. (بند هفتم یسنای چهل و پنجم^۱).

« When they will receive the reward of their deeds ,
Those who are living now, those who have lived and
those who will live;
Then the soul of the pious will be happy in eternitay,
But never will end the torments of the disbelievers;
Thus mazda hath established according to His power . »

۱- بند هفتم از یسنای چهل و پنجم را استاد پورداوود چنین ترجمه کرده است : -
« در دست اوستا منفعت و ضرر. کسانی که هستند ، و بوده اند و خواهند بود آنرا خواهند دانست.
همیشه روح راستی پرستان از بخت خویش برخوردار خواهد بود و دروغ پرستان گرفتار رنج و
شکنج بمانند . همه اینها را مزدا اهورا از قدرت خویش بیافرید »

« کی آنان به نتیجه (پاداش) کردار خویش خواهند رسید .
آن کسانی که زندگی می کنند ، زندگی کرده اند ، وزندگی خواهند نمود ،
پس ، روان پرهیز کار در ابدیت شاد کام خواهد بود ،
ولی شکنجه کفار هرگز به پایان نخواهد رسید :
مردا همه اینهارا از توان خویش آفریده است . »

به این ترتیب شایستگی و یا عدم لیاقت هر فرد ، در محضر عدل الهی ، اندازه گیری خواهد شد . این قضاوت و رسیدگی در دو مرحله مختلف انجام می پذیرد . **یکی شخصی و انفرادی** که درباره روح هر فرد پس از جدا شدن از جسم وی اجرا خواهد گردید و دیگری **قضاوت کلی و عمومی** که درباره ابدان کلیه ارواح در پایان این دنیا و در روز جزا انجام خواهد پذیرفت . هم چنان که مشهود است در مرحله دوم جدایی کامل شریران از نیکان ضمن تراز و کسر مراتب کثری و نادرستی از موارد مثبت و نیک انجام می پذیرد .

تا آنجا که از بررسی گاتاها و بقیه اوستا استنتاج می شود ، ایده های این دو قسمت در باره سرنوشت ارواح پس از جدایی از جسم یکسان بوده و یا یکدیگر مطابقت دارد . قضاوت در سر **پل چنوات Chinvat Bridge** که این دنیا را به دنیای دیگر متصل می کند ، انجام می پذیرد . روح نیک همراه باروان های تمام کسانی که مجدانه در راه حقیقت و راستی تلاش نموده اند ، پیروز مندانه از این پل می گذرند . (بند دهم از یسنای **چهل و ششم**^۱) . اینان پس از گذشتن از پل چنوات به دنیایی به نام « **دنیای ارواح** » **Spiritual world** که در گاتاها اغلب در برابر دنیای مریی یا جسمی قرار داده شده ، وارد می شوند . (بند سوم از یسنای بیست و هشتم^۲) . در آن دنیا آنان از والاترین و بهترین سعادت های جاودانی در کنار مردا و ارواح آسمانی برخوردار شده و در روشنایی

۱- بند دهم از یسنای **چهل و ششم** : « ای مردا اهورا ، کسی که از مرد وزن به جای آورد آنچه را که تودر طی زندگی ، بهترین چیز خواندی ، برای پاداش درستی او ، کشور پاک منشی بدو عنایت کن و با همه کسانی که من آنان را به عبادت تومی گمارم ، از پل چنوات خواهم گذشت . »

۲- بند سوم از یسنای بیست و هشتم : « این بند در پاورقی صفحات پیشین نوشته شده است . »

جاوید با آنان هم مسکن خواهند شد. سراینده در بند پنجم یسنای بیست و هشتم^۱ سؤال می کند که «ای اشا و وهومینو، دارنده دانش و مسکن که به اهورا تعلق داری، کی تو را خواهیم دید». برای ناراحتی بیشتر ارواح شیطانی، روان های نیک در آخرت به محل روان سعادت مند *Blissful Spirit* منتقل خواهند شد، (منطبق با بند پانزدهم در یسنای سی و دوم^۲). هر کس که بر مکر و فریب وسیله راستی و نیکی پیروز شود، با کمک مزدا به ملك آسمانی و سعادت جاوید خواهد رسید. (بند هشتم از یسنای سی ام^۳). و آن کس که مشتاقانه بدین به (Vêh Dîn = Good Religion) گرویده و با جانفشانی از آن حمایت کند، بدون اشکال به مسکن وهومینو، اشا و مزدا، داخل خواهد شد. (بند دهم از یسنای سی ام^۴). خدا، زندگانی جاوید به کسانی که از زرتشت پیروی کرده اند، خواهد بخشید. (بند سیزدهم از یسنای چهل و ششم^۵) و این زندگانی، زندگی پربرکتی است برای گرو دمان *Garôdemâna* در مکان مقدسی «The Abode of Hymns» که در بند هشتم یسنای چهل و پنجم^۶ به فردوس، جایی که مأوای پرهیزکاران است، تعبیر گردیده است.

- ۱- بند پنجم یسنای بیست و هشتم :- «ای راستی کی به تو خواهیم رسید، کی مانند دانایی از دیدن منش پاک خشنود خواهیم شد و از نگریستن بارگاه اهورای بزرگ و جلال مزدا. امیدوارم که بازبان خویش و به توسط این آیین راهزنان را به سوی آن کسی که بزرگتر از همه است، هدایت کنم».
- ۲- بند پانزدهم از یسنای سی و دوم :- «این بند نیز در پاورقی صفحات پیش درج شده است».
- ۳- بند هشتم از یسنای سی ام :- «ای اهورا مزدا هنگامی که کیفر تو برای گناهکاران فرا رسد، وهومن از فرمان تو کشور جاودانی را برای آنانی بیاراید که دروغ را در بند نهوده بدست راستی سپردند».
- ۴- بند دهم از یسنای سی ام :- «پس از آن به خوشی جهان دروغ آسیب فرارسد پاداش موعود در سرای فرخنده مزدا وهومن و اشابه آن کسانی بخشیده شود که نام نیکی از خود گذاشتند».
- ۵- بند سیزدهم از یسنای چهل و ششم :- «در میان مردم کسی که سپنتمان زرتشت را بواسطه اطاعت خویش خرسند سازد، سزاوار است که چنین کسی به شهرت نیک رسد به این کس مزدا اهورا زندگانی جاودانی بخشد وهومن او را به فردوس برین جای دهد ما چنین کسی را دوست خوب راستی می شمريم».
- ۶- بند هشتم یسنای چهل و پنجم در صفحات قبل درج شده است.

به علاوه ما مشاهده کردیم که گاتاها ، پیوسته با خصوصیت بکرو کاملش ، سعادت دنیای آتی را به سان يك ضرورت روحانی مورد رسیدگی قرار می دهد . هم چون مذهب مسیح که از مشاهده خدا «Beholding of God» (Schaven Gottes) صحبت می کند، از ارتباط مستقیم با الوهیت سخن می راند . یافت چنین مواردی در مذاهب هندیان مشکل بلکه محال است . در اینجا آیین زرتشت يك تضاد محکمی را با مذاهب طبیعیون نمایش می دهد، که عبارت از تصور زندگی پس از مرگ همانند يك دنباله ای از زندگی بشری با تمام لذایذ ، مزایا و عادات مختلفه آن منتها بدون هر گونه درد و رنج می باشد .

زمانی که روح درستکار، شادکامانه از پل چنوات عبور کرده و به ملك آسمانی (فردوس) می پیوندد، روح گناهکار با احساسی پیش از وقوع از کیفر و مجازاتی که در انتظار اوست، دچار ترس و وحشت می شود. (بند سیزدهم از یسنای پنجاه و یکم^۱). عدل الهی او را به جهنم تبعید می کند. درست همان سان که فردوس از نور خالص پر شده ، جایگاه ازدهاها نیز از تاریکی ممتلی است . (بنددهم از یسنای سی و دوم^۲) در مأوای روح اهریمن *achishtahyâ demênê mananghō* که نقطه مقابل آن در بند پانزدهم^۳ عبارت از *vany hêush â demânê mananghō* می باشد ، در همان جایگاه ازدهاهاست که روح گناهکار وسیله ارواح شیطانی با تمسخر و رسوایی پذیرفته شده و از اوبا غذایی نفرت انگیز پذیرائی می شود ، (بند یازدهم از یسنای چهل و ششم^۴). از این قرار آسایش، سرور و آرامش برای نیکان در سویی و وحشت، پشیمانی و توبه برای زشتکاران در سوی دیگر آماده شده است. وجود يك چنین جبران و تلافی از نظر تناسب بین اجر و مجازات

۱- بند سیزدهم یسنای پنجاه و یکم نیز در صفحات قبل نگاشته شده است .

۲- بنددهم از یسنای سی و دوم : - « این است آن کسی که کلام مقدس را ننگین ساخته از ستوران و خورشید به زشتی یاد می کند. زشتی ای که بادیدگان نیز می توان دید و هوشمندان را از دروغ پرستان می شمرد و چراگاهان را ویران می کند و به ضد پیروان راستی سلاح به کار می برد . »

۳- بند پانزدهم یسنای سی و دوم نیز در صفحات قبل آمده است .

۴- بند یازدهم از یسنای چهل و ششم . این بند در پااورقی صفحات پیشین درج شده است .

دردنیای آتی، درست همانند اختلافی است که درزندگی دنیوی بین این دودسته پرهیزکاران و هوسرانان وجود دارد .

يك چنین پاداش و مكافاتی برای هر فرد بلافاصله پس از مرگ مقدراست و به هر صورت کرداردنیوی هر شخص سرآخر سردر نظر گرفته می شود. دادرسی آخرین با پایان زندگی دنیا هم عنان است. تمامی این موارد (مسایل دنیای آتی) با وضوح کامل در گاتاها قابل مشاهده است. **قضاوت عمومی و کلی**، دادرسی انفرادی را ملغانمی سازد، قضاوت عمومی یا آخرین برای نتیجه گیری کار خود از کارنامه دادرسی انفرادی کمک می گیرد. اگرچه گاتاها در مورد سرنوشت اهریمن نظر قاطع و روشنی ابراز نمی دارد ولی بقیه اوستا نابودی و تبعید اهریمن را تایید نموده و به جرات می توان گفت که بدون این مطلب، تصور يك قضاوت و دادرسی کلی در پایان دنیا تقریباً بدون نتیجه خواهد بود. در سروده های مقدس، فرجام دادرسی از قضاوت فردی کاملاً مشخص نشده است. مزدا کسی است که از آغاز دنیا تا پایان دنیا، با قدرت و توان لایزال خویش زشتی را کیفر بدو نیکی را پاداش خوب می دهد. پرهیزکاران در پایان دنیا به کشور آسمانی مزدا وارد خواهند شد (بند ششم یسنای پنجاه و یکم^۱ - بند پنجم و ششم یسنای چهل و سوم^۲). به طور خلاصه آنکه اهورا مزدا با توان خود که سرآمد همه است در سرای دیگر نیکان را در جوار خویش مکان داده و بدان را در سرای زشتکاران فرو کند .

۱- بند ششم از یسنای پنجاه و یکم :- «مزدا پس از سر آمدن زندگانی در روز واپسین در کشور جاودانی خود آنچه نيك و نغزاست به آن کسی بخشد که خشنودی او را به جای آورد . هم چنین زشت کردار را که از او نافرمان برداری نمود ، به سزا رساند .»

۲- بند پنجم از یسنای چهل و سوم :- «آن گاه تورا مقدس شناختم ای مزدا اهورا ، هنگامی بود که تورا نخستین بار در کار خلقت حیات ازلی دیدم هنگامی که از برای کردار و گفتار زشت سزای زشت و از برای کردار و گفتار نيك پاداش نيك از برای روز واپسین مقرر می داشتی .»

بند ششم از یسنای چهل و سوم :- « در آن روز واپسینی که تو با خرد مقدس خود ای مزدا با و هومن و خشترا کسی که از کوشش وی سرای راستی برپاست به آنجا خواهی آمد، آن گاه آرامیتی قضاوت تو را اعلان کند . حکمت تورا کسی نتواند فریفتن .»

فرجام

اکنون من به پایان نظریات و کوشش‌های ژرف‌نگری خود رسیده‌ام . قبل از آغاز این کتاب، ضمن مطالعه آثار برجسته ترین دانشمندان اوستاشناس ، به این حقیقت پی بردم که بحث درباره قدمت گاتاها و اثبات تعلق آن بهادر وارپیش از اوستا، روشن نمودن مباحثی مثل یکتا پرستی زرتشت و اصلاحات مذهبی و اجتماعی وی و بالاخره خداشناسی‌ای که گاتاها عرضه می‌دارد ، ضروری بوده و منطبق با روح زمان است .

من وظیفه‌ای را که با احساس فوق بر دوش خود احساس نمودم با تألیف و ترجمه کتاب حاضر ضمن کند و کاوی دقیق به انجام می‌رسانم، باشد که در این زمان که نظریات مخالف و ضد و نقیضی درباره زرتشت و مذهب وی ارایه می‌شود، موجب مباحث جدیدی گشته و شاید ایجاد رخنه‌ای عمیق و مطلوب نموده و باعث جلای واقعی گاتاها که قدیمی‌ترین و مقدس‌ترین سروده های زرتشت است گشته و پارسیان سودجو و علاقمند را نیز به این میراث تابان باستانی خویش ، آشنا و آشناتر سازد .

وظیفه من به من حکم می‌کند که جهت شناساندن روح واقعی گاتاها ، این نمونه پاک ترین و عالی ترین میراث اخلاقی بشریت ، از بحث و کشف موارد دقیق و باریک آن نیز فرو گذاری نکنم . ضمن مطالعه این مختصر خواننده با فروغ تابان شخصیت واقعی زرتشت ، اخلاق جدی ، نیات مقدس و بشر دوستانه ، سیستم روحانی و فلسفی مذهب وی آشنا می‌شود . ما در زرتشت ، تصویر فردی را می‌بینیم که نسبت به زمان خویش بسیار زودرس و بلکه نابغه بوده است، شخصی را می‌بینیم که از یک دیدگاه فلسفی وجود الوهیت را لمس کرده و مبدأ و سرچشمه بدی‌ها را در پندار یافته است و سر آخر سر فردی را می‌یابیم که با جسارتی قابل تقدیر باخدایان چند گانه طبیعیون به جنگ برخاسته و پرستش آنان و پیروی از مراسم گوناگون و کشتن گاو به رسم قربانی و نوشیدن شراب را مذموم و ناپسند اعلام کرده و با وجود سرگشتگی‌ها و محرومیت‌های پی‌درپی دست از اصلاحات اخلاقی و اجتماعی خود برنداشته تا به آن زمان که خون خویش را نیز

در این راه نوین و عالی اخلاقی و اجتماعی خویش فدا کرده است . در این بحث کوتاه خواننده با قدیمی ترین و مطمئن ترین متنی که لپ د کترین زرتشت ، آن چنان مواردی که مد نظر بانی و سرایندگان گاتاها بوده است ، آشنای می شود .

باشد که این کوشش پی جویانه من نخستین سنگ بنای پلی باشد که در تفهیم و روشن نمودن واقعیت زرتشت و زرتشتیت و اتحاد نظری شرق و غرب بایکدیگر ، گذارده می شود .

نظریات نویسندگان کلاسیک درباره زرتشت و دکتترین وی^۱

Views of Classical Writers Regarding Zoroaster And his Doctrine

الف - نظریات نویسندگان قبل از میلاد مسیح از فیثاغورث تا هرمی پوس
فیثاغورث - دموکریت - خسانتوس - دیونی سیوس اسکری تراچیون -
افلاطون - سیرون - ارسطو - پلوتارک - سوتیون - هرمی پوس

فیثاغورث - (پی تاگوارس)

تا آنجا که ما آگاهی داریم نخستین برخورد بین آراء یونانیان و ایده های مغان
آمیزشی است که بین فیثاغورث Pythagoras و مغ (مجوس) Magi اتفاق افتاده
و سال ها دوام داشته است. تاریخ نگاران باستانی و شرح حال نویسان کنونی در مورد سال
تولد این خردمند بزرگ اتفاق نظر ندارند. عده ای سال تولد او را ۶۰۸ و ۶۰۵ و عده ای
دیگر به سال ۵۷۰ پیش از میلاد می دانند. ولی ما اطمینان داریم که سال های پر ارزش
زندگی وی در زمان کوروش Gyrus گذشته و زمانی که وی اقامتگاه خود را جهت
یک مسافرت طولانی علمی ترک نموده ، قبل از مرگ بنیانگذار سلسله هخامنشیان بوده
است. چنانچه اظهارات چرونیکلر^۲ Chroniclers حقیقت داشته باشد، فیثاغورث
قصه خدمت در ارتش آسارهادون Assarhadon را داشته است، به تصور این که شاید

۱ - در تدوین این مقاله از نوشته های دکتر فردریک ویندیشمن دانشجوی زرتشت شناس
آلمانی و دکتر فردریک فون اشپیکل اوستا شناس بزرگ آلمانی (از کتابی تحت عنوان -
مراجعاتی به نگاشته های تاریخی درباره زرتشت و دکتترین وی -) استفاده شده است .

2 . Chronic Eusebbi, edited by Aucher of Abydenus ,
P. 26. Comp. M. Niebuhr, Assur , P 497 and 501 ; B. G. Niebuhr ,
KL . Schriften , P. 206 .

در فرصتی مناسب بتواند با مغ صحبت کند. اما از قرار معلوم این يك اشتباه تاریخی بیش نیست. دیگران^۱ برعکس چنین نقل کرده اند که مسافرت فیثاغورث و ورود وی به مصر هم زمان با نبرد کمبوجیه Cambyses با مصریان و اقامت چندساله وی در آن سامان، بوده است، طبق روایات تاریخی، فیثاغورث در زمان ورود خود به مصر زندانی شده و وسیله سربازان پارسی به بابل Babylon جایی که با کلدانی ها Chaldaens و مغان برای مدت دوازده سال آمیزش کرده، آورده شده است.

سپس در سن پنجاه و شش سالگی به ساموس مراجعت کرده است. مبارزه کمبوجیه در مصر در سال چهارم المپیاد ۶۳ (Obympiad 63,4) مطابق با ۵۲۶ قبل از میلاد اتفاق افتاده و مرگ وی با سال چهارم المپیاد ۶۴ (64,4) مطابق با ۵۲۱ پیش از میلاد، وفق می نماید. بنابراین در طی این مدت یعنی سال های بین ۵۲۶ - ۵۲۱ بایستی به بابل جایی که تا ۵۱۳ قبل از میلاد اقامت داشته، آمده باشد. مسافرت فیثاغورث به مصر وسیله هرودوت Herodotus تاریخ نگار مشهور و سقراط Isocrates دانشمند معروف نیز تأیید شده است. دقت مختصری در روحیه کنجکا و فیثاغورث نسبت به درك و شناخت مذاهب مختلف خود موجب تثبیت این نظریه می گردد که وی به بابل، مرکز آسیای دانش کهن بشری، مسافرت نموده و به طور حتم با کلدانی ها و مغان نیز آشنایی یافته است. ضمناً با مطالعه روحیه تاریخ نگاران و دانشمندان ادوار کهن درمی یابیم که اصولاً در آن زمان های دور مردمی یافت می شده اند که برای دریافت چگونگی وقایع تاریخی و روشهای مذهبی ملل مختلف، سال های متمادی عمر خود را

1-a. : Theolog. Arithmet, ed., Ast. P. 40 :-

« او گفته، در زمان مسافرت خود به مصر، وسیله کمبوجیه زندانی شده و به بابل برده شده است و در همین زمان با شعایر مذهبی بابلیان آشنائی یافته است. »

b. Jamblichus, in his 'Life of Pythagoras', P. 19, narrates the same facts, and adds :-

« این زمان او علاقه فراوانی به مکالمه با مغ داشته و به همین علت با علایق آنان آشنا شده و به طریقه پرستش خدایان شان آگاهی یافته و در شمارش اعداد، حساب، موسیقی و سایر علوم زمان آنان، به کمال فضل رسیده است. وی مدت دوازده سال در آنجا اقامت نموده و در سن ۵۶ سالگی بابل را به قصد ساموس Samus ترك گفته است. »

دور از وطن و در میان اقوام و ملل بیگانه و با سختی و رنج بسیار سر می کرده اند.⁴

اما موضوع مهم و قابل تأمل در استفاده از اظهارات این دانشمندان، توجه و درك موارد مشخصی است که اکثر این تاریخ نگاران نسبت به نکات مخصوص و برجسته ادیان کلدانی ها و مغان نموده اند. پورفیریوس Porphyrus در کتاب زندگی فیثاغورت و از قول وی درباره مغ چنین میگوید: «اوراستی را قبل از هر چیز جایگزین ساخته است: شبهی از خدانمایی را نشان می دهد - Called by the Magi - oromazes که بدنش از نور و روشنایی خالص پر شده است، روح وی تنها بسوی راستی گرایش داشته و از زشتی و دروغ بری و گریزان است». و سپس چنین ادامه می دهد: «اواز مجوس، پرستش خدایان بر حق و سایر فرایض زندگی را شنیده و آموخته است». آنچه که در اینجا از قول پورفیریوس در باره مجوس و عقیده وی در باره راستی، روشنایی و خدا گفته شد از منابع برجسته و قابل اعتمادی ذکر شده است و چنانچه

4) Cicero de fin., V, 29: -

— «فیثاغورت به مصر رفته و با مجوس پارسی سخن بسیار رانده است».

Valerius Maximus VIII' 1 extern, 2; -

— «از آنجا او باملاک پارسیان رفته و دانستنی های بسیار از مجوس فرا گرفته است».

Plinius, Hist. Naturalis, XXX, 12, -

— «سرانجام فیثاغورت، امپیدکلیس Empedocles دموکریتوس Democritus

و افلاطون Plato برای آموزش این هنر (ساحریت = مجوسیت) به پیش رانده و رنج سفر را تقبل کردند».

Apuleius, Floridus, P. 19 ed. Altib. . - (comp. infra the whole passage)

— «نویسندگان یافت میشوند که میگویند فیثاغورت توسط مجوس پارسی تعلیم

یافته است».

Clemens Alexandrinus, Stromata, I., P. 355, -

— «او در فرصتی نیکو به بهترین وجه با مجوس سخن رانده است».

Diogenes Laertes, VIII, 13: -

«زمانی که او موطن خویش را جهت آموزش سنن و رسوم یونانیان و بربری ها ترك

گفت، هنوز جوان بوده و از يك روح کنجکاو ممتلی بود. او زمانی که پولیکرت Polycrates

اورا با نامه هایی به آمازیس Amasis توصیه نمود، در مصراقامت داشت، ولی زبان آنان را

آموخت، چنانچه وسیله آنتیفون Antiphon در کتابش درباره مردانی که در فضیلت برابری

داشته اند، نقل شده است. سپس وی به سوی بابل و مجوس رو برده است». اینکه فیثاغورت شخصاً به

پارس و هند مسافرت کرده باشد يك اغراق و مبالغه بیشتر نیست. — و این اشتباه و اغراق از این که

وی با مجوس صحبت داشته است، ناشی می شود.

ما به این اقوال که درباره پارسیان و مذهب آنان است توجه نکنیم، چون مطالبی که بین صفحات ۸۰ و ۸۱ فروردین یشت Farvardin yasht از قول اهورامزدا آمده است و امتیاز بین جسم و روح خدا را که يك حقیقت آیین زرتشت است تایید می کند، ما را به صحت اخبار پور فیریوس معتد می سازد: « بدن او از بهترین چیزها ساخته شده است، روح او مترا اسپنتا (کلمه مقدسی است)، روشنایی، درخشندگی و درك لا یزال دارد. بدن وی بهتر و سرآمد ابدان امشاسپندان است ». کلمه مقدس به معنای حقیقت کامل و امشاسپندان مخلوقات درخشانی هستند و به همین معنا است که خورشید از پی آنان سر می زند». به علاوه ما در تأیید میترا Mithra به بیان يك حقیقت اخلاقی و روشنایی فلسفی و همانند وجودی که ممکن است شبیه به خدا باشد، محق هستیم. در هر مزد یشت Hormazd Yasht, 21 (نگاه کنید به فروردین یشت دوم بند سی و هشتم) از روان، هوش و زبان اهورا مثل بردباری، یادآوری و درباره ادا کردن کلمات مقدس ذکر می کند. به میان آمده است، و در چند پیام از بدن اهورا و روان هوشمند وی - Khrathwis htahê Kuhereptemohe (منطبق با بند یکم از یسنای یکم) یاد شده است. در بند چهارم از یسنای هفتاد و یکم در باره Vîspem Kerefsh Ahurahê « بدن کامل اهورا » سخن رفته است. در آغاز بندهش Bundahish نیز کلماتی آمده که کاملاً با گفتارهای پور فیریوس منطبق است،

در جای دیگر همین کتاب، مطالب دیگری در باره مکالمه و سخن وری فیثاغورث با کلدانی ها آمده است که می توان از آن نیز سودجویی نمود⁵: « وی نه تنها با سایر کلدانی ها صحبت داشت، بلکه هم چنین ناز ابراتاس Zabratae، کسی که از ابتدای زندگیش خود را از گناه و عمل زشت دور نگهداشته بود و به مردم پاک منش راه راستی و پاکی رایاد می داد، نیز صحبت داشت. در همان جا بود که باد کترین

5) « Life of pythagoras », 12 :-

« اما در بابل به همان ترتیب که با کلدانیان صحبت داشت با زابریث نیز مکالمه نمود. با کسی که سرپیچی و گناه را از ابتدا از زندگی خود زدوده بود، و طریق پاکی و راستی را به مردم شریف آموزاند. او هم چنین در آنجا دگرترین زابریث را (درباره طبیعت) آموخته و نخستین مبانی و اصول جهان شناسی را نیز یاد گرفت ».

طبیعت و اصول جهان شناسی نیز آشنا گردید . به نظر می رسد آنچه را که **پرفیر یوس** در اینجا ذکر کرده از **اریستوکسن یوس** **Aristoxenus** اخذ کرده، از نوشته های کسی که قسمت اعظم نگاهشته هایش توسط **هیپولیت یوس** **Hippolytus** نگهداری شده بوده است، P. 8, «Refutation of the Heretics», (Rofut. Haeret Oxford) edition . Gfr. Origenes, edition of Lammazseh, volume XXV, page 296 Seq : , Diodorus the Hieronymus in also named as an authority) .

اریستوکسن یوس روایت کرده که **زاراتاس** ، دکترین خویش را بر **فیثاغورث** فروخوانده است : - « از آغاز دو سبب و یا دواصل برای اشیاء عالم وجود موجود بوده است ، یکی پدر و دیگری مادر . روشنائی در حکم پدر و تاریکی به جای مادر بوده است: از روشنائی، گرما ، خشکی، سبکی و سرعت به وجود آمده و از تاریکی، سرما ، رطوبت، سنگینی و تنبلی پدید آمده است؛ و از تمامی این ها دنیای نرینه و مادینه به وجود آمده است . دنیا هم چون موسیقی از یک هم آهنگی برخوردار است و گردش منظم خورشید و پدید آمدن روز و شب دلیل این هم آهنگی است . » . زاریت ، هنوز در باره اشیایی که از دنیا و زمین سرچشمه گرفته اند ، به فیثاغورث توضیحاتی داده که **اریستوکسن یوس** در دنباله نوشته های خود آنها را ذکر کرده است . - « دو نوع دیو یافت می شوند، یکی دیوهای آسمانی و دیگر دیوهای خاکی . دیوهای خاکی اصلیت خود را از زمین گرفته و در آب هستند؛ و دیوهای آسمانی سرچشمه از آتش یافته و توام با هوا، گرما و سرما هستند، و سپس دلیل اینکه چرا با قلاب برای مدتی از سال خورده نشده و دارای نشان تما یلات جنسی است، را بیان می دارد⁶ . هیپولیت یوس در قسمت دیگری نیز از **زاراتاس** (B.178) جایی که می گوید - « **زاراتاس**، استاد فیثاغورث (پی تا کوراس) نخست از یک پدر

6- «The Remains of the old Babylonian Literature.» P. 93. Sep

این مطلب بسیار قابل ملاحظه است که، جلوگیری و تحریم خوردن مشروط با قلاب که فیثاغورث مدعی بوده از **زاراتاس** **کلدانی** فرا گرفته، در بابل کهن و در میان کلدانیان دارای سابقه و مدرکیت است .

وسپس از يك مادر نام برده است،^۷ یاد می کند، چنانچه پلوتارک Plutarck نیز دارای چنین نقل قولی است^۷.

این مسلم است که دکتترین زابراتاس یا زاراتاس کلدانی هم چنان که توسط پورفیریوس و اریستوکسن یوس^۸ شرح داده شد، تمامی اصول زرتشتیت را در بر نداشته و برعکس با بسیاری از نکات آیین مجوس ایرانیان نیز مخالف است و این خود دلیل واضحی است بر این که پورفیریوس دکتترین مجوس را از کلدانی ها تشخیص داده و صریحاً زابراتاس را يك کلدانی خوانده، در حالی که ژامبلی کوس Jamblichus دو دکتترینی را که در صفحات پیش بدان ها اشاره شد، با یکدیگر اشتباه نموده است. (Life of Pythagoras-19). يك چنین تفاوت و امتیاز کلی که بین مجوس ها، کلدانی ها زرتشت، (زوروآستر Zoroaster) و زاراتاس (Zaratas) موجود است، در Clements of Alexandria نیز به همان خوبی که فوقاً بدان اشاره شد وجود دارد. هم چنین در قسمت یکم Stromata صفحه ۳۵۷، چاپ Potter^۹ جایی که او

7. *De animae procreation, in Timaeo, chapter II. 2*

زابراتاس استاد فیثاغورث این را (یعنی the duâda «the two» دو) رامادر نمرات و يك را پدر نامید؛

۸- البته ما نباید تصور کنیم که نویسندگان بعدی از مباحث دکتترین پیتاگوراس به نحو قابل اعتمادی استفاده کرده باشند، ولی این مدلل و روشن است که آنان به وجود اختلاف بین مغان (مجوسیان) و کلدانیان وارد بوده اند.

۹- «اما الکساندر Alexander در اثر خود به نام اعتقادنامه پیتاگوراس Pythagorean creed روایت نموده که پیتاگوراس از نازاراتاس Nazaratas آشوری تعلیم یافته است. بعضی ها تصور می کنند که وی همان ازکیل Ezekiel پیامبر عهد قدیم می باشد. (old Testament)، و هم چنان که بعداً ثابت خواهد شد، می بینیم که چنین نبوده است.» مفسرین کلمنس Clemens مدتها به جای نازاراتاس، همان زاراتاس را به کار می بردند. الکساندری که فوقاً بدان اشاره شد، الکساندر پولی هیستور A. Polyhistor می باشد، چنان که Cyrillus adv, Julianum بیان می کند، الکساندر ملقب به پولی هیستور (مردی که دانای همه چیز است) در کتاب خود به نام اعتقادنامه پی تاگوراس می نویسد که «پیتاگوراس از زاراتاسی که دارای ملیت بابلی بوده است، تعلیم گرفته.»

صریحاً زابراتاس را يك آشوری Assyrian خوانده و چنین ادامه می دهد^{۱۰} :
 پی تا گوراس (فیثاغورث)، زرتشت و مغان و پارسیان را « که پیروان پرودیکوس متصوف
Genostic prodikus لاف زن مالکیت نوشته های پنهانی آن است » ، دريك ردیف و
 مربوط به هم می داند، درستی تمایز بین زرتشت و زابراتاس را هویدا می سازد. در اینجا
 دیگر هیچ گونه صحبتی بین پیتا گوراس و زور و آستر به میان نمی آید. اگر ما طالب درك
 بیشتری در مورد تمایز زابراتاس و زور و آستر باشیم، کافی است که به عقیده سویداس^{۱۱}
 که از زاراس Zaras مجوسی صحبت کرده و وی را معلم پیتا گوراس می نامد، یا به نظر
 پلی نیوس Plinius که از زارتاس مدی Median صحبت می کند، مراجعه کنیم.
 باری بر اثر این کاوش های دقیق در میان آثار دانشمندان کلاسیک است که باید قبول کرد
 که زاراتاس، زابراتاس و یازاراس اعم از این که کلدانی یا آشوری باشند بازور و آستر
 که يك لغت سامی Semitic است، تفاوت و تمایز فاحش دارد. (مراجعه کنید به کتاب
 Chronicles , IV-7). هیچ چیز رانمی توان با این حقیقت که نویسندگان بعدی
 مثل آگاتیاس^{۱۲} Agathias و فوتیوس Photius (به پاورقی نگاه کنید) ،
 زور و آستر را زارادس Zarades یا زاراس دس Zarasdes خوانده اند، ثابت نمود

۱۰ - « پیتا گوراس، زور و آستر و مغان و پارسیان را (که یاران مکتب پرودیکوس مدعی
 مالکیت نوشته های مخفی آنان هستند) با هم پیوسته می داند. » او اعلام کرده « آنچه را که ما ادلوسن
Edêlôsen می خوانیم صحیح نبوده و بایستی Ezêlôsen خوانده شود » او اعلام کرده است « که
 این مطلب تقلید شده و در کتاب *Cyrillus adv. Jul., III. P. 87* جایی که پی تا گوراس وی را
 بهترین رقیب زور و آستر می خواند ، منشوش و درهم شده است » . این نیز قابل مقایسه با اسم فوق
 است که زلوتس zêlôtes به جای يك « حواری حقیقی » در کتاب *Hermippus in Diogenes*
Leartes, VIII, 56. به کار رفته است، در حالی که برعکس در کتاب *Strabo, XVI, P. 762,*
 به زلوتس از مینوس Zôlôtês of Minos نامیده شده است .

۱۱ - Sub voce Pythagoras : « این مرد... شنیده است که زاراتاس را مجوسی
 خوانده اند » در کتاب تفسیری بر جمهوریت افلاطون - *Scholia to Plato, s Republic,*
 X.P 600,B کلمه زاراتاس آمده است .

۱۲ - *12-Historia Naturalis, XXX, 1,2,* -

۱ - « چه کسی تمامی نام های مدیان را مثل آپوسوروس Apusorus و زاراتاس و
 نام های بابلی ها را مثل مارماروس Marmarus و آرابانتی فوکوس Arabantiphocus
 یا اسامی تارمواندای آشوری Assyrian Taramoenda، که از آنان هیچ اثری باقی نمانده،
 می داند »

زیرا اولاً این نوع نام با زاراتاس تفاوت دارد. ثانیاً چه بسا دست کاری هایی در این نام های نقل قول شده وسیله شخصیت های مختلف، شده باشد.^{۱۳} بنابراین نا هم آهنگی و عدم تقارن عقیده آپولیوس^{۱۴} ستایشگر Apuleius که تنها کسی است که معتقد به تعلیم پیتاگوراس وسیله زور و آستر می باشد، با سایر مورخین و دانشمندان کلاسیک که منکر این ملاقات هستند، در مقابل هم قرار گرفته است.

نویسندگان و مورخین خبره به خوبی می دانند که مکالمه شخصی و مستقیم بین زور و آسترو پیتاگوراس اصولاً غیر ممکن است.

از مقایسه و ژرف نگری به نقل قول ها و روایات تاریخی فوق به خوبی می توان نتایج ذیل را گرفت. ۱- احتمال بسیار می رود که پیتاگوراس به بابل رفته باشد. ۲- در این مسافرت او موفق به تماس با کلدانیان و صحبت با زاراتاس دانشمند کلدانی شده است. ۳- هم چنین در طی این مسافرت به طور کامل بایک نفر مجوسی صحبت داشته و به این وسیله با دکتربین زرتشتی ها آشنا شده است. ۴- هر گز ملاقاتی بین وی و زور و آستریا مبرز زرتشتیان وقوع نیافته است، و هیچ دلیل مقنع و نظریه مستندی برخورد و مکالمه این دورا بایکدیگر

13- See Cotelier, *ad* Recogn. Clem., IV, 27, and the anathema pronounced there against the Manichaens, wherein it is said:—

« مانى Mani گوید من تکفیر می کنم کسی را که قبل از اودر میان هندیان و پارسیان دارای شهرت و نفوذ بوده است و کسانی را که خورشید را سرآمد همه چیز می داشته اند، من طرد می کنم ادعیه ای را که زاراداس بنیاد نهاده است. نفرین می کنم کسانی را که بازار اداسی ها بودایی ها، مسیحی ها و ارواح نیاکان پرستان و بالاخره خورشید پرستان هم گام هستند»

14 Floridus, P. 19, ed. Altib:—

« مصنفینی یافت می شوند که می گویند، زمانی که پی تاگوراس در مصر اسیر و زندانی کمبوجیه شاهنشاه پارس گردید، معلمین دانشمندی مثل مجوس پارسی و به خصوص زور و آستر کسی که به جمیع رموز الهی وارد بوده، داشته است، برعکس نقل قول های بسیار معتبر، فلوریوس معتقد است که پی تاگوراس داوطلبانه در صد آموزش رموز و اسرار مصریان برآمده و در مصر از کاهنان فنون و نیروهای باور نکردنی جشن های قربانی دار، علم شگفت انگیز اعداد و فرمول های استادانه هندسه را فرا گرفته است؛ اما به آموزش این هنرها قانع و راضی نشده و برای پی بردن به دانستنی های بیشتر از مصر روی به کلد و بابل برده و سپس به طرف هندوستان رهسپار گشته است. در آن سامان با برهمنان Brahmins که طبقه ای مذهبی بوده و مردان عاقلی داشته اند آشنایی یافته و سپس با گیم نوسوفیست ها Gymnosophist ها (حکیمانی که برهنه و عریان زندگی می کرده اند) طرح دوستی ریخته است.»

تأیید نمی نماید و این اشتباه بزرگ و خطای صرفی است که نویسندگان و محققین بعدی در مورد ترکیب و یکی دانستن زاراتاس و زورواسترمی نمایند .

اگر پی تاگوراس در اواخر سال هایی که کمبوجیه زنده بوده به بابل آمده باشد بایستی به خاطر داشت که در آن زمان مکتب اصلاح و رفرم زرتشتیگری به سان موسسه ای نبود که تازه به وجود آمده باشد . و مورخین بسیاری هستند که با انکاء به علایم و مدارك زمانی و عینی معتقدند، زرتشت قبل از کوروش مؤسس سلسله هخامنشیان می زیسته است و تاریخ زندگانی او را در سال های بین ۶۵۰ قبل از میلاد به بالامی دانند . تنها اتکای بعضی از مورخان به گفتار پیتاگوراس این است که با مجوس خردمند صحبت کرده و به بابل رفته و اقوال وی باد کترین زرتشت تقارن و نزدیکی دارد . ولی اگر ما فرض کنیم که تمامی گزارشات و نوشته های پیتاگوراس درباره زرتشت آگاهانه و منطبق با اصول زرتشتیت است، باز این دلیل در مقابل بعد زمانی بین عهد زرتشت و پی تاگوراس سست می گردد و این تقارن و تشابه فرضی را ، مفسرین و مطلعین چنین استنتاج می کنند که گفتارهای پیتاگوراس در باره آیین و مبانی زرتشتیت، درج آوای انعکاسی اصول زرتشتیت و سیله پی تاگوراس کنجکاو بوده است . به علاوه هم چنان که فوقاً اشاره شد مغان زرتشتی در دورانی بسیار زودتر از عهدی که تازه پی تاگوراس نیمه زندگی خود را می گذرانیده، بوده اند . در نتیجه به طور غیر مستقیم چنین نتیجه می شود که وجود زرتشت در سال هایی بسیار دورتر از پیدر داریوش Darius بوده است .

هم چنان که فوقاً نتیجه گیری شد ، این حقیقتی است که پیتاگوراس به بابل رفته و با مجوس صحبت کرده است . باید به خاطر داشت که چون بابل از بلاد متصرفه پادشاهان هخامنشی بوده و نیز مذهب رسمی دربار پارس ، آیین زرتشت بوده است ، و طبیعتاً نفوذ این مذهب در بابل و وجود مدارس و آتشکده های زرتشتی در این کهنه شهر آسیایی موجب جلب نظر علاقمندان و سیاحان دانشمند بوده است ، تذکره نویسان و مورخان را به طور غیر مستقیم فریب داده تا زرتشت و اوستانس Ostanès را بابلی به خوانند . به این ترتیب مصنف کتاب *Theologumena Arithmetica* در صفحه چهل و سوم

(P.43, ed-Ast) می گوید که اوستانس و زوروآستر، پر ارج ترین و پرمایه ترین بابلی ها، قلمرو درخشان خود را (agélas=herds) رمه خوانده، یاد سروده های مقدس خود agélous نامیده اند که با تحریف و اضافه شدن حرف g تبدیل به =aggelou angles «فرشتگان» شده است، و به همین ترتیب اینان ستارگان و شیاطین را سلطان این اگلولی ها aggeloi، فرشتگان و مهین فرشتگان که شماره آنها هفت است، ساخته اند. مواردی در دست است که ثابت می نماید اشارات فوق اثر نفوذ معتقدات بابلی ها در نگاشته های این دانشمندان متأخر می باشد. تازه موارد متشابهی با این گفتارها در بخش پنجم بندهش وجود دارد. تسخیر و درك دكترین فیثاغورث از نظر اینکه وی تا چه اندازه تحت تأثیر اصول و مبانی زرتشتیت قرار گرفته و بعدها مریدان وی چه مواردی را به عقاید او اضافه کرده اند، کاری بس مشکل بوده و احتیاج به بحث و تفحص و مقایسه فراوان دارد. فی المثل در میان عقاید پیتاگوراسی ها مواردی از اصول مذهب زرتشتیت یافت می شود که برای نمونه تعدادی از آنها چنین هستند:

«Not to make water towards the Sun» (Which is know also to Hesoid)

«از شاشیدن به سوی خورشید به پرهیزید» (که با عقاید مکتب هسویدها برابر است)

« Not to make water towards someone , not to stand upon cut-off finger nails

« به سوی کسی نشاشید و از ایستاده ناخن گرفتن دوری کنید . »

به هر صورت ما در اینجا احتیاج چندانی به درج موارد بیشتری از این گونه عقاید مکتب پیتاگوراس نداریم و همین مختصر منظور ما را بر آوردی کند .

دموکریت (دیموکریتوس)

یادآوری آنچه که مربوط به مسافرت دیموکریتوس است نیز در این مختصر بی ثمر نیست. دیموکریتوس در سال ۴۶۰ قبل از میلاد دنیا آمده و در سن یکصد و چهار سالگی به تاریخ ۳۵۷ پیش از میلاد وفات نموده است. وی بر طبق شهادت خویش تا سن

۸۰ سالگی آواره و سرگردان بوده و در این مدت موفق به گردش در قسمت بزرگی از دنیا شده و با بسیاری از دانشمندان معروف جهان صحبت داشته است *vide his fragmenta* *in clements Alexandrinns, Stromata 1.P 304* - شاهی که از وی توسط آلیانوس¹⁵ AElanus ذکر می شود، آخرین اشتباهی نیست که به عنوان يك حقیقت اثبات می گردد :- « اوبه کلد و بابل سفر کرده و با مجوس و دانشمندان هندی صحبت داشته است ». زمانی که دیموکریتوس با مجوس صحبت کرده مطابق با زمان سلطنت Artaxerxes I بوده است. تاتیانوس¹⁶ Tatianus می گوید که او اوستانس مجوس را ستایش کرده است. ممکن است تصور شود که مسافرت پیتاگوراس به تقلید و پیروی از کوچ عظیم و ممتد دیموکریتوس، ساخته و جعل شده باشد. هم چنان که از سوی دیگر می توان چنین پذیرفت که دیموکریتوس با آگاهی به مسافرت پرارج پیتاگوراس تهییج شده و دست به مسافرتی عظیم در میان ملل مختلف و جستجو و کاوش جهت آشنایی به علوم و عجایب زمان زده است. به طور کلی ما ایده های بسیار کم و جزیی از مجالست و مذاکرات به عمل آمده در زمان های اولیه بین اورینت Orient و اوکسیدنت Occident، در دست داریم، و بنا بر این نمی توانیم با دقت کامل برخورد عقاید و آراء عهد وسطی را بین فی المثل یونان و آسیای میانه بر آورد و حساب کنیم. اما زمانی که به دوران جنگ های پارس با روم و عهد مبارزات و فتوحات اسکندر کبیر می رسیم، اخبار فراوانتری در مورد مذهب و سنن پارسیان به اروپا راه یافته و به عکس نیز اطلاعات وسیعی درباره طرز زندگی و رسوم و آیین رومیان به پارس و آسیای میانه وارد شد و

15 Var. Hist. IV, 20 :-

:- « پس از آن که وی به کلد و بابل رفت با مجوس صحبت داشته و در هند با حکیمان و دانشمندان به سخنوری پرداخت » *Suidas s.v. Democritus:*

:- « طبق رأی بعضی از نویسندگان او مرید آناکساگوراس Anaxagoras و لنسیپوس Lencippus بوده ؛ عده ای دیگر به عکس معتقدند که او از پیروان مجوس و علاقمند به کلدانیان و پارسیان بوده است. - *Clem. Alex, Stromata. 1. P. 357, ed. by Potter:* - « اوبه بابل، پارس و مصر رفته و تعلیمات فراوان از مجوس و کاهنان فرا گرفته است این مطلب توسط اوزبیوس Eusebius در کتاب دهم، *Preparatio Enangle* قسمت چهارم اقتباس شده است.

16) *Drat. ad. Greac., P.47, ed by otto :-* «Boasting the Maqian ostanes:»

در همین زمان بوده است که یونانیان خردمند توجه به مذهب ایرانیان پیدا کرده و علاقه بی حدی به فهم و درك مبانی آیین زرتشت یافته اند .

خسانتوس لیدیایی

نخستین نویسنده یونانی که از زورو آستر نامبرده خسانتوس لیدیایی Xanthus the Lydian است که سال تولد او مغشوش ولی اصلیت نگاشته های وی مورد تایید و پذیرش است، زیرا دلایل قابل قبول و گفتارهای زیادی درباره سال تولد او نقل و ذکر شده است . آن سان که از نگاشته های کتابش بر می آید ، وی در زمان اردشیر اول می زیسته است.¹⁷ و با توجه به این مطلب ما معتقد می شویم که اودست به نگارش کتاب خود در سال چهارم المپیاد ۷۸ یا سال اول المپیاد ۷۹ برابر با ۴۶۵ قبل از میلاد زده است. اگر ما نقل قول سuidas که در کتاب *Gegonôs epi tes haloseos Sardeon* آمده است توجه کنیم، خسانتوس در زمانی که ساردیس فتح شده به دنیا آمده است . حال اگر مقصود فتح این شهر در زمان کروسوس *Craesus* باشد ، این امر در سال ۵۴۶ قبل از میلاد انجام یافته است. بنا بر این طبق نوشته *Gegonôs* تولد وی در سال سوم المپیاد ۵۸¹⁸ به وقوع پیوسته است و طبق این تاریخ عمروی در بیست المپیاد بعد که مصادف با زمان پادشاهی اردشیر اول بوده برابر با هشتاد سال می شود، و این امر غیر ممکن است . ولی چنانچه فتح ساردیس *Sardis* در زمان داریوش هیشتاسپ *Darius Hystaspes* توسط ایونیان ها *Ionians* و آتنی ها *Athenians* انجام شده باشد، برابر با سال دوم المپیاد هفتاد می شود ، که ما از عهد اردشیر یعنی المپیاد ۷۹ برابر با ۴۶۵ قبل از میلاد يك فاصله ۳۵ ساله داریم و در اینجا ما باید با مطالعه و دقت فراوان سال تولد نزدیک به یقین وی را انتخاب کنیم . اگر ما سال تولد

17) Strabo I, P. 49:

«- پیامی از اراتوس تنس *Eratosthenes* نقل می کند (در سال ۲۵۰ قبل از میلاد به اوج شهرت رسیده است) کسی که از خسانتوس نام برده است؛- اود کترین استراتون ناتورا نیست را تمجید فراوان نمود و هم چنین خسانتوس لیدی را ستایش کرده است. طبق نظریه خسانتوس يك خشك سالی عظیم و خطرناك در زمان اردشیر اول بوقوع پیوسته است .»

18) Niebuhr, Assur, P. 64

فتح ساردیس در سال اول المپیاد ۵۸ اتفاق افتاده است .

او را مطابق نوشته کتاب *gegonôs* بگیریم، در این صورت خسانتوس در زمان سلطنت اردشیر اول خیلی بیشتر از چهل سال داشته است. و اگر بخواهیم اوج شهرت او را که در سن سی سالگی بوده در نظر بگیریم، سال تولد وی برابر با ۵۲۹ قبل از میلاد می-شود که در این صورت در عهد سلطنت اردشیر اول (۴۶۵)، وی ۶۴ سال داشته است، و این نیز غیر قابل باور است.

گواهی و شهادت دیونی سیوس از هالی کارناسوس¹⁹ - *Dionysius of Halicarnassus* درباره خسانتیوس چنین است که «اویکی از تاریخ نگارانی است که سال‌ها قبل از جنگ‌های پلوپونسی *Peloponnesian wars* به دنیا آمده و در زمان توسیدیدس *Thucydides* می‌زیسته است». این نگاشته را می‌توان با فتح ساردیس که در سال دوم المپیاد هفتاد اتفاق افتاده مقایسه کرد. دیونی سیوس معتقد است که وی در آغاز جنگ‌های پلوپونسی (سال دوم المپیاد هشتاد و هفت) تقریباً هفتاد سال داشته و بیست و هشت سال از توسیدیدس بزرگتر بوده است. اما اگر خسانتوس در سال ۵۲۹ قبل از میلاد بدنیاً آمده باشد، در زمان وقوع جنگ‌های پلوپونسی ۹۸ سال داشته و ۵۸ سال از توسیدیدس بزرگتر بوده است. کلیه وقایع تاریخی ثابت می‌دارد که خسانتوس کتاب خود را قبل از خاتمه المپیاد ۷۹ به پایان رسانیده است و طبق عقیده افوروس²⁰ *Ephorus* وی يك معاصروهم زمان پیر هرودت بوده و نفوذ بسیاری در پدر تاریخ نموده است.

در مورد سندیت و درستی آثار خسانتوس، دانشمندی به نام ارتمون کاسندرای *Ertemon of Cassandra* اظهار شک و انتقاد نموده و مدعی است که خسانتوس از آثار دیونی سیوس اسکی تو براچیون *Dionysius - Skytobrachion* سود جویی نموده است. ولی ما مشاهده کردیم که تاریخ نگاری مثل آنتیوس (مراجعه کنید به پاورقی ۲۰) از قول افوروس (۳۳۳ قبل از میلاد) مدعی شده است که

19) De Thueyd. Ind. Th., Al, P.817, ed. Resike

20) In Athen aeus. XII, P.515:-

:- «اوروس تاریخ نگار چنین ثبت کرده است که خسانتوس پیر تراز هرودت بوده و نفوذ زیادی در او داشته است».

خسانتوس حتا از پدر تاریخ یعنی هرودوت جلوتر بوده و نفوذی جدی در وی نیز داشته است. از طرف دیگر استفاده بلا تأمل نویسندگان مثل اراتوس تنس، دیونیسیوس هالی کارناسیوس و استرابو Strabo، از آثار خسانتوس به طوری که توکویی به نوشته‌های وی ایمان داشته‌اند، نشان می‌دهد که اظهارات آرتمون، درباره انتقاد از خسانتوس حقیقت نداشته و بنابراین برای ما فاقد هر گونه ارزش معنوی است.

دیونیسیوس اسکی توبراجیون

مادر باره زمان زندگی دیونیسیوس اطلاعات چندانی نداریم. سی‌یو تو نیوس در کتاب خود به نام *De Grammaticis* (بخش هفتم) در باره آنتونیوس گنیفو Antonius Gniphos می‌گوید: «او» «بنابه روایتی در اسکندریه مقام داشته و با دیونیسیوس اسکی توبراجیون هم کلام بوده است؛ اما به سختی می‌توان این نقل قول را باور کرد، زیرا زمان این دو با یکدیگر مطابقت ندارد». گنیفو معتقد است که زمان خودش پنجاه سال قبل از وی بوده ولی سیرون معتقد است که سخن رانی وی را شنوده است و با توجه به این مطلب زمان تولد او را در حدود ۱۰ سال قبل از میلاد باید دانست. و اگر چنانچه با در نظر گرفتن ملاحظات مشابه سی‌یو تو نیوس درباره در نظر گرفتن امکان تحصیل گنیفو با دیونیسیوس، پنجاه سال دیگر به زمان دیونوسیوس اضافه کنیم تازه به نیمه قرن دوم قبل از میلاد مسیح می‌رسیم. بنابراین چنانچه دیونیسیوس حقیقتاً *Ludiaká* (مسایلیدیه) را تحت نام خسانتوس جعل نموده باشد، ما مجبوریم قبول کنیم که (مسایلیدیه حقیقی) متعلق به قبل از افوروس و اراتوس تنس بوده است و مصنفین بعدی مثل دیونیسیوس هالی کارناسیوس و استرابو، اعم از این که کتاب مسایلیدیه حقیقی را دیده باشند و یا توسط کتابی که چند سالی قبل از آنان جعل شده باشد، گول خورده‌اند. و به هر حال کتاب مسایلیدیه حقیقی خسانتوس به طور حتم برای اراتوس تنس معلوم بوده است و کسانی که باروشن بینی زمان دیونیسیوس جاعل را به دقت تعیین نمایند و دسترسی به *Genuine Ludiaká* متعلق به خسانتوس نیز داشته باشند، هرگز با آثاری که ساخته و پرداخته از روی کتاب‌های اصلی شده باشد، گول نخورده و منحرف نخواهند شد.

کوشش و مجاهدت استاد گرانپایه ام اف ، گک . ولکر^{۲۱} F.G. Welker
 جهت اثبات حمل قطعات آثار خسانتوس نه متقاعد کننده بوده و نه وی می باید اعتراف به این
 می نموده که چند قول وی (دیونی سیوس) مشهور و یا افسانه های قدیمی بوده است. زیرا
 این چنین رسیدگی و تشخیص و نتیجه گیری به آن قسمت از اقوال و آثار مستند خسانتوس
 که درباره زور و آسترو دوره اوست نیز صدمه وارد می آورد ، و هم چنین به مواردی
 که خسانتوس مدعی است از رسوم *Magikà* (آدابی که به مجوسی ها نسبت می دهند)
 یادداشت کرده و نویسنده کتاب *Clemens of Alexandria* مطالب مهمی در باره
 « ازدواج های نامشروع در میان مجوسیان » را از این کتاب که نتیجه زحمات
 خسانتوس بوده، بهره برداری نموده است؛^{۲۲} در حالی که اثبات این مطلب به مراتب سهل تر
 از آنست که انسان خود را به موارد پیچیده تر زمان آلوده کند. من می گویم چگونه ممکن
 است شخصی که عمر خود را صرف یابش سنن و آداب مذهبی و اجتماعی پارسیان نموده و
 روزهای بی شماری از زندگی وی صرف مکالمه و بحث با **مجوسیان** گشته است، قادر به
 نگارش کتابی در این باره نباشد ؛ در حالی که هرودوت بلافاصله پس از او ، در مدتی
 کمتر و با جزئیاتی فراوان تر توانسته است درباره مذهب پارسیان کتاب عظیمی به وجود
 بیاورد. **ولکر و پس از وی مولر Müller** آن قسمت از گفتارهای خسانتوس را که در
 باره *Diadochi* (جانشینان یا مریدان) زرتشت صحبت می کند، متعلق به خصوصیات
 عصر اسکندر می دانند . به هر صورت این سنن موجود در مذهب زرتشت با مدارك و اسناد

(21) . In Seebode's «New Archives for Philology and Pedagogics» .
 1830, P. 65-80. With him agree Müller in extensive «Collection of
 the Fragments of Greek Historians», and schwegler in his «Roman
 History» I., P. 262.

22) stromato, III, P. 515 ed. by Eotter :-

:- « خسانتوس در کتاب خود تحت عنوان *Magika* ، روایاتی در مورد آمیزش های
 جنسی که مجوس با داشته است ، ذکر می کند» [این ادعای کذب در سخن رانی هائی تحت
 عنوان « اظهارات بی دلیل در مورد ازدواج های نامشروع (نسبی) در ایران کهن» که به سال ۱۸۸۷
 در جلوه افراد برجسته انجمن سلطنتی آسیائی نمودم مطرح گردیده و به این عقاید پوچ خاورشناسان
 دقیقاً پاسخ مثبت و کافی دادم. یادداشت دستوردار اب مترجم]. نویسنده کتاب **کلمنس** لقب *the Lydian*
 را به **خسانتوس** نداده است. **دیوجنس لیرتیوس** بر عکس خسانتوس را *the Lydian* کسی
 که نوشته هایش متعلق به عهد **زور و آستر** است، نام برده است.

مطمئن و اصیلی ثابت شده است. (با این وصف به نظر می رسد که مطرح ساختن مواردی مثل گفتار فوق مربوط به خسانتوس نبوده و از کلمات هرمودوریوس Hermodorus می باشد). این مطلب با گفتاری که ضمن آن دیوجنس Diogenes نتیجه گیری نموده به خوبی روشن می شود که: «تازمان انهدام امپراطوری پارس وسیله اسکندر کبیر»، موارد و گفتارهایی یافت می شود که خائنه به خسانتوس لیدیایی نسبت داده اند، در حالی که در اثر حقیقی وجود ندارد. (هیچ سندسازی ممکن نیست از این بیشتر حماقت به خرج دهد)؛ و کریوزر Creuzer تمام این موارد را مشاهده کرده و در کتاب خود *Fragment History of Greek* صفحه ۲۲۴ این نتیجه گیری اساسی و واقع بینانه هرمودوریوس را ذکر کرده است.

اما درباره اظهارات خسانتوس، با توجه به ازدواج با محارم و زمان زرتشت، بدون شك سابقاً در متن اوستا^{۲۳} موجود بوده و در پائین مشاهده خواهیم کرد که خسانتوس (ممکن است او «شش هزار» یا «شش صد» نوشته باشد) اطلاعات خود را از منابع موثق زمان تقریبی زرتشت بدست آورده است. اگر چه ممکن است او به طور دقیق و درستی این مورد را درك نکرده باشد.

حتا اگر ما به طور فرضی بپذیریم که مسایل لیدیة حقیقی (Ludiaka) خسانتوس توسط دیونیسیوس اسکیتوبراچیون نوشته شده باشد، نامبرده چیزی علیه «ازدواج های نا مشروع در میان مجوسیان» (Magikà) به اثبات نرسانیده است و اشتباه ارتمون منحصرأ مربوط به سایر قسمت هاست، باشد،

کریوزر Creuzer برای اثبات سندیت و درستی Magika مدارکی را ارائه می دهد مبنی بر اینکه روایت هایی حقیقی از کوروش و کروسوس Creasus (که ظاهراً به نظر می رسد از مسایل لیدیة قرض شده باشد) و همچنین زرتشت و سروده های و (Logia) در آن ذکر شده است ولی ما حتا بدون کمک و اثبات کریوزر، تازمانی که عکس عقاید و نظریات ارائه داده شده در Magika به ثبوت نرسیده است، اظهارات

23) Comp. Por instance. Visperad III, § 3w. (III, § 18 im spiegel's Translation of the Avesta)

و گفتارهای خسانتوس لیدیایی را تصدیق می کنیم . اعتراضات ولکر متوجه روایاتی است که در حقیقت اغراق آمیز و غیر قابل باور هستند؛ و در این باره به متن هایی استناد می کنند که این روایات دروغ از قرار معلوم در آنها به میان نیامده است . البته روشن است که شاخ و برگ ها و حواشی برجسته داستان سوزاندن جسد کروسوس ، اثر خسانتوس نبوده و نتیجه کارلاف زن داستان پرداز نیکلایوس Nicolaus می باشد . ولکر يك تناقض گویی را در این مورد به خصوص کشف و چنین عرضه می دارد : که چطور از يك طرف پارسیان در آغاز آشتی و غوغا ، سرودهای پیامبر خود زور و آستر را به خاطر دارند و از طرف دیگر چنین نگاشته می شود که زرتشت زمان سوزاندن بدن مرده کروسوس زنده بوده و دیگران را از این عمل منع نموده است، و خلاصه این که زمان کروسوس و زرتشت را یکی میداند، در حالی که خسانتوس در *Magika* می گوید که زور و آستر ۶۰۰ یا ۶۰۰۰ سال قبل از مبارزات اردشیر اول می زیسته است .

برای Logiá یا کلمات مقدس زرتشت، که در افواه پارسیان وجود دارد، علل بسیاری هم چون خاطره ای دور و فراموش شده ذکر کرده اند . در پیامی مصنف گوید که «پارسیان از زور و آستر مواردی مثل عدم سوزاندن اجساد مردگان و روشن نگه داشتن آتش و جلوگیری از خاموش شدن آن، را آموخته اند. و با این گفتار چنین می نمایند که پارسیان از دیر باز زمان جلوتری با تعالیم این مکتب آشنا بوده اند». و از این قرار این دیگر زرتشت نبوده و نیست که مذهب خود را به جلومی برد، بلکه پارسیان هستند که از نو مکتب نخستین زرتشت را پس از آن که مدت ها از ظهور اولیه زرتشت و قوانین وی می گذشت، با اصولی سخت و دقیق، برپای می دارند. ولی بعضی ها معتقدند که بعدها بعد از بیان *ton gé mén Zaroásren*، بعضی کلمات و موارد حذف یا تغییر داده شده اند و در این مورد والسوس Valesius و کوری Coray در کتاب خود موسوم به 'See orelli Supplementanate P-42 ذکر کرده اند که کلماتی مثل *aidemenos* «پرستش» دچار این حذف و تغییر شده اند، در حالی که هوئر معتقد است که مورد بالا «پارسیان..... آموختند» نبوده و «پارسیان... داشتند» صحیح است. به هر حال ولکر در پشتیبانی خود از

وجود يك تناقض بين *Magika* و *Ludiaka* محقق نیست؛ زیرا هیچ کس *Magika* را به دیونی سیوس اسکی تو برا چیون نسبت نمی دهد .

بنابراین، مادر عقیده خود محقق هستیم که فقط خسانتوس معتمد می تواند در *Ludiaka* جریان سوزانیدن جسد کروسوس را ذکر کند . و محتوی آنچه را که نیکلایوس بر حسب نظریه خود شاخ و برگ داده مثل ذکر تحریم و ممنوعیت زرتشت علیه سوزانیدن بدن های مرده گان اقتباسی غیر مستقیم از اثر خسانتوس است . به هر صورت ما نباید فراموش کنیم که نیکلایوس به طور صریح دست به ذکر و نقل حوادث و وقایع مستوره در *Lûdiaka* نزده است . اما این مسئله نیز کاملاً مشخص است که اواز این منبع سودجویی نموده است.²⁴

این مسئله که آیا خسانتوس *Magika* خود از روی مشاهدات خویش نوشته و یا از زرتشت و وقایع زمان وی به طور افواهی نقل کرده است، مورد شک است . چون اکنون کشف کتیبه های میخی برتری و غلبه مذهب اورامزدیان *Auramazdian* را در عهد هخامنشیان *Achaemenian* بر ما آشکار می سازد، محقیم فکر کنیم که خسانتوس لیدیائی از مشاهدات خود در این زمان کتاب خود را زینت بخشیده است .

به هر حال چگونه ممکن است در مقابل این اعتراض که چه طور خسانتوس پیر نمی توانسته از زرتشت و قوانین وی ذکر نماید در حالی که هرودوت جوان که بعد از وی زندگی می نموده است به آن دقیقی از زندگی پارسیان و مذهب آنان یاد نموده است به کلی سکوت کرد؟ در اینجا من اهمیتی به این حقیقت که هرودوت نیز از بعضی مطالب و اقوال کتاب خسانتوس سودجویی و بهره یابی نموده است نمی نمایم . ولی برای مثال می توان از تحریم سوزانیدن اجساد (BK.III,16) ، ازدواج بایکی از خواهران (III, 31) که او این مطلب را صحیح دانسته و به کمبوجیه نسبت می دهد، یاد کرد . البته، هیچ گونه پافشاری و سماجی برای اثبات این مطلب که زرتشت معاصر و هم زمان یا بسیار زودتر از عهد پدر داریوش می زیسته است، نمی نمایم ، و حل این معما را به عهده کسانی می گذاریم

24 Vide Creuzer. «Histoty of Greek Fragments.» P.220 Fragments of Greek History,» I,p.40

که خسانتوس را معتمد ندانسته و جاعلیا دروغگو می‌پندارند. آئین اورمزدیان (اورمزد پرستی) از زمان داریوش بر دربار امپراطوری پارس مسلط و مذهب رسمی این سلسله بوده است. و هنوز هرودوت از زرتشت واهورا مزدا در این زمان نامی به میان نیاورده است. من معتقدم که تشریح این مطلب را نباید به عهده کسانی گذاشت که زوروآستر (زرتشت) را هم زمان و معاصر هیشاسب (گشتاسب) می‌دانند. زیرا چگونه ممکن است که هرودوت آن تاریخ‌نگار دقیق عصر، از چنین بحران قوی مذهبی که تنها دو نسل قبل از تولد او توسط زوروآستر در پارس اتفاق افتاده است، ذکری به میان نیاورد.

به هر صورت و بدون توجه به عصر زرتشتیت، چگونه ممکن است هرودوت حتی زرتشت پیامبر را نشناسد، در حالی **افلاطون** که ۵۵ سال پس از وی به شهرت رسیده با دقتی تمام ما را از زرتشت آگاه ساخته است و ظاهراً از منابعی که از هرودوت قدیمی‌تر بوده‌اند، سودجویی نموده است. مواردی که از عادات و رسوم مذهبی این زمان پارسیان نقل شده است، (BK.I, 131-140) شامل مواردی دقیق‌تر از حقایق اصول زرتشتیت عهد نخستین است، مثلاً برای نمونه ۱- پرستش الوهیات بدون داشتن بت یا معبد ۲- پیش کش نمودن قربانی‌هایی به **زیوس Zeus**، (کسی که به نظر میرسد اهورامزدا باشد) خورشید، ماه زمین، آتش، آب و بادها، (Vide yasna XVI, 4) = ۳۰ = پرستش **آناهیتا**، کسی که او را **میترا** می‌خوانیم ۴- شرح قربانی که ضمن آن مجوس در نزد يك جایگاه ایستاده و **سمات** ها **Theogony** می‌سراید و مربوط به ادعیه جشن‌های قربانی دار بوده و در یسن‌ها و یشت‌ها نیز از آن ذکر شده است. قربانی‌هایی که عبارت از گاو، اسب، اشتر، خرویا قطعات گوسپند بوده است، هم چنان که در **آبان یشت** (Abân Yasht § 21) و **وندیداد** (Frag XXII § 3) از قربانی و نذر این گونه حیوانات و حیوانات کوچکتر نام برده شده است.²⁵ ۵- فشار بر روی زاد ولد و ایجاد

25) Heraclides Cumanus (Comp- Müller, Fragm. Hist. Graec. II, P. 95) کسی که رسوم پارسیان، مذهب و قوانین آنان را در کتابی تحت عنوان **Persika** نقل نموده است و مشتمل بر دو جلد است. در مقاله‌ای تحت عنوان **Atheneaus** چهارم، صفحه ۱۴۵ می‌گوید: «شاهنشاه پارس هر روز ۱/۰۰۰ حیوان جهت قربانی تقدیم می‌داشت که در میان آنها اسب، اشتر، گاو، خرو و تعداد بسیاری گوسپند یافت می‌شده است. هم چنین پرندگان بسیاری نیز جهت قربانی پیش کش می‌نموده است». این شماره ۱/۰۰۰ قربانی در یشت‌ها نیز ذکر شده است.

اطفال فراوان ۶- صداقت و آزادی در اخذ و پرداخت وام ؛ ۷- نظر مذهبی معطوف به رودخانه ها ، و تحریم شاشیدن در رودخانه و در حضور شخص بیگانه است، ۸- نهی و قدغن نمود سوزانیدن اجساد ، (BK , III , 16)؛ ۹- زناشویی با خواهر (BK , III, -31) ۱۰- لزوم روباز نهادن اجساد در مکانی که امکان خورده شدن آن وسیله سگ ها و پرندگان قبل از انتقال و سپردن استخوان هایشان به خانه اموات (استودان) Charnel - house ، میسر باشد. ۱۱- داشتن شوق و تعصبی مثل مجوس دراز بین بردن مورچگان ، مارها و سایر حیوانات موزی، ۱۲- گریز و نفرت داشتن از کشتن آدمیزاده و سگ. تمامی اینها و سایر نکات برجسته، بدون چون و چرا ثابت می نماید که هرودوت به خوبی عقاید و آداب مجوسیان را می دانسته است ، به همان ترتیب که در متن های اوستا مستور و تشریح شده است، اگرچه گاه به گاه خود را به نفهمی عمدی یا سهوی می زده و گاه نیز خلاف واقع تعبیر و تفسیر می نموده است. این مطلب که چرا هرودوت نامی از زرتشت نبرده در حالی که مذهب وی را تفسیر نموده است، بسیار عجیب می نماید و تنها چنین می توان استنباط کرد که با يك احتمال بسیار ضعیف ، او بر حسب اتفاق فراموش کرده است از زرتشت نام ببرد و با احتمال بسیار زیاد این موضوع علت مخصوصی دارد که از نظر ما پنهان می باشد. شاید بتوان چنین گفت که چون خسانتوس از او بسیار نام به میان آورده است و یا چنین تصور کرد که هرودوت صرفاً با عقاید مجوسی ها از راه نقل احادیث شفاهی توسط مردی که یا نظر خوبی با مجوس نداشته و یا آنانی که به عللی مخصوص نام مؤسس مذهب را از نظر او پنهان نگاه داشته اند ، آگاهی یافته است .

افلاطون

پس از خسانتوس لیدیایی که با صراحتی تمام از زور و آستر نام برده و بعد از هرودوت که به طور مفصل از سیستم مذهبی او صحبت داشته ، بعد از افلاطون پدر فلسفه، پی تا کوراس: (فیثاغورث) و دمو کریتوس که ادعای صحبت و مکالمه با مجوس نموده اند،

ما نبایستی از آگاه شدن بوجود زور و آستر (زرتشت) باخدای اعلام شده‌اش در آثار افلاطون تعجب کنیم^{۲۶} (Vide Supra , P. 82) .

لازم به تذکر است که در مورد سندیت و درستی این گفتار عده‌ای شك کرده و انتقاد نموده‌اند و در مقابل عده‌ای نیز به حمایت در باره صحت این مطلب ، مبادرت به تذکر نموده‌اند . *eg . , Hermann Geschichte und System der Plat . Philos . The History and Sistem of Philosophy , I , P.439* . جلد یکم تاریخ و سیستم فلسفی افلاطون صفحه ۴۳۹ . با مشاهده شواهدی این چنین ، می‌توان تصور کرد که زرتشت در عصر افلاطون ، شهرت و معروفیت کاملی در یونان و بین دانشمندان این سامان داشته‌است . اثبات نویسندگان بعدی^{۲۷} درباره مسافرت افلاطون به کشوری که مجوس و پارسیان در آن ساکن بوده‌اند ، متضاد با نظریه دیوجنس لیرته‌یی^{۲۸} Diogenes of Leärte می‌باشد که می‌گوید افلاطون قصد عزیمت به کشور مجوس (ماد) را داشته‌است ، ولی آغاز جنگ‌های شدید آسیا مانع مسافرت وی به پارس گشته

۲۶ - داستان ار Er فرزند آرمینیوس Armenius (و باهمین حروف آرمینیون Armenion - « of the Armanian Er » توسط شولیاست Scholiast تشریح شده‌است) از نژاد پامپیلی‌ها Pampylian در صفحه ۶۱۴ جلد دهم کتاب جمهوریت افلاطون (B, Seq) ذکر گردیده‌است : که او در میدان جنگ کشته شده و ضمن مراسم دفن دوباره زنده شده است و آن‌گاه از عجایب دنیای دیگر مردم را خبرها داده‌است . این داستان توسط کلمنتس الکساندریوس در صفحه ۷۱۱ جلد پنجم Stromata به زرتشت کسی که مستقیماً با او آشنایی داشته است ، نسبت داده شده‌است : « این مطلب را افلاطون در جلد دهم کتاب جمهوریت خود درباره ار ارمنی یا فرزند آرمینیوس از نژاد پامپیلی‌ها از قول زور و آستر ، ذکر می‌کند :

27 Lactantius, Institutions IV, 2 :

:- « من ممکن است از این که پی‌تاگوراس و پس از وی افلاطون ، کسی که برخورداری کاملی از انگیزه حقیقت‌یابی داشت ، به مصر و پارس رفته و مجوس را دیده‌اند و از این سفر توشه‌هایی فراوان درباره مذهب و رسوم و آداب آنان بدست آورده‌اند ، تعجب کنم ، ولی میدانم که اینان هرگز به نزد یهودیان نرفته‌اند . (Comp Plinius, Hist. Nat., XXX, 1, 2)

28 III ., 7 :-

:- « افلاطون تصمیم به ملاقات با مجوس گرفته بود ، ولی وی به علت ترس از جنگ‌های آسیایی سر راه ، از عزم خود منصرف گشت ،

Apuleius, de habitud, doctrin. Phil, P.569, ed . Florid :

:- « او نظر خود را معطوف به مسافرت به هند و پارس نموده بود ولی جنگ‌های آسیا او را منصرف ساخت . »

است . ولی به هر حال هر دو این نظریه ها ، که حاوی مسافرت افلاطون به پارس و یا عدم مسافرت وی به علت جنگ های شدید است ، ثابت می نماید که یونانیان محقق ، آن چنان شوری به رفتن سرزمین پارس و جویایی آداب و رسوم مذهبی و اجتماعی آنان و شخص زرتشت داشته اند که رنج آن سفر طولانی را به خود هموار می ساخته اند . به همین دلیل بوده که **اودکسوس کنیدوس Eudoxus of Cnidus** ، کسی که به قول **آپولودوروس Apollodorus** (Comp . Diog , Laërt., VIII, 90) سنین جوانی وی تقریباً به سال ۳۶۸ قبل از میلاد (برابر با المپیاد ۱۰۳) بوده است و وی را يك قانونگذار ، پزشک و ستاره شناس معرفی کرده و در آخرین اثر خود به نام « *Gés Périodes the Revolution of the earth* » ، « انقلاب زمین » از مجوس همانطور که پلوتارک (Comp Plutarch, De Isis et Osiris, ibid) و دیو جنس لیرته ای ذکر نموده اند ، (Proem 8) یاد کرده است . اگر ما جملات اودکسوس را کلمه به کلمه و جزء به جزء در نظر بگیریم ، خواهیم دید که درست همان مفهومی را که **ارسطو Aristotle** چند سالی بعد ، درباره کهن تر بودن آیین مجوس از مصریان ارایه داده ، می دهد . طبق آیین مجوس در جهان دو اصل وجود دارند ، خوب و بد ، اورمزدها **Ormazdes** و اهریمنان **Ariemanyas** . طبق نظر پلی نی ، (XXX, 1,2) اودکسوس نیز هم چون ارسطو معتقد است که زور و آستر ۶۰۰۰ سال قبل از مسیح می زیسته است . اما یکی از تاریخ نگاران برجسته هم زمان با محققین فوق به نام **دینو Dino**²⁹ پدر کلی تاریخ چوس **Clitarchus** ، صاحب اسکندر ، در کتابی که مربوط به تاریخ امپراطوری پارس (او نیز گویا واقعه ای را که منسوب به **Ochus** اوچوس در ۳۵۰ سال قبل از میلاد است ، ذکر می کند) تحت عنوان **پرسیکا Persika** « وقایع پارس » است و مشتمل بر سه جلد ، جلد یکم به نام **آشوریاکا Assuriaka** « مربوط به اوضاع آشور » ، جلد دوم به نام **مدیکا Medika** « وقایع ماد » و جلد سوم **پرسیکا** می باشد . هر جلد مشتمل بر چند قسمت است . از این منبع عالی ، **کورنلیوس نیپوس Cornelius**

Nepos و **پلوتارک** استفاده‌های زیادی کرده‌اند و بعضی از این نوشته‌های دینو به‌ما ثابت می‌کند که او درباره‌ی مذهب پارسیان زحمات فراوان کشیده و بحث بسیار نموده است. من اکثر مقالات و نگاشته‌های تاریخی و پرارزش دینو را خوانده‌ام و در اینجا تنها از یادداشت‌های مذهبی مهم وی صحبت می‌کنیم.

دینو، در پنجمین قسمت II, P. 90, I چاپ شده توسط **مولر**³⁰ چنین می‌گوید

30 Diogenes Laërtius, Proem , I, 8 :

— « هنوز فرد مطلعی در علم **Mantology** هم چون **ارسطو** به وجود نیامده است . **دینون** در جلد پنجم تاریخ خود می‌گوید که واژه‌ی زور و آستر ممکن است به « دوستدار ستارگان » ترجمه شود . **هرموندوراس** نیز چنین مطلبی را تأیید کرده است. » **منر Menage** و **بوچارت Bochart** ، این را به **آستروتی تن** به معنای « نگاهدارنده‌ی ستارگان » ، « **نگرنده‌ی ستارگان** » ترجمه کرده‌اند (و در مقابل **Astrothuten** پرستنده‌ی ستارگان، را آورده‌اند) . **توپ Toup** زرتشت را به نام **آستروته تن Astrotheten** به معنای « فرمان روای ستارگان » خوانده است.

در شولیاست افلاطون ، **Alcibiades** صفحه ۱۲۲ چنین آمده است، (من در اینجا **Schalion** را به این پیام **Alcibiades** شولیاست افلاطون در Tome VI., P, 281 **ed.stam** اضافه می‌کنم : — او گفته است که زرتشت ۶۰۰۰ سال از افلاطون پیش‌تر زندگی می‌کرده است؛ بعضی‌ها می‌گویند که زرتشت یونانی بوده و یا کسی بوده که از کشوری در آن سوی اقیانوس‌ها به یونان آمده و در آنجا سکنی گزیده است. او گفته است که دانستنی‌های برجسته‌ی خود را از **روان نیک** (**خرد کامل**) آموخته است . ترجمه‌ی نام او به یونانی **Asrothutes** به معنای **a starwor shipper** است، اوزندگی جدا از زشتی‌ها و روشی معتدل و ملایم را توصیه کرده است. او از خود سه کتاب باقی‌گذارده که با مطالعه‌ی آن چنین مستفاد می‌شود که وی در سه رشته‌ی فلسفی ، پزشکی و اقتصادی و سیاسی استاد بوده است » و در پیام‌های بعدی مصنف چنین ذکر می‌کند : — که زرتشت تا هفت سالگی سکوت کامل داشت، در سن سی سالگی تمام آیین فلسفی خود را به پادشاه پارسیان موسوم به **ویشتاسپ** (گشتاسپ) اعلام نمود. عدد هفت مختص به میترا کسی که در نزد آنان محترم است ، می‌باشد؛ **ارسطو** و **اودو کسوس** معتقدند که زرتشت ۶۰۰۰ سال قبل از افلاطون می‌زیسته است.

دینو معنای لغوی نام زرتشت را (**مجوس** — زور و آستر) از **magjc** جدا دانسته و معتقد است که وی اصولاً از این علوم بری بوده است. فوقاً دیدیم که در شولیاست افلاطون آمده است که زرتشت دانستنی‌های خود را از **روان نیک** = **خرد کامل** = **اهورامزدا** دریافت نموده است . (**Mainyush – khratush**) = **'the heavenly understanding'** در مورد زندگی میانه‌رو وی در جای دیگر صحبت خواهیم کرد .

این که زرتشت تا سن هفت سالگی ساکت بوده و سپس درسی سالگی دکتربین خود را بر گشتاسپ پادشاه پارس فرو خوانده است ، توسط دیگر نویسندگان نیز تثبیت شده است؛ هم چنین **Syngammata** .

این نظریه در میان کلیه اقوال که درباره‌ی زرتشت گفته شده منفرد است : — **اویک** یونانی بوده، یا یکی از آنانی بوده که از آن سوی اوقیانوس و آب‌های بی‌کران پا به این نقطه‌ی عالم گذارده است. این بیان آخرین بسیار مبهم ، پیچیده و تاریک است. این مطلب همانقدر عجیب به نظر می‌رسد که به آسیای صغیر فی‌المثل یونان اطلاق شود. این شاید یاد و بود و نشانه‌ای از پیام اولین شخصی است که در باره‌ی شش کشوری **Six Keshvars** که تحت حکومت **طهمورث** بوده و یا از **اتلانتیس Atlantis** ذکری به میان آورده است ؟

که مجوس از معجزه سحر اطلاعی نداشته است، و این کاملاً صحیح و منطبق با حقیقت است، چنانچه اصولاً در متن اوستا چنین ادعایی به میان نیامده و کاملاً تضاد و تنفر از لفظ و کلام سحر، جادو و جادوگر (Yātu) در اوستا مستتر بوده و این کارها را نتیجه اعمال دیو صفقان می‌داند (Comp., e.g., vend., Frag. 1, §§ 14-15). به هر صورت، ترجمه نام زراتوشترا (زرتشت) Zarathushtra، که در آثار اکثر نویسندگان و تاریخ نگاران آمده است، مختلف و متمايز است شاید نخستین مترجمین یونانی در اولین سیلاب لغت Zôr و اژه پارسى Zôr = Avesta 'Zaathra را به معنای «هدیه و قربانی» جستجو و یافته‌اند؛ در حالی که astres را بدون تأمل با واژه یونانی astér = a star يك ستاره، يكي دانسته‌اند. این آغاز کوششی در راه ترجمه و شرح لغوی نام زرتشت یا زراتوشترا است که یونانیان پیش آهنگ راه‌آند. و این که بعضی‌ها مجوس Magi و ماجیک Magic را از يك ریشه دانسته و لاجرم مجوس را استاد علم سحر و جادو می‌شناسند، يك اشتباه بزرگ است و صحبت درباره اثبات این مطلب زیلاً ادامه خواهد داشت.

آن چنان که دینو اظهار می‌دارد، هنر ساحری و فالگویی ساحران و پیش‌گویانی که به وسیله شاخه‌های کوچک³¹ (ie., rhabdomancy) که به خاطر ما کلمه Wünschelruthe را که به معنای «عصای فالگیری» اساطیر آلمان است، می‌آورد، مورد نفرت مجوس بوده است. باری باید درباره این ترکه‌ها و شاخه‌های نازک که رل مهمی در آداب نیایش پارسیان بازی کرده و به نام بیرسمن یا برسمن baresman مشهور است، بحث بیشتری نمود. طبق نظریه انکویتیل (Usage, vol, II, P. 532) Anquetil این برسمن barsam از چوب درخت انار یا تمریسک Tamarisk که نوعی گیاه است همیشه سبز، دارای گل‌هایی به رنگ سپید، روینده در کنار دریا، و یا از درخت خرما می‌ساخته‌اند. اما موریکی نون زوئون، چوب تمریسکی است که بنا به

31 Schol. Nicand. Ther. 613:

: - مجوس و اسکیتس Scyths با چوب درخت تمریسک خبر می‌داده‌اند، در بسیاری از جاها به وسیله تخته نیز پیش‌گویی می‌کرده‌اند. دینون Dinon در قسمت سوم کتاب اول خود می‌گوید که ساحران مادی با تخته‌های مخصوصی پیش‌گویی می‌کرده‌اند.

قول استرابو³²، موبد مجوس به هنگام سرایش سروده‌های مقدس، ترکه‌های زیبایی چنداز آن را به دست می گرفته است. دینو دگر باره چنین ذکر می کند که پارسیان مادیان مجوسی در هوای بازو بدون سرپوش قربانی‌های خود را تقدیم می نموده و به آب و آتش هم چون تنها نشانه‌های الوهیت احترام می گذارده‌اند.³³ نقل قسمت اخیر به خوبی انجام شده ولی مهم درك مفهوم واقعی آنست. تجسم و تصور خدایان جهت پارسیان کهن ناشناخته بوده و احترام زیاده از حد آنان به آتش و آب که جنبه تقدس نزد آنان داشته، موجب گشته است که یونانیان تصور کنند که آتش و آب مورد پرستش پارسیان و همچون سمبل‌های الهی بوده‌اند.

دو صفت ممیزه و ویژه‌ای که دینو³⁴ ارایه می دهد، نشانه آنست که وی اطلاعات خود را از منابع معتبری کسب می نموده است. او می گوید در میان بت پرستان نیز

32 Strabo. XV, P,722 :

:- « آنها ضمن خواندن سرودهای مذهبی خود، ترکه‌های زیبا و کوچکی از شاخه‌های درخت تمریك را در دست می گرفته‌اند .»

33 Clemens Alexandria, Colheratio, ed. Gent., C-5, P. 56, ed Potter:

دینو گوید:- :- آنان (یعنی پارسیان، مادیان و مجوسیان) در هوای باز دست به قربان کردن یازیده و عقیده دارند که آتش و آب تنها نشانه‌های الوهیت هستند. « کلمنس سپس اضافه می کند « پس از گذشت سال‌های بسیار » ایده پرستش آناهیتا (میترا) توسط اردشیر اول – Artaxerxes Mnemon به وجود آمد. روشن است که این ایده منبعث از ایده‌ای متعلق به زرتشت است که دو صد سال پیش، در عهد ویشناسپ پدر داریوش وجود داشته و طی مدت سلطنت داریوش و هیشناسپ ارج و مقامی والاتر یافته است .

34 AtHen, XIV, P,633 c.,

جایی که از فمیوس شاعر در هومر Homer کسی که نامدارترین شجاعان است، ذکر می کند، می گوید:- « این عادات را بر بریان هم چنان که دینو در کتاب خود موسوم به پرسیکا ذکر کرده است. داشته‌اند، زیرا شاعران شجاعت کوروش اول و جنگ وی را علیه استواگس پیش بینی کرده‌اند. وی می گوید، زمانی که کوروش به پارس رفت، نخست به ملاقات گرزداران و سپس نگهبانان رفت، در همین هنگام استواگس نیز در مجلس ضیافتی بایاران خود به عیش و عشرت نشسته بود، در خاتمه مجلس، انگارس که از شاعران نامدار عصر بود، ضمن سروده‌ای، چنین پیش گویی کرد، جانوری درشت اندام خطرناکتر از گراز وحشی به شکارگاه فرستاده شده است؛ بزودی او پس از جنگیدن با دشمنان بسیار بادیگران به حکمرانی مملکت خواهد پرداخت. اما زمانی که استواگس از او سؤال کرد، چه حیوانی؟ پاسخ شنید، « کوروش پارسی » استواگس از این پیش گویی به شك و بیم فراوان افتاده و رسولی به پارس اعزام داشته و فرمان به احضار وی داد. ولی این کار بیهوده‌ای بود .

شاعران حماسه‌سرایی یافت می‌شد. یکی از این شاعران . شجاعت ، دلیری و جنگ‌های آینده کوروش را علیه استواگس ، اژدهاک = Asytagas آخرین پادشاه ماد ، پیش‌گوئی نمود . زمانی که کوروش به پارس اء-زام شده و استواگس با اژدهاک با یارانش به‌عیش نشسته بودند ، یکی از مشهورترین شاعران وقت موسوم به انگارس Angares ، مطلب فوق‌را ضمن سرایش یکی از مشهورترین اشعارش بیان کرد که شامل این جملات است: - «جانوری درشت‌اندام که در شکارگاه سهمگین‌تر از گراز وحشی است، به‌پیش می‌آید. وی پس از پایان بخشیدن و فیروز شدن بر جنگ‌های بی‌شمار داخلی ، بر مملکت خویش استوار خواهد گشت. استواگس از وی پرسید «چه حیوانی؟» او پاسخ داد³⁵: - «کوروش پارسی». استواگس از این پیش‌گویی به‌تردید و هراس افتاده و وسیلهٔ رسولی امر به احضار کوروش داد، ولی این کار باطل و عبث بود. یافت چنین سرودهٔ باستانی مربوط به پادشاه سلسله Ophidian برای دینو بسیار جالب توجه بود، شعری که توسط انگارس سروده شده و موسز چرونی‌یاتی Mooes of cheronci آن را بر گردانیده و با آوازه‌های دلنشین ارمنی‌ها به اوج شهرت رسانیده بود. نام انگارس شاعرانگی راسی ودا Angiras برای ما باقی مانده و سرودش شامل ایده‌ای است عامه‌پسند، که در متن اوستا تجسم بخش پیروزی verethraghna بوده و در قالب گرازی سهمناک با پنجه‌هایی تیز و خون ریز و دندان‌هایی دراز و برنده جلوه گر است . (See Windischmann. Mithra, P.41)

سیسرون

مطلب مشابه دیگری که دینو نقل کرده، توسط سیسرون³⁶ حفظ شده است .

35 Amighty beast, more fierce than wildest,
Is to his marches gone, why should he go?
When master of the Country all around ,
To hunters he Will prove a deadly foe .- Tr,note']

36 De Divination, I., C.23 :-

می‌توانم من از کتاب پرسیکای دینو آنچه را که مجوس دربارهٔ کوروش تعبیر نموده ، ذکر کنم؟ زیرا زمانی که او در خواب بود، خورشید در جلوی پای وی عیان شد و او سه بار کوشید تا با دست خود آن را بگیرد ، تا آن که خورشید فرورفته و ناپدید گشته است . بعد مجوس (در زبان پارسی به مردان عاقل و دانشمند اطلاق می‌شود) آن سه حرکت کوروش را برای گرفتن خورشید به سلطنت سه ده ساله تعبیر نمود. و به همین سان او در سن چهل سالگی به سلطنت رسیده و تا هفتاد سالگی بزیست:»

کوروش به هنگام خواب. خورشید را در جلو پای خویش دیده و دردم سه بار کوششی برای نگاهداشتن آن نموده است، تا این که خورشید فروخته و ناپدید گشته است. مجوس از برای سه جهد کوروش، تعبیری را برگزیده و او را نوید سلطنت سی ساله داد. از قرار معلوم خورشید دارای چند مفهوم است *henarenô ahvarentem or Kavaem* سرچشمه عظمت و قدرت در خدا، شکوه مندی و بخت سلاطین، که در متن اوستا نیز با این اشارات به کار رفته می باشد. و به همین ترتیب نیز در *زامیادیشْت* (*Zamyâdyasht, §§ 56 See*) درباره افراسیاب *Afrâsiâb* گفته شده که وی نیز به عبث کوشیده تا بلکه آن را بگیرد. آنچه دینو ذکر کرده آن چنان شباهتی با متن *زامیادیشْت* دارد که انسان را به تفکری عمیق وامی دارد. به این ترتیب من نمی توانم نتیجه بگیرم که آیا دینو این پیام را از جای دیگری مثل سرودهای قدیمی، امثال و حکایات کهن که اکثراً شباهاتی با متن اوستای ما دارند اخذ نموده یا منبع استفاده او همان یشت فوق الذکر است. به هر حال آنچه را که دینو ذکر کرده شهادتی بر درستی و قدمت متن فوق الذکر یشت اوستاست. این مطلب روشن نیست که آیا *کلی تارچوس* *Clitarchus* پسردینو موضوع فوق را در تاریخ مجوس خود ذکر کرده است یا نه؟ زیرا مقاله مطولی که دیوجنس نگاشته، چنین به نظر می رسد که مربوط به دیگران بوده و تنها قسمت کوتاه «گیم نوسوفیست ها محکوم به زوال هستند» و مربوط به دوره اسکندر کبیر می شود، نگاشته اوست. به هر صورت این مقاله مربوط به نویسندۀ توانایی بوده و از او اخذ شده و ما می توانیم آن را شرح می دهیم. علت این که نویسندۀ کان و مورخان و فلاسفه ای هم چون دینو، افلاطون و ارسطو، نظر خرد را به طور کاملی معطوف به مجوس و مجوسیان نمودند این است که فلاسفه و دانشمندان یونان از دو قرن پیش الفت و انسی عجیب به ممالک و آداب و رسوم مذهبی و اجتماعی ملل خاوری یافته و راه گشاده پر رمز و عجیبی را بر سر راه استادان کنجکاو یونانی قرار داده بودند.

ارسطو در کتاب *متافیزیک* - *Metaphisics* X., P, 301, 8th edition, hy Brand اشاره ای به د کترین مجوسیان و اصل نخستین نیکی آنان مینماید.^{۲۷}

طبق نگارش دیوجنس لیرتهای³⁸، او کتاب مخصوصی تحت عنوان *Magikos* نوشته که عده‌ای آن را به آنتیستنس *Antisthenes* یا رودن *Rhodon* نسبت می‌دهند³⁹ و او در کتاب بزرگ و قطوری تحت عنوان *پری فیلسوفیاس* *Peri Philosophia* (درباره فلسفه) در مورد دگر بن مجوس بحث بسیار نموده است. با ارزش‌ترین قسمت آن، مقاله‌ای است که دیوجنس⁴⁰ انتخاب نموده، جایی که ارسطو می‌گوید: «مجوسیت از مذهب مصریان متأخرتر است، و در آیین آنان دواصل وجود دارد، مظهر خوبی و مظهر بدی» که اولی زیوس *Zeus* یا اورمزد و دیگری *Hades* یا اهریمن نامیده می‌شوند. توصیف و تفسیر اینها به خصوص مظهر بدی مجوسیت، برای نخستین بار وسیله یونانیان انجام یافت. گذشته از این، پلینی *Pliny*⁴¹ این عقیده را که زرتشت شش هزار سال قبل از وفات افلاطون می‌زیسته است، به ارسطو نسبت می‌دهد. حقیقتاً جای تاسف بسیار است که ما این کتاب‌های پر ارزش ارسطو پدر فلسفه را از دست داده‌ایم. علت افسوس ما این است که نه تنها این کتب از موارد تاریخی و سنوات پر ارزش قرونی که مورد علاقه و کاوش ما است ممتلی بوده، بلکه مشحون از وقایع و آداب و رسوم ذهنی و باطنی مجوسیت در آن عهد

38 Proem . 1: -

آن‌طور که ارسطو در کتاب خود موسوم به *Magika* می‌گوید، مجوس نامی در میان پارسیان یافت می‌شود، دینو و ارسطو در کتاب خود می‌گویند که «آنها نمی‌دانند که پیشگویی با جادو ارتباط مستقیم دارد.»

39 Suidas sub voce Antisthenes ,

«اولین حسن *Magika* آنست که درباره زرتشت ماگی، کسی که فلسفه را اختراع کرد، بحث می‌نماید. اما اختراع فلسفه توسط عده‌ای به ارسطو و توسط عده‌ای دیگر به رودن نسبت داده می‌شود» cf. Brandis «*Histry of philosophy*» II, 2, P. 84. seq

40 Proem . 8: -

«ارسطو در نخستین کتاب خود درباره فلسفه بیان می‌کند که مجوسیت بسیار کهنه‌تر از مصریان است، و اینکه آنان به دواصل معتقدند، یکی روان نیک و دیگری روان بد» مظهر اصل دوم یا روان بد در نزد ایرانیان کنونی آشنا بوده و آن را اهریمن می‌خوانند. علامات بسیار دیگری نیز در میان عموم ایرانیان کنونی وجود دارد که تمامی دلالت بر وجود مبدأ و سرشته‌ای که رسوم و آداب اجدادی زرتشتیت آنان باشد. می‌نماید.

41 Hist. Nat, XXX, 1, 2: -

«ادوکسوس معتقد است که زرتشت ۵۰۰۰ سال قبل از مرگ افلاطون می‌زیسته است هم‌چنان که ارسطو چنین عقیده‌ای دارد.»

بوده است . نمی توان از توجه به از دست دادن مطالبی که *Theopompus* تاریخ نگار نامور، در اثر عظیمی تحت عنوان *فیلی پی کا Philippika* در باره زرتشت و مجوس نگاشته، خودداری نمود . وی که به سال ۳۷۸ قبل از میلاد دیده به جهان گشوده ۱۲ جلد کتاب تحت عنوان *هلنی کا Hellenika* و ۵۸ جلد کتاب نیز تحت عنوان *فیلی پی کا* نگاشته است . در ۸ جلد از این کتاب ها ، *تئوپومپوس* به بحث کاملی درباره زرتشت و مجوس پرداخته است^{۴۲} . مواردی را که وی در کتاب خویش ذکر کرده، تقریباً همان چیزهایی است که ارسطو درباره اهورامزدا و انگره مینو نقل نموده است. ولی موارد مفصل دیگری هم درباره روز رستاخیز بیان کرده که ما آنها را شرح خواهیم داد . *پلوتارک*^{۴۳} از کتب *تئوپومپوس* سودجویی بسیار ضمن ذکر نام وی نموده است. آنچه را که او در اثر خود ، *De Isis et osir., ch. 46 and 47* درباره دکترین مجوس شرح داده ، اکثراً از آثار دینو - ارسطو - اودو کسوس - هرمودوروس - هرمی پوس و سوتیون قرض نموده است، و به هر صورت ما *تئوپومپوس* را از روی منابع موثق اصلی وی مورد کاوش قرار می دهیم .

لازم به تذکر است که من تنها آن گفتارها و نقل قول هایی را از گنجینه دانش یونانیان درباره مجوس و مجوسیت مورد ذکر قرار داده و خواهم داد که از هر گونه توضیحات و شروح غرض ورزانه بدور مانده باشد .

پلوتارک می گوید « بعضی ها معتقدند که در جهان آفرینش دو نیروی ایزدی وجود دارند که به طور دایم علیه یکدیگر در جنگ و ستیزند . مظهر خوبی را خدادانسته و مظهر بدی را اژدها می نامند مثل زرتشت مجوس، کسی که ۵،۰۰۰ سال قبل از نبرد

۴۲ - هشمین جلد این کتاب در زمان زندگی فوتیوس *Photius* نگاشته شده است. شاید هنوز اثری از این کتاب در آثار بعضی از نویسندگان بتوان یافت. دیوجنس لیرتیوس در *Proem, 8* خود پس از آنکه در باره اهریمنان صحبت کرد ، اضافه می کند که : « این مطلب را هم چنین هرمی پیوس در نخستین کتابش درباره مجوس، و اودو کسوس در *سفر نامه اش* ، و *تئوپومپوس* در هشتمین جلد کتاب های خود به عنوان *فیلی پی کا* ، ذکر نموده اند. *تئوپومپوس* درباره مجوس هم چنین گفته است که مردان دوباره زنده و فنا پذیر خواهند ماند، و نام ها و اشیاء بایکدیگر حفظ خواهند شد»
 ۴۳ - *On isis and osiris, 47* : -

در هشتمین جلد کتاب *تئوپومپوس* ، اشاراتی به پی تاگوراس شده است. See Athern.

ترویا Trojan می زیسته است^{۴۴}. او مظهر خوبی ها را اورمز Ormazd و مظهر بدی ها را اهریمن می خواند، با این معنا که اولی روشنی و دیگری به عکس تاریکی و جهل پدید می آورد^{۴۵}. اما بین این دو میترا ایستاده است، که به همین دلیل پارسیان او را **میترا میا نجی** « Mithra the Mediator » می خوانند. وی تشکرات و سپاسگذاری ها را به اولی تقدیم داشته و در مقابل تباهی و نفرین ها را نصیب دومی می سازد. کوبیدن علفی به نام اومومی Omomi در هاون^{۴۶} جهت احضار Hades و تاریکی است، زمانی که شیرۀ آن را با خون گرگ کشته ای مخلوط کرده و در جایی که خورشید نمی تابد، می ریزند. اینان به بعضی از گیاهان توجه داشته و آنها را وابسته به خدای خوبی می دانند، و بعضی دیگر را به اهریمن بدی نسبت داده و از آنها گریزانند. به همین ترتیب به بعضی از حیوانات مثل سگ، پرندۀ و خارپشت علاقمند بوده و آنها را از متعلقین اولی دانسته و در عوض از موش آبی که آن را از وابستگان دومی می دانند، گریزانند. و به همین دلیل آن مردی را خوشبخت می شمارند که تعداد کثیری از آنها را بکشد، (مخلوقات شیطان را). مجوسیان گفتارهای فلسفی خارق العاده ای درباره موجودات آفرینش ذکر می کنند که به طور مختصر عبارتند از :

اورمزدیان که از نور خالص ناشی شده اند و اهریمنان که از تاریکی آمده اند، علیه یکدیگر جنگی آشتی ناپذیر دارند، اورمزد، شش امشا سپند آفرید. نخستین، تجسم بخش **اجر و بخشش**، دومین، **مظهر راستی و سومین نماینده فرمان روایی نیک** است، و اما بقیۀ یکی **روان خرد** دیگری **مظهر دولت و ثروت و آخرین تجسم بخش خوشی ها و زیبایی های** موجود در طبیعت است. اهریمن نیز دارای تعدادی مساوی رقبای امشا سپندان فوق الذکر است. پس از آن **اورمزد، ملک خود را سه برابر توسعه داده و زمین را از خورشید جدا ساخته و در فاصله ای بعید از آن قرارداد، و آسمان را با ستارگان زینت**

۴۴- این مطلب از هرمودوراس اخذ شده است.

۴۵- هم چنین در جای دیگری این مطالب توسط پلوتارک نقل شده است.

۴۶- دانشمندان اوستاشناس که درباره تاریخ کهن و آداب و رسوم مذهبی ایرانیان تحقیق نموده اند معتقدند که این مطلب شباهت بی مانندی به تهیه شیرۀ هوما haoma-Juice دارد؛ هم چنین سنگ های گردنۀ یا آسیاب همان هاون های havanos سنگی و آهنی است که گیاه مقدس را در آن می کوبند

بخشید یکی از این ستارگان به نام سیروس Sirius قبل از همه به عنوان نگهبان و پیشرو انتخاب شده است. آن زمان که اورمزد خدایان ۲۴ گانه را آفرید، آنان را در يك بدن بیضی شکل قرارداد، اما مظاهر بدی‌ها که توسط اهریمن خلق شده بودند، آن را سوراخ کرده و در آن جایگزین گشتند. به همین علت خوبی‌ها با بدی‌ها درهم و مخلوط گشتند. زمان معینی فرا خواهد رسید که در اثنای آن، اهریمنان، با خود طاعون و قحطی آورده و در دست‌های نوع خوب گذارده و خود ناپدید خواهند گشت. مدتی می‌گذرد تا این که تراز و تساوی برقرار شده و يك زندگی آرام با جامعه‌ای مملو از مردان سعادتمند که تماماً به يك زبان صحبت می‌کنند، به وجود آید. اما تئوپومپوس می‌گوید، طبق گفتار مجوس «یکی از قدرت‌های الهی برای، مدت سه هزار سال به سلطنت و حکومت بر دیگران خواهد پرداخت، و مجدداً برای مدت سه هزار سال دیگر علیه مظاهر نیکی و بدی مبارزه و جنگ آغاز شده و ادامه خواهد یافت و سرانجام یکی اساس قدرت دیگری را درهم خواهد ریخت. این اهریمن است که از پادشاه آمده و مردم دوباره به خوشبختی اندر خواهند شد، نه غذا خواهند خواست، و نه سایه‌ای خواهند جست. قدرت اعلی Supreme Power، کسی که این جریان را به وجود آورده برای مدتی استراحت کرده و آرام خواهد گرفت». تمامی مطالب گفته شده در فوق - *(vide Windisehmann, Mithra- P- 56 seq)* و آنچه که درباره تضاد دو دسته ارواح، در باره طبیعت مثل روشنایی و تاریکی و درباره میترا و انداروا Andarvâi سخن رفته، تماماً لفظ به لفظ و کلمه به کلمه با متن‌های اوستا و بوندهش هم‌آهنگ و منطبق است. آنچه که درباره پیش‌کشی هوما گفته شد، تماماً مفهوم و صحیح است. هر قربانی و اعانه مجوسیان موجب يك تسکین و آرامش اهورامزدايي بوده، و سهمی در خنثی نمودن اثرات اهریمنی دارد. بعلاوه ما می‌بینیم که اینان با auklara استمدادها و Chariséria ادعیه، به سوی اهورامزدا وایزدان رفته و به همین ترتیب، استحقاق و تنفر، *apotropia kai Skuthropá* بر علیه انگره‌مینو و اردها‌ها نثار می‌کنند - *(of. 8. g- vendidad, Frag. X, 9, 20, 13, 26, Xi, 8 Seq)* وی به خصوص با توجه به تقدیم هوما گفته است که

در آخرین مرحله افشرد شیر هوما، آخرین ستایش و مدح هوما و نوشیدن آخرین جرعه هوما برای «هلاک هزاران دیو و اهریمن» برابر است (یسنای دهم ، بند ششم). ما نباید لغت *thûein* را به معنای پیش کشی و تقدیم مورد توجه و اهمیت قرار بدهیم زیرا این صحیح نیست که بگوییم ، بعضی چیزها را به انگره مینو تقدیم می کنند؛ بلکه به عکس *thûein* وسیله یک زئوگما Zeugma معنای دیگری می دهد که با معنای ذکر شده منطبق نیست . اما واژه آناکالونتی Anakalountai اختصاص به لغت و نفرین و تحقیر علیه اهریمن و دیوهای فرودست اوست که در مواردی مثل مورد فوق به کار می رود . این نیز حقیقت دارد که گرگ ، یک حیوان اهریمنی است، و به هنگام نیایش و تذکار ادعیه و هومای مقدس از آن نام برده می شود ، (بند بیست و یکم از یسنای نهم). در یشت سوم بندهشتم نیز از گرگ ها که در میان جمع آفریده های اهریمن هستند سخن رفته است. ولی متن اوستا با بعضی از موارد فوق الذکر اصولاً منطبق نبوده و در نتیجه به نظر ، یک تناقض گویی مذهبی را که نتیجه دور زمان و تأثیرات پدیده های مختلف خارجی و داخلی است، می رساند. این ترکیب شیر هوما با خون گرگ مشتق و اخذ شده از بعضی آداب خود ساخته و یا افزون شده محلی است که در مراسم مذهبی با وضعی دقیق تر انجام شده و نظر کیردانشمندان تاریخ نگار گشته است، و یا این که اصولاً شیر یا افشرد نبوده و ریشه یا الیاف و یا بافته هایی است، که به این ترتیب مورد استعمال یافته است .

آنچه که درباره تقسیم بندی گیاهان و حیرانات بین دو گروه ، گفته شد، تماماً دارای شاهد و نمونه های کافی در متن اوستا و به خصوص بوندهش می باشد . سگ اصولاً بسیار مورد نظر و پرارج بوده و در حفظ و نگهداری و عدم آزار وی دستورات بسیار گفته شد، و آزار دهنده گان این حیوان مطرود و شیطانی شمرده شده اند .

خار پشت که در زمین های خشک روز گارمی گذراند، همان حیوانی است که در قطعه سیزدهم ، بند دوم به منزله فرمانده و پیش قراول رقباء و مخالفین ازدهاها از وی نام برده شده است :

Spânen sizdren urvisarem yim vanghâparem yim
mashyâka, avi duzvachanghō duzaken nâma aojaiti

ترجمه هزوارش Huzvaresht برابر نام زوزك يا جوجك يا جوجه تیغی zuzak است (برابر بوندهش چاپ و ستر گارد، صفحه ۳۰، ۱-۱۵ : زوزك كه به نام خارپشت «kharpusht» خوانده می شود و واژه آن برابر با «Sting hide» است. و در صفحه ۴۹، ۱-۱ می گوید: زوزك تمامی آب خود را به داخل سوراخ های مورچه گان ریخته و به این وسیله هزاران هزار از آنها را می کشد. واژه زوزك ظاهراً از واژه duzaka جداست).

taclyglossus aculeatus^۷ sizdrem این واژه مورچه خوار است که به نظر می رسد که نوعی دیگر از tîz برابر با سیگرای Sagra سانسکریتی می باشد که دارای معانی برابر با سوراخ کن و نوک دار می باشد. از حیوان اهریمنی به طرزی واضح و روشن نام برده شده است : - thous enhudrous چیزی که در آب زندگی می کند، مثلاً يك حيوان، که قابل مقایسه با Chersaious «موجود زنده ای که در زمین زندگی می کند» می باشد، عبارتست از échînos خارپشتی است که نوعی از آن، در آب زندگی می کند ؛ énhudris. سک سمور آبی، حیوانی است که نزد پارسیان مقدس است.

پلوتارك^{۴۸} در مقاله ای از « mus - موس » یا موش نام برده و آن را يك حيوان اهریمنی می خواند (Comp. Sad-dar . Chap XL VII). آن شش خدایی که توسط اورمزد خلق شدند، همان شش امشاسپندی هستند که معروف همه است^{۴۹}. اسامی آنان منطبق با صفت اختصاصی آنان به همان ترتیبی است که در گاتاها^{۵۰} ذکر

۴۷- [در کتاب بخش فنی تاریخ طبیعی به دارنده زبان برنده تعبیر یافته است. یادداشت مترجم]

48 Quaest coaviv. , IV, 5, 2: -

مجوسیان و پیروان زرتشت احترام و ارج بی حدی به خارپشت خاکی می گذارند، اما به عکس موش آبی مورد تنفر آنان بوده و هر کس که تعداد کثیری از آنها را بکشد، از یاران ارواح خوب گشته و مرد خوشبختی خواهد بود.

40 Bornouf, Gomm., yasna I, P. 150, Seq , and the passage in Neriosengh, P. 146 .

۴- و هومینو توسط Neriosengh ترجمه شده است، در بند دوم یسنای بیست و هشتم

با چنین کلماتی آمده است، uttaman manas اشاو هیشتا در بند ۴ و ۶ یسنای ۲۸ و بند ۲

گردیده است. و دارای مقام و منزلتی مادی و بسیار عالی و پرارج هستند : و هومینو یا «فکر خوب» demiourgos Eauneias «مظهر نیک خواهی است. سمت مادی او ارباب کله گاوها و سایر حیوانات مفید است .

اشا و هیشتا، مظهر پرهیزکاری و حقیقت است و سمت مادی او فرمانداری آتش است .
خشترا - ویریا ، مظهر احترام بوده و سمت او ریاست بر فلزات است .

اسپنتا آرمیتی، فکر متواضع و پرهیزکار و مظهر خرد و هوش است. سمت او سروری زمین است.
هه اورواتات، نگهدارنده و غذا دهنده است « کسی است که به زمین برکت و ثروت می بخشد ، سمت او «آقایی بر آب» است .

آمرتات ، « مظهر اجر و پاداش آسمانی و مأمور به بهشت دنیای دیگر است» و سمت مادی او « ریاست بر درختان » است .

سپس مطلب چنین ادامه پیدا می کند که اهریمن نیز برای تلافی ، یارانی برای خویش آفرید که تعداد آنان برابرش امشاسپند و مظاهر بدی هستند . این روان های بد یا مظاهر زشتی به ترتیب عبارتند از : اکومن Aköman ، اندر Andar ، سوروا Saurva ، تارومات Taromat ، تاریخ Tarich و زاریچ Zarich در بوندهش (Westergoard edition, P . 76,1,6 Compared with- P.5,1.9) .
که گفتار هایش بر اساس متن اصلی اوستا قرار دارد، نیز چنین است، برای مثال می توان زامیادیش، ۹۲ را نام برد .

افزایش و توسعه سه حله ای اورمزد که به خاطر ما افزایش سه برابری زمین را توسط یما Yima می آورده به نظر می رسد که با سه آسمان داخل هم نسبت دارد و ممکن است به جایگاه والای خدایی برسد نگاه کنید به یشت دوم و

یسنای ۲۹ به Aharma و در آیه ۱۱ به Stayata تعبیر یافته است و خشترا به rojyam هم چنین در بند ۲ یسنای ۳۱ نام های اشا، و هومینو و خشترا با کلمات rojyam, ultamammano. Punyam تشریح شده اند ، در بند چهارم یسنای سی و یکم Pumya = اشا، بند هشتم یسنای ۲۸ = Samoûrnamanasa = آرمیتی و در بند نهم یسنای سی و چهارم Sarvapravstti = هه اورواتات . و در بند ۶ یسنای سی ام، amrtyupravrtti = آمرتات می باشد.

Spiegel, Parsi Grammatic , P. 188 . بند ششم یسنای نوزدهم نیز به نظرمی رسد که به این رشد سه حله‌ای اشاره کرده است . اندازه فاصله آن که برابر دوری خورشید از زمین تعیین شده نیز با اوستا منطبق است .

ستایش و مدحی که در باره سیروس که منطبق با تیشتریای اوستایی Avestic Tishtrya است شده با سرودهای مقدس مخصوص قربانی ایزدی هم - گام است و این بسیار قابل ملاحظه است که در صفحه ۷۷ بوندهش، پس از شرح خلقت ستارگان تیشتر Tishtar به عنوان سه دسته آنان به هنگام طلوع نامیده می شود . اکنون نوبت به خدایان بیست و چهار گانه که عبارت از همان ایزدانی که فرودست امشاسپندان هستند ، می رسد . در باره تعداد حقیقی این ایزدان یا خدایان بیست و چهار گانه ، گفتارها متناقض و فراوان است . تعداد بیست نفر از این ایزدان در کنار اهورامزدا و شش امشاسپند ، نام خود را به روزهای ماه داده اند - (Comp Yasna XVI , §§ 3 Seq) . چهار نفر باقی مانده که عبارتند از ۱ - نایریوسانگا Nairyô - Sangha ۲ - ایریاما - ایشیا Airyama - ishya ۳ - آناهیتا ۴ - هما به راحتی قابل ذکر و شمارش هستند .

به راستی من نمی توانم پیامی از اوستا شاهد بیاورم که جهان آفرینش را به تخم مرغ تشبیه نموده باشد (عقیده و تصویری عادی و عمومی با هندیان)؛ تازه تشریح این ایده که همه چیز در آسمان محاصره و احاطه شده اند ، جز بایک تعبیر به خصوص قابل فهم و درک نیست . به هر صورت در بندهشتم فصل چهل و چهارم پهلوی مینو خرد Maïnu khrad دنیای تخم مرغ شکل صریحاً ذکر شده است .⁵⁰

50 (8) Aïgh âsmân Va Zamik na an va avârig kôeâ mâ andarûn Khâûyagih aedun hûmânâk chegun môrûân khaeyak- I. (9) Va âsmân azpar zamik khâiyak hûmânâk pavan yedâ - karih r Datar Auharmazd Vinârd yekavîmûnêd , (10) va zamîk ben mîgân r asman angushîdak aêdûn humânâk chêgûn zardak mîyân r khaeyak .

(در اینجا عیناً متن پهلوی را به جای ترجمه ویندشمن ازپازند ذکر نموده ام - یادداشت مترجم)

« ۸- آسمان ، زمین و آب و هر آنچه که وجود دارد شبیه به تخمی مثل ،
 « تخم يك پرنده است ۹- آسمان به سان تخم مرغی به كمك اهورمزد ،
 « خالق بر روی زمین قرار داده شده است ۱۰ همانندی زمین در ،
 « مرکز آسمان درست مثل زرده در میان تخم است . » 50

سوراخ کردن و نفوذ اهریمن به داخل خلقت خاکی منتج به درهمی و تخیط خوبی و بدی گردید و این مطلب در بندهای ۱ و ۹ - صفحه نه و ندهش ذکر و تشریح شده است ؛ قسمت باقی مانده ای از این پیام زیلا شرح داده خواهد شد . در اینجا من فقط خاطر نشان می سازم که این مطلب را دیوجنس⁵¹ ، از قول اودموس - Eudemus the Rodhian به منزله يك نکته برجسته دکتربین مجوسیان در روز رستاخیز ، ذکر نموده است . اودموس یکی از بهترین مریدان و شاگردان ارسطو بوده است .

(Comp . Jons Scriptorum Hellenicorum phil . , 1 , 15, 2) .
 او کتابی در باره تاریخ ستاره شناسی نگاشته ، (Astrologikai Historiai) و در همین کتاب است که به احتمال زیاد از زرتشت نام برده شده است . کتابی از هراکلیدس پونتی کوس Heracledes ponticus ، کسی که شاگرد افلاطون و ارسطو بوده است و پلوتارک (Adversus , Calot, P.1115, A) از آن نقل قول نموده ، بدست آمده که از زرتشت در آن نام برده شده است . در میان کتاب هایی که پلوتارک از آنها نام برده است می توان از کتاب - Herakleidon ton zoroastren to peri tôn en Hadou , to peri ton phusikos oporoumenon که از زرتشت و عقاید وی درباره مسایل ذهنی و فیزیکی اشخاص و اشیاء بحث می کند ، نام برد . کتاب ها و گفتارهای نقل شده بسیاری یافت می شود که در آنها کوشش شده به انحاء مختلف عقاید شنوده شده و بی مأخذ ، غرض ورزانه و خود ساز را جمع نموده و در قالب کتابی به نام های مختلف منتشر سازند . اینها به اضافه احادیث و اخباری درباره

50 - Comp . Dr. West , S, B, E, Vol. XXIV.

51 - Proem, 9:-

« این مطلب هم چنین منسوب به اودموس رودیانی بوده و از قول وی ذکر شده است . »

زرتشت و هادس Hades و داستان‌هایی مثل داستان اریسر ارمینوس، کوششی در راه اغوا و الحاقاتی بی‌مورد به مذهب زرتشت است.

کلمنس اسکندرانی نیز درباره اظهار نظر فوق و کتاب بی‌اساس هراکلیدس بحثی به میان آورده است. فی‌المثل یکی از شاگردان مکتب ارسطو به نام کله‌آرخوس سولی‌یایی Clearnus of Soli (Jons .1,18,1) کسی که بر پتولمیوس سوتر، Ptolemaeus Soter نفوذ داشته است در کتاب خود به نام *peri paideias* که درباره تمدن نگاشته می‌نویسد که گیم نوسوفیست‌ها از اعقاب مجوسیان هستند (See Diogenes . Proem, 9). یکی از افلاطونیان، به نام هرمودوروس (که متأسفانه تاریخ زندگی وی معلوم نیست) و کتابی تحت عنوان *Peri Mathemathon* «درباره علم حساب» نگاشته است، اظهار نظری در مورد زرتشت و تاریخ زندگی وی نموده و معتقد بوده است که زرتشت پنج هزار سال قبل از جنگ ترویا Troy می‌زیسته است. دیوجنس عقیده نامبرده را در کتاب خود ذکر نموده است.⁵²

اثر نگاشته‌های هرمودوروس فوق‌الذکر را (هم‌چنان که درباره خسانتوس نیز در صفحات پیشین اشاره کردم) در پیام دیوجنس⁵³ یافتیم، جایی که می‌گوید: -

52- Proem.2.

53- butareh, On Isis and osiris. 46 :-

«شاید این گفتار را که زرتشت پنج هزار سال قبل از نبرد ترویا می‌زیسته است، از هرمی‌پیوس که وی نیز دارای همین عقیده است، نقل کرده باشد. آن‌چنان که هرمودوروس افلاطونیست در کتاب خود نام *Peri Mathemathon* (About Sciences) نگاشته است از تاریخ شروع مجوسیت با ظهور زرتشت معلم پارسیان تافتح ترویا پنج هزار سال فاصله بوده است. اما خسانتوس لیدیائی می‌گوید: - «تامبارزه خشایارشا در یونان ششصد سال از تاریخ ظهور زرتشت می‌گذشته است، و پس از وی بین تعدادی از رؤسای مجوسیت، رقابت شدی به وجود آمد، **اوستانای آسترامپ سی‌جوی، گوبری‌یا و پازاتای** از جمله آنان تازوال امپراطوری پارس و ظهور اسکندر کبیر بوده‌اند. سویداس نیز چنین نقل کرده که «مجوسیان از جمله فیلسوفان و خداشناسان پارسی بوده‌اند که معلم آنان زرتشت بوده است؛ و پس از وی **اوستانای و آسترامپ سی‌جوی** به این مقام رسیده‌اند» درباره نام **اوستانای‌ها** چنین خاطر نشان ساخته، «که آنها نخست توسط پارسیان بنام مجوس خوانده می‌شدند و اوستانای نخستین جانشین زرتشت بوده است»، و درباره زرتشت می‌نویسد که «وی یک فیلسوف پارسی و مادی بوده که در بین پارسیان بنام مجوس شهرت یافته است و پانصد سال قبل از جنگ ترویا می‌زیسته است (۵۰۰ را به جای ۵۰۰۰ به کار برده است) نام‌های اوستانای آسترامپ سی‌جوی و زرتشت در نزد پارسیان به همان نام مجوس خوانده می‌شود. این نام در فلسفه هی‌پولیوتوس صفحه ۱۳۰ - چاپ اوکسفورد، نقل شده است.

هرمودوروس که از طرفداران مکتب افلاطون است در کتاب خود که در باره ریاضیات نگاشته اشاره کرده است که - «از زمانی که مجوسیت با ظهور زور و آسترپاریسی پدید آمد تا به هنگام سقوط ترویا پنج هزار سال می گذرد؛ در حالی که به عکس خسانتوس لیدیایی معتقد است که - از هنگام مبارزه خشایارشا در هلاس Hellas، ششصد سال از ظهور زرتشت می گذرد، و سپس از وی مجوسیان قوت و نفوذ فراوان یافتند از جمله رؤسای مهم مذهبی زرتشت می توان از Gobrys، Astrampsychnus، Ostanes و payats نام برد که تازوال امپراتوری پارس بین یک یک آنان برای احراز موفقیت یک رقابت شدید موجود بوده است. با وجود این ما ملاحظه می کنیم که هرمی پیوس نیز معتقد است که زرتشت پنج هزار سال قبل از نبرد ترویا می زیسته است؛ طبق روایات بومی بدست آمده وراثت مجوسیت که با زرتشت آغاز یافته بود به پسروی ایرات و استرا Isat Vashtra (بافروردین شست ۹۹ و بوندهش صفحه ۷۹ خط های یک و شانزده منطبق است) به عنوان مؤبد مؤبدان Chief mōbad رسید. در خط سیزدهم همین صفحه گفته شده است که تمامی موبدان پارس از نسل سلطنتی منوچهر نزول کرده اند.

نام اوستانای Ostanai که به تلفظ های مختلف خوانده می شود، متعلق به یکی از مجوسیانی است که به هنگام ورود خشایارشا به یونان همراه و صاحبوی بوده و دست به نگارش کتابی درباره هنر مجوسیان زده است - (*Vide Plinius. Historia Naturalis. - Natural History. XXX. 81.*) و پس از وی بد مجوس که در زمان اسکندر کبیر می زیسته است، اطلاق می شده است. کلمه ای که به نظر می رسد اوستای ushta اوستا باشد، مبین طریزی از درود و تنهیت است. (Comp. tīr yasht § 29) دومین گاتا موسوم به اوشته ویتی ushtavaiti نیز با کلمه اوشتا آغاز یافته است و این که نام مجوس پس از تعیین کلمه درود گذارده شده، کاملاً آشکار است.

۵۴ - برادر اردشیر اول به نام اوستانس ostanes خوانده می شد. نام اوستانس مجوس هم چنین در Tertullian, De Anima Augustinus, Minucius, Fob. و chap, 27; Eusebius, Propar. Evangl, VI. P. 119 (on the soul). chap-57; و در Apuleius, De Magia, chap. 27; Contra Donatum, VI. last chapter and 90 در لایحه های مختلفی مثل Osthane و Ostanes ذکر گردیده اند

بیان مشکوک آسترامپسی چوی، یا آسترامپسی چس ممکن است يك نام خالص اوستایی در حال سوم شخص، مختصر و استریوفشویاس *vastryôfshuyâs* یا برزگر باشد. در فروردین یشت تکه ۸۹، زرتشت را صریحاً به نام *Chief vasteryo* - *fohuyas* خوانده است، و پسر وی *اورواتاتنارا Urvatatnara* کسی که در وارا، *vara* (دکترین مقدس) و برابر با نام بوندش به نام رئیس کشاورزان خوانده شده است. گوبریاس، درست همان نامی است که بسیار در نزد ما آشنا بوده و از جمله یکی از رؤسای هفت خاندانی است که با کوروش در برانداختن *اژدهاهاک* یا *استواگس* هم داستان شدند، و در کتاب *Benhistun - Inscription IV, 84; V, 7* به شکل *گوبرووا Gaubruva* معرفی شده است. گاوروی *Gâurvî*، نام مشابهی است که در فروردین یشت تکه ۱۱۸، آمده است. پازاتای یا پازاتوس *Pazatos* ممکن است از همان نام اوستایی پاتی‌زان *Paite zan* باشد. به علاوه برادر پزودوسمردیس *pseudosmerdis* به نام پاتی‌زی‌تس *Patizeithes*، یا پاتی‌زی‌دس *Patizeides* در *Herodotus, BK, III, 61*، نامیده شده است.

سوتیون

سوتیون اسکندرانی در سال‌های بین ۱۸۱-۲۰۴ قبل از میلاد کتاب قطوری تحت عنوان *Ptolemaeus Epiphanes* درباره فلسفه نگاشته، و هراکلیدس لمبوس *H-Lembus* از آن خلاصه‌ای در المپیاد ۱۵۰ CL تهیه نموده است. آن چنانکه دیوجنس نقل نموده، در جلد بیست و یکم این اثر عظیم، سوتیون از مجوس، خردمند کهن پارسی نژاد تمجید فراوان نموده است، و به ازدواج‌های نسبی بین خویشان اشاره کرده و آن را يك رسم مجوسی خوانده است⁵⁵ اگر ما *Proem I* را که از سوتیون نقل کرده‌اند با *Proem, 6, 8* مقایسه کنیم، متقاعد خواهیم شد که دیو جنس تمامی گفتارهای خود

55-Proem I : ->

«- بعضی‌ها معتقدند که پیش‌گامان فلسفه همانا بت‌پرستانند. ساحرانی فراوان در میان اقوام مختلفی مثل پارسیان، کلدانیان، بابلی‌ها، آشوری‌ها یافت شد، و کسانی چون گیم‌نوسوفیست‌های ریاضت‌کش در میان هندیان وجود دارند.

را از سوتیون (یا ارسطو) نقل کرده است، و اقتباس از **کله آرخوس** به طریق جملات معترضه و یا درپرائتز تحریف نموده است. مثلاً به این جمله‌ها بنگرید: «آن کسانی که مدعی هستند فلسفه از بت پرستان آغاز می‌شود و بنیاد گزار فلسفه اینانند [و این مطلب را سوتیون در Proem I (مقدمه جلد یکم) خود خاطر نشان ساخته است] و دست به تشریح روش‌های زندگی و سنن هلی آنان نیز زده‌اند، معتقدند که گیم نوسوفیست‌ها و کاهنان مجوسی دارای گفتارهای رمزی و سری و فیلسوفانه هستند. احترام به ارواح نیک، دوری گزیدن از بدی و دلیری و شهامت از نکات برجسته آیین آنانست». این که گیم نوسوفیست‌ها مرکز را علاج ناپذیر دانسته‌اند از نگاشته‌های کله آرخوس در دوازدهمین جلد کتاب وی است. «کلدانیان به علوم ستاره شناسی و پیشگوئی اشتغال داشته‌اند، اما مجوس به پرستش ارواح نیک، تقدیم پیش کش‌ها و تحف و نیايش آنان می‌پرداخته‌است. آنان هم‌چنین به تحقیق و آموختن طبیعت و مبانی الوهیت آن می‌پرداخته و آتش، آب و خاک در نظر آنان محترم و مقدس بوده است، اما بت‌های مختلف و خدایان گوناگون در نظر آنان محکوم بوده است. آنان هم‌چنین به عدل الهی معتقد بوده و از سوزانیدن اجساد مردگان خودداری می‌نموده‌اند. با وجود این، آنان (هم‌چنان که سوتیون در جلد بیست و سوم کتاب خود نگاشته است)، ازدواج نسبی را مجاز می‌دانسته‌اند. آنان به تمرین در راه فرا گرفتن اصول سحر و پیش‌گویی نیز پرداخته و مدعی بوده‌اند که به این طریق می‌توان ارواح خوب را مشاهده کرد. آنان هم‌چنین معتقد بودند که بوسیله تبخیر، اشخاصی که دارای قوه دیدی معنوی هستند، می‌توانند موجودات فراوانی را در هوا به چشم ببینند. لباس آنان به رنگ سپید، خوابگاه آنان سخت و غذایشان سبزی، پیرونان‌های ساده‌است. وسیله غذا خوردن آنان نی است که با آن پنیر را برداشته و به دهان می‌گذارند. نحوه سحر و جادوی آنان، کاملاً متغایر با مفهومی است که ارسطو در کتاب خود موسوم به *Magikos* و دینو در **جلد پنجم کتاب تاریخ** خود نقل نموده‌اند.»

ما در اینجا نکات برجسته و مسلمی را مشاهده می‌کنیم که قبلاً تمامی آنها را در گفتارها و اقوال خسائوس، هرودوت و دینو دیده بودیم. ما هرگز نمی‌توانیم

ماهیت مجوسیان را جز با کلماتی نظیر *theön therapeiai*, *thusiai*, *echai* «خدمت الاهی، تقدیم قربانی و نیایش، توصیف کنیم». آنچه که در مورد تقدس آتش و آب قبلاً بدان اشاره شده، مظاهری از آرمیتی متن اوستا در زمین هستند. این کاملاً نادرست و دور از حقیقت است اگر ما ادعا کنیم که مجوس هیچ ایزدی اعم از زرنه یا مادینه را نمی‌شناخته است، زیرا اگر ما برای مثال میترا و آناهیتا را به سان الاهی‌های قدیمی مجوسیان مورد رسیدگی قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که آنها وجودهای ماده و نری هستند. به علاوه، این نیز حقیقتی است که مجوسیان از نسب‌نامه یا زاد و ولد و افزایش انواع خدایان به آن ترتیب که در اساطیر یونان مستور است، هیچ گونه اطلاعی نداشته‌اند. ظهور ایزدان به حد کافی در متن اوستا تشریح شده است؛ اما درباره آن موجودات مریی با *eidola* که چشمان تیزبین قادر به رویت آنان هستند، ممکن است تنها با فره‌وشیان *I'ravashis* قابل مقایسه باشند؛ و به هر صورت ظاهراً آنان دارای وجه تشابهی مادی هستند. آنچه که درباره غذای مجوسیان ذکر شد، به خاطر ما مبحثی را می‌آورد که در آن زرتشت مدت‌ها با پنیر به سر آورد.⁵⁶

هرمی‌پوس

من با نقل اقوالی از هرمی‌پوس به بحث جالب توجهی که درباره نوشته‌های این دانشمندان و تاریخ نگاران قبل از مسیح درباره زرتشت و آداب و سنن مذهبی وی شده است، خاتمه می‌دهم. نویسنده‌ای با این نام، کتابی که مشتمل بر چندین جلد است درباره مجوس نگاشته است. درباره محتویات این کتاب ما مدیون و ممنون زحمات پلی‌نیوس⁵⁷ هستیم، که زیلاً گفتارهای وی نظر ما را جلب خواهد نمود.

56- *Plinius, Hist. Nat., XI, 1,2* :-

«چنین نقل شده است که زرتشت نزدیک به سی سال در بیابان می‌زیسته و این مدت را فقط با صرف پنیر گذرانیده است، و این مدت را چنان گذرانیده که طول زمان بروی اثر چندان نمی‌گذرد است.» (قابل تطبیق با عقیده پورفیریوس در *Abstence IL, 19 P. 348 seq*)

57- *Hist. Nat., XXX, 1,2* :-

«هرمی‌پیوس کسی که به دقت در این هنر (ساحری) دست به نگارش زده و دو میلیون آیه که توسط زرتشت سروده شد، آورده، و کسی که هم‌چنین مبادرت به نگارش کتابی چند جلدی زده است، چنین نقل کرده که آگوناس *Agonaces* استاد زرتشت بوده و زرتشت از وی تعلیم یافته است، و هم‌چنین نقل نموده که زرتشت ۵۰۰۰ سال قبل از جنگ ترویا می‌زیسته است.»

به طور کلی ما نمی دانیم که این هرمی پوس که بوده و در کجا و چه زمانی می زیسته است، زیرا در این موارد ما هیچ مدرک و نقل قولی در دست نداریم. با وجود این، **هرمی پوس کالی ماخیوس** Hermippos Kallimacheios در نهایت درایت اکثر عقاید و گفتارهای نویسندگان کتاب های - Jonsius . De Script Hist , Phil. II, 9, 3: an Lazynski . Hermippi Fragmenta . P. 46 . را در باره مجوس مورد رسیدگی قرار داده است، زیرا احتمال بسیار دارد که مرد دانشمندی هم چون **هرمی پوس**، کسی که این سان به تاریخ فلسفه علاقه داشته و اثرهایی چنان عظیم به وجود آورده، (توجه من تنها به کتاب « **هفت خردمند یونانی** » « Seven Sages of Greece » وی می باشد) کتابی نیز در باره مجوس پس از آن همه زحمات فراوان، نگاشته باشد. این هرمی پوس، مرید کالی ماخوس نامدار Callimachus (کسی که در حدود ۲۴۰ پیش از میلاد وفات نموده) فعالیت های ادبی خود را از نیمه دوم قرن سوم قبل از میلاد آغاز نموده است، و چون تاریخ وفات خریسی پوس Chrysippus (کسی که در سال ۲۰۷ قبل از میلاد مرده است) را ذکر نموده به نظر می رسد که آخرین کتاب وی مربوط به اواخر قرن سوم قبل از میلاد است. شاید وی و هرمی پوس بری پاته تی سیانی Peripatetician Hermippus که نام وی را هیرونی موس Hieronymus در De Scriptoribus Ecclesiasticis ذکر نموده، هر دو یکی باشند.

به عکس مولر در کتاب - vide his Historia Groecorum Fragmentorum , III, P. 36 « **تاریخ اقوال یونان** » اظهاراتی برخلاف نظریات سایر تاریخ نگاران درباره هرمی پوس نموده است. وی معتقد است که هرمی پوس مرید کالی ماخوس در باره مجوس کتابی نگاشته و کتاب Peri magon متعلق به نویسنده دیگری موسوم به هرمی پوس آسترولوگی کوس Hermippos Oastrologikos می باشد که به نظر می رسد در آتنیوس⁵⁸ نیز به وی اشاره شده است،

کسی که کتاب *Phainomena* نیز نگاشته‌اوست . مولر به نحوی جدی اظهار می‌دارد که آسترولوژی کوس هر می‌پوس فوق‌الذکر هم عصر با کالی ماکین *Callimachian* بوده و احتمال بسیار دارد که هر دو آنان ، یکی باشند . به هر حال توجه به این سؤال که ، آیا هر دو هر می‌پوس يك نفر بوده‌اند یا نه و یا تاریخ نگارش کتاب منسوبه در قرن سوم قبل از میلاد درست است یا نه ، مطرح و مورد نظر نیست .

ما ناچاریم به پیام‌های پلی‌نیوس جهت فرا گرفتن اطلاعات بیشتری در مورد اثر هر می‌پوس ، مراجعه کنیم در اینجا در سه مورد از هر می‌پوس می‌توان اثری بدست آورد :
۱- این که زرتشت سه هزار سال قبل از جنگ ترویا می‌زیسته‌است .

۲- وی، آگوناس *Agonaces* (يك نام مبهم و مجهول) را استاد زرتشت می‌دانسته‌است .

۳- در این مورد در نسخه خطی پلی‌نیوس اختلافاتی وجود دارد : آگوناسن *Agonacen* ، آگوناتن *Agoneten* ، آکاناسن *Aganacen* ، ابوناسم *Abonasem* و اکونیس‌سن ، *Agoneiscen* ، که به قدر کافی ثابت می‌کند مطلب تحریف و از بین رفته شده‌است . در هر حال نه‌متن اوستا و نه حدیثی در این مورد هیچ کدام مطلبی دال بر این که زرتشت معلمی جزاهورا مزدا داشته ، ننموده‌اند . و من چنین حدس می‌زنم که هر می‌پیوس نام اورومز *Oromazes* و یا اورومزد *Oromazdes* را از پیام‌های متن اوستا به صورت ، آگورامزد *Agoramazdes* یا آگومز *Agomazes* که در آنها *h* تبدیل به *g* شده‌است ، اخذ و به کار برده‌است . اگر این فرض ما مقرون به حقیقت باشد ، ثابت می‌نماید که هر می‌پوس به طور مستقلی مبادرت به تحقیق و نگارش نموده و زبان اوستا را به خوبی می‌دانسته‌است . یونانیان به خوبی می‌دانسته‌اند که اهورامزدا تنها استاد زرتشت بوده‌است . کلماتی که افلاطون در این باره گفته « *Zoroastres o tau oromàzes* » « زرتشت مرید اورمز » کاملاً قابل درک بوده و چنین معنا می‌دهد که زرتشت شاگردی صحیح‌العمل و مؤمن به استاد خود اورمزد بوده‌است؛ و به علاوه ، مادست رسی به يك اظهار نظر صریح و روشن پلوتارک که از بهترین

منابع، اخذ شده، داریم که در باره مجوس صحبت می کند: او می گوید در زندگی نومای Numa اوست که الوهیت با زرتشت مکالمه نموده است.⁵⁹

سومین قسمتی که طبق گفته پلینیوس به هر می پوس نسبت داده می شود، نگارش کتابی درباره تعداد نویسندگان زرتشتی است که وی آنان را می شناخته و اوطی چند کتاب به طور اجمالی، خلاصه و ذکر کرده است. نظریه فوق چنین آشکار می سازد که هر می پوس به طور مطمئن به زبان اوستا آگاهی کامل داشته که توانسته است بیست و یک ناسک Nask اوستا را ترجمه و تلخیص کند. هنوز متنی یکی از این ناسک های تلخیص شده باقی است، و لاسن Lassen به نحوی بسیار خوب، توازن و تقارن موجوده بین بیان و شرح «بیست و چند ترجمه یا تفسیر یک صد هزار کلمه» و این ناسک ها را ثابت نموده و اظهار داشته که تلخیص و ترجمه های منسوبه به هر می پوس منطبق با بیست و یک واژه دعای: *Yatha ahu Voiryō* می باشد. تنها یک قسمت کوچک باقی مانده این بیست و یک ناسک نگهداری شده و اکنون در دست است. چنین به نظر می رسد که تمامی آنها می باید بسیار زیاد و تعدادش شگفت آور بوده باشد. در دفتری که از آنکیوتیل Anquetil و وولر Vullers باقی مانده («گفتارهایی درباره مذهب زرتشت»، صفحه ۱۵) از این بیست و یک ناسک صحبت شده و آن را در هشت صد و بیست و پنج فصل ذکر کرده اند که کوچک ترین ناسک آن شامل ۱۷ فصل و بزرگترین آن شامل ۶۵ فصل بوده است. چون از وندیداد ۲۲ فصل که منطبق با حقیقت است، ذکر شده، لذا ما نمی توانیم دلیلی علیه صحت این گفتار و یارد تعداد فصول ذکر شده درباره سایر ناسک ها، اقامه کنیم. کتابی که اشیگل از این بیست و دو فصل وندیداد به چاپ رسانیده تقریباً شامل چهار هزار و چهار صد و هشتاد و پنج خط است، که هر فصل آن قریب ۲۰۵ خط می شود. چاپ سنگی وندیداد *Vendidad Sade* مشتمل بر پنج صد و شصت صفحه است که کمی بیش از نصف آن یعنی قریب به دو صد و نود و دو صفحه آن مربوط به اصل وندیداد است. هر صفحه آن مشتمل بر نوزده خط و تمام کتاب به پنج هزار و پنج صد و چهل

و هشت خط می شود که در نتیجه هر فصل آن تقریباً دارای دو صد و پنجاه و دو خط می گردد. چنانچه کتاب مجله خطی هر می پوس که در آن زمان کامل و بسی بزرگتر و جامع تر بوده است، در دست بود، و اگر ما قبول کنیم که طبق استناد **انکیوتیل و وولر**، جمع ناسک ها مشتمل بر هشت صد و بیست و پنج فصل بوده باشد، بنابراین جمع خطوط (یا Stichoi) ناسک ها برابر با دو صد و هفت هزار و نه صد می گردد؛ یا، اگر فرض کنیم بعضی از فصول آن کوتاه تر بوده اند، لاجرم قریب به دو صد هزار خط می گردد: - **Vicies**، **(dena milia Versuum (Gr . eikosakis murioi stichoi)** « دو صد هزار پیام». اگر چه مادر کتاب پلی نوس می بینیم که به جای دو صد هزار کلمه، بیست صد هزار را نگاشته است ولی به هر حال می توان با توجه به این اشتباه اغراق آمیز تقارن عدد را در نظر گرفت، تقارنی که بین دو صد هزار و دو، ده، صد هزار (بیست صد هزار) موجود بوده و ممکن است بر اثر اشتباه، عدم توجه و یا اغراق چنین تغییری نموده باشد. ولی آن سان که حساب کردیم، مشاهده نمودیم که نسخه خطی وندیداد نیز در همین حدود است. اما اگر ما اعتقاد به اشتباه پلی نوس در مورد اثر هر می پوس نداشته و چنین باور داشته باشیم که گفتار او در مورد ذکر **Vicies Centum milia Versuum** یعنی بیست مرتبه صد هزار آیه صحیح است، در آن صورت ما نیز باید معتقد شویم که ناسک ها خیلی بیشتر از آنچه که ما تصور می کنیم بوده و یا قدیم ترین نسخه چاپ سنگی خیلی بیشتر از آن بوده که بعدها بدست ما رسیده است.

وجود اختلاف در ناسک ها اختراع و یا پدیدۀ نویسندگان یونانی نیست و این پیام مشهور اوستا مؤید اظهار ماست. (*Yasna IX, 22 W*)

«هوما عظمت و حرمت افزونتری به کسانی که ناسک های بیشتری خوانده اند عطا می کند».⁶⁰ در نتیجه، اثر هر می پوس و گفتارهای وی به عنوان یک کار غیر قابل اعتراض و مهم جلوه گری می کند.

60- Burnouf *Eludes*, P . 289 , Seq. , Compares AV. *frasaônghô* with Sanskrit *peasaohah* From *sash* « صحبت کردن » Neriosengh renders it by *adhyayanam kartan* .

« در سه قرن قبل از میلاد مسیح یونانیان به حدی به اصول و مبانی مذهب زرتشت »
 « وارد بوده و آنسان زندگی خود را از جوانی تا پیری صرف آموختن و ترجمه »
 « کردن و نگارش رسوم مذهبی پارسیان نموده اند، که ما خود را بی اختیار »
 « مدیون آنان حس می کنیم. زیرا آنان خود در حفظ و تدوین دوباره قسمت هایی »
 « از متن اوستا کمک های ذی قیمتی به ما نموده و با وقایع نگاری خود نکات مبهم »
 « و تاریک بسیاری را برای ما روشن و آشکار ساخته اند. و هم زحمات بی دریغ »
 « و شبانه روزی آنان بوده است که ما امروزه دارای اطلاعات وسیعی از مجوس، »
 « دگرترین وی و زمان او هستیم . »

من به حق معتقدم که اطلاعات مکسوبه قبل از میلاد مسیح دارای ارزش و اعتبار فراوان است و به همین دلیل نیز خود را مدیون آن سری تاریخ نگاران و دانشمندان یونانی و غیر یونانی که قبل از دوره امپراطوری روم و ظهور مسیح دست به نگارش و ایجاد تالیفاتی در زمینه فلسفه و عقاید مذهبی روز منجمله زرتشت زده اند، می دانم؛ زیرا پس از ظهور مسیح، و امپراطوری وسیع روم، مذاهب بایکدیگر مخلوط و ترکیب شدند، عجایب و غرایب بسیار به مذهب مجوس اضافه گشته و کتاب های موهوم و ساختگی در باره رسوم و آداب آیین زرتشت⁶¹ در روم و یونان نوشته و منتشر شد. این چنین کیفیات متداول که آثار آن در کلیه کتب این زمان به روشنی و وضوح کامل قابل رویت است، ما را به احتیاط و امیدارد، تا هر چه را که در آثار این دوره از تاریخ بشری است با دقت موشکافی کرده و مورد مطالعه ای همه جانبه قرار بدهیم، به خصوص زمانی که مشاهده می کنیم، اغلب آثار نویسندگان این دوره مغایر با اصول آیین زرتشت موجود در متن اوستا و مخالف مسایل ارایه شده وسیله نویسندگان و دانشمندان قبل از میلاد مسیح می باشد.

نظریات نویسندگان کلاسیک درباره زرتشت و دکترین وی

قسمت دوم - نظریات نویسندگان پس از میلاد مسیح

از استرابو تا دیوچری سوستوم

استرابو

در میان نویسندگان عهد امپراطوری روم استرابو Strabo بیش از همه نظر گیر بوده و در درجه اول قرار دارد . وی يك توازن بین⁶² مجوسیان و فلاسفه هندی قایل شده و می گوید ، « اینان آموزش و تعالیمی همانند هندیان برای دستگاه الهی به وجود آورده بودند. » و در جای دیگر « مجوسیان را قبیله ای از مردم پارسی خوانده و آنان را شاگردان مشتاق يك زندگی مقدس می نامد. » این که مجوس از پارسیان نبوده و از میان قبیله ای مجزا برخاسته در بوندهش (P. 79. 1. 12) نیز سابقه داشته و چنین آمده است که میدیومه Maidhyômâh ، عموزاده زرتشت ، نخستین کسی بوده که آیین مقدس وی را پذیرفته است ، و تمامی موبدان پارس از فامیل من یوش چیترا (یامینوچهر) Manushchithra (or Minucheher) برخاسته اند .

استرابو (XV, P: 733) در همین کتاب شرح مفصلی از آداب و رسوم مذهبی و اجتماعی پارسیان آورده است . قسمتی از این کتاب مربوط به تتبعات شخصی نویسنده و قسمت دیگر آن مختص نقل قول هایی است که از سایر تاریخ نگاران نموده است .

62 - ÄV, P 717 :-

آنان بر اشیاء الهی آگاهی یافته اند (به کمک فلاسفه هندی) ، همان سان که پارسیان توسط مجوس مطلع شده اند .

Ibid, P. 727

ما اکنون تمامی پیام‌هایی را که در این قسمت دربارهٔ پارسیان آمده‌است، دقیقاً مورد رسیدگی و مطالعه قرار می‌دهیم.^{۶۳}

«پارسیان در محراب‌ها و اماکن نیایش خویش هرگز مبادرت به برپا نمودن، «مجسمه و یا پیکره نمی‌نموده‌اند. آنان قربانی‌های خود را در مکان مرتفعی به زیوس، Zeus تقدیم می‌داشته‌اند. آنها همچنین خورشید (که به نام میترا نزد پارسیان معروف است). ماه، افرودیت Aphrodite، آتش، زمین، بادها و آب را حرمت گذارده، «و مقدس می‌شمرده‌اند. آنان قربانی‌های خود را در مکانی پاک و همراه با ادعیه‌ای مخصوص، تقدیم کرده و خود نزدیک قربانگاه، همانجا که عمل قربانی انجام می‌گردد، می‌ایستاده‌اند. «زمانی که مجوس، کسی که عمل مقدس قربان کردن را انجام می‌دهد، گوشت را به «قطعات مختلف تقسیم نموده و بدون آنکه سهمی برای خدای خود بگذارند، بین مردم» توزیع می‌کند. با وجود این، بعضی‌ها معتقدند که قسمتی از روده‌های (یا قسمتی از «جای چاق) قربانی را روی آتش می‌گذارند».

ضمن مطالعه در اقوال تاریخ نگاران قبل از میلاد مسیح، اشارات مختصری بد گفتارها و نقل قول‌های هرودوت که به پدر تاریخ موسوم است گردید، و به نظر من آنچه را که هرودوت دربارهٔ استرابو، در مورد «آنچه را که آنان میترا می‌نامند» ذکر کرده (Herodots 1, 131-133) منطبق با حقیقت است. هرودوت معتقد است که استرابو عقیدهٔ زمان را تعقیب نموده و از کند و کاو در راه حقیقت جویی بازمانده و به همین دلیل میترا را با خورشید اشتباه نموده است.

«استرابو ادامه می‌دهد که: پارسیان به طرق گوناگون قربانی‌هایی به آتش و آب تقدیم می‌کرده‌اند؛ و به خصوص روی آتش چوب‌های خشک بدون پوست گذارده و آنگاه تکه‌های گوشت انتخاب شده را بر روی این چوب‌ها می‌گذارده‌اند. سپس آتش را برافروخته و آنگاه با اضافه کردن مواد سوختنی از خاموش شدن آن جلوگیری می‌نموده‌اند. آنان، کسانی را که به آتش بی‌حرمتی کرده و نعش‌های خود یا هر موجود

۶۳- در آن مملکت قبایلی به نام Matischoreis، Achaimenidai و Magoi زندگی می‌نموده‌اند.

مرده ویا کثیف و ناپاک دیگری را با آتش می سوزانیده‌اند ، به قتل می رسانیدند . آنان در کنار نهرها ، دریاچه‌ها ویا چشمه ها نیز مبادرت به قربانی نمودن حیوانات بدون آن که آب، خونی ویا آلودگی پیدا نماید ، می نموده‌اند . پس از آن گوشت قربانی را قطعه قطعه کرده و بر روی شبدله یا برگ غار Laurel گذارده و بعد موبد مجوس با چوبی زیبا آنها را تبرک نموده و سرود خوانان ، مایعی را که از روغن ، شیر و عسل ترکیب یافته «نه روی آب و نه روی آتش» بلکه روی خاک می ریزد و تاملتی که سرود می خوانند ، ترکه‌هایی زیبا از شاخه‌های درخت (انار) را در دست نگاه می دارند .

ما در اینجا نیز مشاهده کردیم که استرابو عقیده هرودوت را تعقیب نموده است . گذاردن چوب خشک بر روی آتش جهت تقدیس و احترام ، (Vend. Frag. XIV, 2, 3, Y, VIII, 19)، تحریم اکید سوزانیدن اجساد ویا ریختن هر گونه کثافت و اشیاء ناپاک در آتش ویا در آب ، شرح چوب دست برسم (Vide supra the passage of Dino) و ترنم سرودهای مطول و مقدس همه و همه منطبق بامتن اوستاست. روغنی که در اینجا از آن صحبت شد ، ممکن است همان شیرۀ هوم باشد که با شیر مخلوط می نمایند . از عسل نیز در اوستا یاد شده و به نظر من هنگامی که درباره میترا در صفحه ۷۲ صحبت می شود ، واژه مدهو Madhu به هنگام تقدیم هدیه ، معنای « شراب ، (Wine) نداده و به معنای عسل «Honey» است .

اکنون نوبت تفسیر به مبحثی می رسد که استرابو مدعی شده در کاپادوکیه Cappadocia مجوسیان را به چشم دیده و در مورد افعال و رسوم آنان سخن به میان آورده است .

اما در کاپادوکیه ، شهری، که تعداد کثیری از مجوسیان ، کسانی که به فروزندگان آذر یا کاهنان آتش موسومند ، زندگی می کنند ، و محلی که تعداد زیادی پرستشگاه‌ها و قربانگاه‌های مقدس ساخته شده ، مشاهده کردم که کاهنان با شمشیر یا سلاح آهنین مبادرت به قربانی حیوانات نمی نمایند ، بلکه این عمل را وسیله یک چوب به شکل چماق انجام می دهند . در آنجا هم چنین آتشکده‌های متعددی وجود دارد که

در جایگاه مخصوص آتش آن ، خاکسترهای جمع شده نشان می دهد که کاهنان مجوسی (آذربانان) در همان نقطه آتش جاوید را برمی افروخته اند ، جایی که دسته جمعی وارد شده ، و به مدت يك ساعت سرودهای مقدس ترنم کرده ، در دستان خود چوب برسم داشته ، و سرهایشان را نیم تاج هایی می پوشانیده که کنارهایشان هم چون گوشه های لب به یکدیگر متصل می شده است . در معابد انیس Anais ناهید و اومانوس Omanus نیز چنین چیزهایی مرسوم بوده است . آنان نیز دارای آتشکده ها و قربان گاه ها بوده و تصویری از حرکت دسته جمعی این مراسم در اومانوس حاکی این مطلب است . ما امروزه می توانیم شاهد بعضی از مراسم مذکوره در فوق باشیم و بعضی دیگر را جز در میان کتاب های تاریخی نمی توان دید .

«پارسیان هرگز در آب کثافت نمی کنند ، و هم چنین خود و یا چیزی را در این آب روان نمی شویند ، اجساد خود را در آب نینداخته و به طور کلی به علت تقدس رودخانه از آلوده کردن آن به هر ترتیب امتناع می نمایند . آنان همیشه قبل از پرداختن به هر کار مقدس دیگری به پرستیدن آتش می پردازند .

استرابو ، پس از ذکر چند مطلب که عموماً مربوط به زندگی خصوصی است واکثر آن را از هرودوت نقل قول نموده چنین ادامه دهد : -

«آنان اجساد خود را با پوششی از موم محصور کرده و دفن می نموده اند ، اما مجوسیان معتقد به نهادن اجساد در مکان مرتفع دور از اجتماع جهت خورده شدن برندگان بوده اند (از هرودوت) ؛ »

در اینجا استرابو مبادرت به شرح و توصیفی دقیق درباره آتشکده های مجوسیان و آداب مربوطه آن می نماید ، که منطبق با متن های اصلی است . وی واژه Athrava⁶⁴ (اتروا) اوستا را به واژه کاملاً صحیح آلمانی Puraithos به معنای «آتش دان» و واژه Athashgâhs را به واژه آلمانی Puraiteia را به معنای آتشکده یا معبد

64- Gen. athaurunô ; dat. athaurunê; acc. athravanem.

آتش معنا نموده است^{۶۵}. و برای شرح واژه برسم وی از Penom , Paitidâma سود جویی نموده است (Vend . , Frag. XIV, § 8 ; Aban yt-, § 123) درباره توصیف آناهیتا واومانوس و میترا مراجعه به گفتارهای دیگری نموده و در اینجا از ذکر بیشتر پیام‌ها و گفتارهای استرابو صرف نظر می‌کنیم .

آنچه که ما فوقاً از استرابو ذکر کردیم ، گواه و شاهی جهت اثبات صحت متن اوستا در مورد مراسم قربانی و رسوم و ادعیه مخصوصهٔ حین انجام آن می‌باشد و نیز نشان دهندهٔ حرمت و تقدسی است که مجوسیان برای رودخانه و دقت در نظافت آن داشته‌اند .

مواد دیگری نیز هست که استرابوی جغرافی‌دان^{۶۶} در مورد شرح و توصیف بلخی‌ها Bactrians ذکر نموده است : «عادات آنان قدری ملایم‌تر از رسوم سفدیانیان‌ها Sogdians بوده است ؛ اما اونیسی کریت Onesicritus و پیروانش نیز بسیاری از نکات زشت آنان را نقل نموده‌اند . مثلاً برای مثال، کسانی که (باختری‌ها) پیر مردان و علیل‌های ناتوان شده‌را در جلو سگ‌هایی که برای این منظور در برج‌های دور افتاده نگهداری می‌شوند ، می‌اندازند ، و در زبان خودشان Buriers – Insolitude (Gr . entaphaiastas) خوانده می‌شوند . داخل دیوارهای شهر به نظر نظیف می‌رسند ؛ اما تمام نقاط خارج شهر باختری‌ها مملو از استخوان‌های مردگان است» .

استرابو ، منبع موثق اطلاعات خود را از اونیسی کریت آشی پلی‌نایی (Onesicritus of Assypelaena) نویسندهٔ عهد اسکندر ذکر نموده است ، کسی که برعکس‌وی را نمی‌توان يك نویسندهٔ معتبر دانست . باوجود این، آنچه که

۶۵- در بوندهش (P.40,I,20) آتون‌گاز Atungàs (atro) به معنای جایگاه آتش ذکر گردیده است . دایتیوگاتوش The daityô gâtush در هشتمین فارگارد وندیداد یافته می‌شود .

وی در اینجا نقل نموده صحیح است، **پروفریوس**^{۶۷} نیز حقایقی را ذکر نموده و اگاتیاس **Agathias** به بحث و توصیف بیشتری در مورد انجام جشن هایی که در زمان مجوس انجام می شده، پرداخته است؛ اومی گوید: « هر زمان که افراد کهنرو دون پایه لشکری مبتلا به امراض مختلفی می شدند، آنان را تا زمانی که در قید حیات بودند، در خارج و دور از شهر گذارده و مقداری نان و آب و یک عصا نیز در کنار اومی گذاشته اند. وی تا زمانی که قادر به تغذیه از نان و آب بوده زندگی می کرده و با چوب دست خود حیوانات مزاحم و مهمانان گرسنه را از خود دور می نموده است. یا سرانجام زمانی فرا می رسد که وی از شدت ضعف و فشار مرض قادر به حرکت دادن دستان خود نیست، آن زمان جانوران درنده آن مردنگون بخت را که حتا قادر به تکان دادن زبان خود و صدا بر آوردن نیست و هر گونه امید به زندگی و خلاصی از مرض از وی سلب شده، دریده و خواهند خورد؛ کسانی که بر مرض پیروز شده و بابدست آوردن عمر دوباره ای سختی ها و مشقات را پشت سر گذارند، هم چون کسانی که از دروازه نیستی و تاریکی پا به هستی و روشنایی می گذارند به شهر و خانه های خود وارد می شوند. اینان با هیکل تزار و ضعیف خود موجب ترس و فرار رهگذران می گردند. چنین کسانی مورد نفرت عامه بوده و مردم از آنان هم چون کسانی که به بدترین کثافات آلوده اند، فرار می کنند. و وی تا زمانی که توسط مجوس از آلوده گی ها پاک نگردیده و هیئت ظاهری شان به حال عادی باز نگشته است، حق شرکت در مجامع و پرداختن به شغل سابق خود را ندارند. »

به نظر اگاتیاس، طبقات پست منحصر به سر بازاری بوده اند که در قشون خدمت کرده و دچار امراض و ناخوشی های سخت می شده اند. اما طبق نظریه اوسی کریت، مردان پیرو مریض و از کار افتاده را از اجتماع خارج نموده و از بین می برده اند. بهر انجام، متن اوستا این مطالب را مربوط به کسانی می نماید که اجساد

67. On Abstinence, IV, 21: -

«... هیرکانی ها Hyrcanians مردان مریض و اجساد مرده گان را در جلو پرندگان و سگ های درنده می انداخته اند. باختری ها مردان پیرو از کار افتاده را در جلو سگ های مخصوص می انداخته اند.»

مردگان را به تنهایی حمل نموده و باعث آلوده گی های مضره و نپه شده می گردند . بند پانزدهم الی بیستم قسمت سوم چنین می گوید : -

۱۵ « چیست کیفر کسی که بتنهایی اجساد را حمل می کند . ؟ »

« از این رواهورامزدا پاسخ می دهد : - « جایی که زمین از همه جایی آب تر ، بی درخت تر ، خشك تر بوده و سرانجام گله های گاو و رمه از آن جا عبور کرده باشند ، و دور از آتش اهورامزدا ، و برسم و مردان مقدس باشد »

(۱۶) « چقدر از آتش دور باشد ؟ چه اندازه از آب پاك و صاف دور باشد ؟

چقدر از برسم Baresma فاصله داشته و چه اندازه از مردان مؤمن دور باشد ؟

(۱۷) . « از اینرو اهورامزدا پاسخ می دهد : - « سی گام از آتش ، سی قدم

از آب ، سی پا از برسم و سی گام از مردان پرهیز کار . »

(۱۸-۱۹) . « به این ترتیب مزدیسنا یگان حصارى به وجود آورده و در آنجا

نا مطبوع ترین غذاها را گرد آورده و پوسیده ترین جامه ها را جمع می نمایند ؛ غذایی که او باید بخورد و لباسی که وی باید بپوشد ؛ سرانجام وی پیر ، مریض و ناتوان خواهد گردید . »

(۲۰) . « اما زمانی که وی پیر ، مریض و کاملاً ناتوان گردید ، یکی از

قوی ترین و کار آمد ترین و ماهرترین مزد یسنائیان وی را به گوه برده و سرش را از قفا جدا می کند ، جسد وی را جلو موجودات مقدس نعش خوار مثل کرکس ها -

Kahrkâsa انداخته ، می گوید : این مرد در اینجا از کلیه پندارها ، گفتارها و

کردارهای زشت توبه نموده ، و چنانچه وی اعمال زشتی انجام داده ، بوزش می طلبد

(باتوبه خویش) ؛ اما اگر وی عمل زشتی مرتکب نشده ، باتوبه خویش برای همیشه

وتا ابد آمرزیده است . »

به این ترتیب ملاحظه کردیم که یونانیان کاملاً رسوم و آداب پارسیان رادرك

نموده اند ، و یا در راه تعبیر و تفسیر این رسوم دچار اغراق و مبالغه گردیده اند ، مگر آن

که آداب و رسوم موجود بسیار ظالمانه تر و بی رحمانه تر از قوانین موجوده اجرایی گشته

است . این برای ما بسیار مهم است که بفهمیم آیا از زمان اسکندر کبیر تا قرن ششم پیش از میلاد مسیح این رسم عجیب مجوسی به آن ترتیب که فوقاً اشاره کردید ، انجام می گردیده و مطابق با واقع هست ، یا خیر ؟

پولی نیوس

پولی نیوس (که ۲۳ الی ۷۹ سال پس از مسیح می زیسته است) در اثر عظیم خود به نام « تاریخ طبیعی Natural History از هر فرصتی برای گفت و گو درباره جادوکاری ، مجوسیان و زرتشت استفاده نموده است . در نخستین کتاب خود که مبادرت به ذکر اسامی منابع و فصول تألیف خویش پرداخته (*Tone I, P. 87 ed - Sill*) ، چنین نقل نموده که از **اودو کوس** ، **ارسطو** و **هرمی پیوس** برای تدوین جلد سی ام اثر خویش که اختصاص به گفتارهایی درباره مجوس و مجوسیان دارد ، سودجویی نموده است . و مجدداً در همین جلد سی ام (1 و 2) وی منابع مراجعه خود را ذکر کرده و به خصوص بر روی **هرمی پیوس** تکیه نموده است . بنابراین سودجویی ما از آن سری گفتارهای **هرمی پیوس** که درباره مجوسیان و زرتشت بود ، کاملاً به مورد و به جا بوده و اکنون با مشاهده نقل قول **پولی نیوس** ، اطمینان ما به استناد آن سری گفتارها به **هرمی پیوس** مضاعف می گردد .

اکنون من تصمیم دارم آن پیام هایی را که **اودو کوس** ، **ارسطو** و **هرمی پیوس** ذکر نموده و **پولی نیوس** نیز نقل قول کرده است⁶⁸ ، و از اوستانس به عنوان مصاحب خشیایار شاه در یونان ، نخستین نویسنده فن ساحری و کسی که برای نخستین بار تخم این هنر عجیب را همراه خود به هر کجا که رفته ، پراکنده است ، توصیف و تشریح کنم . وی ، در صفحات بعد چنین ذکر نموده که مدتی قبل از این اوستانس ، زرتشت دیگری در **پرو کونسوس Proconnesus** می زیسته است که چند نویسنده قابل اعتماد نیز این مطلب را تأیید نموده اند . اوستانس تمایل شدید و سوزانی در میان یونانیان جهت آموزش

این علم به وجود آورده بود. هم چنین قبیله‌ای از مجوسیان وجود داشتند که از میان یهودیان عصر موسا، جانس Jonnes ولوتابی Lotapea (Hitopata) برخاسته و هزاران سال پس از زرتشت زندگی می کرده‌اند. آنچه که هنر ساحریت کیپرینی Cyprian خوانده می‌شود، سال‌ها بعد به وجود آمده و شهرت یافته است. هم چنین اوستانس دوم که در عهد اسکندر کبیر می‌زیسته و مصاحب وی بوده و ما در چند صفحه قبل درباره‌ی صحبت کرده و خاطر نشان ساختیم که هیچ گونه شهرت و معروفیتی در علم ساحری نداشته است. پولی نیوس معتقد است که هیچ شکی در مورد وجود وی و درستی نوشته‌هایش نباید نمود. ما آرزو می‌کردیم که‌ای کاش پولی نیوس شرح و توصیف بیشتری درباره‌ی زرتشت پرو کنسی و اعوان و مریدان وی نموده بود، تا ما امروز اطلاعات بیشتری از زمان وی، عقایدش و این که این زرتشت چه ارتباطی به تاریخ پارس و پارسیان داشته است، کسب می‌نمودیم.

کوچ گاه میله‌تی‌ها Miletian واقع در جزیره‌ی پرو کونه سوس در پروپونتیس Propontis ممکن است دارای قدمتی بسیار کهن باشد؛ زیرا هرودوت (Vide BK IV, 15) معتقد است که اریستیس پرو کونه سوس Aristeas of proconnesus ۳۴۰ سال قبل از زمان وی می‌زیسته است، یعنی، در آغاز قرن هشتم قبل از میلاد و یا چنانچه تذکره‌ی دیکوسیوسی diekosioisi صحیح باشد در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد می‌زیسته است. داستان اعجاز آمیز ارسطو، توسط هرودوت نقل شده است: او در خانه‌ی مرد دباغی مرده و مرد دباغ، مرگ وی را به پیروانش اعلام داشت؛ عده‌ای نقل کرده‌اند که وی را زمانی که به سوی کیزی کوس Cyzicus رهسپار بوده دیده‌اند، اما از مرگ یا زندگیش بی‌خبرند؛ زیرا او پس از هفت سال مجدداً در پرو کونه سوس ظاهر شده و اشعاری تحت عنوان آری ماسپی Arimaspi سروده و برای بار دوم ناپدید گشته است. سه صد و چهل سال بعد پس از این ناپدید شدن، وی دوباره در متاپونتوس Metapontus پدیدار شده و دستور ساختن محرابی در ساختمان آپولو Apollo و برپا کردن بیکره‌ای در کنار آن به نام اریستیس پرو کونه سوسی داده و سپس، مجدداً ناپدید گشته است. استرابو از وی به عنوان ناطق پرو کونه سوس نام برده (XXII, P. 589)

است :- او می گوید اریستیس مصنف آری ماسپیناپوس *Arimaspian Epos* (اشعار آری ماسپی *Cfr. l., P. 21: Plinius VII, 2, 2*) ، اهل پرو کونه سوس، در صورت وجود سحر و جادو گری، نخستین و بزرگترین ساحر جهان بوده است. در کتاب چهاردهم صفحه ۶۳۹ خاطر نشان می سازد که، به عقیده بعضی نویسندگان اریستیس پرو کونه سوسی استاد هومر *Homer* بوده است. اوری گی گنس *Origigenes* در کتاب خود به نام *Adversus Celsum* ، جلد سوم قسمت بیست و ششم، تمام داستان های اریستیس را از قول هرودوت نقل می کند. وی از شخصی به نام پندر *Pinder* به عنوان یکی از منابع استفاده خویش نام می برد.

ما از این حکایت در می یابیم که پرو کونه سوس جایگاه اشخاص و اشیاء رموز و غریبه ای بوده و ممکن است هم چنان که داستان ار پسر ارمنیوس و دوباره زنده شدن وی را به زرتشت نسبت می دهند، داستان غیب شدن اریستیس نیز از زرتشت پرو کونه سی سرچشمه گرفته باشد. آنچه که پلی نیوس درباره دو استانس در دوران های اردشیر و اسکندر کبیر گفته، ممکن است مربوط به اصل «جانشینی و وراثت در مجوسیت» باشد، که زمان زندگی آن دو در صفحات پیش کراراً ذکر گردید. چنین به نظر می رسد که بدون شك مقصود و هدف وی از ذکر وقایع تاریخی مثل موسا و ساحران مصری (از کتاب مقدس مسیحیان (- *Cfr. II, Timotheus 3, 8*) ، و اینکه اینان چند هزار سال قبل از زرتشت می زیسته اند، مبالغه ای بیش نیست حتا اگر ما تصور کنیم که زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا می زیسته است.

پلی نیوس⁶⁹ دو طرح قابل ملاحظه از زندگی زرتشت را یاد آوری می کند: در یکی از آنها به لحظه تولد وی پرداخته و می گوید، او در روز تولد خود خندید و قسمت عقب مغز وی به حدی تپش داشته که دست را تکان می داده، و این نشانه هوش سرشار وی

69 *History. Naturalist., VII. 16. 15:* «

«... ما شنیده ایم که زرتشت تنها کسی بوده که در روز تولد خویش خندیده است؛ مغز کوچک وی به حدی تند و شدید می طپیده که دستی را که پشت آن نهاده می شد تکان می داده است - و این نشانه هوش سرشار وی بوده است.»

بوده است. طرح دوم زندگی زرتشت مربوط به دوران عمروی دریابان⁷⁰ است. وی در آنجامدت سی سال باپنیر زندگی کرد. نقل قول نخستین در **فصل ششم زرتشت نامه** *Zartutht Nâmah* قید شده؛ نقل قول دومین نیز در متن های مختلف اصیلی که از زندگی زرتشت صحبت می کند، ذکر گردیده، چنانچه پورفیریوس از قول او بولوس Eubnlus و دیوچری سوستوم Diochrysostom نیز به همین ترتیب در کتاب های خود نقل قول نموده اند. پلوتارک⁷¹ نیز چنین ذکر نموده که زرتشت سال های سال از غذایی ساخته شده از شیر تغذیه نموده و زندگی می کرده است.

پلی نیوس درسی و هفتمین جلد کتاب خود مبادرت به نقل قول یک سری گفتارهایی از کتاب زرتشت موسوم به پری لیتون Peri Lithon توسط سویداس Suidas نموده است. در بندهای ۲۴ و ۵۶ کتاب هیجدهم در مورد تخم افشانی از زرتشت نامی به میان آورده و در بندهای ۶ و ۱۹ کتاب بیست و هشتم مبادرت به طرح بعضی عقاید در مورد گومز gomez (تقدیس پیشاب گاو) نموده است.

آنچه را که ما می توانیم از اقتباسات اوزیوس Eusebius⁷² که از اسکندر پولی هیستر Alexander Polihistor و بروسوس Berossus معاصر اسکندر کبیر نموده قابل اعتبار بشماریم اینست که این نویسنده کلدانی معتقد است که پس از خاتمه طوفان، هشتاد و شش پادشاه در بابل به حکم رانی پرداختند که نخستین آنان اوه خیوس Euechius و دومین آنها خوماس بلوس Chomasbelus بوده است و اینان زمانی برابر سه هزار و نود و یک سال حکم روایی کردند. پس از آنان مادی ها، بابل را تسخیر کرده و سپس هشت سلطان مادی برای مدت دو صد و بیست و چهار سال سلطنت

70 *History Naturalist.*, XI, 42, 97 :-

« - آنان نقل کرده اند که زرتشت سی سال باپنیر زندگی کرد، به حدی که گذشت زمان را احساس ننمود. »

71 *Quaest. Sympos.*, IV, 1, P. 660 :-

« - فیلو Philo می گوید، من به خاطر ندارم که پلی نیوس درباره زوزاستر Sosaster، کسی که مدتی مدید بدون خوردنی و نوشیدنی و تنها با شیر زندگی خود را گذرانیده، صحبتی بنماید. »

72 *Chron*, I. P. 40 seq

نموده‌اند. نام‌های این سلاطین را بروسوس **Berosus** یادداشت و حفظ نموده است؛ پس از آن یازده پادشاه برای مدت دوصد و چهل و هشت سال بر بابل حکومت راندند؛ بعد چهل و نه پادشاه کلدانی قریب به چهارصد و پنجاه و هشت سال سلطنت کرده و بعد نوبت به نه پادشاه عرب رسید که دوصد و چهل و پنج سال پادشاهی کردند. نویسنده سپس از داستان سمیرامیس **Semiramis** که بر آشور سلطنت نموده، نام برده و پس از آن اشاره به چهل و پنج پادشاهی می‌کند که قریب به پنج صد و بیست و شش سال حکم روایی کرده‌اند. پس از آن **Phul** پادشاه کلدیه گردید. در حالی که پادشاهانی که بلافاصله پس از طوفان به سلطنت نشستند، طبق محاسبات دقیق و شمارش سنوات گزاف و مبالغه آمیز که کاملاً موهوم و افسانه‌ای به نظر می‌رسد مدتی برابر سی و شش و هزار سال سلطنت کردند. با توجه به این رقم افسانه‌ای و غیر قابل قبول سنوات سلطنت و حکم روایی فرمان روایان دیگر مذکور در فوق تا پادشاهی پول کاملاً صحیح و منطبق با واقع جلوه‌گری می‌کنند؛ و دانشمندان عصر جدید آغاز سلطنت سلسلهٔ ماد را دو هزار و چهارصد و پنجاه و هشت و یا دو هزار و چهار صد و چهل و هفت سال قبل از میلاد مسیح ذکر کرده‌اند، ولی بر حسب گزارش بروسوس، سین سلوس **Syncellus**⁷³ (که هشت صد سال پس از میلاد مسیح می‌زیسته است) نخستین پادشاه ماد (از هشت تن) زور و آستر بوده است. در این مورد وی از اظهارات و عقاید الکساندر پولی هیستور پیروی نموده است. اظهارات سین سلوس درست شبیه یادداشت‌های پانودوروس **Panodorus** می‌باشد که زور و آستر را نخستین پادشاه مادیان خوانده و به وی علم بر آورد نجوم را نسبت می‌دهد. چنانچه ما تناقضات بین نقل قول اوزبیوس را که به نحوی روشن هشتاد و شش پادشاه نخستین را از مادیان جدا نموده و سین سلوس کسی که هشتاد و شش پادشاه را یکایک به اسم و در سلسلهٔ پادشاهان مادی بر شمرده، اما بعد زور و آستر و هفت پادشاه بعد از وی را کلدانی خوانده و برای آنان یک صد و نه سال شمسی تعیین نموده، در حالی که اوزبیوس دوصد و بیست و چهار سال سلطنت برای آنان ذکر کرده، مورد رسیدگی قرار بدهیم، به طور قطع باید

1) *Chronograph . T.I, P. 147. ed. Bonn:—*

اظهار کنیم که یا اظهارات **سین سلوس** موردتباهی و دست بردگی قرار گرفته و یا این که وی خود شخصاً این اظهارات را به میل خود تغییر داده است. این خود مسئله‌ای است که **آیا الکساندر پولی هیستورو بروسوس** خود رأساً مبادرت به ذکر این مطلب که **زوروآستر** نخستین سلطان سلسله مادیان است، نموده‌اند، یا این که این مطلب يك استیضاح نویسندگان بعدی است؟ این موضوع کاملاً مفهوم و روشن نیست که آیا این **زوروآستر** مادی که بر بابل سلطنت می‌کرده، همان پیامبر نامداری است که مؤسس آیین زرتشت بوده است؟ و اگرما درستی و صحت اظهارات **سین سلوس** را مورد تأیید قرار به دهیم، بعید نیست که اشخاصی چند مقلب به نام **زوروآستر** بوده‌اند. زیرا ما بنا به نقل قول **چرونیک لرس** دلیلی در دست داریم که يك نفر موسوم به **زوروآستر**، سلطان بلخیان بوده و هم زمان با **نینوس Ninus** و **سمیرامیس** مشهور بوده است. طبق ترجمه آمریکایی **چرو نیکلر** از **اوزبیوس**، **سفالیون Cephalion** نقل نموده است که آشوریان نخستین کسانی بودند که بر آسیا حکم رانی آغاز نمودند. وی هم‌چنین از **نی‌نوس** و کارهای بزرگ وی، از تولد **سمیرامیس** از زاراوشت **مجوس - Magus Zaravesht** پادشاه بلخ، از جنگ وی علیه **سمیرامیس** و شکست او، به فراوانی سخن می‌راند. **سفالیون** می‌گوید، مدت سلطنت **نی‌نوس** پنجاه و دو سال بوده و پس از وی **سمیرامیس** چهل و دو سال سلطنت کرده است. **سمیرامیس** بر گرد بابل حصار کشیده و سپس مبادرت به جنگی نامیمون علیه هندیان نموده است. **سین سلوس** (I, P. 315) چنانچه به نظر می‌رسد با مختصر نمودن این پیام و نقل قول‌ها، شکل اصلی و حقیقی آنها را تغییر داده و نازیبا ساخته است. زیرا وی سال تولد **سمیرامیس و زوروآستر** را علی‌رغم گزارش‌های **اوزبیوس و سفالیون**، در پنجاه و دومین یعنی آخرین سال سلطنت **نی‌نوس** تعیین نموده است، که کاملاً محال و بی‌معنا است. تا اندازه‌ای اختلافات موجود درباره **زوروآستر مجوس** که معاصر **سمیرامیس** بوده، مربوط به **موسای چورنی Moses of Chorene** (جلد یکم، صفحه ۸۷، چاپ و نیز) می‌باشد. وی می‌گوید در یکی از تابستان‌هایی که **سمیرامیس** در ارمنستان به سر می‌برد با **مجوسیان** و زرادشت

Zradasht فرمان روای مادی که بر آشور و نینوا Niniveh حکومت می کرده اختلاف پیدا نموده و بر سرزمین آنان حمله برد؛ اما در جنگ شکست خورده و به ارمنستان فرار کرد و سپس نین یاس Ninyas او را کشته و امپراطوری وی را تصاحب کرد. موسای چورنی در اینجا مبادرت به توصیف جنگی که سفالیون ذکر کرده، می نماید. وی نیز مانند سایرین نخست از تولد سمیرامیس، جنگ وی علیه زور و آستر که در آن فاتح شده و بالاخره از جنگ وی با هندیان سخن می گوید. اومی گوید: ماری باس کانی نایی Maribas of Catina حقایق را از منابع کلدانی که سنن و رسوم ارمنی ها را کاملاً تأیید و حفظ نموده، اخذ کرده است. سپس وی ادامه می دهد، (جلد یکم صفحه ۳۹): « يك زرادشت، يك مجوسی و پادشاه بلخ، که مادی بوده، می گوید که زروان Zervan مؤسس و پدر الوهیات بوده است؛ و بسیاری چیزهای دیگر درباره وی گفته شده که در اینجا قابل بحث و تکرار نیست. »

اجازه بدهید دوباره به سفالیون، کسی که متأسفانه سال تولد و عصر زندگی وی روشن نیست، به پردازیم (Müller, Fragm-Hist, Gr., III, P- 68 and P. 652) وی در میان منابع موثق خویش نامی از کتزیاس Ctesias برده است. بنابراین ما باید توسط کتزیاس دنباله داستان سمیرامیس و حمله وی را به زور و آستر بدست آوریم؛ چنانچه در آثار دیودوروس نیز نامی از وی آمده و از قول وی ذکر کردیم در این مورد به عمل آمده است. وی مبادرت به ذکر فتوحات نی نوس (BK. II, 2 Seq) نموده و ضمن گواه آوردن کتزیاس می گوید که بلخ به تنهایی در مقابل وی مقاومت ورزیده است. به این دلیل جنگ علیه بلخ را متوقف و در این ضمن نینوا را بدست آورده است. در این موقع حادثه پیدایش سمیرامیس آن سان که دیودوروس مطابق اظهارات سفالیون (در بخش های چهارم و پنجم) نقل کرده، پیش می آید. سپس نوبت به تدارکات جنگ توسط نی نوس، تاراج و تاخت و تاز به بلخ توسط حیل های جنگی سمیرامیس که بالاخره منتهی به فتح بلخ می گردد، ازدواج سمیرامیس و نی نوس، تولد نی نیا، و سرانجام مرگ مؤسس نینوا می رسد؛ بعد از آن نوبت به پی ریزی بابل توسط سمیرامیس، اردو کشی

او به هند و در آخر مرگ وی می‌رسد. ما در این جا به خوبی ملاحظه می‌کنیم که آنچه از سفالیون نقل شده، بسیار مختصر تر و خلاصه تر از آنست که از مجموعه نگارشات کتزیاس وسیله دیودوروس نقل شده است. **دیودوروس**، در پیرو نقل قول از **کتزیاس** از **او کسی** ارتس **Oxyartes** به عنوان پادشاه بلخ نام می‌برد، بدون آن که اشاره‌ای به مناسبات و روابط خویشاوندی وی با زور و آستر مجوسی که سفالیون طبق نوشته های اوزبیوس، موساچورنی و سین سلوس وی را با نام پادشاه بلخ خوانده‌اند، بنماید. نظر به اینکه اظهارات سفالیون می‌تواند تا اندازه‌ای مورد اعتماد باشد، چه بسا ما به تصادفات که موجب این تغییر نام از زور و آستر که کتزیاس نام برده، تا او کسی ارتس که دیودوروس به جای آن ذکر کرده، دست یابیم. با مورد بحث قرار دادن فرض صحت اظهارات دیودوروس، علل چندی ظاهر می‌شود، - نخست، ماری باس **Maribas** (منبع موثق موساچورنی) در اثر خویش از زرادشت مجوسی **Magian Zradosht** و نبرد وی با سمیرامیس سخن رانده است. دوم اینکه، نقل قول‌های **ژوستین Justin**، **ارنوبیوس Arnobius** و **تئو Theo** که تماماً مثل اظهارات سین سلوس، چرونی و دیگران از زرتشت مجوس به عنوان پادشاه بلخ صحبت می‌کند، نمی‌تواند ندیده گرفته شود. با توجه به مختصر بودن مطلب چنین نتیجه گرفته می‌شود که یا دیودوروس در نگارش نام **او کسی ارتس** به جای **زور و آستر** پادشاه بلخ دچار اشتباه شده، یا این که کتزیاس واقعاً از او کسی ارتس به عنوان پادشاه بلخ و هم زمان نی‌نوس و سمیرامیس نام برده، و این سفالیون و دیگران هستند که وی را زور و آستر نامیده‌اند.

به هر حال اگر ما کتزیاس را کنار بگذاریم، سایر نویسندگان، زور و آستر مجوسی را معاصر و هم‌عهد **نی‌نوس** و سمیرامیس خوانده‌اند. چنانچه زمان سلطنت نی‌نوس و سمیرامیس را در سال ۱۲۷۳ قبل از میلاد، آنطور که اکنون مطمح نظرات، بگیریم -

(۷۴) وی از تزیاس به منزله منبع استفاده خویش در مورد زور و آستر بلخی نام برده و کتابی را که در آن این پیام‌ها یافته شده، ذکر می‌نماید و از هدف‌های ساحری که بین آشوری‌ها و بلخیان وجود داشته صحبت می‌نماید، در حالی که نه سفالیون و نه دیودوروس هیچ کدام متوجه این مقوله نشده و از آن ذکر به میان نیاورده‌اند.

See gutschmid P.100; Brandis, « on the Historical gain form)
(the Decipherment of the Assyrian Inscriptions,» P-15 .
 زور و آستر مقارن بانیمة قرن سیزدهم قبل از میلاد می شود، در حالی که دیگران دوره
 زندگی وی را قرن هشتم و نهم قبل از میلاد می دانند (Compare Eusebius,)
Chron. II, P.35 ed. Auch; Praep Evang . X,9 a difference
of 700 to 800 years) .

مهم ترین علت ویژه ای که باعث اشتباه یونانیان گردیده آنست که آنان
 زور و آستر مجوس را معاصر سمیرامیس دانسته و پادشاهی ملك بلخ را به وی نسبت می دهند؛
 در حالی که در متن های اصلی زور و آستر فاقد مقام سلطنتی (یا پادشاهی) بوده و توصیف
 مقام وی با کلماتی نظیر عالی شأن و عالی مقام تر از همه، ذکر شده است. در حالی که به عکس
 از گشتاسپ همانند پادشاهی که زور و آستر در زمان وی به ذروه شهرت رسیده و آیین
 مقدس خود را نشر و توسعه داده، یاد می شود. تنه راه حل این مشکل آنستکه ما مقام
 پادشاهی گشتاسپ و پیامبری زرتشت را درهم آمیخته و نام آنها را پشت هم قرار داده و
 بگوییم که زور و آستر- گشتاسپ خود پادشاه بلخ نیز بوده است.

اگر نقل قول سین سلوس درست باشد، دارای يك زور و آستر مادی هستیم که
 پادشاه بابل بوده و در دو هزار و چهارصد و پنجاه و هشت سال قبل از میلاد، و يك زور و آستر
 که پادشاه بلخ بوده و در سه هزار سال قبل از میلاد مسیح می زیسته اند و اگر چنانچه هم زمان
 با نینوس بوده در يك هزار و دویست و هفتاد و سه سال قبل از میلاد مسیح می زیسته است. اما
 مشکلات به اینجا خاتمه نمی یابد. مصنفین کتاب - *Pseudo - Clementinian* ،
Recognitions که ترجمه لاتین آن هنوز موج-ود است - و - *Clementian* ،
Homilies (که این هم هنوز در یونان موجود بوده و طبق تحقیقات دو قرن پس از میلاد
 نوشته شده است)، دارای بعضی موارد و نکات مشابه و هم چنین نقل قول های مخالف
 یکدیگرند، مثلاً در پیامی که ذیلا ذکر می شود⁷⁵، زرتشت را با مس ریم Mesraim

75 *Recogn. Clement. IV, 27:»*

از یکی از آنان (پسران نوی Noë) که موسوم به چام بود، فرزندی به نام مس ریم «مصر» پدید آمد که
 از او مردم مصر و بابل و یارس به هنر سحریت دست یافتند. وی در زمان خودش به زور و آستر شهرت
 داشته و هم چون استاد فن سحر مورد تحسین بود و توسط وی کتاب های بسیاری در این مورد نگاشته شد.

فرزند چام (شام) Cham (« Recognitions » vide) یا با نمرود Nimrod .
 (« Homilies of Clemens » vide) ، یکی دانسته است . سپس ثبوت به
 نویسندگان کلیسایی می رسد که همگی در این مورد اسامی گوناگون کار برده و عقاید
 مختلفی ابراز می دارند: چنانچه زرتشت را در کتاب « *Historia Scholastica in*
 « *Genesim, 39* از چام و در کتاب « *Hreggorius Turonus Histaria, I, 5* از چوس
 Chus و در کتاب « *Epiphanius, Panar P. 7; Procopius Gaz, in Gen., XI* ,
 از آشور Assur خوانده اند . « Recognitions » می گوید : - « این زور و آستر
 زندگی خویش را از نسل چهاردهم آغاز کرده و در نسل پانزدهم فوت نموده ، زمانی که
 تور Tower (متعلق به بابل) ساخته شده و يك اغتشاش زبانی حکم فرما بود . » اما از این
 چهارده نسل ، ده نسل متعلق به فاصله بین آدم تا نوح بوده و بعد ثبوت به نسل های چام ، چوس
 و نمرود می رسد؛ اما نسل آخر معلوم نیست که متعلق به که بوده است . تمامی این تعیین
 هویت های زرتشت و کوشش نویسندگان کلیسایی و غیره در این راه تنها برای آنست
 که عقیده خود را در مورد انحصار و مبدأ هنر ساحریت در فامیل چام ، ثابت نمایند . نسبت
 دادن فن ساحری از فامیل چام به زور و آستر ، بدون درنگ ، این مطلب را که وی متعلق به
 دوران ابتدایی تمدن بشری و طبق پیام های ذکر شده متعلق به طایفه پارسیان - مادی است ،
 ثابت می نماید . و اما بحث درباره این که مادها سرچشمه از ژافت Jophet یافته اند
 و در جن سیس دهم بند دوم (Genesis X, 2) نیز تأیید شده ، لازم است . مصنفین
 « Recognitions » برای اثبات فرضیه های خود اصلیت پارسیان را به چام و مس ریم
 می رسانند . در حالی که آنان به این مطلب که ساحریت چامی که محتوی علم ستاره شناسی
 و جادوکاری بوده با ساحرینی که به زور و آستر نسبت داده می شود ، اختلاف دارد ، توجه
 نکرده اند . چه بسا که نشان و خاطره ای از زور و آستر شاه مادی در بابل که از منسوبان
 فی نوس (که به نظر می رسد همان نمرود باشد) بوده در بلخ به نظر این نویسندگان بی مایه
 رسیده و در نتیجه تصویری از وجود يك پادشاه زرتشت نام در بلخ نیز نموده باشند . این
 مسلم است که هیچ گونه رد پا و نشانه تاریخی در تمام مبارزات فی مابین بلخ ، نینوا و

بابل باقی نمانده است؛ و تنها موردی که می‌توان با در نظر گرفتن وسعت شیوع عقاید زرتشت در عهد باستان بدست آورد، و روی آن اتکاء ورزید آنستکه به هر حال زرتشت خیلی زودتر از زمان سلطنت هخامنشیان، می‌زیسته است.

در مورد زورواستر، اختلافات و تناقضات بسیار فاحش و قابل ملاحظه‌ای بین مقالات و نوشته‌جات دو کتاب «*Recognitions*» و «*Clementinian Homilies*». وجود دارد. در کتاب نخستین زورواستر به صورت «اشعه گیرروشنایی ازستارگان»^{۷۶} معرفی شده و یادآوری می‌کند که وی کرازاً این عمل را انجام می‌داده است. زمانی که وی به این کار مشغول بوده توسط دیو *Deava* در میان آتش (آسمان درخش) کشته می‌شود. در کتاب دومی به عکس، «زورواستر به صورت کسی که درخواست تسلط و حاکمیت ازستاره‌ای که دیو از آنجا با فنون ساحری بردنیا حکمرانی می‌نماید، طلب می‌کند، جلوه گر شده است. ولی دیو، آتش سلطنت را جاری ساخته و در نتیجه او (یعنی نمرود = زورواستر) فوراً دریده می‌شود. این مرگ توسط اشعه رعد و برق، ما را به خداسازی فرضی *Apatheosis* یا تجلیل و حمد از زرتشت که بر جایگاه بدنش معبدی (؟) درپارس برپا شده است، راهنمایی می‌کند. آنان بدین وسیله برای نخستین بار تسلط و حاکمیت دنیایی را بدست آوردند»^{۷۷} و بعد از آن نوبت به بابلی‌ها رسید که با دزدیدن مشعل آتش، فرمان‌روایی بردنیا را نیز تحصیل کردند. در مورد

(۷۶) این مطلب، پیری کاس *pairikas* را که منطبق با تیریش (Tir .yt . § 8) است، به خاطر می‌آورد.

(۷۷) افسانه‌های دیگر نیز به همین ترتیب از مرگ زورواستر نام می‌برند. چنانچه کتاب *Cronicon Pasch., Vol. I, P. 67, ed. Bonn*: چنین می‌گوید. «از فامیل وی (نی‌نوس) زورواسترهای (کلدانی) بسیار نامور و مشهوری برخاستند که به هنگام مرگ تقاضا می‌کردند که با آتش آسمانی از بین بروند، چنان که پارسیان می‌گویند. «اگر آتش مرا از بین برد، مرا ببر و از من استخوان‌هایی سوزان باقی‌بگذار، زیرا تا زمانی که استخوان‌های مرا تونگاه می‌داری، حکم‌فرمایی از سرزمین ما ناپدید نخواهد گشت». و او به درگاه اوریون‌نمایش را ادامه می‌دهد تا این که توسط آتش آسمانی کشته می‌شود. پارسیان نیز به همین طرز که به آنان پیشنهاد شده، عمل نموده و تا اکنون خاکستر جسد او را نگهداری نموده‌اند و هنوز است که هنوز باقی است.»

Comp. Crenenus, V. I, P. 29, ed Bonn; Anonymus vor Malalas (I, P. 18, ed Bonn) and Suidas. v. zoroastres.

وقایع و چگونگی های بعدی کتاب «*Recognitions*» بسیار به اختصار سخن رانده است. ولی به هر حال هر دو کتاب بدطرزی مخصوص و کاملاً عجیب و غیر قابل قبول از زور و آستر نام برده اند، و نقل قول های فوق دلیل روشن و قابل قبولی بر صحت این گفتار است. در کتاب «*Recognitions*» زور و آستر را در زبان لاتین به **وی ووم سی دوس Vivum Sidus** (آلمانی آن زور و ناسترون *Zoronastron* می شود)، «ستاره زنده» یا ستاره حیات بخش ترجمه نموده است. و کتاب «*Clementinian - Homilies*» زور و آستر را به **زوزاروتواستروس Zosa roe tou asteros** به معنای ستاره طوفان زا (طوفان زنده ستاره) برگردانیده است. احتیاجی به این نیست که بی معنایی این کلمات و تشریح های دو کتاب فوق الذکر بیش از این خاطر نشان شود. اما درباره آتش و در حقیقت آتشی که از آسمان فرود می آید، بایستی گفت که نشانه و سمبل سلطنت بوده و تنها نکته درست و قابل تأیید گفتارهای کتب فوق الذکر است. زیرا ورنای (*Hverana*) شاهان يك نور در خشندهای است که از اهورا سرچشمه می گیرد.

دیوچری سوستوم

دیوچری سوستوم اهل بی تی نیای *Bithynia* پروس *Prusa* و رفیق پلوتارک، کسی است که در زمان امپراطور دومی تیان *Domitian* جلای وطن نموده بود، ولی در زمان نروا *Norva* دارای اقتدار و اختیار فراوان بوده است. در کتاب خویش به نام «*بورستنن اوراتیون Borysthenian oration*» (Tome, P. 60 Seq.,) (edition of Dindarf) افسانه غیر مستندی از مجوس را که ارزش رسیدگی دارد، ذکر نموده است. من در این جا پیام مورد بحث را با حذف قسمت های غیر ضروری و حواشی زاید ذکر می نمایم. **دیوچری سوستوم**، پس از صحبت درباره امپراطوری الهی که شامل جهان مخلوقات است به این مطلب پرداخته و می گوید: «افسانه شگفت انگیز دیگر، درباره تبریکات و تقدیسات عجیب مجوس است: کسی که این خدا را همانند نخستین خدا و والاترین رهبر کامل ترین ارا به می شناسد». اومی گوید «ارابه هلیوس *Helios* جوان تر بوده و برای تمامی مردم قابل رویت است»

نه یونانیان ، نه هومر و نه هسیود Hesoid ، هیچ کدام نتوانسته‌اند آن‌سان که زرتشت و فرزندان وی ، که پیروان نخستین وی بوده‌اند ، اسب‌ها و ارا به محکم زیوس را آن چنان تمجید و ستایش ارزنده و درخشنده‌ای بنمایند . پارسیان می گویند که زور و آستر به علت علاقه و عشق عمیقی که به عدالت و دانش داشت ، اجتماع را ترك نموده و به کوه پناه برده و در آنجا گوشه‌انزوا گزید . سپس این کوه بر اثر فرو افتادن آتش عظیمی از آسمان شروع به سوختن نموده و شعله‌های آتش آن هم چنان افزون و بی کاست باقی ماند ؛ تا این که شاه و رؤسای قوم پارس به قصد پرستش خدا رو به سوی آن آتش عظیم و پرهیبت آوردند . آن گاه زور و آستر بدون احساس خطر از آتش باوقار به سوی آنان روان شده و آنان را دعوت به آرامش نمود ، و از آنان خواست تا برای خدا ، قربانی پیش کش نمایند . سپس وی شروع به صحبت با کسانی که مشتاق و دوستدار حقیقت بوده و مستعد مکالمه با خدا بودند و مجوس را به عنوان کسی که می‌داند چگونه الوهیت^{۷۸} را نیایش کند (و نه مثل یونانیان که از روی جهل وی را با ترجمه نامش جادو گرمی خوانند) ، نمود . مجوس ، در کنار سایر وظایف محوله و اوامر مقدس ، برای زیوس يك دسته اسب و برای هلیوس يك اسب نی سی نی Nisaein (که از جمله زیبا ترین و قوی ترین اسبان آسیایی هستند) پرورش داده و تربیت نمود . این افسانه با کلمات و توصیفات گستاخانه‌ای توسعه و افزایش یافته است : « این تنها ارا به جهان است که توسط قوی ترین و بزرگترین ارا به رانان رهبری شده و همیشه و بدون ایست در کلیه ادوار به پیش رانده می‌شود . حرکات جزئی خورشید و ماه در خط سیرهای مشخص و معین ، تنها مواردی از جنبش و جا به جا شدن جهان است که به نظر مردم عادی می‌رسد . دیو ، تأمل کنان ، دست به تصنیف سرود مشرکانه این دسته اسبان ، همراه با آوازه‌های خوش هلنیستیکی زده است . اسب نخستین بالدار و مظهر و سفیر زیبایی ، عظمت و سرعت بوده و نزد زیوس مقدس است . این اسب بارو شنایی خالصی رنگ گرفته و خورشید و ماه و سایر ستارگان نشانه‌های وی هستند . اسب دومین که بسته به اولی و هم‌دهنه با اوست و بعد از Here

(۷۸) دیو . Dio در جای دیگری نیز چنین تعریفی را از زور و آستر نموده است .

نوبت اوست ، آرام و ملایم بوده ، و از نظر سرعت و قدرت در درجهٔ دوم قرار دارد ؛ رنگش سیاه بوده و تنها قسمت‌هایی از بدن وی با اخذ روشنایی از هلیوس ، می‌درخشد . اسب سومین نزد پوسه‌ئیدون Poseidon مقدس بوده و از دومین آهسته‌تر می‌تازد . شاعران وی را به کاسوس Pegasus می‌خوانند . اما چهارمین ، خشک ، غیر متحرک و بی‌بال بوده و متعلق به هس‌تیا Hestia می‌باشد . با وجود این آنان (مجوسی‌ان) این قسمت را نپذیرفته و می‌گویند که این اسب نیز به ارا به مهار شده است . وی در جای خود ساکن مانده قطعه الماسی را می‌جود . اوبه زمین چسبیده شده و دو اسب دیگر به طرفش خم گشته‌اند ؛ در حالی که اسب نخستین و دگراسبان هم چنان که گویی به گرد میدانی چرخانده شوند ، به طور مداوم در حال گردش و چرخش هستند . این گردش هم چنان به طرزی آرام جریان خواهد داشت تا این که زمانی حریق بزرگ در دنیا ، معلول از علت نخستین ، (همانند فی‌تون هلنیکی Hellenic Pheaton) و یا سیلی وسیع و پهن‌آور معلول از سومین علت (همانند دیو کالیون Deucalion) پدید آید . به هر صورت ، تمامی اینها ، نظیر تصورات مردم ، وقایعی اتفاقی نیستند ، بلکه طبق رأی و تصمیم رانندهٔ خرده‌مند ارا به ، به مرحلهٔ عمل در خواهد آمد . هم زمان با حرکات و جنبش جهان ، حرکات و تغییر حالاتی نیز در این چهار دیده می‌شود ، تا این که حالاتشان تطبیق یافته و تابع قوی‌تری گردند . پرواضح است که این پیروزی نصیب اسب نخستین که قوی‌ترین ، سریع‌ترین و زیباترین اسبان بوده و از روز نخست طرف توجه و منتخب زیوس بوده است ، می‌گردد . چون این اسب دارای کلیهٔ امتیازات برندگی بوده و به طور طبیعی آتشین خواست . در ظرف مدت کوتاهی آنها را از هم می‌درد ، چنان که گویی از موم ساخته شده بودند ؛ در حالی که طبق محاسبهٔ ما آنان از موجودات ازلی ، لایتناهی و جاوید هستند . اسب نخستین علاوه بر حفظ خصوصیات خویش ، جوهرهٔ سایر اسبان را نیز اخذ می‌نماید . وی با کسب این پیروزی ، از وضع نخستین خود در آمده و بس بزرگ‌تر ، قوی‌تر ، سریع‌تر و درخشان‌تر از روز نخست می‌گردد ؛ وی از این پیروزی بزرگ و سرمست گردیده و آن را نه ثمرهٔ کوشش نیروهای ازلی و نه حاصل سعی نیروهای فانی می‌داند ، بلکه نتیجهٔ

همت خویش می‌شمارد. به هر حال بابه دست آوردن این پیروزی خوشحال، مغرور و متکبر گشته و به علت قدرت و ارزش فوق‌العاده خود نیاز به فضای وسیع‌تری پیدامی‌کند. مصنف با نقل و روایت این افسانه و تشریح خوی حاصله از پیروزی این حیوان، از نامیدن اسم حقیقی وی که روان **ارابه ران** یا شاید **فرهم او** و یا وجود او باشد، هراس دارد.

به نظر می‌رسد، تا اینجا، شرح و توصیف دیو چری سوستوم از مجوس پایان می‌پذیرد. خیلی مشکل است به توان فتواداد که چه اندازه از این افسانه منطبق با حقیقت بوده و از مدارك و اسناد حقیقی اخذ شده باشد و چه اندازه آن اضافی بوده و توسط مدیحه سرایان یونانی اضافه گشته است؛ زیرا تشبیهات و استعاراتی مثل زیوس، هر، پوسه‌ئیدون، هسیتا، په‌گاسوس و بالاخره شاهد آوردن‌هایی از هلنیک، فی‌تون و دیو کالیون کاملاً غیر منتظره است. یا ممکن است تمامی این افسانه را دیو سروده و تصنیف آن را به مجوس نسبت داده باشد، یا به عکس، ممکن است که دیو کسی که از آشنایی و تبحر مجوس از عجایب و شکفتی‌ها صحبت می‌دارد، این مطالب را از «شکفتی‌های میترا ییگری» *Mithraic mysteries* که در آن زمان در روم شیوع کامل داشته است، اقتباس نموده باشد. این ایده‌ارابه چهار اسبه که وسیله خدا رانده می‌شود، مخالف و متضاد نظریات و عقاید مجوسیان نیست. هادر متن‌های اصلی اوستا شواهدی داریم که آناهیتا **ارابه‌ای** را که وسیله چهار اسب سپید کشیده می‌شود، (Abân yt., §§ 11,13) و نمایندگی باد، باران، ابرورعد (ibid § 120) را دارند، به پیش می‌راند. هم چنین میترا، دسته‌ای مرکب از چهار اسب سپید را که سم‌های جلویی آنها از طلا و سم‌های عقبی آنان از نقره است به پیش می‌راند. (Mihra yt., § 125). درباره سر او شانیز چنین چیزی گفته شده است، (یسنای پنجاه و هفتم، بندیست و هفت:). اگرچه وی توسط بازه‌هایی تندپرواز از همه پیشتر می‌راند). بنابراین با توجه به شواهدی که فوقاً درباره آناهیتا، میترا و سر او شا آورده شد، بایستی این امکان را مورد توجه قرار داد که چه بسا در متن‌های کتاب مقدس زرتشت که اکنون مفقود شده و در دست نیست، سروده‌ای را که دیو نقل کرده با احتمال کم و بیش دست بردن و اضافه و کم کردن، وجود داشته است.

این چهار اسب را به سادگی می‌توان به چهار عنصر روشنائی، هوا، آب و زمین تعبیر و تفسیر نمود. اتحاد و ترکیب روشنائی و هوا به خاطر ما ترکیب میترا (آن چنان که اغلب در متن اوستا دیده می‌شود) را که نماینده روشنی، و راما کاسترا *Rama Qastra* (*Vayush uparo kairyô*) را به خاطر ما می‌آورد، (Ram yasht -؛ -) § 54 Seq). چه بسا اینان همان سان که به صورت جنگ جویانی توانا و نیرومند تشبیه شده‌اند، به سان اسبانی دور پرواز، بالدار، قوی، درخشنده و زیبا نیز تشبیه شده باشند؛ زیرا ما در یشت‌ها شاهد مواردی هستیم که در آنها، تیشتره و ورترغنه *Vere - thraghna* در قالب اسبانی به شکل فوق‌ظاهر شده‌اند. - *Bahram* § 18 ; *Tir yasht* (9 § yasht.).

به هر حال ما دارای شرح دیگری دربارهٔ ارابهٔ زیوس کسی که از قرار معلوم با اهورامزدا یکی است هستیم؛ و آن در قسمت‌های سوم و دوازدهم دایرة المعارف کسینوفون *Xenophon* است، جایی که یک ارابهٔ سپید - که اسب‌های ارابه نیز از آن رنگ یافته‌اند - با افسارهای زرین به حالت دسته جمعی حرکت کرده و نزد زیوس محترم می‌باشند.

به نظر من آنچه را که دیوچری سوستوم دربارهٔ درخشندگی اسب نخستین گفته و در حکم روان ارابه‌ران است، با عقاید مجوسیت هم‌آهنگ است. این فرموده اهورامزدا *Fravashi of Ahura Mazda* است که از آن در **فروردین‌یشت** صحبت می‌شود (*Farvardin yasht*, §§ 80, 81).

مهم‌ترین قسمت نگاشته‌های دیوچری سوستوم، مواردی است که دربارهٔ زور و آستر گفته است. وی به علت علاقه و عشق ژرفی که به عدالت و دانش داشت، به کوهی پناه برد که از آتشی که از آسمان بر آن فرو افتاده بود، مشتعل داشت. و از همین کوه بود که وی ظهور خود را به شاه^{۷۹} اعلام کرده و الهامات خود را آشکار ساخته و کار خود را آغاز نمود. دیو این را از کجا نقل کرده است؟ من فکر می‌کنم دوران زندگی

(۷۹) در همین کتاب، خاطر نشان خواهم ساخت که منظور دیویا منبع استفادهٔ وی از شاه فوق‌الذکر پدر داریوش نیست.

عزالت نشینی زوروآستر در کوه هم چنان که بارها خوانده و تذکر داده‌ام در **وندیداد** (*Vend. Farg. XIX, 4*) و **بوندهش** (*Bundhish, P, 52, I, 5, P, 58, I, 5 and* - *P, 79, I, 10*) ذکر شده است. پورفیریوس (در *De antronymph, c-6*) پس از **اوبولوس Eubulus**، تنها کسی است که غارمیترا را که در کوهی در مجاورت پارس قرار دارد، پناهگاه زرتشت دانسته و به شرح آن پرداخته است.

کوه آتش فشانی که زوروآستر از آن فرود آمده است، به خاطر ما تورن-بوش **thorn-bush** سوزان موسا رامی آورد؛ من هرگز نمی‌توانم شاهی برای این مورد در اوستا پیدا کرده و ارائه نمایم، اگرچه ممکن است پیامی در بوندهش یافت شود که اشاره‌ای به این مطلب نموده باشد.

تمدن ایرانیان خاوری در زمان باستان «۱»

Eastern Iranian Civilization in ancient times .

مقدمه دکتر گیگر .

در کتاب تاریخ خود به نام «تمدن ایرانیان خاوری در ادوار کهن» مذهب اوستایی را به طور مختصر در چند برگ توصیف و تشریح نموده‌ام. زیرا برای من امکان نداشت که صفحات مختصر کتاب خود را که ویژه تمدن آنان بود، وقف تشریح کامل و همه جانبه مذهب ایرانیان آن زمان بنمایم. ولی در ترجمه انگلیسی این کتاب فرصت رامفتم شمرده و بخش‌های جالبی که شامل نژادشناسی و زندگی نخستین-Ostiraniche Kultur, PP. 167-422) آنان است، شرحی هم درباره مذهب عهد اوستا-موضوعی که برای خوانندگان کنجکاو و به ویژه برای زرتشتیان پارسی و هندی دارای اهمیت زیادی است- با پرداختن به اصولی که راهنمای من در تشریح کامل و استادانه آن بود، نگاشته‌ام. کوشش من در تدوین این کتاب تماماً صرف نگارشی ساده، صریح و روشن شده و سعی نموده‌ام تنها از متن‌های اصلی اوستا برای روشن نمودن مطالب استفاده نموده و از اشاره و یادآوری سایر منابع متأخر که به طور حتم بکریّت متن اوستا را ندارد، خود داری نمایم.

(۱) - این قسمت توسط دستور دکتر داراب پشوتن سن جانا از کتاب دکتر ویلهلم گیگر دانشمند خاورشناس آلمانی و استاد السنه خاوری دانشگاه برلین ترجمه شده است .

ملاحظات کلی

باتوجهی دقیق به آئین‌های دنیا و به‌ویژه ادیان ملل کهن سال آسیا، چنین مستفاد می‌شود، که هیچ‌یک از آنان هرگز دارای پاکی و بلند نظری افکار مذهبی ملت اوستا نبوده‌اند. ما در هیچ کجا نمی‌توانیم شاهدیک چنین یکتاپرستی محض، ایمان برالوهیتی این‌سان آزادانه و مباحثی روحانی با این ارج‌والا، که مملو از بهترین موارد زندگی و نکات اخلاقی است، باشیم. دین‌بهی اوستا در خاور ایران ظاهر گشته و بانام جاویدان زرتشت قوام یافت. چنین به نظر می‌رسد که شخص زرتشت این آئین را به حد کمال رسانیده در میان مادیات توسعه داده و از آنجا به سایر ایالات خاوری نفوذ نموده و گسترش یافته است.

بنیان‌گذار و مؤسس هر مذهب بدون شك از مباحث و مطالب گوناگون تاریخی ادیان پیشین سودجویی نموده است. دکترین مسیحیت، برخوردار از مذهب یهودیان گشته و محمد از هردو هم‌از یهودیان و هم از مسیحیان آئین خود را غنی ساخته است. یهودیان نیز در سیر تاریخی چند هزار ساله خویش، مذهب خود را تکامل بخشیده و باتماس با تنهاملت یکتاپرست در بابل کم‌کم به سوی وحدانیت گرائیده‌اند. در حالی که زرتشت بنای آئین خود را بر مذهب کهن آریائیان - (هندو-ایران) قرار داده است. بر مبنای این حقیقت تاریخی از ملاحظه موارد کلی که در دو مذهب زرتشتیان ایران و برهمنان هندی مشترك است، نبایستی تعجب نمود. وظیفه من نیست که در اینجا موارد شباهت و همانندی این دو مذهب کهن آریائیان را تشریح و تفسیر کنم، بلکه فقط طبق ایده خویش مواردی را که به اندازه اغراق آمیزی با یکدیگر شبیه هستند. خاطر نشان می‌سازم.

این روشن است که زرتشت طبق تمایل باطنی خویش اساس مسایل و مباحث موجود مذهب آریائیان نخستین را (که به‌خوبی از آن آگاه بوده) تغییر داده است. زیرا مفاد و رویه مذهب قدیم یکجا تغییر یافته و تنها یک سری نام‌های مشخص و ایده‌های نژادی باقی مانده است. این نام‌ها از جمله موارد مقدس و سمبل‌های مذهب قدیم هستند.

از جمله آنان می‌توان میترا، سراوشا و آناهیتا را نام برد.^۲ اما خصوصیات و موارد ویژه‌ای که به این مذهب شکل خاصی داده و آنرا در میان کلیه ادیان امتیازبخشیده تماماً جدید و نو بودند. مفاد و رویه دگرترین جدید کاملاً بر اصول اخلاقی انطباق داده شده است. زمانی که قدرت طبیعت و خدایان مختلف به کناری می‌روند، نظم و ترتیب و چهره بی‌آلایش و پاک‌الوهیت زرتشت ظاهر می‌شود. در مذهب نخستین خدایان برابر و هم‌تراز با یکدیگر جلوه‌گری می‌کنند. هر یک از آنان در حوزه خویش حاکم و فرمان‌روای مطلق است؛ و یا به معنایی گسترده‌تر، هر کدام به‌هنگام ضرورت در حکم توانا ترین و برترین خدایان ظاهر می‌شوند. در مذهب جدید اثری از این گونه ایده‌ها موجود نیست. تمامی نیروها و قدرت‌های مختلفه در خدایی یکتا کسی که سرآمد و فرمان‌روا بر همه است، جمع گشته و مذهب طبیعیون چندتاپرست بدینوسیله به مذهب زرتشتی یکتاپرست، تبدیل گشته است.

ما اکنون موارد ویژه این مذهب را ذیلاً مورد مطالعه قرار داده و برای روشن نمودن مطالب از یسناها و یشت‌ها و سایر متن‌های موجود استفاده می‌نمائیم.

۱- اهورامزدا

۲- امشاسپندان

۳- عناصر طبیعی و ایزدان وابسته.

۴- ایزدان ستاره

۵- اسامی موجودات روحانی و عقاید وابسته به آن

۶- میترا (مهر)

۷- دیوها

«۲» ایزدان Yasatas یا اقلایک روحانی که بر عناصر طبیعی مثل آب آتش و باد فرمانروایی دارند و در حقیقت تقدس آنها را روشن می‌سازند.

اهورا مزدا

شناخت اهورا - صفات اهورا مزدا - استعارات و بیان‌های لطیف شاعرانه -
آتش و اهورا - خورشید و اهورا - اهورا مزدا و بی‌جسمی - روان اهورا مزدا - قدرت
مطلق و خرد آفریدگار کل - ازلیت و ابدیت آفریننده جهان - اهورا مزدا و پانتئون
ودایی - تشابه اهورا مزدا با یهوه - تیره‌گی و بکریت بکتاپرستی زرتشت - اهورا مزدا
و امشاسپندان .



اهورا مزدا ، فرمان روا و پادشاه عالم وجود بوده و با قدرتی تمام سلطنت
کرده و قادر به انجام هر کاری است . وی همان کسی است که مذهب مقدس خویش را به
زرتشت آشکار ساخته است . از نظر وجودی وی يك روان است . برجسته‌ترین صفات وی
اشا «Asha» «پاکی» و «Chisti» «خرد» می‌باشد . تمام نام وی مشخص‌کننده
Ahura سرور و Mazda دانا می‌باشد . خصوصیات و صفات وی دروندیداد چنین
بیان‌شدن شده است .

Ahura-Mazde - mainy . spénishta . dàtare . gaethanäm .
astavaitinäm . ashäum!

اهورا مزدا ، خجسته‌ترین روان ، آفریننده جهان مری (آخشبجی) تومنزهی .
و یا به طرزی مختصرتر :

Datare . gaethanäm . astavaitinäm !

آفریدگار جهان آخشبجی تو پاکی !

در پیرو و ندیداد می‌توان نخستین پیام یسنا را شاهد آورد .

Nivaedhayemi . hankarayemi . dathushô . Ahurahe
Mazdào . raevato garenäghato . mazishtahecha .
vahishtahecha . sraeshahecha . khrazhdishtahecha .
khrathvishtahecha . hukereptemahecha . ashta - apanot-

emahecha . hudhaomanô . vouru-rafnäghö . yô . no.dadha .
 yô . tatasha . yô . tuthruye . yô . mainyush . speutotemo .
 (yasna I,1)

من معرفی می کنم ، نیایش می کنم آفریدگار را ، اهورا مزدارا ، برجسته
 تابان ، بزرگترین ، بهترین ، زیباترین ، تواناترین ، داناترین ، خوش پیکرترین و برترین
 وجود پاک را ، عطا کننده فراوانی ، بخشاینده فرخندگی بی پایان ، که ما را آفریده که برای
 ما آماده می کند ، برای ما پرورش می دهد ، خجسته ترین روان ما .
 آنچه که فوقاً اشاره شد ، صفات اصلی است که طبیعت اهورا مزدا را تشکیل
 داده است .

وی یک روح است . او وجودی نیست که بتوان وی را از نظر جسمی مورد
 سنجش و تشریح قرارداد . اگرچه وی به صفاتی مثل گویایی و شنوایی و بینایی متصف
 است ، یعنی سخن می گوید ، همه چیز را می بیند و حتا آهسته ترین صداها را می شنود ، ولی
 جسم نیست ، قابل رویت نیست و غیر قابل لمس است . در اوستا هیچ پیامی وجود ندارد که
 از اهورا مزدا به صورت یک جسم قابل رویت یاد شده باشد ، و به طور کلی نمی توان وی
 را با جسم و قالب بشری مقایسه و منطبق کرد ، بیان خوش پیکرترین « hukereptemahe »
 و یا زیباترین هیئت مزدا - « Sraeshtem at . toi kehrpem . Ahura »^۳ avaedhayemahi Mazda .
 این معنا را نمی دهد که وی دارای
 شکل و فرم قابل رویت و هم سان بشری است ، بلکه منظور سراینده تنها اینست که توجه
 ما را به این نکته معطوف نماید که وی سمبل و نشانه این صفات است ، زیرا برای نمونه
 خورشید (hvare) به منزله بدن مزدا^۴ معرفی شده است ، و هیچ کس جز این فکر
 نمی کند که این اشاره تنها یک تمثیل و بیان شاعرانه است . روشنایی در حقیقت جوهر
 و اصل وجود اهورا است . و کلیه دیگر نورها پرتو از وجود وی می گیرند ، زیرا که صفت
 مبالغه وی نور الانوار است .

۳- یسنای پنجاه و هشتم ، بندهشتم ؛ یسنای سی و یکم بندششم .

۴- یشت ششم بند ششم .

از زمان‌های دور حتا از عهد گاتاها اغلب اهورامزدا با کلمه هستی‌بخش^۵ مشخص و نامبرده شده است. تجسم بخشی در او ستایی نهایت کم و به ندرت آمده است و در مقام مقایسه با یهوه خدای یهودیان بسیار اندک و ناچیز است. زمانی که اسپنتا آرمیتی، نگهبان زمین و فرشته ویرثه فروتنی، دختر مزدا خوانده می‌شود، به سختی می‌توان آنرا در ردیف تجسم بخشی آورد. این در حقیقت تنها یک بیان رمزی و شاعرانه است، که معنای دریافتی آن اینست که تمام خوبی‌ها و نیکی‌های روی زمین منبث از اهوراست. اجازه بدهید ما تنها یک پیام را برای روشن شدن مطلب مورد رسیدگی قرار بدهیم.

At . fravakhshyā . agheush . ahyā . vahishtem
 Ashat . hacha . Mazdao . vaedā . yē . îm . dāt . ptarem .
 vaghēush . verezyantō . managhō . At . hōi . dugeda .
 hushkyaathanā . armaitish ^۶.

« من می‌خواهم از نیک‌ترین چیز دنیا سخن بگویم .
 که از اشا فرا گرفتم، که مزدا آن را (جهان را) آفرید .
 کسی که پدر بزرگتر نیک‌نهاد پرشوراست .
 و دختری زمین خوش رفتار است ^۷ »

در همین زمینه می‌توان پیام زیرین را شاهد آورد .

Pita . te . yō . Ahurō . Mazdāo . yō . mazishtō .
 yozatānam . yo . vahishtō . yazatanām . mātā . armaitish
 spenta . brāta . te . yō . vāghush . sraosho ashyō
 rashnushcha . berezō ^۸.

۵- یشت هفدهم بند دوم

۶- یسنای چهل و پنجم، بند چهارم

۷- (گویا بیت پنجم از سروده فوق را نگارنده به‌عللی جا انداخته است. لذا برای رفع هر گونه ابهام و تکمیل بند فوق، بیت جا افتاده را از خط آخر صفحه ۸۱ گاتها سروده‌های زرتشت استادپور داود به‌نظر خواننده میرساند .

(که اهورای از همه چیز آگاه را نتوان فریفتن)

۸- یشت هفدهم ، بند شانزدهم

«(ای‌اشی) پدرت اهورامزدا، بزرگترین و بهترین ایزدان است. مادرت سپندارمذ (اسپنتا آرمیتی)، برادرانت سراوشای (سروش) نیک و مقدس ورشن Rashnu بزرگوار است (ومهردارنده دشت‌های فراخ کسی که ده هزار دیدبان و هزار گوش دارد. خواهرت دین مزدیسنا)».

سخن بعدی ما درباره همسران اهورامزداست. با پرداختن به این مبحث ما دوباره با فصلی از استعارات و بیان‌های مجازی، شاعرانه و خیالی مواجه می‌شویم. شکل و فحوای این مطلب نمایی از اتحاد، هم‌بستگی و پیوستگی جدا نشدنی آنان را نمایان می‌سازد. در مثل‌اشی و آرمیتی به طرزی خاص و شاعرانه در دل همسران اهورامزدا ظاهر می‌شوند، در حالی که در جای دیگر دختران وی خوانده شده‌اند. این تظاهرات چندگانه نشانه همان یکی بودن و پیوستگی جدا نشدنی فوق‌الذکر است. چنانچه صفاتی مثل برکت، فراوانی و رستگاری (*Ishem. azuitîm, frasastîm.*^۹) به جای همسران اهورامزدا آورده شده است.

به‌ویژه آتش جاویدان، مهم‌ترین اصل و سنت مزدیسنايان که هیچ گونه نیازی به ذکر اهمیت آن نیست، هم‌چون فرزندان اهورامزدا^{۱۰} ستایش می‌گردد. آتش پاک‌ترین و مقدس‌ترین عنصری است که نورافشانی می‌نماید؛ آتش نشانه‌ای مادی از تصور الوهیت قابل رویت کسی است که خودش منبع روشنایی و پاکی محض است. تصویری آن‌چنان ژرف که ایده «خورشید چشم مزداست» را زیر پا می‌نهد (دربردارد).^{۱۱}

بنا بر همین ایده، تخت مزدا بر فراز آسمان‌ها برافراشته شده و او از آن نقطه با چشم درخشان خویش یعنی خورشید تابنده، بر زمین نظر می‌افکند. نگاه مقدس‌وی تاریکی‌ها را زدوده و ازدها‌ها را به اعماق زمین فراری می‌دهد. نگاه وی به روان مردم نفوذ کرده و خوبی‌ها و بدی‌های فکروپندار آنان را درک می‌کند. در ضرب‌المثل‌های

۹- یسنای سی و هشتم، بند دوم

۱۰- یسنای دوم، بند چهارم

۱۱- یسنای یکم بند دوم.

آلمانی نیز خورشید سمبل همه چیزدانی خدایی است که قادر به یافت هر گناه و جنایتی است.^{۱۲}

اهورامزدا یك روان است . وی وجود ویژه و برتری است ، و صفات وی از جمله پسندیده ترین خصایل است . او ، دانا ، همه چیزدان ، منزه ، پاك ، بخشنده و مهربان است .

در یشت یکم که اختصاص به اهورامزدا داشته و از طبیعت وی صحبت می کند و به نام هر مزدیشت خوانده می شود ، صفات اهورامزدا به تفصیل ذکر شده است . در اینجا وی خردمند (Chistich) و یگانه خردمند (^{۱۳}Chistivao) نامیده شده است . در این یشت اهورامزدا با کلمه یینا (^{۱۴}Spashta) کسی که همه چیز را می بیند ، و با واژه مصون از خطا (^{۱۵}Adhavi) کسی که هیچ کس قادر به فریب وی نیست ، توصیف شده است . درست به همان ترتیب که گاتاها از اهورا صحبت نموده و وی را توصیف کرده است .

Nöit.diwzhaidyai. vîspa. hishas. Ahurö^{۱۵}

اهورا ، کسی که آفریدگار همه است ، قابل فریب نیست .

Yä . frasâ . avîshyâ . yâ . vâ . mazdä . peresaite . tayä .
Ye . va . kasevsh . aenaghô . ä . mazishtëm . ayamaite . būjem .
Ta . chashmeng . thwisra . haro . aibi . asha . aibî . vaenahî .
vîspa .^{۱۶}

۱۲- یشت یکم بندهفتم پاك اسم من است ، بخشنده گله ورمه ، توانا ، بهترین زاستی ، مظهر کلیه نعم پاك آفریده مزدا ، خرد ، خردمند ، دانایی ، دانا

یشت یکم بندهشتم . منم تقدس ، مقدس ، اهورا ، زورمندترین . کسی که دست خصومت بدو نرسد ، شکست ناپذیر ، کسی که پاداش (هریک را) در خاطر نگه دارد . (کسی که) همه را نگهبان است . همه را درمان بخش است . منم آفریدگار ، منم آن که موسوم است به مزدا

یشت یکم بند دوازدهم منم پشتیبان منم شناسنده چاره بخش نام من است . چاره بخش ترین نام من است . پیشوا نام من است . پاکترین نام من است ، فرهمند نام من است . فرهمند نام من است . فرهمندترین نام من است . بینا بینا ترین ... دور بین و دور بیننده ترین نام من است .

۱۳- یشت یکم ، بند سیزدهم . vispa - hishas و به همین ترتیب در بندهشتم . یشت یکم .

۱۴- Adhavi از ریشه dav و dab ، یشت یکم . بند چهاردهم

۱۵- بند چهارم یسنای چهل و پنجم

۱۶- بند سیزدهم یسنای سی و یکم

«مشورت‌های آشکار که صورت می‌پذیرد ،

و مشورت‌های پنهانی ، ای اهورامزدا .

که تحمیل می‌کنی شدیدترین مجازات را برای گناه کوچکی
بر تمامی اینها ، تو ، باچشمانی تابان و در نهایت دقت می‌نگری،

اهورامزدا هم چنین بانیك‌ترین واژهٔ تقدس یعنی با *Asha. vahishta*^{۱۷}

پاکی و خلوص ، توصیف شده‌است . وی مظهر خوبی‌ها بوده و تنهانیکی از وی برمیخیزد،
و به همین مناسبت آشکارترین و اصلی‌ترین صفت معتقدین به مزدا نیز پاکی و خلوص
کامل است .

اما مزدا هم‌چنان که قبلاً اشاره کردیم ، يك روان است . او يك بخشایندهٔ
خوب نامیده شده‌است . (*Hudhaoman* یا *Hudhanush*) ، او زیاد هم
خارج از دسترس بشر نیست؛ نیایش پرهیزکاران به‌سوی وی صعود کرده و اهورامزدا
می‌شنود و مراحم زمینی و بخشایش‌های خود را برای این چنین نیایشگران و نيك‌کاران
عطا می‌کند .

*Mazdao . dadat . Ahuro . haurvato . ameretatascha .
Buroish. ä. ashaopyacha. qa – paithyät . khshathrahya .
saro. vagheush . vazdvare . managho. yë. hoi . mainyu .
shkyaothanaishchä. urvathô.*^{۱۰}

به کسی ، اهورامزدا زندگی خوب و عمر طولانی عطا می‌کند ،

از دین داران خاصه و متبحر حمایت می‌نماید .

به‌وی توانایی در فکر خوب عطا می‌کند ، که پندار و گفتار و کردار خویش را وقف
او کرده باشد .

*Hvô . zî . ashà . spentô . erekhtem . vîspoibyô . Härô .
mainyû. ahubish. urvathô. mazdä.*^۶

«تو ای مزدا که روان پاکی خجسته‌ای

۱۷ - بندهفتم و دوازدهم یشت یکم ۱۸ - بنده یازدهم یشت یکم؛ بنده یکم یسنای یکم

۱۹ - بند بیست و یکم یسنای سی و یکم ؛ هم‌چنین بنده دهم یسنای سی و سوم

شرارت و زیان را از آفریدگان دور می‌سازی»

اگرچه مزدا يك روان است ولی به‌هر ترتیب با دنیا مربوط و هم بستگی دارد . او آفریدگار ، نگهبان و فرمانرواست (Dätar, pätar, Ise khshathra) در مقاله‌ای تحت عنوان **جهان** ، ترجمه‌ای از يك سرودهٔ عالی را که قدرت مطلق و خرد آفریدگار کل‌راستایش می‌کند، ذکر نموده‌ام^{۲۰} . اگر چه ما دارای پیام‌های زیادی هستیم که دربارهٔ وصف دنیا و بخشایش عطا‌های روحانی مزدا صحبت کرده است، ولی به ندرت می‌توان در اوستا پیام و سروده‌ای یافت که به زیبایی و لطف شاعرانهٔ بندهای سوم و چهارم و پنجم یسنای چهل و چهارم باشد. مادر این سه پیام شاهد نام‌هایی مثل سعادت تنها (Spânô) و مسعود (Spanaghvat, Sevishta)، آفریدگار (Dätare) نکهدار یا پرورنده (thratar, -Payu) می‌باشیم. بنابراین پیام‌ها، اهورا قبل از آفرینش جهان که خود آن را از نیستی به هستی با عمل شایستهٔ خویش آورده، وجود داشته و ثابت و تغییر ناپذیر تا ابد باقی خواهد ماند .

بند ۳- از تو می‌پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما ، کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید ، کیست آن کسی که به خورشید و ستاره راه سیر بنمود . کیست آن کسی که ماه از او گهی پرو گهی نهی است . ای مزدا این و بس چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم .

بند ۴- کیست نکهدار این زمین در پائین و سپهر (در بالا) که به سوی نشیب فرود نیاید. کیست آفرینندهٔ آب و گیاه، کیست که به باد و ابر تندروی آموخت. کیست ای مزدا آفرینندهٔ منش پاک .

بند ۵- کیست آفرینندهٔ روشنایی سودبخش و تاریکی. کیست آفرینندهٔ خواب خوشی بخش و بیداری. کیست آفرینندهٔ بامداد و نیم‌روز و شب که مردم را برای نیایش و کار همی خواند.^{۲۱}

۲۰- بندهای هفتم و هشتم و یازدهم از یشت یکم

۲۱- در فصول نخستین این پیام‌ها درج گردید و اکنون نیز از ترجمهٔ گاتهای استاد پور داود عیناً نقل گردید ،

Yasta mantâ - pouruyô . raochebish . roithven .
qathrâ - Hvo . khrathvâ . dâmish . ashem . yâ . dârayat .
vahishtem . manô Tâ . Mazdâ . mainyû . ukhshyô . yë . ä .
nuremchît . Ahura . hâmo - At . thwâ . mêghî . paourvîm .
Mazdâ . yazûm . sotî . managhâ - Vaghëush . patarem . managhô
hyat . thwä . hêm . chashmainî . hem . grabem . Haithîm .
ashahyâ . damîm . aghêush . Ahurem . shkyathanaeshû ۲۲

آن کسی که در روز نخست به درخشیدن و نورانی گشتن این بارگاه نغزاندیشید
کسی است که از نیروی خرد خویش راستی بیافرید، ای مزدا اهورا ای کسی که هماره
یکسانی آن بارگاه مقام نیک منشانی است که تو آنان را برتری دهی. ای مزدا همان گد
که تورا بادیده دل نگرستم در اندیشه خود دریافتم، که تویی سرآغاز، که تویی سرانجام
که تویی پدر منش پاک که تویی آفریننده راستی که تویی داور دادگر اعمال جهانی.
اگر از وصف و تشریح پیام‌هایی که درباره خلقت دنیا سروده شده است، بگذاریم
نوبت به سروده‌هایی درباره کردار و اعمال وی میرسد .

ye . dât . manô . vähyô . mazdä . ashyascha . Hvo - daenâm .
shkyaothanächä . vaehaghächä . ۲۳

«چه کسی نیکی و اندیشه پاک را آفرید .»

و آیین را، با ادعیه و مراسم قربانی .»

آتش که از مزدا آفریده‌های ویرهاست، نیز در سروده‌ها یاد شده و هم چون هدیه
پسندیده مزدا نامیده شده است .

At thwä . mênghâi . takhmemchä . spentem . Mazdä .
Hyat . tä zastâ . yâ tû . hafshî . aväo - Yäo . dâo . ashîsh . -
dregväite . ashauna - echâ - Thwahyâ . garemä . athrô . ashä -
aojaghô . ۲۴

من تورا خواستارم که قادر و مقدس بشناسم، ای مزدا
زمانی که بادستانت، که با آن یاری و کمک را آفریده‌ای.

۲۲- بندهای هفتم و هشتم از یسنای سی و یکم. ۲۳- بند چهارم از یسنای چهل و هشتم.

۲۴- بند پنجم از یسنای چهل و سوم .

دروغ پرستان راسزا و دوستان راستی را پاداش خواهی داد
و آن هنگامی است که لهیب آذرتو که اشا زورمند نموده ، مراتوان پاك منشی
خواهی بخشید.

و این که چگونه مزدا از آغاز آفرینش جهان تا ابد بر همه چیز حکومت
می کند در پیام زیرین به خصوص تشریح شده است.

Spentem. at. thwä. Mazdä . mêghî. Ahurä . Yyat .
däo. shkyaothanä. mizdavän. yächä. ukhdhā. Akem. akäi.
vaguhîm. ashîm. vaghave-Thwä. hunarä. damôish. urvaese
apëme.

آن گاه تورامنزه و مقدس شناختم ، ای مزدا اهورا .
که تورا هم چون نخستین نیرو در کار آفرینش جهان دیدم .
چون تو پیش کشی را آفریده و اجر و مزد را برای نیکان و نیایش آنان .
و مجازات را برای افراد شرور و بدکار
تا زوال جهان، با قدرت و شکوه خود ، برقرار کرده ای،

بحث مادر باره قدرت اهورا مزدا به همین جا خاتمه نمی یابد . چنانچه ما بحث
درباره پاکی، عدالت، معرفت لایتناهی و مصونیت از خطای وی را رها سازیم، تازه به این
مطلب که او خداست می رسیم؛ کسی که پاداش نیکی و بدی را (نه تنها در این دنیا که
جزای هر کس را به خاطر نیکی ها و زشتی هایش می دهد ، بلکه در پایان این دنیا و در
دنای بعدی) آفریده است .

ایده مکافات و جزای ابدی به اندازه ای در اوستا بیان و تشریح شده که احتیاجی
به تکرار و آگاهی بخشیدن خوانندگان در این مختصر نیست. در قسمتی که تحت عنوان
فنا ناپذیری و دنیای آتی در همین کتاب خواهید خواند، پیام هایی چند جهت مزید اطلاع
خواهم نگاشت .

اکنون ما می دانیم که اهورا مزدا يک روان است ، او خردمند، منزه ، درست
و مهربان است. او تمامی دنیا را بدون خطا و در نهایت نیکی و زیبایی آفریده و علاوه بر

سلطنت از آن نگهبانی نیز می نماید: قبل از آفرینش جهان وجود داشته و بعد از پایان دنیا نیز باقی خواهد ماند. وی مدافع و یاور بقا و توان روشنایی و راستی در برابر بدکاران و تاریکی بوده و سرانجام در این مبارزه پیروز است.

قسمت های برجسته و پرارج فوق که تماماً بانص و متن اوستا منطبق است، به نحو احسن شخصیت و مقام الوهیتی اهورامزدا را در برابر پانتئون ودایی - «vedic Pantheon» روشن و مشخص می سازد. هم چنان که قبلاً نیز ذکر شده تنها یهوه خدای یهودیان از نظر بعضی صفات و زمانی که به آخرین حد تکامل یکتایی خود رسید، با اهورامزدا قابل مقایسه است. به هر صورت تشابه و همانندی بین خدای اسراییلی ها و یزدان مزدائیان به حدی است که هر فرد غیر مطلع را که به اساس و مبانی و قدرت این دو خدا آگاهی یابد تصور خواهد کرد که یکی از این دو مذهب تحت تأثیر دیگری قرار گرفته و از آن سودجویی و بهره برداری نموده است. ولی من هنوز معتقدم که این مذهب زرتشت نیست که تحت تأثیر مذهب یهودیان قرار گرفته و جداً هر عقیده ای در این مورد را با ذکر دلایل مستند و کافی رد می کنم. با توجه به سرزمین محدود شده ایرانیان آن عصر و استقلال وجدایی آنان از سایر ملل به ویژه ملل غربی و توجه به قدرت و عظمت خدای آنان و اختلافی که این خدا با خدایان قبایل آریایی نخستین، هندی، سامی و تورانی دارد، ما را مطمئن و مؤمن می سازد که مذهب زرتشت و شخص وی از مأمّن و مسکن یهودیان جهت بهره گیری و برخورداری از مذهب آنان بسیار دور بوده است؛ به ویژه که با توجه به عهد قدیم دوران تکامل یافتن یهوه به یکتائیت جواب هر گونه شکی را در این مورد می دهد و ما را مطمئن می سازد که در دو نقطه دنیای شرق، دو ملتی زندگی میکردند که بدون داشتن كوچك ترین مرآوده ابتدایی، دارای دو آئین و مکتب یکتا پرستی با دو خدای تقریباً هم طراز و هم توان بوده اند. در مذهب زرتشت، اهورا مزدا تنها نیست. اوسر آمد کلیه روان های دیگر قرار گرفته و ارواح و یزدانی چند فرودست خویش دارد. وی بادسته ای از ملایك و فرشتگان احاطه گشته است؛ کسانی که وی را در کارها یاری بخشیده و هر يك مظهری از صفات وی بوده و هر کدام مأمور انجام کاری هستند.

۱- بهمن ۲- اردی بهشت ۳- شهریور ۴- سفندارمذ ۵- خرداد ۶- امرداد

امشاسپندان شش تن هستند . نام های شان مشخص کننده زندگی جاوید و ابدی آنانست . والاترین صفت مشخص کننده آنان *yavi-ji* زنده جاودانی *yavaesu* سعادت جاوید - و *kukhshatra hudao* - نیک فرمانروایی و نیک بخشی و *hvare - hazaosha* ، کسی که با خورشید خواهد بود^۱ می رسد . آخرین نامی که شامل آنان می شود اینست که انواری مثل نور خورشید از وجود اینان پدیدمی آید و خلاصه این که روشنایی و فروغ که خود سبیل و نشانه پاکی اخلاق و راستی است ، مظهر و زاییده اینانست .

وظایفی که برعهده این امشاسپندان شش گانه نهاده شده ویژه خاص سیستم مذهبی زرتشت است . اگرچه اینان قابل مقایسه با ادیتی های ودایی - *Vedic* « *Adityas* » هستند ، ولی دلیل و علت قابل قبول و موجهی نیز برای اقامه و اثبات آن وجود ندارد . من نمی توانم دلیل قانع کننده ای براین ایده که چرا بنیان گذاران مذاهبی هم چون زرتشتیت ، قادر مطلق و مظهر نیرو و توان راجز بایک حلقه از فرشتگان یا ارواح یاور جلوه گر نساخته اند ، ارائه کنم .

اسامی امشاسپندان کاملاً روشن و مشخص است . آنان وجودهایی مطلق و در حقیقت روحانی و مظهر مبانی اخلاقی هستند . امشاسپندان با صفات ذیل در یسناها و یشت ها نامیده شده اند .

۱- بند سوم یسنای سی و نهم - بند دوم یسنای دوم - بند پنجاه و یکم یشت دهم - بند نود و دوم یشت سیزدهم .

- ۱- وهومینو خرد نیک. نیک نهادی (بهمن) 1 - Vohu-manô
- ۲- اشاوهیشته بهترین پرهیزگار (اردی بهشت) 2- Asha -Vahishta.
- ۳- خشتراویریا پادشاهی مطلوب (قدرت و تسلط کامل شهریور) 3-Khshathra-Vairya
- ۴- سپنتا آرمیتی مظهر فروتنی (سفندارمذ) 4-Spenta -Armaite.
- ۵- هه اوروات بهبودی - کامرانی - تندرستی (خرداد) 5- Haurvatât.
- ۶- امرتات زندگی دراز - بقا (امرداد) 6- Amertât .

مفهوم و معانی مطلق و ذاتی این امشاسپندان به حدی در کلیه مراحل محسوس و قابل درک است که وجود و صفات آنان را از تمامی فرشتگان و ملایک سایر مذاهب متمایز ساخته است . معنای دوگانه امشاسپندان طوری است که مادر بعضی پیام ها با مفهوم ذاتی یا معنوی آنان و در بعضی دیگر با شخصیت مختصه و صفات ویژه آنان مواجه می شویم .

در گاتاها اغلب مشاهده می کنیم که اهورامزدا با امشاسپندان به ویژه با وهومینو ، خشترا و آرمیتی ظاهر می شود .

Yë . vâo . Ashä . ufyanî . manascha . vohü . apaour-
vîm . Mazdamcha . Ahurem . yaeihyô . khshatremchä .
agzhaonvamnem . Varedaitî . Armaitish . ä . môi . rafed-
hräi . zaveng . jasatä . «۲»

ای اشا و وهومینوی بی نظیر، شما هر دو را ستایش می کنم . و مزدا اهورا و هم چنین با اینان خشترا ی نیست نشدنی را و آرمیتی نعمت بخش را، به هنگام نیایش دعای مرا اجابت کنید .

Daitî . ashä . täm . âshîm . vaghêush . äyaptä .
managhô . Daitî . tû . armaitî . vishtaspâi . aeshem . mai-
byächä . Daostû . mazdä . khayächa . ya . vê . mathra . srev-
mä . rädäo «۳»

« به بخش ای اشا ، و وهومینو، نعمت پاك منشی و جاودانی را ؛ به بخش تو ای آرمیتی به ویشناسپ خواسته‌اش را و به من به بخش توای مزدا توانائیت را ، تاها باتوفیق کلمات (آیین) تورا اعلام کنیم ! »

Ahmäichä . khshaträ . jasat . manäghä . voha . ashä-
chä . At . kehrepem . utayûitish . dadät . ärmatish .
ämmä . « ۴ »

قدرت ایزدی (خسترا) و پاك منشی (وهومینو) و راستی نیز بد یاری مردم شتافتند ، فرشته محبت آرمیتی به کالبد انسانی پایداری بخشید تا در آزمایش واپسین به پاداش تواند رسید .

از این نمونه‌های یادشده بالاچنین برمی آید که مزدا و چهار امشاسپند نخستین در حقیقت در زمره اصلی ترین هسته مرکزی سیستم فرشتگان و مالایک زرتشتیت بوده و اکثر بنای مبانی اخلاقی و روحانی مذهب بر روی اینان قرار گرفته است ؛ ولی چه بسا این تنها يك حادثه نادر باشد که درست اکثر احساسات توأم بالذات جسمانی و اغلب ایزدان متصوره در حدود بشری مانند میترا و آناهیتا به قدرت و خیلی کم در گاتاهاز کر شده‌اند .

و اکنون اجازه دهید يك يك امشاسپندان را مورد بررسی قرار دهیم .
هر يك از اینان دارای میدان فعالیت معین و مشخصی در این دنیا تازمانی که اهورا تمامی مخلوقات خود را باروش عاقلانه خویش نگهداری می کند ، هستند . به وهومینو نگهداری و مراقبت رمه ها و گله‌ها سپرده شده است ؛ به اشا حفاظت آتش و به خسترا نگهداری فلزات و سنگ‌ها ؛ به آرمیتی نگهبانی زمین و سرانجام به هه‌اورواتات و امرتات مسئولیت حفظ و دیده بانی آب‌ها و گیاهان سپرده شده است . من فکر می کنم رابطه ذاتی بین معنای مطلق هر يك از اسامی و وظایف مادی ایشان بیش از اینها می باشد و اکنون نیز کوشش خود را مصروف اثبات همین مطلب می نمایم .

۱- وهومینو : خردنیک و نگهدارنده گله‌ها - از نقطه نظر اجتماعی سهم مهم و

مؤثری در ترقی دوران های نخستین مذهب زرتشت داشته است . در آن زمان که زرتشت ظهور کرده و آئین زرتشتیت را به آریائیان ارائه داد ، هنوز بخش عظیمی از مردم به طرز بدوی و خانه بردوشی روزگار گذرانیده و در برابر پدیده های نواجمی مقاومت می ورزیدند . عده ای نیز تحت تأثیر تبلیغات جدید روی به زندگی شهری آورده و مبادرت به تأسیس خانه ها و پناهگاه های دایمی نمودند ؛ اینان مبادرت به کشت مزارع نموده و توجه خویش را معطوف به پرورش گله و رمه کردند . در میان اینان که قابلیت ترقی و پذیرش اصول نوین زندگی را بر مبنای قواعد اخلاقی و روحانی گذاشته بودند ، د کترین جدید نفوذ و توسعه یافت . اینان در زمرة پرهیزگاران و دارندگان خرد نیک محسوب شدند . زندگی برابر با خرد نیک در آن زمان عبارت از پرورش رمه و پرداختن به کشاورزی در محیطی پراز نیکی و راستی و صلح و صفا بود . ما در گاتاها دارای پیام هایی هستیم که بایستی و هومینو را در این پیام ها با وظیفه زمینیش که نگهداری رمه هاست ترجمه کرده و در نظر بگیریم .

At . hî . fravareta - Vastrîm - aqyâi - fshuyantem -
 Ahurem - ashavanem - vaghêush - fshenghî - managhô -
 Noît- mazda - avâstryô - davaschinä - humaretoish - bakh-
 shta . « ۵ »

اما او از این دو - دهگان زحمت کش را برگزید ، تا نگهبان گله ها (ستور) نیک منشی باشد . اما او کسی که کشاورزی را رها کند ، ای مزدا از پیام نیک تو بهره مند نگردد و عمل وی کوشش در راه فریب خواهد بود :

ابهام معنا و اشکال در درك مفهوم واقعی اینگونه پیام ها زمانی افزایش می یابد که ما به خواهیم یکی از دو معنای مطلق یا شخصی امشاسپندان را انتخاب کنیم .

به هر صورت و هومینونه تنها وظیفه حفظ و حراست گله ها و رمه ها را به عهده دارد ، بلکه نگهداری و مراقبت از احوال موجودات زنده نیز به عهده اوست . به ویژه

نگهبانی از نوع بشر از جمله وظایف ویژه اوست و فرگردنوزدهم و ندیداد نیز شاهد این مدعاست .

وهومینو نخستین امشاسپنداست ، و به مناسبت همین سرلوحه بودن در بعض پیام‌ها از وی در مقابل سایر امشاسپندان چنین یاد می‌شود: آن‌چنان کسانی که با وهومینو زندگی می‌کنند . (yâi. vaghéush. managhô. shkyenti^۱). وی به نحوی کاملاً روشن در نقش رئیس و سرآمد سایر امشاسپندان ظاهر شده و صحبت می‌کند (زمانی که در بهشت یا آسمان است)

به همان سرعت که روحی بر می‌خیزد ، وی نیز از تخت زرین خویش فرود آمده و جایگاه ویژه وی را نشان می‌دهد .^۲ «

۲- اشا- وهیشته : بهترین پرهیزگاریا پاک‌تر از همه، هم‌چنان که قبلاً اشاره شد فرشته‌آتش است. در حقیقت علت اصلی این انتخاب آنست که آتش خود مظهر و سمبل خلوص و پاک‌ی است. در هیچ يك از پیام‌ها شخصیت دوگانه اشا جز آن پیامی که آن‌گروه مینوبه نحوی استغاثه آمیز فریاد کرده و ضجه می‌زند ، روشن و مشخص نیست .

Tapayeiti. mâm. asha. vahishta, mämāyēn. ahe .
yatha. ayaokhshustem . raekô. me . hacha . aghač zemat .
vaghô. herenaoiti. yô. mäm. aevô. jamayciti. yô- Spitâmô.-
Zarathushtrô .^۳

اوسوزانید مرا با اشا وهیشته (آتش پاک) هم چون فلز گداخته، او کسی که مرا از زمین راند و به تنهایی گریزم داد، پسر اسپی‌تاما ، زرتشت است.

۳- خشته و ثریا : پادشاهی مطاوب با قدرت، وجودی است که تعریف وی زیاد آسان نبوده و نقش وی هم‌چون دوامشاسپند پیشین کاملاً روشن نیست. به‌وی‌نگهداری فلزات و سنگ‌ها سپرده شده است. مادر اوستا زمانی که خشته و ثریا در حکم نگهدار

۶- بند سوم ازیسنای سی و نهم.

۷- بند سی و دوم از وندیداد نوزدهم .

۸- بند بیستم ازیشت هفدهم.

سنگ‌ها و فلزات^۹ و یا هم‌سان يك آلت فلزی «چاقو»^{۱۰} نامبرده شده دارای شواهدی هستیم. درست همان‌سان که و هومینودلالت بر رمه‌ها و کله‌ها و اشاو هیشته دلالت بر آتش می‌نماید، خستره نیز دلالت بر سنگ‌ها و فلزات می‌نماید. من درست نمی‌توانم روابط معنوی خستره را با وظایف زمینی وی تشریح کرده و اساس و بنای شخصیت دو گانه آسمانی و زمینی وی را بیان کنم و به همین علت بود که فوقاً اشاره نمودم، تعریف وی زیاد آسان نیست.

۴- سِپنتا آرمیتی: خیلی بیشتر از سایر امشاسپندان برای ما جالب توجه است.

این فرشته دارای نقش متغیر و بسیار آزادتر از سایر امشاسپندان ذکر شده بالا، در اوستا می‌باشد. معنای تحت‌اللفظی وی دلالت بر فکر میانه رو و معتدل می‌باشد - فکری که همیشه وی را در مرز راستی و نیکی نگه داشته و از لغزش مصون می‌دارد. آرمیتی راتنها از این خصلت وی نمی‌توان شناخت، زیرا وی مظهر فروتنی و تسلیم کامل در برابر خواسته‌ها و امیال اهورایی است.

اساساً سِپنتا آرمیتی نگهبان زمین است. این قسمت از طبیعت وی به نحوی روشن و برجسته در افسانه یمایمان شده است، طبق این افسانه زمانی که بر اثر حکومت شاه، حیوانات و آتش (آتشدان‌ها و آتشکده‌ها) تکثیر یافته و زیاد شدند، و زمین از کثرت نفوس تنگ گردید، وی نیایش زیرین را به درگاه سِپنتا آرمیتی نمود.

Fritha . spenta . ärmaite . fracha . shava . vîcha .
nemagha . barethre . pasvamcha . staoranamcha . Aat . yimô
imâm . zâm . vishävayat . aeua . thrishvâ . ahmât . masyehîm
yatha . para . ahmat . as.^{۱۱}

۹- بند ششم از وندیداد شانزدهم.

(« nyaghahenem . vä . srum . va . nitema . khshath-
ravairya . »)

۱۰- بند صد و بیست و پنجم از یشت دهم (مهر بشت) و بند نهم از وندیداد نهم ۶- با توجه به تارومیتی Taromaiti که از جمله اژدهاها است، نقش آرمیتی روشن‌تر می‌گردد. (اساساً تارومیتی حریف و رقیب آرمیتی است). افعال تارم من Tarem-man و arem-mun در بند یازدهم یسنای چهل و پنجم نیز دارای معنای متضادی هستند. من معتقدم که آرمیتی از ارم-میتی arem-maiti مشتق شده است.

۱۱- بندهم و یازدهم و ندیداد دوم، همچنین بندهم از یسنای شانزدهم جایی که آرمیتی دلالت بر می‌تانا «Maethana» و محل سکونت که ممکن است اشاره‌ای جهت تشبیه و مقایسه باشد، می‌نماید.

« سپنتا آرمیتی محبوب، توسعه بده ملکت را. توای مادر کله گاوها و مردم بنا بر این او توسعه داد زمین را به حدی که یک سوم فراخ تر از پیش شد. »
از این قطعه چنین مستفاد می شود که سپنتا آرمیتی برای ییما (جمشید) در حکم فرشته زمین و مادر گاوها و مردم است، همان سان که آرمیتی خود نیز بیرر (bearer) یا مادر خوانده می شود. در پیام دیگری از وی چنین یاد می شود :

« باز آن دیگر زمین راستایش می کنیم، کسی که ما را زاییده و تغذیه می کند »^{۱۲}
در اینجا زمین بدون شك به سان بشر جلوه گری کرده است و سراینده نیز از سپنتا آرمیتی با چنان لفظی یاد می کند « Spentam Armaitîm as imam zam ». در برابر مسئولیت و مقامی که سپنتا آرمیتی برای حفظ و نگهبانی زمین دارد، توضیح نوع و چگونگی تواضع و فروتنی وی نیز لازم می آید. از مفاد مجموعه پیام هایی که در باره سپنتا آرمیتی و وظایف و خصال وی سروده شده چنین بر می آید که فروتنی این سرور زمین گذشته از تسلیم وی در برابر او امر و خواسته های او را مرزا یمان، تغذیه و نگهداری ابناء بشری است.

به هر ترتیب، در میان امشاسپندان، سپنتا آرمیتی تنها نمونه و یگانه فرشته ای است که ردپا و اثری از وی به سان الوهیت در میان آریائیان نخستین (هند و ایران) می توان یافت. در ریگ ودا کتاب مقدس هندیان از آرمیتی هم چون فرشته خاص یاد شده است، و به حدی شخصیت، خصایل و وظایف وی در ریگ ودا شباهت به اوستا دارد، که ما نمی توانیم تفاوتی میان شخصیت های دو گانه وی در آن کتاب نیز از هم باز یابیم. در آنجا نیز ترجمه و درك معنای لغوی نام وی و تفكیک و مدلل نمودن معنای دو گانه نام وی هم چون سایر امشاسپندان احتیاج به دقت و تبحر کامل دارد. به نظر مفسرین هندی به ویژه سایانا Sâyana آرمیتی که سانسکریتی آن آرامتی Aramati است، به معنای خرد بوده ولی عجیب تر آنکه مکرر این نام به معنای زمین است^{۱۳}

۱۲ - بند یکم از یسنای سی و هشتم . . . imam-äat . zäm . genabîsh
hathrû . yazamaide

13. Grossman, *Wörterbuch* sub voce ; Spiegel Eranische Alterthumskunde vol, ii , P, 38

۶ و ۵ هه‌اوروات و امرتات،^{۱۴} يك زوج جدا نشدنی هستند . اسامی آنها

به معنای «شکست ناپذیر - نگهبان نيك، تندرستی» و «زندگی لایزال و فنا ناپذیری است... آنان بر آب‌ها و گیاهان فرمانروایی می‌کنند . اوستا به این روشنی این دو صفت آنان را تثبیت نمی‌کند ؛ و ما برای صحت و تأیید این مبحث، شاهد از نریوسنگس Neriosength که به ترتیب نشانه‌های موجود در آن تناقض و تباینی با اوستا ندارد می‌آوریم . در اوستا نیز، آب و گیاه همیشه با هم و زوجاً ذکر شده‌اند .^{۱۵}

دعای زیر خصایل و خصوصیات این دو فرشته را روشن می‌سازد :

Haurvatbatem . ameshem . spentem . yazamaide .
yairyam . hushitim . yazamaide . saredha . ashavana . ashahe .
ratavô . yaz... Ameretatem .
ameshem . spentem . yaz... fshaoni . vathwa . yaz . aspînacha .
yavinô . yaz... gaokerenem . surem... mazdadhâtem . yaz^{۱۶}...

« ما هه‌اوروات امشاسپند رامی‌ستاییم؛ ما جایگاه نيك (محل سکونت دایمی)

را می‌ستاییم و سال‌ها را و سروران پرهیزگار و مقدس را »

ما امرتات امشاسپند رامی‌ستاییم، ما مزارع و گله‌ها را ستایش می‌کنیم ؛ ما درخت گائو کرنا Gaokerna را که محکم‌تر از همه بود و مزد آفریده است، می‌ستاییم .
در اینجا هه‌اورواتات بر مساکن و امکان و یث‌ه سکونت فرمانروایی میکند ؛ و چون ایجاد هه‌اقامتگاه دایمی به خصوص در بیابان‌های خشك و بایر خاوری ایران بسته به وجود آب است، فرمانروایی وی بدین وسیله توجیح می‌گردد،

امرتات بر مزارع و کشتزارها و گله‌ها حکومت می‌کند؛ چون که او مسبب رویش نباتات و میوه گیاهان بوده و نگهداری از درخت گائو کرنا که خود شاه گیاهان

۱۴ - قابل مقایسه با دارمستتر. - (Haurvatât et Ameretât, in the

Bibliothèque de L'ecole des Hautes Etudes, XXIII, 1775

۱۵ - بند شانزدهم یشت پانزدهم ؛ بند سی و دوم یشت نوزدهم . قابل مقایسه با بندهای

نود و سوم و نود و چهارم از یشت هشتم، جایی که آب و گیاه با تولد زرتشت رو به ازدیاد و فراوانی نیاد .

۱۶ - بند هفتم و نهم از سیروزای دوم (Sirozah II)

است وابدیت وبقا میبخشد، بهعهده اوست .

ارتباط بین معنا و مفهوم نام های مطلق و مادی ها و اوتات و امرتات خیلی روشن تر از نام های سایر امشاسپندان است؛ هه اوروات را اگر به معنای سلامتی آن ترجمه کنیم با توجه به این که وی سرور آب هاست و آب در حفظ سلامتی و زدودن کثافات چه نقشی دارد، ارتباط واقعی و مشخص بین دو نام مطلق و مادی وی (سلامتی و آب) روشن می گردد .

yazata. dumma. yayata, frâ - âpem ,.. yaskahe .
 apanashtahe . mahrkahe. apanashtahe ^{۱۷}. - yô. vo. âpô .
 vaguhîsh. yazâits, ahuranîsh. Ahurahe... ahmai... tanvo .
 dravatatem...^{۱۸}

بیاید شما ای ابرها با آب های تن... تا ناخوشی و ناسلامتی را به زدایید، تا مرگ و نیستی را به دور بریزید . هر آنکس که بد تو پیش کشی می دهد (برای ت قربانی می نماید) تو آب های خوب، تو دختران اهورا ... به آنان به بخش سلامتی تن را.

از گیاهان نیز چیزهایی مشا به فوق درك می کنیم. بنا به خواهش تری تا Thrita اهورا مزدا سبب گردید تا گیاهان مفید و سالم و سود بخش برای موجودات انسانی و حیوانی جوانه بزنند» برای زدودن و از بین بردن ناسلامتی و مرگ ^{۱۹} . از جمله این گیاهان سالم و سودرسان، گیاه هوما Haoma می باشد که هم چون گیاه سودمندی ستایش شده است؛ این گیاه مرگ را دور ساخته و سلامتی بدن، عمر دراز و توانایی زیستن می بخشد ^{۲۰} . در خاتمه بایستی توجهی به هومای سفید White Haoma که لذت و بقا عطامی کند، نمود .

۱۷ - بند دوم از وندیداد بیست و یکم

۱۸ - بندهای دهم و یازدهم از یسنای شصت و هشتم.

۱۹ - بند سوم از وندیداد بیستم .

(paitishtate e. yaskahe . - paitishtatêe . mahrkahe).

20. [Baeshazya, duraosha-dravatâtem. tanvo . dareçho - jitim. ushatanche.] (و بندهای دوم، چهارم، ششم و نوزدهم یسنای نهم)

در يك كلمه: آب و گیاه ، سلامتی ، عمر طولانی، خوشی و ابدیت می بخشند .
 همین دو صفت اصلی سلامتی و فنا ناپذیری است که موجب عظمت و بزرگی شخصیت فردی
 این دو امشا سپند می گردند. هه ارواتات و امرتات فرماندهان این دو (آب و گیاه) بوده و
 به علت همین پیوستگی حاصله که عبارت از سلامتی و زندگی دراز است ، زوجی جدا
 نشدنی هستند .

۳- عناصر و ایزدان عنصری

3- The Elements and Elementary Yazatas .

آتش یکی از ایزدان . آتش دشمن و رقیب دهاکا . نریوسکجه . نریوسکجه و سراوشا مصاحبین میترا (مهر) . سرودهای برهمنیان و فرشتگان جنگنده . نارا کامسا آیام - نیات . آیام نیات پسر آب . آیام - نیات در سرودهای ودایی و آریائیان پیش از زرتشت . ابرها مسکن آیام نیات . آیام نیات برق نورانی یا غرش باد طوفانی یا فرو ریز بارانهای ثمربخش . زمین عنصر مقدس . آب و زمین ، عناصر مقدس مورد احترام فرزندان زرتشتی اردوی سورا و رودخانه اکسوس . آناهیتا عامل طوفان ، سیل و آب . آناهیتا ایزد آب . آناهیتا ایزدماده - وایو و اتا ایزدان هوا و باد طوفان زا وایو نیایش دختران باکره - وایو میدان جنگ . وایویار مظلومین و دشمن ستمکاران وایو آوردین . وایو مظهر نیرو و جنگ باسینه ای فراخ و نظریه رعد و برق .

در نگارش بالا روشن شد که اشاو هیسته . امشاسپند آتش است و هه اروانات امشاسپند آب ، اولی مظهر فروغ ایزدی و دومین بخشاینده سلامتی است . این دو فرشته نقشی عمده و اساسی در او ستاد دارند . اما تشخیص و درك این مطلب ، خواه این که شخصیت مطلق و خواه شخصیت مادی آنان مورد نظر باشد ، بسیار مشکل است .

نیازی به شرح و توصیف نفوذ و عظمتی که آتش مقدس در میان زرتشتیان دارد ، در این مقاله نیست ؛ زیرا آتش و درجه تقدس آن در این مذهب بر همگان آشکار بوده و تقریباً سمبول این آیین محسوب می گردد . این مطلب را در بخشی تحت عنوان « نیایش ها و رسوم خانوادگی » مورد بحث قرار داده ام . پس از مطالعات فراوان تقریباً به این نظریه که آتش یکی از ایزدان است رسیده ام . اما در جایی که تنها خودش مورد بحث باشد ، ناپیدایی و لمس ناپذیری مادی و معنوی این ایزدان بسیار آشکارتر از سایر جاها ظاهر شده و اهمیت می یابد .

آتش زمانی نیم جنبه مادی و نیم جنبه معنوی پیدا می کند که در نیمه شب

مردی را برای تیز کردن آتش (به حدی که خاموش نگردد) از خواب بیدار نماید .
این تیز نمودن آتش بانیایشی مخصوص توأم و هم زمان است .

نقش دیگری از این تظاهر دو گانه در ادعیه های چند که در آغاز تشریفات مذهبی خوانده می شود، جلوه گری می کند، زمانی که می گوید: ماتورا دعوت می کنیم ای آتش، تو را ای پسر اهورا مزدا !^۱ . بدون شك آتش در اینجا خیال جلوه گری به سان ایزد را دارد . اما در همین موقع مؤبد هم چنان که کاملاً از روش نیایش آشکار است، آتش پاك را که در یزشتی گاه (آتشدان) می سوزد و به سان آفریده ای بس مقدس و آسمانی است ، در نظر دارد .

زمانی که گفته می شود ، آتش و وهومینو علیه آن گره مینو برای جلو گیری از آسیب زدن وی به پامی خیزند ، چه بسا آتش همان اشاو هیشته ای امشاسپند می باشد^۲ . آتش در اکثر پیام هایی که نام و وهومینو و اشاو هیشته با هم ذکر می شوند ، در حقیقت خود اشاو هیشته ای امشاسپند است که همانند دشمن ورقیب دها که **Dahaka** جلوه گری می کند .

Yahmî . paiti . pareqäite . spentascha . mainyush
agrascha . aetahmi . paiti . at . aqarete . adhät . ashtc .
fragharechayat . asishte . kataraschit . spentô . mainyush
ashtem . fragharechayat . vohucha , manô . ashemcha .
vabishtem . ätarememcha . Ahurahe . Mazdäo . puthrem .
agrô . mainyush . ashtem . fragharechayat . akemcha .
manô . aeshmemcha . khravîdrûm . azhîmcha . dahäkem
spityuremcha . yimokerentem . Adbät . frashe . häm .
räzayata . ätarsh . Mazdäo . Ahurahe . uiti . avatha .

۱- Nivaedhayemi . hankärayemi . athro . Ahurahe .

Mazdä . puthra . بنددوازده یسنای یکم - بنددوازدهم یسنای دوم و بند چهاردهم یسنای سوم و بند هفدهم یسنای چهارم

2- [vat . titarat , dgro mainyush dahêm . ashahe .

] antare . pairi-avätem . vohucha . mano . atarshcha .
از یشت سیزدهم زمانی که اهریمن بر ضد آفرینش نیک راستی، برخاست، وهومن و آتش (اشا و هیشته) بدر آمدند .

maghänô . aetat . qarenô . hangerefshane . yat . aqaretem
 Äat . he . paskät . fradvarat . azhish . thrizafäo .
 duzhdaenô . uta . zakhshathrem . daomno . Inja . avat .
 handaesayaguhe . ätarsh . Mazdäo . Ahurahe . yezi -
 aetat . nyäsäoghe . yat . aqaretem . frä . thwäm . paiti .
 apätha . noit . apaya . uzraochayäi . zäm . paiti . Ahuradhätäm
 thrathräi . ashahe . gaethnam .^۳

بند ۴۶ - از برای تابش آسمانی، تسخیر ناپذیر^۴ سپنتامینو و انگره‌مینو
 جنگیدند. (جهت حفظ بقا)

هریک از ایندو چالاک‌ترین پیک‌های خود را به پیش فرستادند .
 سپنتامینو ، وهومینو (منش نیک) ، اشا وهیشتا (بهترین راستی) و آتش
 اهورامزدا را به سان پیک خویش فرستاد .

اما ، انگره‌مینو ، اکم‌مینو (منش زشت) ، ایشما Aeshma را با بیزه خونین
 و اردهاک Azidähaka (ضحاک) و سپی‌تورا Spitura اره‌کننده جم Yima
 را هم چون پیک خویش اعزام نمود .

بند ۴۷ - سپس آتش اهورامزدا زبانه کشید (به پیش رفت) در این اندیشه
 که فروشکوه آسمانی را من خواهم ربود .

اما از پس وی ارّی‌دهاک سه پوزه زشت منش شناخته ، ناسزاگویان چنین
 گفت .

بند ۴۸ - کنار رو! بگذار تا آذر اهورامزدا را به بینم؛
 اگر از آن دست نداری، نخواهم گذاشت از این پس بر زمین به تابی. به‌طوری
 که نتوانی برای حفظ پرهیزکاران اهورا مزدا آفریده روشنایی دهی .

۳ - بندهای چهل و ششم الی پنجاه و یکم یشت نوزدهم موسوم به زامیاد یشت (کیان یشت)

۴ - مترجم آلمانی فر (کیانی) را به heavenly radiance یا تابش آسمانی
 (درخشش آسمانی) ترجمه نموده است. ولی آقای استاد یورداد این واژه را به همان فرپاری
 کنونی فر که مورد درخواست خواستاران بسیار بوده و از نشانه‌های ویژه پادشاهانی مثل جم،
 فریدون و گرشاسب بوده، ترجمه نموده است .

آنگاه آتش اجازہ داد تا تابش آسمانی به دست نیامدنی از میان
دستانش بلغزد .

بند ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - دهاك آن را تصرف کرد، اما آتش وی را مجبور به
واگذاری مجدد درخشش آسمانی (فر) نمود . آنگاه این فر به دریای فراخکرت
vouro-kasha واورو کشه جست .

در اینجا آتش در عمل هم چون پندار، گفتار و کردار معرفی شده است؛ وی
يك ایزد ویژه است. اما در اکثر حالات ما مجبوریم تنها توجه به حالات نخستین و
نادر وی به کنیم؛ فی المثل زمانی که آتش به طبقات مختلفی تقسیم می گردد .

به همین ترتیب درباره هورنو^۵ hvareno (تابش آسمانی) که به احتمال بسیار
زیاد يك نشان الهی است و خود از الوهیت تنها ، جداست، نیز باید فکر کرد. به عبارت
دیگر ما می توانیم منصفانه و با ظنی قریب به یقین چنین به پذیریم که نریوسگه
Naryo-sagha ، هم چون يك ایزد آتش (آتش مقدس) است .

نریوسگه پیگ اهورامزدا است^۶، و درست هم چون اگنی Agni خدای
آتش ریگ ودای هندیان که به منزله پیک خدایان است ، می باشد .^۸ در حقیقت
اهورامزدا ، آتش را به سان برق و حرارت آفتاب به زمین فرود می فرستد . و از این سوی
زبانهای آتش که بر فراز یزشت گاههای پرهیز گاران به سوی آسمان دراز است، نیایش
های آنان را به درگاه اهورامزدا بالامی برد . چون آتش مورد توجه اهورامزداست و پیک
الهی محسوب می شود، در حقیقت رساننده نیایش و خواست های الهی به درگاه اهورایی
است، هیچ پیک و رسولی سریع تر و چابک تر از نور در جهانی مری و غیر مری وجود ندارد.
در یکتا پرستی زرتشتیت آشکار است که ماه و خورشید و آتش و فروغ حاصله از آنها به اضافه
فرّ به بدست نیامدنی از جمله مزدا آفریده های مقدس است و به همین علت نیز آتش ،

۵ - مترجم hvareno را نیز همانند تابش آسمانی ترجمه نموده است.

۶- بندسی و چهارم از وندیداد نوزدهم. Ahurahe . Mazdäô . ashto ویا
شاید astö? تجسم مزدا ،

۷- Dūta ، ریگ ودای یکم ، بند دوم و چهل و چهارم.

خورشید و تابش آسمانی در نزد زرتشتیان مورد احترام کامل است .

نریو-سگهه و سر او شاهرد و از جمله همراهان و رفقای میترا^۸ محسوب می‌شوند. وی چوگانی (یا گرژی) در دست دارد که از آن جلوۀ نور و شعلۀ برق قابل مشاهده است. در سروده‌های برهمنیان نیز فرشتگان رزمجو در میدان‌های جنگ مسلح به چنین گرزهای برق خیز هستند . در حال حاضر، برای معرفی و تطبیق موارد فوق با وقایع و نکات مورد نظر ودایی همین کافی است مضافاً بر این که نام نریو-سگهه در اکثر موارد لفظ به لفظ شبیه **نارا کام‌سا** بوده و درست همانند لقب اگنی خدای آتش است.

اشکال آپام - نیات Apam-Napat شکل تطور و تغییر ایزدان آتش به ایزدان آب است. آپام- نیات لفظاً به معنای پسر آب‌ها بوده و به شعلۀ برق معرفی شده است. وی در ابرها زاده شده و در همانجا زیست می‌کند. و به همین دلیل است که به هنگام نیایش نام وی با نریو-سگهه که بدون شك يك ایزد آتش است، همراه می‌باشد، زیرا زندگی وی اغلب با آب‌ها قرین است.^۹

در سروده‌های ودایی نیز از آپام- نیات یاد شده است. وی مورد پرستش و نیایش آریائیان قبل از ظهور زرتشت نیز بوده است . در ودای هندیان نیز آپام - نیات آتشی است که در ابرها می‌زید . در اینجا آب‌های بکر و دست نخورده وی را شیر داده و تغذیه نموده‌اند تا این که از دل ابرها با اشعای نورانی و شکوهمند بیرون آمده است. آپام- نیات درست در چنین هیئتی در اوستا تصویر شده است .

Berezantem . ahurem . khshathrîm . khshaetem .
apâmnâpâtem . urvâtaspe . yazamaide . arshâem . zavanôsum .
yô , neréush . dadha . yô , neréush . tatasha . yô . upâpo , yazatô
srut-gaoshotemô . asti . yazamnô^۵

۸- بند پنجاه و دوم یشت دهم (مهر یشت). در بند سوم یسنای پنجاه و هفتم در کنار نام سراوشا نیز نریو-سگهه آمده است.

۹- بند پنجم ازیسنای یکم. بند پنجم ازیسنای دوم. بند بیست و سوم ازیسنای هفتاد و یکم. حتا صفت درخشش (khshaeta) آپام نیات را هم چون ایزد آتش متصف نموده است .
۱۰- بند پنجاه و دوم ازیشت نوزدهم .

ما، و سرور بزرگوار، شهریار و ش آپام - نپات تابان را با اسب تیزتکش، می ستاییم .
 دلیری را که نیایش و خواسته ما را بر آورد می کند .
 کسی که بشر را آفرید، کسی که بشر را شکل بخشید .
 ایزد آب که به نیکی ستایش نیايشگران را می شنود .

در اینجا می بینیم که آپام - نپات طبق ایده زرتشتیت در کار آفرینش دست داشته است ؛ شکل بخشیدن مردم روشن ترین و نمایان ترین صفتی است که به وی نسبت داده شده است . این مطلب با تصورات و دایه درباره آپام - نپات منطبق است، جایی که می گوید
 پسر آب ها، با توانایی خدایی خویش تمامی موجودات را آفرید .^{۱۱} . به ویژه جایی که می گوید :

Apam- napäose. tho. äpô. Spitama . zarathushtra .
 aguhe. astavaite. shoithrô. bakhatäo. vîbakhshaiti. vatascha
 yô. darshih. awzh. datemcha. qrarenô. ashaonamcha.
 frvashayô.^{۱۲}

ای پسر سپی تاما ، زرتشت، آپام نپات (با) بادچالاک (واتا)، آب ویژه، زارع
 دنیای زمینی را تقسیم کند. برای فروغ و فرش وی را ستایش می کنیم .
 تصور نمی کنم که آپام - نپات ایزد آب باشد. ممکن است معنا و مقصود این
 باشد که وی درخشش و شعله برق و آوای طوفان خیز و فرو ریز باران ثمر بخش بر روی
 زمین باشد .

ادامه بحث، درباره آب و باران طبعاً زمین را که از جمله عناصر مقدس این
 مذهب است، نیز به گفتار ما وارد می کند. اهمیت آب در زندگی و کشاورزی ایرانیان
 خاوری مبحث بزرگ و جالبی است که به حد کافی در قسمت تاریخ تمدن این ملت به آن
 اشاره نموده ام. به طور خلاصه آنکه این عنصر و در نتیجه زمین و گیاه مورد احترام و تکریم
 فزون از اندازه فرزندانگان زرتشتی می باشد. از مراسم نیایش و مناجات هایی که ذیلا

اشاره می‌شود، چنین مستفاد می‌گردد که آب از جمله عناصر پر ارج ملت اوستا بوده است .

Nivaedhayyemi. hankärâyemi. aiwyô. vaguhibyô .
vîspanämche. apäm. Mazdadhätanäm. vispanamcha.
urvanaräm. Mazdadhatanam ۱۳

«ما بشارت می‌دهیم و پذیراییم تمام آب‌های ثمربخش را، تمام آب‌هایی را که مزدا آفریده است و تمام گیاهانی را که مزدا آفریده است». در اینجا مقصود از آب تنه‌پاک عنصر است. عنصری پاک و مقدس که هه‌اوروانات نگهبان اوست .

ایزدشایسته و راستین آب اردوی سورا آناهیتا Ardvi-sūra Anāhita می‌باشد. احترام به این ایزد ماده، فصل ویردای در یشت‌ها به نام آبان یشت داشته و دارای تاریخچه شیرین و مخصوصی است. من بدین رأی که اردوی سورا نام رودخانه بزرگ اکسوس می‌باشد، عقیده دارم و دلیل شرح و مدحی است که در آبان یشت آمده است .

(Ardvîm. Sûräm- anahitam. yazamaide) . ya. asti .
avavaitî. masô yatha. vîspao, imäo. äpô. yäo. zemä. paiti.
fratachanti. yä. amavaiti. fratachaiti . hukairyât . hacha .
berezeghat . avi . zeayô . vourukashem . yaozenti . vîspe .
karano. zrayä. vourukashaya. ä. vîspo. maidhyô. yaozaiti.
yat. hîsh . sûra . anahita . yeghe . hazagrem . vairyanäm .
hazagrem. apaghzhäranäm. kaschitcha. aesham. vairyanäm
kaschitcha. acshäm . apaghzhäranam. chathwäresatem .
ayarebaranam. hvaspâi. noire. baremnäi. ۱۴

« (ما اردوی- سورا آناهیتارامی ستاییم) که به همان عظمتی است که تمام آب‌های فروریز بر زمین هستند. زورمندی که طوفان‌های قوی کوه‌های هوکاریا Maunt Hukarya را به دریای فراخکرت می‌ریزد . تمام کرانه‌های دریا پوشیده از خیزابه

۱۳- بند دوازدهم ازیسنای یکم

۱۴- بند سوم و چهارم ازیشت پنجم- بند سوم و چهارم ازیسنای شصت و پنجم.

گردیده و تمامی وسط دریای فراخکرت بیرون می آیند، زمانی که اردوی سورا آناهیتا به داخل آنها طوفان می وزاند وسیل جاری می کند . کسی که دارای هزار دریاچه و هزار رود است، و هریک از این دریاچه ها و رودها به درازی عبور چهل روز مرد سوار ورزیده طولانی است .»

بدون شك ما در اینجا شعبه ای از يك رودخانه عظیم باشاچه ها و نهرهای فرعی و طوفان خیز آن را مصور و آشکار می بینیم . چنانچه ما به اقامتگاه اصلی آریائیان و مردم عهد اوستا ، آن چنان که از لابلای بخش های جغرافیایی متن اوستا هویدا است، بنکریم، در این مورد که اردوی سورا بدون شك همان رودخانه اکسوس واقع در آسیای مرکزی جایگاه و مبدأ نخستین آریایی نژادان است، نخواهیم داشت . زیرا در جهت عکس این فرضیه، هیچ عقیده ای برای ما باقی نخواهد ماند . ما نمی توانیم محملی صحیح و منطبق با واقع ترازا آنچه که نخست گفته شد، بیابیم . این حقیقتی است که بدون توجه به رودخانه اکسوس (اردوی سورا) مانمی توانیم آناهیتا را بر بند های سوم و چهارم یشت فوق توجیه کنیم . ولی اگر ما این دو بند را طبق شرح فوق بپذیریم و قبول کنیم که آناهیتا ایزد آب بوده و رود اردوی سورا یا اکسوس که سیراب کننده مسکن آریائیان نخستین بوده ، سمبول وی بر روی زمین است ، توجیه این مطلب کاملاً امکان می یابد . با توجه به همین ایده است که کلمات ذیل تو گوئی از دهانش بیرون می آید .

Mana. raya. parenaghacha. pasvascha. staoracha .
upairi. zam. vîcharenti. mashyacha. bizangra. nipayemi .
vîspa. vohu. mazdadhata (asha-chithra). mänayen. ahe .
yatha. pasâm. pasu-vastrem . ۱۵

«... از فروشکوه من است که گوسپندان و گاوها بر روی زمین در چرا هستند و بشرهای دوبا (بر روی زمین در گردشند) . من تمام چیزهای خوب مزدا آفریده را نگهداری می کنم، همان سان که آغل کله را پناه می دهد (یا گرك و پشم آنان را حفظ می کند)
» در حقیقت از بزرگترین و مقدس ترین ایزد نهرها و رودها تا ایزد کلیه آبها

تنها يك گام كوچك فاصله موجود است . اردوی سورا آناهیتا از جمله ایزدانی است که در اوستا، از همه بیشتر قابل لمس بوده و وجودش از سایرین آشکارتر است . آناهیتا به منزله ایزدی ماده به ویژه در زمره اللهه جنس مؤنث است. وظیفه و کاروی در این مقام چنین تشریح شده است .

ya. vîspanam. arshnäm. khshudrão . yaozhadhaiti .
yâ. vîspanam. hairîshînam. zathäi. garewän. yaozhdadhaiti
yâ. vîspanam. hairishîsh. huzamito. dadhaiti. ya. vispanam
häirishinäm. daitîm. rathwîm. paema. ava. baraiti. ۱۶

« آنکس که نطفه‌ی مردان را تصفیه می‌نماید. آنکس که رحم زنان را برای زایمان آماده می‌سازد، کسی که زایش زنان را آسان می‌سازد، کسی که شیر خوب، فراوان و به موقع به تمام زنان می‌بخشد . »

به دسته ایزدان آب و آتش بدون کوچک‌ترین درنگ می‌توان وایو Vayu یا رمن Raman و واتا Vata ، ایزدان هوا و باد طوفان‌زا را اضافه نمود .

همانند تمامی ایزدان طبیعت ، وایوو واتا نیز در تاریکی‌ها و زوایای اوستا پنهان شده‌اند. ایزد دومین باواژه توانا تراز همه یایگانه توانا توصیف شده و مزدا آفریده است.^{۱۷} پیش از این ما هیچ گونه خبری از وی نداشتیم. وایو فضای وسیعی را در اختیار دارد و ملقب به توانا و تندرو است . نفوذ وایو در حد متوسطی ، وسیع و گسترده است؛ و به هر حال به قدرت می‌توان گفت که آیا وی رابطه‌ای مستقیم با طبیعت خویش همانند ایزد هوا دارد یا نه. دختران بی‌شوهر و با کره به درگاه وی برای بدست آوردن شوی شایسته دعا می‌کنند. زیرا وی در این راه به آنان کمک کرده و برای آنان راه به وجود آمدن فرزند راهموار می‌سازد.^{۱۸} به هر حال نام وی در بحران جنگ مورد نیایش سربازان متخاصم است، زمانی که حاکم ستمگری بر سرزمین آنان سلطنت می‌کند، زمانی که کفار و بدعت گذاران به دین مقدس و پاک آنان حمله می‌کنند ، یا هنگامی که شخصی

۱۶ - بند دوم از یشت پنجم

۱۷ - بند سیزدهم از وندیداد نوزدهم و بند سوم از یسنای چهل و دوم .

۱۸ - بند سی و نهم از یشت پانزدهم. (رام یشت)

آنان را به دست دشمن سپرده و یا آنان را لوداده و گیریندازد ، وایوبه کمک آنان
می‌شتابد^{۱۹}

خلاصه آن که وایورامی توان با صفاتی مثل توانایی ، نیرومندی و یاور جنگجویان
در مراحل خطر و نیاز توصیف نمود. وی ترس و هراس را از سوار و توسن دور ساخته و
دشمنان را به دور می‌ریزد و از همین جاست که برای وی چنین آمده است^{۲۰}

Vayush. aurvô. uskât. yâstô . derezrô . yaokhdhrô .
perethu -varô... anakhrûidha- doithra. yatha. anyaoschit.
khshathrât.khshayamnâo. hamokhshathrô. khshayamnâo^{۲۱}

وایو جنگ جو. مسلح، توانا ، نظامی ، بلند بالا. با سینه‌ای فراخ و نظری
رعده‌ش، و همانند فرمانروایان دارای قلمرو پادشاهی است.

۱۹- بندهای چهل و نهم و پنجاه و دوم از یشت پانزدهم (رام یشت)

۲۰- بندهای پنجاه و سوم از یشت پانزدهم (رام یشت)

۲۱- بندهای پنجاه و چهارم از یشت پانزدهم (رام یشت)

۴- ستاره ایزدان - (ایزدان اختری)

4. Star - yazatas .

خورشید- ماه . ستارگان بی آغاز-تیشتریا - فره وشیان - آفتاب دشمن اهریمن- خورشید چراغ روز و ماه چراغ شب - اپوشارقیب تیشتریا . سه ته و سه یاور تیشتریا . فره وشیان یاوران و حافظین ارزاق و مأموران آبادانی .

در میان ایزدان اختری ، خورشید (Hvare) ، ماه (Mäogha) و ستارگان بی آغاز (Amaghra Raoehao) شایسته توجه و رسیدگی فراوانی هستند . تیشتریا یا ستاره باران را نیز می توان در زمره این ایزدان به حساب آورد و به همین ترتیب احتمال میرود که روان های گذشتگان یا فره وشیان Fravashis نیز از جمله ایزدان اختری باشند .

چون در نگاشته خویش تحت عنوان تاریخ تمدن در مقاله ای به نام **جهان** در این باره بحث کافی نموده ام ، لذا در این قسمت به اختصار کوشیده و از خوانندگان عاقلمند خواهش می کنم به آن قسمت مراجعه نمایند .

آفتاب که آورنده نور و روشنایی است ، سرکرده دشمنان و مخالفین اهریمنان است . او دیده آسمان و چشم اهورامزداست . ایزد آفتاب هم چون شخصی که بر ارا بهای درخشنده سوار باشند ، هر صبحگاهان چهار اسب آسمانی ارا به وی را از خاور به باختر می رانند . همان سان که خورشید چراغ پر فروغ روز است ، ماه نیز چراغ شب است . رشد گیاهان را به نفوذ پنهانی وی نسبت می دهند . صفت شایسته توجه ماه دارا بودن **تخمه گله هاست** . (گوچتر Gaochitra) . و از همین جاست که نفوذ وی از تکثیر و ازدیاد رمه ها روشن می گردد .

چه بسا مقصود از روشنایی های بی آغاز ، خود ستارگان باشند که پیشوا و سرکرده آنان تیشتریا ، ستاره باران بوده و در سری ستارگان دب اکبر است . این ستاره در نیمه تابستان طلوع کرده و هر چه اقامت وی در آسمان طولانی تر گردد ،

زودتر باران پائیزی شروع خواهد کردید و گرما زودتر زایل خواهد گشت و به همین جهت نیز مورد توجه و احترام است . از این شرح چنین برمی آید که وی بخش کننده باران است . هم اوست که چشمه های آسمانی را گشوده و موجب افزایش آب های نهرها و جویبارها ، رودخانه ها و دریاها می گردد . رقیب وی ازدهای گرمی موسوم به اپوشا **Apaosha** است که پس از يك نبرد نومیدانه شکست می خورد . یاور و هم کاریشتریا در عمل بخش و تقسیم آب های روی زمین سه تهِ وِیسه **Satavaesa** می باشد که به نظر من و کا **Vega** و جزو دسته لیرا بوده و شبیه به چنگی موسوم به چنگ رومی یا چنگ عطارد است .

با پرداختن به فره وشیان یا **روان های نیاکان** ، مجدداً ما با سنن و قواعد مذهبی زرتشتیت مواجه می گردیم . من بخشی ویژه ارواح نیاکان نگاشته و درباره آن به تفصیل سخن رانده ام . اینان مددیاران و کمک کاران مواقع ضروری و خطر هستند . این ارواح ، نگهبان اقامتگاهها ، مخازن آب و مأمور آبادانی هستند . اینان در زمان جنگ به کمک شتافته و حافظ ارزاق مردم هستند . نظام طبیعت و قوانین وابسته آن ، به یآوری اینان نیاز دارد .

علت این که اینان را در زمره ستارگان منظور داشته و مقدس می شمارند شاید این باشد که مسکن و مأوا در کنار ستارگان داشته و با آنان و نگهبانان آسمانی در يك جا می زیند .

۵- ایده‌های مطلق به‌سان اسامی آفریده‌های روحانی

5- Abstract ideas as names of Spiritual Beings.

دینه – ماتره‌سپنتا و سوکه و اژه‌های مقدس . ارشئات ورشن . ارشئات فرشته‌درستی، رشن فرشته‌و داد . یارسایی ، دادگستری ، دانایی و دور بینی صفات برجسته رشن. اوپرتات دمویش اوینم وافریتی ورساتات . ورتراغنه مظهر پیروزی ورتراغنه در دوره‌هند وایران قبل از زرتشت. سراوشا مظهر فرماندهی – اشی مظهر پرهیزکاری – اشی‌بخشنده زرویسم و زیبایی کثوش اوروان و نقش وی در پیشرفت امور زراعی و گله‌داری. استغائه و طلب یاری کثوش اوروان از اهورا و ظهور زرتشت سپنتمان .

آئین اوستا دارای اختلافات اساسی با سایر مذاهب ملل دیگر بوده و به‌ویژه در مواردی که اجزاء حسی و مادی با اجزاء روحانی و اخلاقی مواجه می‌شوند ، این موارد اختلاف بیشتر از پیش نظر گیر می‌گردد . اسامی امشاسپندان شش گانه که از جمله والاترین و پر ارج‌ترین روان‌های روحانی هستند و هر یک متصف به‌صفتی از خصایل الاهی بوده و هر کدام مسئول و مأمور یک آفریده مادی الاهی هستند ، از جمله همین موارد خاص و نظر گیر است .

به‌همین دلیل است که فرورفتن اینان در قالب‌های مقدس و اسامی روحانی آنان که آنها را در زمره فرشتگان و ملایک خاص قرار می‌دهد و جلوه مادی آنان که آب ، خاک ، آتش و گیاهان را در نظر معتقدانشان محترم و مقدس میدارد ، برای ما زیاد تعجب‌آور و حیرت‌انگیز نیست .

در اینجا قصد آن ندارم که واژه‌هایی چون دینه **Daena** به‌معنای «آیین مقدس یا شریعت» و ماتره سپنتا **Mathra Spenta** به‌معنای «کلمه مقدس» ، یاسو که **Sauka** به‌معنای «فیض و برکت» را که به‌هنگام نیایش و مناجات به کار می‌روند ، تشریح و تفسیر کرده و در شمار ایزدان بیاورم . اینان واژه‌های مقدسی هستند که ارزش معنوی آنان در خودشان نهفته و در موقع تلاوت ، ایجاد حس احترام ، طلب حضور و

شوق می نمایند . چنانچه شخصی به هنگام نیایش با احترام تمام این نامها را به زبان آورده و طلب حضور آنان را بنماید ، نباید تصور کرد که اینان در زمره ایزدان حقیقی هستند ، در حقیقت تشریح تفاوت و امتیاز اینان با ایزدان حقیقی کار آسانی نیست . از جمله این ایده های مطلق می توان از ارشئات یا ارشتی (یا اشتاد) *Arshtat or Arshti* که به هنگام نیایش با نام رشنو یا رشن *Rashnu*^۱ خوانده می شود ، نام برد . هردو این ایزدان هم چنانکه از لفظ اشتقاقی نامشان مستفاد می شود ، اساساً از یک مأخذ و مصدر می باشند .

به هر حال ، رشن ، بدون شك فرشته و داداست . وی را پارسا «*Ashavan*» و داد گر «*Razishta*» و دانا «*Vaidhishta*» و تمیز دهنده^۲ «*Vichôistare*» کسی که از دورها نیز با خبر است و دوراندیش «*Durae darshtema*» می خوانند و به طور خلاصه آنکه وی ایزدی است که دیدگان تیزوی همه چیز را در همه جا و در همه حال می بیند . هر چند در نهانخانه ترین و پنهان ترین و دور افتاده ترین نقاط باشد . بنا براین به آسانی روشن می گردد که وی دشمن و یثر دزدان است ، نه تنها دزدانی که در تاریکی شب مبادرت به دزدی می کنند ، بلکه هم چنین کسانی که در روشنایی روز دست به مال غیر می یازند .^۳ هم چنین از شرح فوق روشن می شود که چرا داد گری از جمله صفات اوست ، زیرا توزین کننده نیکی های مردم و بدی های آنان در روز واپسین نیز هم اوست . و باز هم این ایزد دانا است که نتیجه توزین و تکلیف همه مردم را اعلام کرده و تعیین می نماید .

بنابر این چنانچه ما به ارشئات به سان الاله و فرشته داد گری بنگریم ، راه خطا و اشتباه نه پیموده ایم .

شماره ایده ها مطلق طبق د کترین زرتشت و محتویات اوستا که دارای احترام فراوان بوده و به هنگام نیایش با ایزدان می آیند ، نسبتاً زیاد هستند . بعضی از آنان

۱- یسنای یکم بند هفتم - یسنای دوم ، بند هفتم .

۲- بند هفتم از یشت دوازدهم *vichostare* از ریشه *vichit* ؛ *Parakavistema*

۳- بندهای هفتم و هشتم از یشت دوازدهم .

کاملاروشن و قابل درک نیستند. در میان ایده‌های مشکوک می‌توان از «پیروزی»، *Uparatāt* و سنت کهن *Damoish Upanama* که شرح مطمئن و متیقنی در باره آن نمی‌توان ارایه داد و «دعای خیر» *Afriti*، مردم پرهز کار که مالک و صاحب قدرت الهی است و سرانجام از رساستات *Rasâstat* که معنایی شبیه به عدل و انصاف دارد، نام برد. ورتراگنا، (ورترغنه) *Srausha, Ashi - Vagvi* (سراوشا و اشوی و صوی -) *Verthraghna*، از جمله ایده‌های مطلق آشکارتر اوستا هستند. ورتراغنه، بدون شك به معنای پیروزی است. این معنا کاملاً هنگام نبرد آشکار می‌گردد:

Kva . asti . verthraghnahe . Ahuradhâtahe . nâma . azbâitish? Kva . upastûitish ? Kva . nistvîitish ? ... yat . spâdha . hanjâsaonte . rashtem . rasma . kataraschît . vishtâ-oghô . ahmya . nôit . vanyâonte . jataoghô . ahmya . nôit . jangâonte yatârô . pourvô . prâyazâite . omô . hutâshtô . huraodhô . verethraghnô . Ahuradhâtô . atârô . verethra . hachaite . «۴»

[ورتراغنه (بهرام) رامی ستاییم. زرتشت از اهورا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاک، ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس] کجا نام ورتراگنه - (ورتراغنه - بهرام) برده ووی را به یاری خوانند؟ کجا اوراستایش و کجا اورانیایش کنند؟ (آنگاه اهورا مزدا گفت) زمانی که دو سپاه مخالف برابر یکدیگر به ایستند و صف آرایی کنند. سپس هیچ کدام از آنان پیروز نخواهند شد و یا شکست نخواهند خورد مگر کسی که ستایش نماید بهترین آفریده را، نیک توانا را، ورتراگنه را، کسی را که اهورا آفریده است، پیروزی نصیب او خواهد شد.

این اوست (بهرام است) که به مبارزین صف بسته میدان رزم فرمان می‌دهد.^۵

۴- بندهای چهل و سوم از یشت چهاردهم موسوم به بهرام یشت. (ورتراگنا یا ورتراغنه همان بهرام است. مترجم برای جلوگیری از اطالة کلام قسمت‌های لازم را ذکر نموده است و این جانب برای فهم خوانندگان قسمت نخستین را در پرانتز آورده‌ام.)

۵- بند چهل و هفتم از یشت چهاردهم، بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم که با همراهی مهرورشن در میان صفوف آراسته جنگ رفته پیرسد چه کسی به مهر دروغ گوید وجه کسی از رشن روی گرداند، بچه کسی من باید خوشی و مرگ بخشم. منی که آن را به جای توانم آورد (ص ۱۲۹ شت‌ها)

این اوست که مهاجمین را تارومار کرده و شجاعانه آنها را بیرون می‌راند.^۶
وی دستان بدقول‌ها و عهد شکنان را از پشت می‌بندد، وی قوهٔ بینایی آنان را
می‌گیرد، او گوش‌های آنان را کر می‌کند، و پا‌های آنان را طوری فلج می‌سازد که
قادر به هیچ گونه حرکتی نیستند.^۷

هم‌چنین ورتراغنه به‌مثل مرد ثروتمندی تصویر شده که مجهز به چهارشمشیر
یکی زرین قبضه و دیگری جواهر نشان، سومی زینت شده و چهارمی پر تجمّل
می‌باشد.^۸

سرانجام بایستی خاطر نشان ساخت که ورتراغنه را با واتا، ایزد طوفان سخت
یکی دانسته‌اند. و این مطلب ایندرا یا وریتراهن Vritrahan ریگ ودا، خدای
جنگ‌های طوفانی و رعدی علیه ازدها‌ها را به‌خاطر ما می‌آورد. در حقیقت ورتراغنه
ردپا و اثری از خدایان طبیعیون دورهٔ هندوایران قبل از ظهور زرتشت است. که در این
آیین مطابق ایدئومخصوصی و تقداده‌شده و جلوه‌گری می‌کنند. ورتراغنه در مذهب زرتشت
دیگر فاقد منصب خدایی است. طبق عقاید مزدیسنائیان ورتراغنه از نظر جنگجوی
طوفان و رعد زیاد مورد توجه نیست و در عوض وی فرشتهٔ پیروزی است و پرهیزکاران به
باری وی در جنگ با بی‌دینان نیاز دارند و به‌هر حال پیروزی خود را مدیون کمک‌های
وی می‌دانند.

۶- بند شصت و دوم از یشت چهارم: بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، کسی که صفوف
رزم را از هم بدرد. کسی که صفوف رزم را به تنگنا اندازد. کسی که صفوف رزم را پریشان
سازد... (ص ۱۳۳- یشت‌ها. جلد دوم- نگارش استاد پورداود)

۷- بند شصت و سوم از یشت چهاردهم: بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، وقتی که بهرام
اهورا آفریده در صفوف رزم برانگیخته، قریه‌های
(رستاق‌های) متحده... دست‌های مردمان پیمان‌شکن را
(دروغ‌گویان به مهر را) از پشت سر به بند دو چشم‌های
آنان را بپوشاند و گوش‌های آنان را کر کند. کسی نتواند
یا بیرون نهد. کسی نتواند مقاومت کند (صفحه ۱۳۳ جلد
دوم یشت‌ها - نگارش استاد پورداود).

۸- بند پانزدهم از یشت یازدهم (سروش بشت) قابل مقایسه با بند دهم از یسنای

سراوشا، یکی از چهره‌های آشکار و درخشان مذهب اوستاست. سراوشا در حقیقت رسم‌کننده روح اخلاقی و فلسفی است که بر آیین زرتشت نقش بسته است. سراوشا به معنای اطاعت و فرمانبرداری است؛ و به خصوص این فرمانبرداری مختص «کلمه مقدس» و فرامین ویژه آنست. و از همین جاست که سراوشا دشمن اصلی و سرسخت ازدهاها، کسانی که کوشش در راه گمراه نمودن مردم و ادار نمودن ایشان به تخلف و بی‌حرمتی به کلمات مقدس نموده و مردم را به غفلت و سهل انگاری به مبانی و وظایف مذهبی و امیدارند، می باشد.

اهورامزدا، سراوشا را برای ضدیت علیه ایشما Aeshma، ازدهای خشم شدید،^۹ آفریده است. هر آنکس که به آئین مزدیسنا اعتقاد دارد و قوانین زرتشتیت را به کار می‌بندد، کوشش می‌کند تا بر خشم و غضب پیروز شده و آتش غیظ را فرو نشاند. هم‌چنین سراوشا دشمن بوشیاسته Bushyâsta (در پهلوی بوشاسب) دیو مستی و تنبلی است. این دیو انسان را به خواب صبحگاهان^{۱۰} ترغیب می‌کند؛ در حالی که زرتشتیت به عکس مزدیسنائیان را به سحر خیزی برای انجام کارهای روزانه دعوت می‌نماید. به علاوه انجام فرایضی مخصوص و مراسم نیایش مزدا در آغاز روز از وظایف هر زرتشتی معتقدی است. به همین ترتیب سراوشا علیه دیوهای مستی می‌جنگد^{۱۱} زیرا آئین زرتشت پیشنهاد زندگی آرام، ساده و عاقلانه‌ای را می‌نماید.

چنانچه ما بپذیریم که سراوشا به معنای اطاعت از قوانین مقدس مذهبی است، طرح این مطلب که معرفی فرامین و دستورات مذهبی به وی منتسب است، آسان تر خواهد بود. زیرا، این سراوشا بوده که برای نخستین بار تمامی سروده‌های پاک را خوانده است. این اوست که اولین بار، برسم، شاخه‌های مقدس قربانی را به افتخار اهورامزدا، امشاسپندان و میترا، به یکدیگر پیوست. هم‌چنین سراوشا به نام آموزگار شریعت مذهبی نیز نامیده شده است. از جمله ابزارهای نبرد وی همان نیایش‌ها و دعا‌های مقدس است که به کمک

۹ - بند شانزدهم از وندیداد هجدهم ۱۰ - بند چهل و یکم از وندیداد نوزدهم

[Sraosha . ashyô . kundem . bangem . vibangem awajanyat]

۱۱ - بندهای دوم و هشتم و بیست و چهارم از یسنای ینجاه و هفتم

آنها علیه دیوهای فریب کار واغواگر جنگیده و پیروز می شود.^{۱۲}

سراوشا هم چنین از نیازمندان و بی چیزان دستگیری می کند و در رفع نیاز آنان می کوشد؛ زیرا، آئین زرتشتیت کلیه ی معتقدان خود را به دستگیری محتاجان هم-کیش، ترغیب می نماید. وی نیز هم چون میترا نگهبان پیمان ها و عهد بوده و از این صفت ویژه زرتشتیان، حمایت می نماید. وی هم چنین در جنگ ها برای دفاع از آئین زرتشتیت و یاری مدافعین و طرفداران شرکت می نماید؛ زیرا این آیین، شرکت در نبرد به خاطر مذهب و هم کیشان را لازم می شمارد.^{۱۳} وی سرانجام به نام تانو - ماتره (تنوماتره) *tanu - mâtira*^{۱۴} نیز نامیده شده است. «کسی که بدنش کلمه مقدس است،» از این رو اطاعت از او، فرمانبرداری از احکام و دستورات «کلمات مقدس» است تا اینجا آنچه که در اوستا درباره صفات، خصایل و کردارهای سراوشا در یسناها، وندیداد و یشت ها آمده بود، شرح دادم و اکنون نوبت به ایزدماده اش *Ashi* یا بطور کاملتر اش و گوی *Ashi - Vaghvi* می رسد.

اشی پرهیزکاری است که مزدیسنائیان در معنای گسترده تر آن را نظم اخلاقی می خوانند. و به همین مناسبت است که وی را به طور مجازی و شاعرانه ای دختر اهورا و سپنتا آرمیتی و خواهر سراوشا، رشن و میترا و آیین مزدیسنان نامیده اند.^{۱۵} به طور خلاصه آنکه وی نزدیکی تام و عجیبی با کلیه نیکی ها و فضیلت های آئین زرتشتیت دارد.

اشی، نگهبان نظم اخلاقی، بشر را نیروی تشخیص و درك بخشیده تا بین خوبی

۱۲- بند بیست و دوم از یسنای پنجاه و هفتم

۱۳- بند دهم از یسنای پنجاه و هفتم، بند یازدهم از یشت یازدهم (سروش یشت)؛

و بند دوازدهم از یسنای پنجاه و هفتم

۱۴- بند چهاردهم از وندیداد هجدهم،

۱۵- برد شانزدهم از یشت هفدهم؛ و بند دوم از همین یشت بند ۲: دختر اهورامزدا،

خواهر امشاسپندان (است) کسی که با خرد سوشیانت ها فراز آید و آن کسی را که او کامروا ساخته، معرفت فطری بخشد و آن کسی را او به یاری آید که از نزدیک او را خواند و از دور او را خواند. کسی که زور نذر ارت کند (به این می ماند) که زورمند می ر کرده باشد. بند ۱۶: پدر تست اهورامزدا، که بزرگترین ایزدان، که بهترین ایزدان (است) مادر (تست) سیندارمذ. برادران تو (هستند) آن سروش نیک نفس و رشن بزرگوار نیرومند و مهر دارنده دشت های فراخ، کسی که ده هزار دیدبان (و) هزار گوش دارد، خواهر (تست) دین مزدیسنا. (ص ۱۸۷ و ۱۹۰ جلد دوم یشت ها اثر استاد پورداود.)

و بدی تفاوت گذارده و این دو را از یکدیگر تمیز دهد.^{۱۶} به علاوه وی مدافع زناشویی است و از زناکاران و فواحش، کسانی که از نظام اخلاقی و بشری تخلف کرده و سرپیچی می نمایند، به شدت متنفر است. به همین ترتیب اشی از کسانی که به زور مانع زناشویی دختری با نامزدش شوند، گریزان بوده و دشمن آن است.^{۱۷} خانه‌ها از جمله مراکز اصلی فعالیت اشی است و وی اساس عفت و پرهیزکاری را در خانواده مستقر می‌سازد؛ و به همین دلیل است که مردم وی را به خانواده خویش دعوت می‌نمایند.

Ashi.srîra.dämi-däite.mä.avi.asmauem.frashäsa.
mâ.avi.zäm.niurvaese.itha.me.tûm.hämeharaguha.
antare.credhem.nmännähe.srîrahe.khshathrô-keretahe.^{۱۸}

«ای اشی زیبا، ای آفریده آفریدگار؛ بالا به سوی آسمان‌ها مرو، پایین به داخل زمین نرو؛ به داخل خانه من بیا که پاکیزه و خسر وانه است.»

مراحم و الطاف اشی بی‌کران و بسیار متنوع است. از جمله به مردان توانایی و ثروت، زروسیم، جامه‌های فاخر و انگشترهای درخشانده می‌بخشد و به زنان و دوشیزگان، زیبائی، که سرآمد هر بخشایشی است، عطای می‌نماید، که با آن شوهران دلخواه و مورد پسند خویش را بدست بیاورند.^{۱۹} وی که در زمان‌های نخستین هم چون بانی پرهیزکاری با زرتشت دوستی نزدیک داشته، حتا اکنون نیز در بر آوردن و اجابت نمودن درخواست‌های نیایشگران کوشا است.

به نظر می‌رسد که بحث و گفتگو در باره رب النوعی که به هیچ یک از دسته‌جات فوق بستگی ندارد، به طور پیوسته، در اینجا ضروری و لازم است. وی گئوش-اوروان Geush-urvan روان آفرینش، است که به نام درو و اسپ Druväs-pa (در نهمین یشت = گوش یشت) نامیده شده است. معنی لغوی این کلمه به نام روان گاو نر است که در زبان اوستایی و فرس هخامنشی با تلفظ امروزه فارسی آن تقریباً یکسان است.

۱۶- بند دوم از یشت هفدهم. . . khrathwa . frasha (ashi) . [1/ä.
frathanjayeiti . mta . äsnem . khratum , avabaraiti.]

۱۷- بندهای پنجاه و هفتم از یشت هفدهم. (ارت یشت)

۱۸- بند شصتم از یشت هفدهم. (ارت یشت)

۱۹- بند ششم از یشت هفدهم. (ارت یشت)

مقصود از گئوش اوروان ، نخستین روانی است که مزدا آفریده است و هم چنان که بعداً شرح داده خواهد شد در میان آفریده های جاندار اهورایی گاو نخستین آفریده کردگار است. نگهبانی چهاردهمین روز هر ماه سپرده به این فرشته است .

اگر ما عطف توجهی به دوره تمدن زرتشت به نمائیم ، خواهیم دید که کشاورزی و گله داری نقش مهمی در زندگی آنان داشته است ؛ وزمانی که این نکته را در نظر بگیریم که پرداختن به امور زراعی و پرورش گله بر اثر سعی و همت زرتشت و پیروان وی در میان آریائیان چادر نشین رواج یافته ، از اهمیت گئوش - اوروان و تکرار زیاد از حد آن در گاتاها و اختصاص یشت نهم به وی زیاد تعجب نخواهیم نمود . از میان سروده های گاتاها این چنین برمی آید که روان گاوها نخستین آفریده آفریدگار بوده به درگاه الوهیت از ظلم و جور و زور و ستم که بر او وارد می آید به تنگ آمده و به درگاه اهورا روی آورده و از او گله می کند: مرا جز تو پاسبانی نیست، زندگی پایدار و خرمی را از درگاه تو خواستارم. اهورا مزدا وعده ظهور مرد وارسته ای را می دهد که آئین ایزدی را آفریده و او زرتشت پور سپنتمان است ، وی کسی است که مردم را با راستی، درستی و تمدن، تمدنی که با آن مردم روی به کشاورزی و گله داری خواهند نهاد، آشنا خواهد ساخت . وی کسی است که زمین از وجود وی خرم خواهد گشت و رو به آبادانی و فراوانی خواهد نهاد^{۲۰}.

۲۰- بندیکم از یسنای بیست و نهم : روان آفرینش به درگاه تو گله مند است. از برای که مرا بیافریدی. ستم و ستیزه و خشم و زور مرا به ستوه آورد . مرا جز تو نگهبانی نیست. يك زندگانی پایدار و خرمی به من بخش .

بند دوم از یسنای بیست و نهم : آنگاه آفریدگار روان آفرینش از اشا به پرسید، آیاتو داوری برای روان آفرینش می شناسی، که بدو (به روان آفرینش) آسایش بخشد و غمخوار او گردد . کیست آن کسی که سزاوار چنین قضاوت است ؛ کسی که خشم و هواخواهان دروغوا درهم تواند شکست .

بند ششم از یسنای بیست و نهم : آنگاه مزدا اهورا خدای دانا و آئین شناس ، خود گوید از برای تو داور دادگری که از روی آیین مقدس رفتار

در خورده اوستا نیز « دورواسپ » نگهبان گله‌ها و رمه‌هاست ، و متأسفانه ما اطلاعات چندانی در باره وی ارائه نداده‌ایم . نقش وی به طریق خاصی در آغاز یشتی که به وی اهدا شده (یشت‌نهم - گوش‌یشت) شرح داده شده است :

Druväspem . yazamaide . druvö - pasväm . druvô -
staoräm . druvô - urvathäm . druvô - aperenäyukäm .
pouruspakhshtîm . dûrät-pathana . qäthravana . dareghô -
hakhedrayana . yakhta - aspäm . varetô -- rathäm . qanat --
chakhräm . fshaonim -- marezäm . amavaitim . huraodhäm .
qäsaokäm . haeshazyäm . druvô -- stäitim . druvô . varetäm .
aväghe . naräm . ashaonäm . ۲۱

« مادر و واسپ را می‌ستاییم ؛ کسی که گله‌های کوچک و بزرگ را و دوستان و
بچه‌گان را نگهداری می‌کند ؛ کسی که از دورها ظاهر شده ، فراوانی بخشیده و خوش
شانسی بخش می‌کند ؛ دوستی دراز و با دوام عطا می‌کند ؛

کسی که اسبان خویش را زین کرده ، ارا به خویش را آماده کرده ، چرخهایش
را پرغوغا ساخته ، غذا بخشیده ، تمیز نموده ، قدرت داده و جهش و تیزتکی می‌دهد ؛
کسی که سود رسان است ؛ کسی که تکیه گاه بر قدرتی است (پشتیبان توانایی است) ؛ کسی
که مالک خزانه‌های غنی برای یاری و معاونت برهیز کاران است .»

کند ، نیست . خداوند ، دهقان ستورپرور را را برای
غم‌خواری تو مقرر داشت .

بندهفتم از یسنای بیست و نهم ، (وهومن یا سخ‌دمد) یگانه کسی که آئین‌ایزدی پذیرفته ،
زرتشت سپنتمان است . اوستای مزدا که اندیشه راستی
بگستراند . از این رو به او ، گفتار دلپذیر داده شد .

بند یازدهم از یسنای بیست و نهم ، (زرتشت گوید) کجاست عدالت و پاک‌اندیشی و شهریار .
پس ای مردم مرا بپذیرید ، تا جمع پیروان تعلیم دریافت
کنند . (روان آفرینش گوید) . ای اهورا ، اینک پناه ما
فرارسید و از پی شکرانه آن ، ستایش خویش تقدیمت کنم .
۲۱ - بندهای یکم و دوم از یشت‌نهم . (گوش‌یشت = درود سپ‌یشت) .

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
مهر بفرای نگار مهر چهر مهربان

6-Mithra.

۶- میترا . (مهر)

مهر سمل آریائیان کهن - مهرایزد روشنائی آفتاب - مهر سرور دشت‌های بی‌انتها و شاهزاده ممالک - مهر نگهبان و پشتیبان راستی - مهرایزد سوگندها و پیمان‌ها - مهر سپهسالار میدان‌های رزم - گرز سه قپه زردنگ - نقش میترا در میان برهمنان - میترا اللهه فروغ و روشنائی در ریگ‌ودا - شباهت نقش میترا در میان برهمنان و زرتشتیان - مهر و جشن مهرگان و ماه مهرگان - مهرگان عامه و مهرگان خاصه

بدون شك میترا یکی از جالب توجه‌ترین فرشته‌های زرتشتیان است . وی به طرزی بسیار حیرت انگیز و برعکس کلیه فرشتگان مذهب اوستا ، از مجموعه‌ای از نکات اخلاقی و موارد سومبولیک آریائیان کهن ، طبیعیون و به ویژه ایرانیان ، ترکیب یافته است . از همه مهم‌تر آن که میترا نمونه آشکاری از آن سری ارباب انوعی است که قبل از ظهور زرتشت طبق متن اوستا مورد پرستش بوده و سپس مطابق با روح و رویه آیین جدید و فو داده شده است . با توجه به عظمت نقش پیشین و نفوذ بعدی وی در دنیاست که فصل مخصوصی به نام وی نگاشتم .

سروده‌های فراوانی (۱۴۶ بند) که به نام وی سروده شده و در مهریشت جمع گشته ، بزرگی مقام و احترام فزون از اندازه وی را در میان ملت ایران و آئین زرتشت آشکار می‌سازد . وی یکی از مردم پسندترین ایزدان بوده و به همین مناسبت معتقدم که وی پس از اهورامزدا و ایده‌های مطلق جای داشته و رتبه‌ای برابر امشاسپندان کسب نموده است .

میترا دارای دوجنبه طبیعی و اخلاقی است . جنبه اخلاقی وی بر روی جنبه طبیعی بنا شده و از آن شکل یافته است . کوشش ما در این مختصر صرف مشخص نمودن و شرح این دوجنبه جدا نشدنی اوست .

از نظر طبیعی یا مادی میترا ایزد برآمدن آفتاب و یاصریح تر و درست تروی
فروغ ناشی از تابش آفتاب است .

Mithrem . yazamaide . . . yô . paoiryô . mainyavô .
yazatô . tarô . harâm . âsnaoiti . paurvo - naemât . ameshahe .
hû . yat . aurvat - aspahe . yô paoiryô . zaranyô . pîsô . siîrâo
bareshnava . gorevnâiti . adhât . vîspem . adidhâiti . airyô .
shayanem . sevishtô .^۱

«ستایش می کنیم مهر را ، کسی را که قبل از خورشید جاودانی با اسب تیز تک
از (پس کوه) هرا Hara برآید . کسی که نخست گردا گرد (ستیغ) کوههای زیبا
را زرین ساخته و سپس بر روی مرز وبوم آریائیان کارآمد ، می نگرد» .

چنین به نظر می رسد که تشریح طلوع آفتاب که اساس و پایه سروده فوق است ،
احتیاج به گفتگوی زیاده تری دارد . بر فراز کوه هرا برزتی «Hara barzati» کوهی
که از پس آن آفتاب سر می زند ، اهورامزدا جایگاهی جهت میترا ، برپا کرده است .
این نشیمنگاه ویژه را امتیاز آنست که نه تاریکی و نه شب ، نه سرما و نه گرما ، نه مرض
و نه اندوه ، هیچ کدام را در آن راهی نیست ؛ به همین ترتیب مه نیز که ایجاد تاریکی
و کدورت می نماید ، بر فراز این کوه و جایگاه ، وجود ندارد .^۲

میترا ، زمانی که نقش در دل ایزد آفتاب و روشنایی دارد ، به نام ورو گویویتی
Vourugaoyaoiti سرور دشت های فراخ ،^۳ نامیده می شود . وی هم چنین به نام
دکھوپیتی «Daghu - paiti» شاهزاده ممالک ، نامیده شده است .^۴ و این بدان
معناست که خورشید سلطان آسمان ها بوده و از آن بالا بر تمام کشورهای روی زمین .
می نگرد .

۱ - بند سیزدهم از یشت دهم همچنین بند نود و پنجم از همین یشت .

۲ - بند پنجاهم از یشت دهم .

۳ - بندهای یکم - هفتم ، دهم و دوازدهم و .. از یشت دهم

۴ - بند هفتاد و هشتم از یشت دهم . - daghu - raevô . mithrô

[paitish .] - و بند یکصد و چهل و پنجم از یشت دهم . - daghunam . vispanam . mithrem

[daghu-paitim . ûazamidé]

روشنایی سمبول راستی است ، و از همین جاست که خورشید چشم اهورا نامیده شده است ؛ زیرا وی وسیله آن بر تمام دنیا نگریسته و همه چیز را اعم از نیکی و بدی درك می کند . زمانی که ایده فوق جلوه گری می کند ، نبایستی از این تصور که میترا ایزد نور آفتاب بوده و نگهبان و پشتیبان راستی است در عجب شویم . اگر ما با دقت بیشتری به خصوصیات و مشخصات درونی آیین اوستا ، بنگرم ، خواهیم دید که جنبه روحانی و جزء اخلاقی نهاد میترا خیلی بیشتر از اهمیت مادی و طبیعی آن مورد گفتگو و توجه بوده است .

میترا نگهبان راستی است : وی ایزد سو کنندها و پیمان است . هم چنین وی متصف به صفاتی مثل ادهویمنه Adhaoyamna « مصون از خطا » و « غیر قابل فریب » (کسی که فریب نخورده است) ، است . به ویژه این مطلب در اوستا به نحوی شاعرانه چنین بیان شده است : او دارای هزار گوش است (hazagrô-gaoshem) و ده هزار چشم دارد (baevare-chashmanem)^۵ . او نه استراحت می کند و نه می خوابد ؛ وی هر واقعه ای را می شنود و می بیند.^۶ دیدوران وی بر فراز دیدگاهها ، نگهبانی داده و او را از رویدادهای زمینی با خبر می سازند.^۷

به موازات نقشی که رب النوع های خورشید آریائیان کهن داشته اند ، میترا نیز برابر متن اوستا به سان جنگاوری که بر گردونه ای جنگی نشسته و فضای آسمان ها را درهم می نوردد ، تصویر شده است :

Ahmya . vâshe . vazäonte . chatwârô . aurvantô .

۵- بندهای یکم ، هفتم ، دهم و دوازدهم یشت دهم . هم چنین بند سوم یسنای یکم و بند سوم یسنای دوم .

۶- بندهای صدودوم و صدوسوم از یشت دهم .

[mithrem . aqafnem . jaghâurvâo ghem... Zo(mithro) - anava ghabdemnô . zaenagha . nipaiti . Mazdâo . dâmân Yô . anova ghobdemmô . zaenagha . nishhaurvaiti . Mazdâo . dâmân-]

۷- بندهای چهل و پنجم و چهل و ششم یشت دهم . هم چنین باید خاطر نشان ساخت که میترا در یسنا و وندیداد به معنای سوگند و پیمان آمده است .

spaetîta . hama . gaonäoghô . mainyush - garetha . anao-shäoghô .^۸

« چهارتوسن سپید و يك رنگ که از خوراک‌های آسمانی تغذیه گردیده و زوال ناپذیرند، گردونه اورا می کشند. »

در این گردونه میترا به منظور پشتیبانی از طرفداران خویش و برای نابود کردن دروغگویان به مهر (mithrô-druj) و کسانی که به روش‌های گوناگون علیه زرتشت گام بر می دارند، به جنگ می رود، پیام زیرین مبین شرح فوق است .

Äat . yat . mithrô . fravazaiti . avi . haenayäo .
khravîshyeitîsh . avi . hām-yanta . rasmaoyô . antare .
daghapäperetäne . athra . narām . mithrô-drujām . apash
gavô . darezayeiti . pairi . daema . vārayeiti . apa .
gaosha . gaoshayeiti .^۹

« زمانی که میترا گردونه خویش را ، علیه سربازان خون آشام دشمن ، علیه کسانی که برای رزم به گرد یکدیگر جمع شده اند، در میان ممالک رزمجو ، براند ، دستان دروغگویان به مهر را از پشت به بندد، دیده های آنان را ناینا سازد و گوش های آنان را کرسازد . »

مطلب فوق زمانی که میترا به سان يك سپهسالار رزم و ایزد جنگ وارد نبرد می شود ، بهتر جلوه گری می کند :

Vazrem . zastaya . drazhemnô . satafshtānem .
satäotārem . fravaeghem . vîro . nyäonchem . zarôish .
ayaghô . frahikhtem . amavatô . zaramyehe . amavastemem
zaenām . verethravastemem . zaenam .^{۱۰}

او گریزی در دست دارد ، با سه قبه (گره) و يك سرتیز . که بر می اندازد و له

۸- بند صد و بیست و پنجم از یشت دهم .

۹- بند چهل و هشتم از یشت دهم . اگر مهر به ضد لشکر دشمن خونخوار، به ضد صفوف جنگ و پاهای آنان را از ثبات براندازد. از برای کسی یارای مقاومت نخواهد ماند (چنین شود حال) این ممالک و این هموردان ، در صورتی که از مهر دارنده دشت های فراخ غفلت ورزند.

۱۰- بند نود و ششم از یشت دهم .

می کند مردان را، ساخته شده از برنج زرد است، ریخته شده از فلز زرد رنگ است، از جمله محکم ترین و پیروزمندترین جنگ افزارهاست .

میترا با این جنگ ابزار آسمانی مخالفین خود را می کشد ، مردان را با اسب هایشان.^{۱۱} و به همین دلیل است که جنگ آورانی که به سوی میدان های نبرد می روند وی را ستایش کرده و از وی طلب توانایی برای سربازان و سلامتی و روئین تنی برای خویش و آنان می کنند.^{۱۲}

میترا در میان برهمنان دارای ارج بزرگی بوده و در زبان سانسکریتی به معنای دوستی و در ریگ ودا در نقش الهه فروغ و روشنایی است. وی هم چنین در ریگ ودا به معنای نگهبان سوگند و پیمان بوده و دشمن دروغگویان و عهد شکنان است. این شباهت عقیده در میان برهمنان و زرتشتیان نشانه آنست که هر دو دسته آریائیانی (هند و ایران) قبل از انشعاب و پیش از ظهور زرتشت ، مهر را ستایش می کرده اند.

مهر در میان پارسیان کنونی البته نه به صورت الهه بلکه از نظر احترام به سنن باستانی دارای ارزش والایی است. چنانچه ماه هفتم سال که آغاز پائیز است به نام وی خوانده شده و به سان گذشتگان که روز شانزدهم مهر را که ویژه فرشته فروغ است ، جشن می گرفته اند، اختصاص به جشن های مخصوصی داده اند. این جشن، نشانه وردپایی از جشن بزرگ شش روزه ای است که به نام جشن مهرگان (متراکانا) می خوانده اند. این جشن همه ساله از روز شانزدهم آغاز شده و به روز بیست و یکم که موسوم به رام روز باشد، می فرجامیده است. روز شانزدهم موسوم به مهرگان عامه و روز بیست و یکم را

۱۱- بند صد و یکم از یشت دهم.... وقتی او سواره به آنجا می رسد که ممالک پیمان شکنان است، نخست گرز به اسب و مرد حواله کند به ناگهان هر دو را به هراس دراندازد . اسب و سوار را هلاک کند (صفحه ۴۷۹- جلد یکم یشت ها- ترجمه تألیف استاد پورداود)

۱۲- بند نود و چهارم از یشت دهم ، این چنین به شود که تو ای مهر، دارنده دشتهای فراخ ، به مرکبهای ماقوت ، به ابدان ما صحت بخشی ، تا که ما دشمنان را از دور کشف کنیم از هم آوردان مدافعه نمائیم. رقیبهای بداندیش کینه ورز را به یک ضربت شکست دهیم. (صفحه ۴۷۷- یشت یکم- ترجمه و تألیف استاد پورداود)

به نام مهرگان خاصه می خوانده اند .

سخن درباره مهر و عظمت مقام وی را به این نکته به انجام می رسانیم که ، از آنجا که راستی، درستی و احترام به سوگند که از دیربازیکی از سنن برجسته و بارز ملی ایرانیان محسوب می شده است ، نفوذ و شخصیت اخلاقی این ایزد ، که پاسبان و نگهبان صفات فوق بوده و همواره با گردوندای آماده، گریزی خطرناك و خود غرق آهن و پولاد به جنگ با دروغگویان و پیمان شکنان می تازد، هویدا و آشکار می گردد . این مطلب را پیام زیرین به نحوی روشن و برجسته تأیید می نماید .

ای اسپنتمان ، مهر شکن و پیمان شکن نابکار سراسر مملکت را ویران سازد.
(وی) مثل صد (تن از کسانی است) که (به گناه) کیدآلوده باشد^{۱۳}؛
و قاتل مرد پا کدینی باشد. ای اسپنتمان تو نباید مهر و پیمان بشکنی ،
نه آن (پیمان که) تو بایک دروغ پرست و نه آن که تو بایک راستی پرست
بستی، زیرا معاهده با هر دو درست است. خواه دروغ پرست و خواه
راستی پرست.^{۱۴}

۱۳- کید اسم گناه مخصوصی است. نمی دانم که چه جرمی در قدیم از آن اراده می شده است. در فقره ۲ از یسنای شصت و یکم جزو دزدی، راهزنی، جادویی و پیمان شکنی به شمار رفته است. همچنین در فقره پانزده از یسنای پنجاه و هفتم و در فقره هفتاد و یک از فروردین یشت در ردیف معاصی کبیره محسوب شده است. (ص ۴۲۲- جلد اول یشتها، اثر استاد پورداود)
۱۴- دروغ پرست و راستی پرست یا مزدیسنا و آئوسنا. منظور یکتا پرست و چندتا پرست است.

پی جویی و کاوش دربارهٔ این مسئله که چگونه بدی، گناه و جرم، غم و بدبختی در جهان پیدا شده، ازادوار بسیار دور خاطر فلاسفهٔ جهان را به خود مشغول کرده است، به ویژه این مطلب، در مذهب زرتشتیت، که هیچ يك از جوشش‌های نفسانی و شهوانی و یا گناهان را به اهورامزدا و مهین فرشتگان نسبت نداده و سرزدن هر عملی را اختیاری و در حدود قدرت و توانایی شخصی هر فرد و بسته به میل او می‌دانند، بسیار مهم و جالب توجه است.

هم چنان که قبلاً شرح داده شد، د کترین زرتشتیت مسئلهٔ دو نیروی فاعله را که مظهر نیکی محض و زشتی محض است، به طرز کامل و بارزی بیان کرده و تشریح نموده است، ولی متأسفانه از زمان حملهٔ عرب به ایران و جلای وطن زرتشتیان به هند و چین، دشمنان این دو تائیت را به دو تاپرستی تعبیر نموده و اهریمن را در مقابل اهورامزدا قرار دادند. در حالیکه شرح یکتاپرستی و اهورا پرستی زرتشتیان سراسر اوستا و یشت‌ها را فرا گرفته و همین یکتاپرستی ویژه است که هم چون ستاره‌ای تابناک بر چهرهٔ درخشان این آئین می‌تابد. نمایندهٔ نیروی نخستین سپنتامینو و مظهر نیروی دومین که مخالف نخستین است، انگره مینو می‌باشد. هم چنانکه اهورا را يك سري مهين فرشتگان و فرشتگان خاصه احاطه کرده و او را در کارها یاری می‌بخشند، انگره مینو را نیز يك سري از ارواح شیطانی و دیوها احاطه نموده و به وی در کارها کمک می‌نمایند. این هر دو، هم سپنتامینو و هم انگره مینو آفریدهٔ اهورا بوده و برای ترکیب و ترتیب نظم جهانی به وجود آمده‌اند. تمامی موجودات از داشتن این دونا گزیرند و بدون این دوقوه، هیچ وجودی امکان وجود ندارد. از سپنتامینو، صفات و خصایل نیکی و راستی، خوشی و سعادت، روشنایی و گرما به وجود آمده و از انگره مینو به عکس بدی و کثرت، غم و اندوه، تاریکی

وسرها حادث می گردد. بین این دو جنگی بزرگ و دامنه دار تا سرحد پیروزی ادامه دارد. پیروزی انگره مینو موجب بدبختی و سیه روزی و نکبت می گردد، در حالی که به عکس غلبه سپنتامینو باعث شادکامی، خوشبختی و سعادت می گردد. سرانجام این نبرد، پیروزی سپنتامینو که عبارت از روح، و شکست انگره مینو، که نفس اماره باشد، خواهد بود، روح هماره به بلندی و جسم تمایل به پستی دارد.

به علت همین وجود خیر و شر است که اکثر مستشرقین دین زرتشتی را دین ثنویه و آئین دوتاشناسی می خوانند^۱. اما در این نکته بایستی با ژرف نگری نگریسته و رأی داد. درست است که خیر و شر دو گوهر همزاد هستند ولی سرانجام در این مبارزه نیکی بر بدی و سپنتامینو بر انگره مینو غالب خواهد شد^۲. درباره این مطلب در بخشی تحت عنوان «معادشناسی اوستا» به اندازه کافی صحبت نموده ام؛ در این مبحث نابودی انگره مینو و دیوان فرودست وی در مبارزه آخرین به خوبی تشریح و بیان شده است.

سرآمد و رئیس ارواح بد و سرسلسله دیوان، انگره مینو، روان شریر است.

۱- (از جمله می توان از رساله دکترهاك Haug صفحه ۳۰۳ نام برد. این ایده که اکنون در بین اکثر دانشمندان مورد بحث و گفتگو قرار گرفته و زرتشت را تعلیم دهنده و مروج دوتاشناسی خوانده و وی را معتقد به وجود دو روح مجزا، یکی نیکی و دیگری بدی که از هر جهت از یکدیگر جدا و متمایز بوده و به طور دایم با یکدیگر در زد و خورد و مبارزه هستند، می دانند، به علت آنست که، فلسفه زرتشتیت با الهیات به هم آمیخته است. چون زرتشت به اندیشه بزرگ یکتائیت و تقسیم ناپذیری خدا، پی برده و تصمیم به حل این معمای بزرگ که تا آن زمان لاینحل باقی مانده بود، گرفت. یعنی وی می خواست این مطلب را که چگونه عیب و فساد جهان را فرا گرفته و انواع اعمال زشت، شرارت و زالت در کنار نیکی، عدل و داد الهی گرد آمده اند، تفسیر نماید. این متفکر بزرگ ادوار کهن حل این مسئله شکر فرا با فرض دو نیرو که از یک وجود منبعث گشته و با وجود اختلاف متحداً عالم مادی جسمانی و روحانی را ایجاد کرده اند، نمود و این مطلب را یسنای سیام به بهترین وجهی روشن نموده است، به ویژه جایی که می گوید: آن دو گوهر همزادیکه در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند، یکی از آن نیکی است در پندار و گفتار و کردار نیک و دیگری از آن بدی در پندار و گفتار و کردار بد. از میان این دو گوهر، مرددانا باید نیک را برگزیند نه زشت را) هم چنین در قسمت دوم متن پهلوی دکتروست، صفحه بیست و چهارم مقدمه به این مسئله اشاره شده است.

۲- بند چهارم از یسنای سیام، هنگامی که این دو گوهر به هم رسیدند، زندگانی و مرگ، پدید آوردند، از این جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکو ترین محل (بهشت) برخوردار گردند.

«می‌خواهم از دو روانی که از آغاز دنیا بوده‌اند ، خبردهم :

از سخنی که روان پاک به روح زیانکار گفت :

نه پندارمان ، نه دستور اتمان ، نه دانائی ما ،

نه ایده‌مان ، نه گفتارمان ، نه کردارمان ،

نه آئین ما و نه روح ما، باهم یکسان نیستند.»

انگروه مینو درست در مقابل هر پدیده سپنتامینو مخالفی پدید آورده است .

مثلاً در برابر خوبی سپنتامینو بدی ایجاد کرده است ؛ اولی زندگی خلق کرده و دومی

مرگ ایجاد نموده است . از همین جاست که انگروه مینوبه Pouru . mahrka

«کسی که همه نیستی ، است ، موسوم شده است .^۶

به هر حال ، هر کس راه نیکی و درستی به پیماید ، انگروه مینو دشمن بی‌امان

اوست . به همین دلیل جای تعجب و تردید نیست اگر می‌بینیم که زرتشت ، کسی که

حقیقت و راستی را به جامعه بشریت تقدیم داشته ، دشمن شماره يك و بی‌امان انگروه مینو

و اعوان فرو دست اوست . ناله و شکایتی که به هنگام تولد زرتشت ، انگروه مینو از دل

بر آورده و فغانی غضب‌آلود کرده ، مؤید گفتار بالاست :

Zātô . be . yô . ashava . zaräthushtrô . nmânahe .

pourushaspahe . kava . he . aoshô . vindâma . häu . daevan-

äm . snathô . häu . daevanäm . paityärô . häu . drukhsh .

vidrukshsh . nyäoncho . daevayäzô.^۷

«به دنیا آمد ، افسوس ! زرتشت پاک در خانه پوریوشسپ است ؟ اکنون چه

تدبیری برای نابودی وی کنیم ؟ او ضربه‌ای علیه دیوهاست . دیوها چگونه تحمل کنند،

او حریف و دشمن دروغ‌پردازان (Arujas) است ؛ نیایشگران و پرستندگان دیوها

سرنگون خواهند شد !»

همان‌سان که **اهورامزدا** را ، امشاسپندان ، ایزدان و عده زیادی از روان‌های

۶- پهلوی پوردمر کا عبارت از Pûr-marg می‌باشد.

۷- بندچهل و شش و نندیداد نوزدهم.

روان شریر و مضر را اهورامزدا با سپنتامینو روان فرخنده پاك تواماً آفرید . انگره مینو که شاه دیوان است بر شر و فساد فرمانروایی دارد و سپنتامینو پدر و آفریننده انواع نیکی ها و خوبی هاست . پرهیزکاران و مؤمنان از او پیروی نموده و نیکی و راستی را سر مشق زندگی خود قرار می دهند ؛ در حالی که بدکاران و دروغگویان برابر سوسه های انگره مینو عمل نموده و راه کثری و بدی را می پیمایند .

At. tä.mainyû.paouruye.yä.yëmä.qafnä.asravätem
Manahichä.vachahichä.shkyaothanôi.hî.vahyô.akemchä
Aoshä.hudäoghô.eresh.vîshyätä.nôit.duzhdäoghô.
At.chä.hyat.tä.hëm.mainyü.jasaetem.paourvîm.dazde
Gaemchä.ajyäitimchä.yatäehä.aghat.apemem.aghush.
Achishtô.dregvatäm.at.ashaone.vahishtem.manô^۳
The two spirits who first of all existed, the twins
proclaimed to me of themselves. The good and the bad
in thought, words, and works, And of those two the
intelligent selected the right one, but fools did not so.
When the two spirits came first together, in order to create,
Life and death, and (to order) how the world should be at
the end, Then the most evil one appeared on the side of the
impious but the best spirit appeared on that of the pious.^۴

هم چنین همزادی این دو نیرو از ازل و مقابل بودن اینان به موازات یکدیگر
وره سپری آنان در جهت عکس یکدیگر در پیام زیرین بیان شده است :

At. fravakhsyâ.agheush.mainyû.paouruye.Yayäo.
spanyâo.uitî.mravat.yëm.agrêm.Nôit.nä.manäo.
nôit.tênglhä.nôit.khratavô.Naedä.varanä.nôit.
ukhhdhâ.naedä.shkyaothanä.Nôit.daenä.nôit.urvânô.
hacha intî.^۵

۱- بندهای سوم و چهارم از یسنای سیام.

۲- چون در پاورقی صفحه پیش متن این دو پیام به فارسی نقل گردید، برای آشنایی خوانندگان به نحوه ترجمه دستورداراب پشتوتن سن جانا از آلمانی به انگلیسی متن پیام در بالا عیناً به انگلیسی درج گردید.

۳- بند دوم از یسنای چهل و پنجم ؛ در اینجا روان بد باواژه agrēm مشخص شده است.

نیکوکار دوره و احاطه کرده‌اند، انگره مینورا نیز دیوان خاصه و ارواح پلیداحاطه نموده‌اند. پادشاهی نخستین را روشنایی و فروغ تابنده، و سلطنت دومین را سیاهی و تاریکی فرا گرفته است.

دیوها یا دروغ پرستان با نام‌هایی مثل دیو **Daeva** و دروغ **Druj** خوانده شده و نامگذاری گردیده‌اند. دیو، نام شیاطین نر و دروغ نام شریران ماده است. در میان انبوه بی‌شمار دیوها و دروغ‌ها، بعضی بسیار مشهور و بقیه گمنام و غیر معروف هستند. خلاصه آن که، اوستا آن‌سان که درباره حوزة فرمانروایی، نام‌ها و خصایل ارواح نیک نام برده و قلم فرسایی کرده، درباره روان‌های شریر و زشتکار ننموده‌است. ولی به هر حال صحبت درباره انگره‌مینو و روشن نمودن کردار و پندار و گفتارهای وی در اینجا ضرورت دارد. انگره‌مینو برای مقابله با سپنتامینو درست شش دیو خاصه برای جلوگیری از کردارهای امشاسپندان به وجود آورده است. هر کدام از این شش دیو عهده‌دار وظیفه خاصی برای ضدیت و مخالفت علیه شش امشاسپند هستند. ضدیت علیه وهومینورا اکومنو **Akōmanō** بر عهده دارد و مخالفت با اشاوهریشته را آندرا یا ایندرا که خدای طبیعیون بوده و در آیین جدید مردود است، به انجام میرساند. وی همان ایندراى ودایی است که به‌دست دیوان پیوسته و مقام خاص ضدیت با دومین امشاسپند را بر عهده دارد. وظیفه سارو **Saru** که به معنای تقریبی ستمگر است، مخالفت با خشره و ثریا و ضدیت علیه سپنتا آرمیتی نیز به عهده نائوگتیه **Näoghatya** که او نیز از جمله خدایان طبیعت پرستان پیش از دوره زرتشتیت است، می‌باشد. به هر حال تاروماتی **Taromati** نیز در اوستا یاد شده که مظهر تکبر و خودپرستی است. علیه‌ه‌اوروات و امرتات نیز تارو **Taru** و وزریجه **Zarija** که سمبل‌های گرسنگی و تشنگی هستند، تجهیز شده‌اند.^۸

در میان بقیه دیوها، تنها دیوایشمه **Aeshma** یا خشم‌ناکهانی قابل توجه است. لقب زشت وی که عبارت از جنگ افزار خونین است^۹، نشان دهنده شامت و

۸- قابل مقایسه با بند نهم و نندیداد دهم.

۹- بند نود و پنجم از یشت نوزدهم؛ همچنین بند بیست و سوم و نندیداد دهم.

پیشه اوست . وی همان دیوی است که مردم را به خونریزی و آدم کشی سوق می دهد .
 بعد از این دیو خون آشام ، نوبت به استو-ویدهو تو Vsto-vidhotu
 نابود کننده پیکر می رسد . وی دیوی است که موجب مرگ های ناگهانی می گردد .
 آرزوی وی دستیابی به عناصر مقدسی مثل آب و آتش است.^{۱۰}

اپه اوشه (یا پوش) Apaosha دشمن تیشتریا است . کار وی جلوگیری از
 ریزش باران های موسمی و ایجاد خشکی و گرما و بی آبی برای سوزانیدن و خشك کردن
 گیاهان است . ولی این دیو پس از يك مبارزه سخت از تیشتریا شکست سختی خورده و
 فیروزی نهایی به صورت ریزش باران های ثمر بخش نصیب تیشتریا می گردد .

سرانجام نوبت به بوشیاستا Bushyāsta که هر صبح گاهان به هنگام طلوع
 آفتاب مردم را دعوت به استراحت و خواب می نماید ، می رسد . وی دشمن سراوشای
 توانا که نغمه خوانش خروس های خانگی هستند می باشد . این خروس ها که هر بامدادان
 با صدای مخصوص خود ندا در داده و پرهیز کاران را به نزدیکی روز و در رسیدن انوار
 خورشید خبر می دهند ، سمبل و نماینده سراوشا هستند .

در خاتمه فقط به ذکر نام های پریکاس Parikas و جیهیس اکتفامی نمایم ،
 زیرا درباره این دو دیو در فصل تاریخ تمدن به تفصیل سخن رانده ام^{۱۱} .

آخر از همه نوبت به مهیب ترین و هولناك ترین دیوها که در وج نوش
Drujnasush باشد ، می رسد . وی دیو تجزیه و فساد است . وظیفه وی بالادرنگ
 پس از مرگ فرا می رسد . وی اجساد را به فساد و گندیدگی می کشاند . کلیه اعضاء
 مرده در ید قدرت و تصرف اوست و به همین دلیل است که هر کس بدن انسان مرده را
 لمس نماید و یا به مرداری دست آلوده کند ، باید به حکم لزوم به آداب تطهیر تن در
 داده و مطابق مراسم مخصوص خود را پاك نماید .

دکتر اشیگل نیز در کتاب خود تحت عنوان Eranische Alterthums-
kunde همین مطالب را که مربوط به دین و آئین اخلاقی ایرانیان کهن است ،

۱۰- بند هشتم و نندیداد پنجم

۱۱- رجوع شود به کتاب فوق الذکر

ذکر نموده است. اگرچه کتاب فوق ، کانی گرانبها و پرارزش از رسوم و آیین ایرانیانست. ولی من فکر می کنم در این دیباچه ، آنچه را که لازم بود ، ولو مختصر ، ذکر نموده ام . علت دیگری که از این کتاب دکتر اشپیکل استفاده ننمودم ، همانا اختلاف نظری است که در بعضی عقاید و نکات ویژه باوی داشتم . منظور من این نیست که از این دانشمند نامدار ایراد بگیرم ، بلکه منظور اصلی من تشریح اصول اخلاقی آئین اوستا بدینحوی واضح و برجسته بود .

امیدوار چنانم که در این مختصر توانسته باشم ، این آئین درخشنده را با چهرهٔ تابناک زرتشت بنیانگذار این آیین یکتاپرستی اولین ، که دهها قرن قبل از ما می زیسته ، به خوبی تصویر نموده باشم ، آرزو مندم این کاری را که آغاز کرده و در پی انجام آن هستم مورد قبول و پذیرش بیش از یکصد هزار زرتشتیان هندی و ایرانی واقع شده و تلافی زحمات من با رضایت آنان انجام پذیرد .

فصل نهم

نژادشناسی مردم اوستا. ¹ *The Ethnography of the Avesta people*.

- ۱- آریائی‌ان و گسترش آنان .
- ۲- دشمنان مردم عهد اوستا .
- ۳- خصوصیات رقبای مردم عهد اوستا .
- ۴- اسامی ملل و قبایل نامبرده شده در اوستا .

۱- آریائی‌ان و انتشار ایشان، آریائی‌ان و بومیان مخالف- کشاورزی و گله‌داری در مقابل شکارورزی و خانه‌بردوشی. نژاد آریا و معنای لغوی آن- شواهدی چند از یشت‌های سناها مبنی بر شجاعت و شهامت ذاتی آریائی‌ان و سرزمین آنها- تقسیم‌بندی آریائی‌ان در قاره آسیا - تاتارها و آریائی‌ان- قرقیزی‌ها و تاجیکی‌ها- ایرانیان بومی و بردگان- موش‌کتوف، وود و عقاید آنان درباره غلجه‌ایها و بدخشانیان

آن‌سان که از لابلای صفحات متن مقدس اوستا، آشکار می‌گردد، مردم عهد اوستا، ملتی با خصوصیت برجسته مذهبی بوده‌اند. آیات و پیام‌های یشت‌ها و گاتاها دال بر آنست که این مودم سخت بایبند اصول اخلاقی بوده و راستی در گفتار و پندار و کردار و خوش پیمانی زیبنده‌ترین خصایل آنان بوده است. علاقه و هم‌بستگی بعضی از آنان به آیین مزدیسنا و همیستار و دشمنی عده دیگر، نشانه بارزی بر جدایی و گروه بندی‌های آنانست. اصلی‌ترین و اساسی‌ترین سئوالی که ما باید جوابی روشن و مستدل برای آن بیابیم، مشخص نمودن هویت کامل دو دسته است. نخست کسانی که مبادرت به سرایش سروده‌ها و پیام‌های مقدس نموده‌اند، دوم آنان که تن به این نداها نداده و بنای ستیزه و نبرد را بادرسته اول نهادند. چنین به نظر می‌رسد که اساساً دسته دوم که از در کینه‌جویی و جنگ با دسته نخستین برآمدند، از قبایل، و طوایف دیگری بوده و

۱- این قسمت نیز توسط دکتر دستور داراب پشتوتن سن‌جانا از Bk.i, ch.3 § 23 دکتر گیکر از آلمانی به انگلیسی ترجمه شده است،

هیچگونه رابطه ملی و قومی و نژادی با آنان نداشته‌اند. این دسته دوم بدون شك از سکنه بومی بوده‌اند؛ زیرا حتا قبل از ظهور زرتشت و آن زمان که توافق مذهبی بین ایرانیان و هندیان وجود داشته و اینان دارای خدایان یکسان بوده و مراسمی یکجور و قربانی‌هایی هم‌سان یکدیگر داشته‌اند. این دسته دوم یا سکنه بومی دارای معتقدات و آداب و رسوم می‌سویای دسته نخستین بوده‌اند.

زمانی که ایرانیان با ظهور زرتشت و اصلاحات پیشنهادی وی مواجه شده و به دو دسته متخاصم موافق و مخالف تقسیم شده و جنگ باشدت هرچه تمامتر بین آنان در گرفت، علائقی که از قدیم بین آنان وجود داشت نه تنها گسسته نشد، بلکه تنگ‌تر و پیوسته‌تر گردید. طوایفی که مبانی اخلاقی و اجتماعی زرتشت را پذیرفته و خواهان زندگی کشاورزی و کله‌داری و زندگی ثابت گردیده بودند، بر ضد شکار و رزان و هواداران زندگی بدوی و خانه بردوشی، بایکدیگر اتحاد همه‌جانبه‌ای برقرار نمودند. این مطلب می‌رساند، زمانی که پای اتحاد مذهبی و منافع اجتماعی پیش می‌آید، رکن ملیت چندان بی‌اثر نخواهد بود.

ایرانیان نه تنها خود را از طرفداران آئین مزدیسنا دانسته و زرتشت را پیام آورتنها خدای خود اهورا مزدا می‌دانستند، بلکه آنان هم‌چنین خود را از يك نژاد و از يك خون دانسته و معتقد بودند که اجداد و نیاکان آنان نیز از يك طایفه و نژاد به نام آَرین Arian بوده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که این نام دلالت بر نژادی می‌نماید که نجیب، شریف، درست‌کردار و راست‌پیمان باشند. آریائی‌ان را عقیده بر این بود، که تمامی صفات پسندیده از قبل راستی، درستی، نجابت، شجاعت و نیک‌پیمانی و ویژه آنان بوده و تمام نیکی‌ها ارث نیاکان آنست^۲؛ و بر عکس صفات نکوهیده و ناپسند را از آن بیگانگان دانسته و آنان را دشمن می‌داشتند. چنانچه ما ترجمه واژه آَرین را مثل German که

۲ - Atrya ایریا = Oid persia از ریشه ar می‌باشد. نشان ویژه این لغت هنوز در زبان سانسکریتی موجود است. arya به معنای مهربان به خدا می‌باشد. و همین معنای دوباره airya صادق و جاری است. بایستی خاطر نشان ساخت که anairya به معنای غیر آریایی ترجمه می‌شود و در اکثر پیام‌ها مثل بنده یجدهم و نندیداد یکم درست به همین معنا آمده است.

دلالت بر «مردم هم‌قبیله» می‌نماید، بنمائیم، معنایی را که در بالا برای آرین نمودیم، به‌ناچار باید نادیده بگیریم.³ ولی با توجه به طرز فکر، اخلاق و روش ایرانیان و هندیان باستانی چنین به نظر می‌رسد که ترجمه نخستین خیلی صحیح‌تر و به حقیقت واقع نزدیکتر است.

اکنون برای روشن نمودن مطلب دو شاهد از آبان یشت و تیر یشت می‌آوریم :
 «زمانی که جاماسب دلیر لشکریان دشمن را آماده رزم می‌بیند، به درگاه
 آناهیتا نیایش نموده و در خواست پیروزی به همان سان که دگر آریائیان برخوردار
 گشته‌اند، می‌نماید»⁴

بند ۶۸ آبان یشت : جاماسب زمانی که دید لشکر دیوسنان دروغ‌پرست از دور صف
 جنگ آراسته پیش می‌آیند، صد اسب، هزار گاو و ده هزار
 گوسپند قربانی کرد.

بند ۶۹ آبان یشت : واز او درخواست کرد این کامیابی را به من به بخش، ای نیک‌ترین
 ای توانا ترین، ای اردویسور ناهید، که من به اندازه همه
 آریایی‌های دیگر از یک فتح بزرگ بهره‌مند شوم.

هم‌چنین در بندهای ششم و هفتم تیر یشت از شخصی به نام آرَش کماندار *Erksha*
 که از جمله بهترین کمانداران و تیراندازان آریایی بوده، نام برده شده است.⁵

بند ۶ تیر یشت : «تیشتر یا رایومند راستایش می‌کنیم؛ کسی که به سرعت به سوی
 دریای فراخکرت می‌تازد، به سرعت تیری که آرَش کماندار
 بهترین تیرانداز آریایی، از کوه اثیریو خشوث به سوی کوه
 خوانوت، انداخت»

3. Roth, in the *petersburg Sanskrit - Wörterbuch*, S.V. *arya*, Zimmer, *Altindisches Leben*, P. 100.

۴- بند شصت و نهم یشت پنجم (آبان یشت) *Yatha . vispe anyê . aire*
 5. I treat *Erksha* as a proper name - *Ved. rksha*, Rv. VIII, 68, 15. Cf. also. Geldner and Noeldeke, *Zeitschrift der deutschen morgenländischen Gesellschaft*, vol XXXV, P, 445

بند ۳۷ تیریشْت : « تیشتر یا ستاره را یومند فرهمند را می ستائیم که شتابان بدان
 «سوی گراید، چست؛ بدان سوی پرواز کند. تند؛ به سوی دریای»
 «فراخکرت تازد، مانند آن تیردرهوا پران که آرش تیرانداز»
 «بهترین تیرانداز آریائی از کوه ائیریوخشوت به سوی کوه»
 «خوانونت، انداخت.»

سرزمینی که اقامتگاه طوایف مردم عهد اوستا گردید، به نام سرزمین آریاویج جایگاه
 آریائیان، خوانده می شود.⁶ توجهی دقیق به بند هشتاد و هفتم فروردین یشت جایی که
 از گیومرتن (کیومرث) صحبت می شود، ریشه نژادی آریائیان برای ما روشن می گردد.
 «فروهر کیومرث پاک را می ستائیم. نخستین کسی که به گفتار»
 «و آموزش اهورامزدا گوش فراداد. از او خانواده ممالک آریا»
 «(ایران) و نژاد آریا به وجود آمد. رحمت و فروهر زرتشت»
 «اسپنتمان مقدس را اینک می ستائیم.»

در اوستا نیز سرزمین آنان به نام آریاناویج *Aryanavaeja* که به معنای
 جایگاه آریائیان و به منزله اقامتگاه اصلی و منزلگاه ویژه ایرانیانست، نام برده شده
 است. استرابو نیز دارای چنین عقیده ای است. وی ایالات خاوری ایران را نخستین
 سکونت گاه و اولین منزلگاه و موطن آریائیان خوانده است. به علاوه از زمان های دور
 تا اکنون به سرزمین آریائیان که شامل همان جایگاه نخستین آنانست، ایران که
 همان لفظ تغییر شکل یافته اران است، اطلاق می شود. هرودوت نیز عقیده بر باستانی
 بودن این نام داشته و معتقد است که از ایام بسیار دور ساکنین ایران حالیه را، آرین
 خوانده اند. هرودوت عقیده دارد که آرین تنها بریک یا دو قوم مثل مادها دلالت نکرده و
 شامل کلیه اقوام و طوایفی است که از آسیای مرکزی به سوی هند- ایران حرکت
 نموده و جایگزین گشته اند.⁷

۶- فردوسی در شاهنامه، نخستین پادشاه آریائیان را به نام کیومرث که همان گیومرتن
 اوستا باشد، خوانده است. در بندهای نهم و پنجاه و ششم یشت هشتم (تیریشْت) به صورت
 Airyâo. daghlävö آمده و از بند سیزدهم یشت و هم به صورت airyöshayana آمده است.
 7. Cf. Keiper, Die perser des Aeschylos, P.69

طبق نظریهٔ ما، آرین، معنایی برابر ارجمند و نامور دارد. کثرت استعمال آن به صورت اسم خاص، بهترین دلیل بر صحت نظریه ما است، زیرا چنانچه آریا *Arya* تنها به معنای هم‌شهری یا هم قومی باشد، به سختی می‌توان پذیرفت که این نام را برای نام‌های شخصی خود مناسب یافته و به کار برده باشند. از جمله چنین نام‌ها که توسط نویسندگان یونانی و لاتینی برای ما به جای مانده می‌توان از دو نام *آریوبارزانس* *Ariobarzanes* و *آریوماردوس* *Ariomardos* نام برد.⁸

البته ملل اوستا، در کهن ترین متن مقدس یعنی گاتاها به نام آرین، نامیده نشده‌اند؛ ولی این عدم ذکر را دلیل آنست که دوره نخستین ظهور زرتشت، عصر مبارزات مذهبی و اقتصادی بوده و عنصر ملیت و نژاد در درجهٔ دوم قرار داشته است. از سوی دیگر این عدم وجود آرین را در گاتاها نمی‌توان چنین توجیه نمود که ایرانیان با این نام نا آشنا بوده‌اند؛ زیرا دلایل فراوان در دست است که این نام از قوم ایرانی و هندی و اروپایی کهن تر بوده و ایرانیان نام خویش را از همین واژه آرین باستانی، دریافت نموده‌اند در ریگ و دانیس هندیان به نام آریا خوانده شده و ضمن تشریح جنگ‌های آنان با قبایل تیره پوست بومی، آریا نژادان را متمایز ساخته است. بر اثر مبارزات پی گیر و مداوم با همین دشمنان بومی یاداس‌ها، آریائیان هندی پیش رفته و کم کم جلگه‌های حاصل خیز پنجاب را تصرف نمودند. بنا بر این چنین هویدا می‌گردد، که از دیر باز و قبل از آنکه این مهاجرین هند-ایرانی و اروپایی از یکدیگر جدا شده و در سرزمین‌های جدیدی سکونت نمایند، به يك نام عمومی و کلی آریایی خوانده می‌شده‌اند. زیرا مادرای مدارك و نشانه‌های روشنی هستیم که قدمت کهن نام و نژاد آریائیان را قبل از تقسیم بندی و سکونت گزیدن آنان در هند و ایران، آشکار می‌سازد. پس از آنکه آریائیان به دسته‌جات متعددی مثل هندو و ایرانی تقسیم شدند. عادات و

8. Ludwig Die Manthraliterature und dos alte Indien, als Einleitung Zur Uebersetzung des Rig-veda (Rv. vol. iii) 207, Zimmer, Ail. P. 100 صفحه ۲۰۷ جلد سوم ریگ‌ودا، در زبان هندی واژه آریا از ریشه آریا گرفته شده که به صورت اسم خاص نیز به کار می‌رود. از جمله این اسامی خاص می‌توان از آریا جارا *aryajara* به معنای دلبر آریایی و آریا پانتی *aryapanti* زوجهٔ يك آریایی نام برد.

رسوم خاص خود را به دور نریختند؛ بلکه عادات و اسامی خاص خود را در زندگی و دوران جدید عمر نژادی خویش نیز وارد ساختند.

اکنون به بررسی و بازدید مختصری دوباره تقسیم بندی کنونی اقوام آریایی در کشورهای آسیای مرکزی از جلگه ها و مزارع اطراف رود آمویه و سیحون تا سندو پنجاب و افغانستان می پردازیم. هم چنان که می دانیم، در این قسمت از آسیا، علاوه بر اقوام آریایی، طوایفی مثل ازبک ها، افغان ها و بلوچ ها زندگی می نمایند. تاجیک ها که دارای رفتاری نجیبانه تر از سایر اقوام فوق هستند، نیز از جمله ساکنین این منطقه هستند که نسبتاً متمدن تر و نسبت به زندگی اجتماعی پایبندتر بوده و با وجود بیگانگی با ازبکان و افغان ها، با آنها روابطی عادی و صلح جویانه دارند. مردم تاجیک که امروزه در جمهوری تاجیکستان شوروی تمرکز یافته اند، بیشتر به امور تجاری و کشاورزی می پرداخته اند و از این جهت آنان را دهگان ها *dihkans* و دهوارها *dihvars* (که به معنای همان دهقانان و دهداران امروزی هست) می خوانده اند. بهمین نحو واژه سرت *Sart* خاص حوزه ازبک می باشد و دلالت بر مردمی می نماید که شهر دوست و هوادار زندگی ثابت می باشند؛ در حالی که در مقابل آن قرقیزها قرار دارند که دوستدار زندگی چادر نشینی و جایگردانی هستند. با توجهی دقیق به اخلاق و رفتار و طرز فکر تاجیک ها و مقایسه ی آنان با ترکان و تاتارها، چنین بنظر می رسد که آنان به آریائیان تعلق داشته و طایفه ای از این نژاد می باشند.

شاو *shaw*⁹ در این باره چنین می گوید: « تمامی این قبایل در حقیقت

«9» , Reise, P . 21 . cf . Lerch (Russische Revue, vol. i, 1872, P . 30 Seq) ,

وی معتقد است که سرت از خسترای ایران باستان *Khshathra* که در طول زمان بر اثر پس و پیش شدن خشت و درپاری کنونی به شهر تبدیل گشته، اخذ شده است. وی این سیر تغییر لئوی را با روش ویژه خویش دنبال نموده است. کهن ترین کاربرد وی نامی است که بطلمیوس *Ptolemy* به صورت « *l x - Éapxi* » در دره ها و زمین های پست کشور سیر ذکر می نماید؛ جایی که در ادوار دور دارای شهرها، روستاها و دهکده های بیشتری از زمان کنونی بوده است. در سندو میان سفدیان نام سرت به کلی نا آشنا بوده در حالی که مردم خیوه *Khiva* با آن آشنایی کاملی داشته اند. سلطان بابر *Sultan Baber* مردم چند شهر از توابع فرغانه *Ferghänä* را باین نام، ذکر نموده است.

از دودسته اصلی تشکیل شده‌اند، دسته اول ترك ها و دسته دوم تاجيك ها و یا به عبارت ساده تر از تاتارها و آریائی‌ان. در این میان قبایل دیگری نیز وجود دارند که از آن میان می‌توان از قرقیزها و سرت‌ها نام برد. «باتوجه به طرز زندگی و اخلاق و آداب و رسوم زندگی سرت‌ها چنین آشکار میگردد که آنان به زندگی اجتماعی و ثابت علاقمند بوده و برعکس تاتارها که دوستدار چادرنشینی و بادیه نشینی بوده‌اند، همانند تاجيك ها زندگی می‌کرده‌اند. و از همین جاست که همانندی بین سرت‌ها و تاجيك ها روشن میگردد. خجندیان Khokandis را عقیده بر اینست که قرقیزی‌ها، هر آنکس را که مطابق آنان زندگی نمی‌کرده است، اعم از آنکه تاجيك و یا ازبك باشند، به نام سرت می‌خوانده‌اند. دريك کلمه، از مجموع گفتارهای فوق چنین مستفاد میشود که سرت نامی است که بیشتر جنبه تمایز و مشخص نمودن دارد؛ در حالی که تاجيك دارای ریشه نژادی بوده و بر مردمی که از يك خون مخصوص بوده و دارای سنن و آداب ویژه خود هستند، دلالت می‌نماید.

الفینستون Elphinstone و بعد ها اشیگل¹⁰ در باره بخش و گسترش تاجیکی‌ها در افغانستان به تفصیل سخن رانده و ما را از صحبت در این باره بی‌نیاز ساختداند. ایی دو خاورشناس را عقیده آنست که تاجیکی‌ها اساساً به زندگی شهری علاقه بسیار داشته و زمانی که در شهرهایی مثل کابل، قندهار، هرات و بلخ زندگی می‌کرده‌اند، محصور بین مردم وحشی و بی‌فرهنگ بومی سرزمین افغانستان بوده‌اند. گفته می‌شود که تاجيك ها در بخش‌هایی چند و به ویژه در قهستان Kohistan که گویا در نزدیکی پایتخت افغانستان بوده، دارای استقلال بوده‌اند. اخلاق و رفتار باستانی این قوم به کلی از چاپلوسی و تملق به دور بوده و هیچ گونه نشانه‌ای از اظهار اطاعت و زیردستی و حقارت در افراد این طایفه وجود نداشته است. نشان اختصاصی اینان در حقیقت خوی جنگجویی، رشادت، گردنکشی و دلیری بوده و روزگار آنان دایماً در جنگ و زد و خورد با دشمنان می‌گذشته است. دسته دیگری از این قوم در دره لوگر

Lögar و سومین دسته آنان در اورغون Urghun که تصور می‌رود همان اوروه Urva باستانی که در اوستا نیز نام برده شده است، باشد، سکونت داشته‌اند. در سیستان و بلوچستان نیز آثار زندگی اینان به دست آمده است. شغل اصلی آنان کشاورزی بود، و به همین دلیل به نام دهگان یا دهقان خوانده می‌شده‌اند. اینان به علت همان خصایل ویژه که فوقاً بدان اشاره شد و پرداختن به امور کشاورزی و صحبت به زبان پارسی از سایر ساکنان بدوی مشخص و قابل تمیز بوده‌اند.

تاجیک‌ها در دو کشور سیر Sir و آمو Amu دارای اهمیت زیادی بوده‌اند. اوجفلوی Ujfalvy در این باره دارای عقاید و تتبعات بسیار جالبی می‌باشد و ما مرهون زحمات دانش پژوهانه تاریخی و نژادیابی وی می‌باشیم. وی را عقیده آنست که در سرزمین ایران جمعاً باید سه طبقه را که ممتاز تر از همه هستند، مورد توجه قرارداد: نخست ایرانیان بومی، که مشخص نمودن وضع زندگی آنان و دریافتن رسوم و آداب آنها مهمتر از همه بوده و طبعاً مورد توجه کامل ماست؛ دوم پارسیان مستعمره نشین و سرانجام نوبت به بردگان پارسی می‌رسد.¹¹ رنگ موهای سرو صورت تاجیکی‌های بومی عموماً قهوه‌ای و احیاناً تگ تگ به رنگ‌های روشن تر و یا قرمز نیز بوده است. خانیکوف¹² Khanikoff اظهار نموده است که رنگ موی سرو صورت آنان مشکی و اغلب بلند بالا و رشید بوده‌اند. بنا به عقیده وی تاجیکی‌ها دارای دید گانی درشت و تیره، بینی خوش فرم، دهانی فراخ، پیشانی پهن و گشاده و به طور کلی ساختمان و استخوان بندی آنان سنگین تر و درشت تر از ایرانیان باختری بوده است. شاو¹³ کسی که بیشتر اظهارات و دانش ما در باره اقامتگاه و موطن مردم پامیر Pamir نتیجه زحمات و کوشش وی است، در باره نژاد تاجیک چنین می‌گوید: «تاجیکی‌ها، اساساً مردمی بسیار زیبا با پیشانی‌هایی بلند، دید گانی نیز

11. Ujfalvy, Expéd. Scient. Vol. ii. PP. 33-34; Khanikoff, Mém. sur l'ethnographie de la Perse, P. 22.

12. Mem. Sur l'ethnogr, P 103 ; Comp, E. A. vol. i, PP. 339 - 340 .

13. Reise, PP. 22-23.

و نگاهی ژرف و مژگان‌هایی بلند که بر چشمان آنان سایه می‌انداخته و بینی‌هایی بسیار ظریف و خوش فرم بوده‌اند. لب‌بالایی آنان باریک، موهای ریش آنها بلند و پرپشت و اغلب قهوه‌ای رنگ و گاهی هم قرمز رنگ بوده‌است. تفاوت عمده جسمی آنان با هندیان اصل شمالی تنها در درشتی بدن و صورت بوده‌است.

بدخشانیان Badakshanian که از جمله خویشاوندان نزدیک تاجیکی‌ها هستند، نیز، از نظر جسمی شباهت تامی به هندیان شمالی داشته‌اند.... **واخنی‌ها Wakhani** نیز دارای چنین خصوصیتی بوده، مضافاً بر آنکه دارای چشمانی میشی رنگ، بسان سیری کولی‌هایی Sirikulis که در کاشغر دیده‌ام، می‌باشند. ولی رفتار و اخلاق اینان با قرقیزی‌ها که در همسایگی آنان زیست می‌نموده‌اند به علت خشونت ذاتی، تفاوت فاحشی داشته‌است.

اوجفلوی در نوشته‌های خود اضافه می‌نماید که، تاجیکی‌هایی که در کوهستان‌ها زندگی می‌نمودند، رفتاری آزادانه‌تر و نجیبانه‌تر از تاجیک‌های دشت نشین داشته‌اند. توجهی دقیق به خصایل، عادات و رسوم آنان آشکار می‌سازد که بدون شك پیرو آئین مزدیسنا یا باستانی بوده‌اند. مثل کلیه نقاط دنیا، ساکنین کوهستان‌های آسیای مرکزی نیز اخلاق و رسوم نیاکان باستانی خویش را حفظ نموده‌اند و با توجه به طرز زندگی و آداب و سنن آنانست که بسیاری از مسایل لاینحل و مشکل‌نرادی این منطقه روشن و آشکار می‌گردد.

کلیه تاجیک‌های کوه نشین را به نام **غلچه** 14 Galcha می‌خوانند. شخصاً عقیده دارم که تفاوت چندانی بین غلچه‌ای‌های کوه نشین و تاجیک‌های شهر نشین وجود ندارد. 15. کلیه اختلافات و امتیازاتی که بین آنان وجود دارد، تنها معلول يك علت کلی است که از عزلت یکی و اجتماعی بودن دیگری سرچشمه می‌گیرد. این

۱۴- چه بسا معنای این واژه «کوهستانی» باشد؛ البته چنانچه ریشه مأخوذه از زبان پامیری و پارسی ghar یا ایرانی قدیم gairi، صحیح باشد. اوجلفوی عقیده دارد که غلچه هنوز هم در بین تاجیکی‌ها به معنای تاجیکیان کوه‌نشین، می‌باشد.

15. Cf. Van den Gheyn in the Bulletin de l' Athénée Oriental 1881, PP. 221, 223.

مطلب بدان معناست که تاجیک‌های کوه نشین یا غلچه‌ای ها به علت نداشتن ارتباط با طوایف و قبایل دیگر خون پاک و خالص آریایی را در رگ‌های خوش حفظ نموده‌اند . درحالی که تاجیک‌های شهر نشین به علت ارتباط با قبایل مختلف و داشتن مراودات اجتماعی که نتیجه‌ی زندگی آنان با بومیان بوده است ، خلوص نژادی و پاک‌ی خون آریایی خود را از دست داده‌اند ؛ و به همین علت مشابهاتی چند با تاتارها و طوایف دیگر پیدا نموده‌اند .

غلچه‌ای ها یا تاجیک‌های کوه نشین را عموماً زیبا و خوب روی ، باموهای سیاه و گاه گاه به رنگ‌هایی مثل سرخ و بور توصیف نموده‌اند . از نشان‌های ویژه ظاهری آنان ترکیب و شکل سر و جمجمه بزرگ آن است که به ندرت در تاجیکی‌های خالص و شهر نشین دیده می‌شود.¹⁶ مسکن و مأوای اصلی غلچه‌ای‌ها در کوه‌های مرتفع گرداگرد فرغانه می‌باشد. اغلب غلچه‌ای ها در اطراف و کناره‌های رود زرفشان Zerashan و به ویژه در دره‌ها و جلگه یغنوب Yaghnöb و کنارنهر اکسوس Oxus تا نزدیکی‌های سرچشمه آن در پامیر Pamir و تازمین‌های خاوری جلگه پامیر یا به طور خلاصه ، آن سوی سلسله نزا - تاش Neza - tash و نواحی سیری کول Siri - kul ، زندگی می‌نمایند. بومیان سکنه‌ی منطقه‌ی سلسله جبال هندو کش در چیترا ل Chiträl و کافرستان هم تقریباً دارای خصوصیات نظیر غلچه‌ای ها بوده و چنین به نظر می‌رسد که از نژاد هندیان باشند .

زبان غلچه‌ای ها که به تازگی مورد تحقیق و کاوش دانشمندان قرار گرفته^{۱۷} به لهجه های گونا گونی تقسیم شده است . این زبان ارتباط نزدیکی با زبان ایرانیان

16. Tomaschek, Pamirdialekte, P.5 Seq.

۱۷- تومسچک در جلد دوم کتاب خود موسوم به Zentralasitische Studien در مورد مطالبی که شاو درباره زبان‌های غلچه‌ای‌ها در نشریه انجمن آسیایی بنکاله شماره چهارم و پنجم سال ۱۸۷۶ - صفحات ۲۷۸-۱۳۹ و شماره ۴۶ سال ۱۸۷۷ صفحات ۱۲۶-۹۷؛ نگاشته. تحقیقات فراوانی نموده است. طبق این پی‌جویی‌ها، تومسچک چنین نتیجه گرفته که غلچه‌ای‌ها از نژاد ساک‌ها Saks می‌باشند طبق عقیده وی ساک‌ها تیره‌ای از نژاد خالص ایرانی هستند که روش زندگی ایرانیان باستانی را به مراتب بهتر از پارسیان مادی Medo-persians که تحت تأثیر همه جانبه سامی‌ها قرار گرفته‌اند، حفظ نموده بودند.

خاوری کهن داشته و به همین دلیل شباهت زیادی نیز به زبان اوستایی دارد. ترکیب بعضی از لغات و واژه‌های خودی در این زبان به دلیل نزدیکی و علاقه آنان به هندیان و دور بودن از پارسیان کنونی است.

مونگی Mungî و میندشانی Mindshāni از جمله مشهورترین و مرسوم ترین لهجه‌های پامیری می‌باشند. این لهجه‌های زبان پامیری بیشتر در مونگان Mungān گردها و اطراف کاران karān، پریان Paryān، شنگان Shangān و دره‌های غیر معروف کافرستان Kāfiristān شیوع دارد. این دو لهجه به علت شباهتی که با زبان اوستا دارد، دارای شهرت و معروفیت ویژه‌ای می‌باشد. در دره پنجه Panja، که دارای بخش‌های متعددی است، مردم به زبان‌های واخی Wākhi، ایش کاش می Ishkāshamî و شینگ نی Shigni صحبت می‌نمایند.

زبان سنگ‌لیچی Sanglichî که در منطقه سنگ‌لیچ (بین مونگان و ایش کاشیم Ishkashim) رواج دارد و یغنوبی Yaghnôbî که در بین غلچه‌ای‌های کوه‌های منطقه زرفشان علیا نفوذ دارد، از جمله زبان‌های مشهور و قابل ذکر است. در اینجا بدون توجه به عقاید و تحقیقات موش‌کتف^{۱۸} Mushketoff نمی‌باید به بحث خود خاتمه دهیم. وی معتقد است که غلچه‌ای‌های ساکن در منطقه یخچال‌های طبیعی زرافشان از ریشه نژاد ایرانیان باستانی هستند. طبق عقیده موش‌کتف اینان دارای تمدنی بس کهن بوده و کوچکترین توجه و علاقه‌ای به کشاورزی و دامپروری ندارند. سکونت گاه‌ها و منازل آنان از سنگ‌های طبیعی ساخته شده و اصولاً آهک و ساروج در بناهای آن به کار نرفته است. تنها حیوان اهلی که غلچه‌ای‌ها مورد استفاده قرار داده و در بارکشی از آن استفاده می‌نمایند، جانوری چهار پاموسوم به ایشک Ishak است، که نوعی خرو وحشی می‌باشد.

تا اینجا گفتگوی ما منحصر به آن دسته از آریا نژادان بود که از دایره فرهنگ

۱۸- مجموعه تحقیقات انجمن سلطنتی جغرافیائی- جلد دوم سال ۱۸۸۰ بین صفحات

۷۶۵-۷۶۶ مراجعه نمائید.

و تمدن دور مانده و وسایل و طرز زندگی آنان همانند اجدادشان به شکارورزی و جایگردانی می گذشت. ولی همانطور که قبلاً ذکر شد، تعداد کثیری از آریائی‌ان طرق زندگی اجدادی خویش را رها کرده و تسلیم پیشنهادات و آیین مترقیانه زرتشت گردیدند. اوستا به نحوی روشن و صریح سرزمین آریائی‌ان را به نام سرزمین مقدس آریاویج خوانده و تصریح کرده است که دارای اراضی کوهستانی فراوان بوده و از رودهای سیر، زرافشان و آمو مشروب میگردد است. چنین به نظر می رسد که پیروان پرهیزکار و اهوراپرست در برابر حملات اقوام خونخواری مثل مغول و تاتار و سیل بنیان کن اعراب در دره ها و کوهسارها پایداری ها نموده و بر اثر فشار مهاجمین عقب و عقب تر رفته و سرانجام در کوهستان های صعب العبور اقامت گزیدند. علایم و نشانه هایی در دست است که ثابت می نماید این غلچه ای های اهوراپرست با وجود فشار و سختی های بسیار به آیین باستانی خویش وفادار مانده و دست از پیروی آیین نیاکان خویش برنداشتند. از آن جمله همانند زمان های دور، آتش را مقدس و محترم داشته و در نگهداری و فروزش این عنصر و دور نگه داشتن آن از ناپاکی ها و پلیدی ها، کوشش و غیرتی بی پایان داشته اند. در مثل تنفس و لعاب دهان را موجب آلوده شدن آتش می دانسته و هرگز آتش را به هوای بازدم خویش و لعاب دهان آلوده نمی ساخته اند؛ و از همین جاست که علت پوشیده نمودن دهان در مقابل آتش روشن میگردد. زیرا دستوران و مؤبدان به هنگام انجام آداب مذهبی و نیایش در مقابل آتش، جلو دهان خویش را با پارچه ای مخصوص به نام پنام می پوشانند. وود¹⁹ wood خاطر نشان می سازد که سکنه بدخشان و واخان Wakhān دارای تعصب مخصوصی در مورد روشن نگه داشتن آتش، می باشند. این فروزان نگه داشتن آتش، مطابقت کاملی با عقاید و ایده های زرتشتیان داشته و هنوز است که هنوز نیز یکی از مهم ترین و اصلی ترین ارکان زرتشتیت و عمل هر پرهیزکار اهوراپرستی محسوب می شود؛ زیرا آنان را عقیده اینست که آتش که از جمله اهورا آفریده های ویژه است، هم چون

ودیعهای مقدس نزد جهانیان بوده و در حقیقت پرتوی از وجود اهورایی و پیغامبر نیایش‌ها و خواسته‌های پرهیزکاران به درگاه کبریائی است.

در اینجا لازم است که به چند مورد از آداب و بیره کافیرها Kafir اشاره نمائیم: اینان اجساد مردگان خود را در هوای باز و دور از مسکن خود بر فراز کوه سرباز می‌گذارند؛ هم چنین نسبت به زنان خویش پس از وضع حمل و زایمان سلوک خاصی دارند و به همین ترتیب به هنگام عادات ماهانه زنان؛ و هر سه مورد کاملاً با متن اوستا و دستورات زرتشتیت انطباق کامل دارد^{۲۰}. توجهی دقیق به این تشابه کامل جای هیچگونه شك در مورد آئین باستانی آنان که همانا زرتشتیت بوده، باقی نمی‌گذارد.

ثوری ما را، افسانه‌های ملی تأیید و تقویت می‌نماید. در شیگنان^{۲۱}، روایاتی وجود دارد که طبق آن روشن می‌شود که مردم بومی این منطقه در پانصد الی هفتصد سال پیش زرتشتی بوده و اهورا پرست بوده‌اند ولی بعدها بر اثر حملات مداوم مسلمین و اعراب به ناچار کم‌کم مذهب خود را تغییر داده و به آیین اسلام گرویده‌اند. در دره آمو ساختمان‌های مخصوصی برای آتش پرستان - Âtashparastagân^{۲۲} وجود دارد. حتی اگر موارد فوق دلیل صد در صدی برای اثبات رواج زرتشتیت در این مناطق نباشد توجهی عمیق به آداب و رسوم مردم این منطقه و وفاداری و احترام آنان به یادگارهای گذشته کوچکترین تردیدی باقی نمی‌گذارد که نیاکان غلچه‌ای‌های این منطقه همگی اهورا پرست بوده و عناصری هم چون آب و آتش را مقدس و محترم می‌داشته‌اند.

چنانچه در آینده سیاحان و باستان شناسان صاحب همتی به این مناطق که بدون شك جایگاه آریائی‌ان و زرتشتیان باستانی می‌باشد سفر نموده و با کوش و کنجکاوی

۲۰- کتاب داستان مسافرت‌های گوناگون در بلوچستان و افغانستان و پنجاب. مالون

صفحه ۲۲۴، جلد یکم. همچنین ۳۹۷ جلد یکم EA اشپگل

Masson, Narrative of various Journeys in Baloochistan, -
Afghaniestän and panjâb.

Gordon, Pämîr, P. 141

۲۱- کتاب پامیر گوردون صفحه ۱۴۱

Wood, JourneZ, P. 218

۲۲- سفرنامه وود - صفحه ۲۱۸

دقیقی دره‌ها و کوه‌های منطقه‌ی آسیای میانه و کناره‌های رودخانه‌های سیر، زرفشان و آمو را مورد بررسی قرار دهند، به‌طور حتم پرده از روی بسیاری از ابهامات کنونی برداشته شده و نژاد، مذهب و رسوم نیاکان مردم این سامان به نحو کاملاً روشن تر و واضح‌تری جلوه‌گری خواهد نمود و در نتیجه با یقین بیشتری می‌توان درباره‌ی اشکالات کنونی رأی و نظریه داد.

۲- رقبای مردم عهد اوستا .

2- The adversaries of the avesta people .

چگونگی برخورد آریائیان با بومیان - شواهدی از اوستا دال بر جنگ‌های اولیه بین این دو دسته - جنگ‌های بین آریائیان پیرو زرتشت و آریائیان مخالف - سروده‌های کاناها نشان‌دهنده رویدادهای باستانی - آئین زرتشت بوجود آورنده نخستین و عمیق‌ترین شکاف - سکونت گاه‌های وحشیان و مخالفین - اسکی‌تین‌ها - عقاید تومسچک درباره ساک‌ها - سامی‌ها - سومری‌ها و اکدها اجداد کلدانی‌ها - ایالت وارنا و ساکنین آن - قبیله آناریاک و نظریه استرابو - طبرستان و مازندران - ساکنین دیوها تجسم بخش مخالفین - شواهدی از اوستا درباره دیوها - نتیجه.

زندگی و تاریخ اجتماعی و سیاسی مردم عهد اوستا هماره با جنگ و زدو خورد آغشته بوده و کمتر از حد تصور از صلح و صفای برخوردار بوده است. نگاهی دقیق به صفحات کاناها، مارا به دوره پر آشوب و سراسر زدو خورد روزگاران باستان برده و چگونگی پیدایش و زندگی مزدیسنا ئیان و پیروان زرتشت را به ما نشان می‌دهد. با خواندن سرودهای بکرو کهن کاناها، ما ناگهان خود را با دوره ظهور زرتشت و کینه‌ورزی‌های دشمنان و معاندین وی، مواجه می‌بینیم. ولی همیشه آئینی نو و مترقی، علی‌رغم مخالفت‌ها و کینه‌توزی‌ها، جای خود را باز کرده و پیش‌رفته است. آئین زرتشت نیز که حاوی اصولی نو بر مبنای کار و کوشش بود، کم‌کم رو به توسعه و ترقی گذارده و روز به روز توسعه و نفوذ بیشتری یافته و طرفداران و پیروان زیادی بدست آورد، به حدی که هم‌چنانکه سرودهای اوستا حکایت می‌کند، فرمانروایان و شاهان نیز در ترویج و بزرگداشت این مذهب از هیچ گونه کوششی دریغ ننموده و حتا دست به لشکر کشی‌های بزرگ و جنگ با معاندین و رقبای مذهب زرتشت، می‌یازیده‌اند.

این مطلب، مسئله اصلی تاریخ فرهنگ ملت اوستا را برابر ما قرار می‌دهد؛ مسئله‌ای که ما باید در نهایت دقت به طرح و حل آن به پردازیم. آیا می‌توان این مسئله را درست قبول کرده که آریائیان پس از رسیدن به جلگه‌ها و دشت‌های کوچگاه

جدید خود، با بومیان وساکنین اصلی، به زد و خورد پرداخته‌اند؟ آیا اوستا، اطلاعاتی در مورد زدو خورد این مهاجرین آریایی با اقوام بومی یا غیر آریایی به ما می‌دهد؟ آیا جنگ‌ها و زد و خوردهایی که در اوستا شرح داده شده، منحصرأً نبردهایی است که آریائیان با بومیان نموده‌اند، یا جنگ‌هایی است که بین خود آریائیان به علت اختلافات مذهبی، پدید آمده است؟ هم‌چنین آیا اسامی مللی که در اوستا ذکر شده و سینه به سینه به ما رسیده، غیر از اسامی طوایف و قبایل آریایی هستند یا خیر نام‌های قبایل آریایی نژاد می‌باشند؟

آنچه از سروده‌های اوستا به دست می‌آید، مبین جنگ‌ها و زد و خوردهایی شدید و بی‌امان است که تماماً رنگ مذهبی دارند؛ نبردهایی که کلایین پیروان آیین جدید و دشمنان زرتشت به انجام رسیده است. به طور حتم این جنگ‌ها و زدو خوردها آن قدر جالب توجه و مهم بوده که مصنفین اوستا با آب و تاب فراوان مبادرت به شرح و سرایش آن نموده‌اند. ولی من عقیده دارم که نه تنها سروده‌های اوستا به طور دقیق نژاد مخالفین و معاندین را روشن نموده بلکه تا کنون نیز دانشمندان کوشش کافی در این راه نموده‌اند.

ساکنین ترکستان به دو دسته ترك و تاجيك و یا از نظر نژادی به تاتار و آریایی تقسیم شده‌اند، که از نظر شغل باز هم به دو دسته سرت‌ها و یا طرفداران کشاورزی و دامداری و قرقیزها یا طرفداران شکارورزی و جایگردانی قابل تقسیم هستند. بنابراین زرتشتیان دارای دو دسته یا دو نوع مخالف، بودند؛ نخست دشمنان بومی که در حقیقت دشمن کلیه مهاجرین آریایی بودند و دوم دشمنان خودی یا آریایی که بر اثر پیدایش آیین جدید، پدید آمدند. دسته دومین که مایل به زندگی اجدادی خود به طریق شکارورزی و جایگردانی بودند با هم نژادان خود که دعوت زرتشت را پذیرفته و به کشاورزی و دام پروری پرداخته بودند، مجانست نداشته و این عدم توافق خود به خود ایجاد کینه و دشمنی حادی که منجر به جنگ‌ها و زدو خوردهای خونین گردید، نمود.

این زدو خوردهای مذهبی که بین آریائیان پیرو زرتشت و آریائیان مخالف

به وقوع پیوسته، تقریباً به نحو روشنی در اوستا تشریح و بیان شده است. این شرح مدلل می دارد که این نبردهای مذهبی، متعلق به دوره ظهور زرتشت و به هر حال زمان های نخستین رسالت وی می باشد. آن سری مبارزاتی که آریائیان به هنگام جایگزین گشتن با بومیان غیر آریایی نمودند، بارها در اوستا به نحوی افسانه ای و حماسی سروده شده است؛ و کم و بیش وضع این بومیان و غیر آریائیان را به نحوی روشن تصویر نموده است؛ به کمك اوستا ما کاملاً یقین داریم که آریائیان علاوه بر جنگ های قومی که بنیان مذهبی داشته، جنگ های نژادی نیز برای بدست آوردن سکونت گاه و پاک نمودن محیط خویش و عقب راندن آنان، نموده اند. و همین مبارزات برای متقاعد نمودن ما به اینکه ایران قبل از ورود آریائیان دارای قبایل بومی بوده، کافی است.

باری، هم چنان که شرح داده خواهد شد، به وجود آمدن تمایز روش مذهبی و اقتصادی بین آریائیان با ظهور زرتشت و د کترین وی خود مبین پدید آمدن اختلافات شدید و در مراحل حاد، جنگ ها و زد و خوردهای خونین و بی امان است. به همان اندازه که آئین زرتشتیت همراه با دستورات و پیشنهادات اقتصادی و اجتماعی وی در میان مردم طرفدار وی توسعه و نفوذ می یافت، بر شدت مخالفت و کینه وزری دشمنان او که آریائیان جایگردان و شکار و زب بودند، افزوده می شد. به همین دلیل است که سراسر اوستا مشحون از ستایش کشاورزان و دام پروران بوده و آنکسانی را که در راه آبادانی و کشتکاری زمین کوشش می کنند، برترین مردم می شمارد؛ و به عکس آنکسانی را که به زمین و آبادانی آن بی اعتنا بوده و طرفدارزندگی باری به هر جهت هستند، نکوهش می نماید.

تضادها و کینه ورزی هایی که جنبه مذهبی یا سرچشمه نژادی داشته اند، در نواحی سیر و آمو کمتر قابل قابل اشتباه هستند؛ زیرا بومیان غیر آریایی این منطقه به طریق بدوی و چادر نشینی زیست کرده و آریائیان جایگردانی نیز که به این مناطق کوچ کرده بودند، همانند بومیان اصلی به شکار و رزی پرداخته و به سان بدویان روزگار می گذرانیده اند. زیرا قرا این موجود روشن می سازد که ساکنین این قسمت ها عموماً از زراعت متنفر بوده و نشانه هایی از زندگی ثابت به جای نگذارده اند. دلیل دیگر طرز زندگی آنان در زمان حال، در کوهساران و دره های این منطقه می باشد.

پایه و مبنای کار مادر این مورد، سروده‌های کهن و دست‌نخورده گاتاها، جزء مهم اوستا، می‌باشد که حاوی رویدادهای باستانی و ویژه مبارزات مذهبی و میهنی آریائیان است. در فصول بعدی که اختصاص بدزدگی اقتصادی مردم اوستا دارد، در مورد مبارزات و اختلاف‌های آنان در این مبحث بد تفصیل سخن خواهم گفت و اینک تنها به ذکر مخالفت قبایل صحرانشین و بدوی و آریائیان مهاجر و جایگزین می‌پردازم.

در سرودهای گاتاها با کمی توجه می‌بینیم که دو دسته در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند. دسته نخستین کسانی هستند که آیین زرتشت را پذیرفته و در پیرو دستورات او، روی به کشاورزی زمین آورده‌اند. اهورا مزدا را ستایش کرده و گاورا مقدس می‌شمارند و می‌دانند که گاو در بهبود و آبادانی زمین یارو کمک‌کار آنانست. دسته دوم کسانی هستند که از کشاورزی گریزان بوده و به شکاروزی و دوره گردی علاقمندند؛ به ارزش گاو و حیوانات سودرسان واقف نبوده و در اذیت و آزار آنان کوشا هستند. اهورا مزدا را نمی‌شناسند و هم‌سان گذشته خدایان چند گانه را می‌پرستند. در این که این هر دو دسته از آریائیان مهاجر و باهم روی به سرزمین‌های جدید در ایران آورده‌اند، شکی نیست؛ زیرا پیغمبر راستان شت زرتشت پورا سپنتمان، آئین خویش را به هر دو دسته آنان ارائه داده و تمامی آریائیان را به قبول آئین خویش و روی آوردن به زندگی ثابت و آبادانی زمین دعوت نموده است. طبیعی است که عده‌ای از آنان روی به او آورده و دستورات وی را گردن نهاده و عده‌ای دیگر دست از آئین کهن و پرستیدن خدایان طبیعی خویش برنداشته و به همان طریق باستانی خویش زندگی خود را ادامه دادند. توجهی به یسنای چهل پنجم، هیچگونه شك و تردیدی در این مورد که هر دو دسته مخالف و موافق دارای يك زبان، و يك ملیت یا نژاد بوده‌اند، باقی نمی‌گذارد. هم‌چنان که در فصول نخستین این کتاب اشاره شد، به طور حتم سراینده‌ی این یسنا شخص زرتشت بوده و این سرود را در برابر گروه موافق و مخالف خوانده و آنان را به قبول آئین خویش و دست برداشتن از یغماگری دعوت نموده است؛ سرود وی با این کلمات آغاز می‌شود:

می‌خواهم سخن گویم، اکنون گوش فرادهید و درك کنید. شما، ای کسانی که از

راه دور و نزدیک آمده اید! اینک همه شماها به خاطر بسپرید، چه او (اهورا مزدا) در تجلی است؛^{۲۳}
مبارزات خونین و دامنه داری بین پیروان زرتشت و معاندین وی، بین طرفداران
راستی و دروغ پرستان، بین طرفداران سیستم کشاورزی و چادر نشینان، آغاز می شود؛
تا جایی که زرتشت گوید:

« شما، ای کسانی که کلمات نیک را ننگین ساخته اید، حیوانات سودرسان
و روشنایی را آزار کرده و به پلیدی کشانیده اید، آزار و ناپاکی که با چشم می توان دید.
شما ای کسانی که راستان و بخردان را دروغ پرست می شمردید؛ چرا گاهان را ویران
کرده و علیه راست کرداران جنگ افزار می کشید؛ نخواهید توانست ما را از راه
راست خویش، بازدارید. »^{۲۴}

زرتشت نیز به ناچار پیروان خویش را به مبارزه علیه آنان فرا می خواند:
« مبادا هیچ یک از شما به سخنان و دستورهای دروغ پرستان گوش فرا دهید؛
که آنان به داخل خانه و روستای شما، به داخل ملک و مملکت شما، نیستی و مرگ، غم
و اندوه خواهند آورد. پس با جنگ افزارهای خود آنان را بکشید. »^{۲۵}

جدایی و تفرقه بین مریدان و پیروان زرتشت با مخالفین و معاندین وی از عهد
گاتاها آغاز شده و سپس سراسر دوره اوستا را فرا گرفته است. از آنچه که فوقاً بدان
اشاره شد، نوع محتویات اوستا روشن می شود. تغییر لهجه ای که از گاتاها آغاز شده
و در سرتاسر اوستا ادامه می یابد همگی متعلق به دوره های متفاوتی است که از عصر زرتشت
آغاز شده و به دوره ساسانیان خاتمه می یابد. الفاظ و نام هایی که در سرتاسر اوستا به کار
رفته و در میان زرتشتیان تا اکنون ادامه دارد، خود معیار دیگری برای این مبارزه پی گیر
و مداوم است.^{۲۶} دروغ پرستان کسانی که در نهایت خفت و حقارت با جانوران موزی

۲۳- مقدمه بندیکم از یسنای چهل و پنجم ۲۴- بندهش از یسنای سی و دوم. ۲۵- بندهش از یسنای
سی و یکم. ۲۶- مهم ترین اسامی آنان عبارتست از: اشا یا اشهون *ashavan* (که سانسکریتی
آن رتوون *rtōvan* می شود) به معنای پرهیزکار و راست کردار؛ آن اشاون *anashavan*
به معنای ناپاک و کژ کردار؛ هودینا *hudaena* به معنای پیرو دگرترین نیک؛ مزدیسنا به معنای
مزدا پرست؛ دیویسنا به معنای دیو پرست؛ دهه *dahma* به معنای پرهیزکار و ادهمه -
adhama ضد آن. هم کیشان را به نام هامادینه *hämä - daena* یا *hva - daena*
و پیروان سایر ادیان را انیورنا *anyä-varena* یا *anyä-tkaesha* می خوانند.

و مشئوم مقایسه شده اند،^{۲۷} موجد و پدید آورنده انواع بدی ها مثل کینه، دشمنی و نفاق می باشند؛^{۲۸} در حالی که به عکس طرفداران راستی و نیکوکاران و پیروی از دستورات الهی موجد انواع خوبی و نیکی های اهورا آفریده مثل دوستی و اتحاد، می باشند.^{۲۹} بر همین مبنا، اوستا پوشیده از نیایش ها و ادعیه ایست که در آنها برای پرهیزکاران و راست کرداران درخواست خوشی و کامیابی شده و برای بدکاران و کژاندیشان نکبت و بدبختی تقاضا گردیده است.

بر حسب تقاضای آنان، نیرویی که از نیکوکاری عاید می شود، به پرهیزکاران عطا شده اما هیچ قدرتی به دروغ پرستان داده نشده، راست کرداران به کلیه آرزوهای خود برسند، ولی بدکاران و دروغ پرستان به هیچ يك از خواسته های خود نرسند! لذت و نیک فرجامی این دنیا را برای پرهیزکاران، و پریشانی و بدبختی را برای بدکاران، خواستارم.^{۳۰}

اکنون تقریباً اختلاف وجدایی اقتصادی و مذهبی بین مردم ایران باستان تا اندازه ای روشن شده است. این اختلاف بدون تردید بسیار اساسی تر و مهم تر و قابل حل تر از اختلاف نژادی بین آریائی ها و غیر آریائی ها می باشد.

دشت های نزدیک دریاچه های خزر و اورال و هم چنین سرتاسر سواحل شمالی دریای سیاه، از زمان های بسیار دور مسکن اقوام و طوایف وحشی و جایگردانی بوده است که یونانیان عموماً آنان را در يك طبقه مخصوص به نام اسکی تین ها Scythians

۲۷- همچنین خرافسترا - مشیا به معنای مرد افعی و ش.

۲۸- ایناغ Aenagh به معنای دشمنی و تنفر که از دروغ پرستان و کفار ناشی میگردد. (بند ششم و هشتم از یسنای سی و دوم)؛ دروغ پرستان به نام تبیش و نتو tishvanitō بدخواه - کینه جو و دشمن (در بند هفتم یسنای بیست و هشتم) خوانده شده اند؛ که توان و نیروی آنان در paiti-rema, aeshma است. (بند بیستم یسنای چهل و چهارم. بند هفتم یسنای چهل و هشتم؛ بند چهارم یسنای چهل و نهم و غیره).

۲۹- از این روست که اصطلاحات مطلق مثل اشاو و هومینو و آرامیتی (در گاتاها آرامیتی) بطور مکرر برای پرهیزکاران و راست کرداران آورده شده است؛ بند سوم یسنای سی و سوم؛ بند دوم یسنای سی و چهارم و بند شانزدهم یسنای چهل و ششم و غیره.

۳۰- بندهای پنجم و ششم و هشتم از یسنای هشتم.

قرارداده‌اند.^{۲۱} چه بسا هم اینان ساکنین بومی و نخستین ایران قبل از آریائی‌ان نیز بوده‌اند. اگر این اسکی‌تین‌ها هم نژاد با ساکنین کنونی این مناطق که تاتار هستند،

۳۱- نویسندگان دوره کلاسیک، تیره‌ای چندی را تحت این نام با یکدیگر مخلوط نموده‌اند. اینان معتقدند که اسکی‌تین‌ها از سرزمین‌های کنونی رومانی تا پامیر و سرتاسر روسیه میانه و استپ‌های خزر زیست می‌نموده‌اند. به هر حال نویسندگانی که دقیق‌تر و بهتر از همه مبادرت به توصیف اسکی‌تین‌ها نموده‌اند، عقیده دارند که اینان همان کسانی هستند که در شمال یونان باستان زیست کرده و ساک‌ها که در سرزمین‌های خاوری و بخصوص ترکستان کنونی زیست می‌نموده‌اند، از همین نژاد بوده‌اند.

طبق اظهار نظر هروردت، اسکی‌تین‌ها در سرزمینی بین رودخانه دانوب در غرب الی سرزمین‌های کنار رود آزوف Azov در شرق می‌زیسته‌اند، کناره دریای سیاه از جنوب و سرزمین ترانسیلوانیا از شمال، حد جنوبی و شمالی اقامتگاه آنان بوده است. بدیهی است سرزمین‌های فوقانی دنیستر و مِلداوی، بسارابی و قسمت‌هایی از روسیه کنونی که شامل کریمه، خرسن Kherson و قسمت جنوبی پودولیا Podolia می‌شود، شامل سکونت گاه این قوم می‌گردد. هرودوت اسکی‌تین‌ها را به چند دسته تقسیم نموده است.

۱- کشاورزان ساکن در دره‌های دنیستر و بوك Bug، نیوری Neuri و قسمت‌های سفلی دره دنیپر و پانتی‌کایی Panticapee (شاید انیکولتز Ingouletز کنونی)
۲- جادر نشینانی که در مشرق کریمه و جنوب مصب رود دنیپر زیست می‌نمایند.
۳- اسکی‌تین‌های شاهی و اصیل که در نواحی شرقی کریمه و سرزمین‌های بین دنیپرو تانائیس Tanais زیست می‌کنند.

۴- کالی‌پیدها که بین بوگ و دهانه رود دانوب زندگی می‌کنند.
از اسکی‌تین‌ها نخستین بار در هزیود Hesiod نام برده شده است و اکثر نژادشناسان عقیده دارند که اینان در حدود پانزده قرن قبل از میلاد مسیح به اروپا کوچ کرده‌اند. هیپوکریتوس درباره طرز زندگی اینان نوشته است که اسکی‌تین‌ها دارای ارابه‌های چهارچرخ پوشیده‌ای بوده‌اند تا آنان را از گزند باد و باران و برف حفظ نماید. گاوهای قوی اختصاص به کشیدن این ارابه‌ها داشته‌اند. به هنگام مسافرت زنان و بچه‌ها و وسایل زندگی را در آن‌ها گذاشته و مردان با اسب ره می‌سپرده‌اند. اینان تا زمانی که در کوچ گاه سبزه برای دام آنان وجود داشته و چراگاه‌های خوب تحت اختیار داشتند، در همان منطقه سکونت می‌گزیدند و سپس به منطقه‌ای بهتر و مناسب‌تر کوچ می‌نموده‌اند. غذای اصلی آنان گوشت پخته، شیر و پنیر بوده است. اینان عموماً سوارکاران زبده و شکارورزان ماهری بوده‌اند؛ ولی در شمشیرزنی چندان مهارتی نداشته‌اند. مذهب آنان نوعی چندتا پرستی‌عاری از نیایش ظاهری بوده است. آنان نه معبدی داشته و نه نمونه خدایی کدوی را پرستش نموده و برایش قربانی نمایند. خدای جنگ، مشخص‌ترین و محبوب‌ترین خدای آنان، جایی مخصوص و مقامی عالی نزد آنان داشته است. ما درباره زبان و رسوم آنان اطلاعات چندانی نداریم؛ و آنچه که در دست است چنین می‌نماید که آنان از تیره نژاد ایرانیان بوده‌اند. در حدود قرن دوم قبل از میلاد اینان توسط سارمات‌ها Sarmates شکست خورده و به یکباره در تاریخ گم شدند.

استفاده شده از کتاب‌های نژادهای بشر به قلم کنسولت دنی کر و تاریخ بشر به قلم را تنزل (صفحه ۴۷۱ جلد ۲۴ دایرةالمعارف امریکانا)

باشند، بدیهی است که اختلاف نژادی پدید می‌آید؛ البته نباید از نظر دور داشت که مشابهت‌هایی بین عادات و رسوم اینان با ترکمانان و قرقیزها نیز وجود دارد. اگرچه از اسامی خاصی که وسیله نویسندگان یونانی به‌مارسیده، تصور می‌رود که اسکی‌تین‌ها از نژاد آریین‌ها باشند ولی به هر حال چنین بنظر می‌رسد است که قبایل جنوبی از نژاد ایرانی و قبایل شمالی منسوب به نژاد اسلاوها و هندو-ژرمنی باشند.^{۳۲} تومسچک کوشیده است تا ثابت نماید که ساک‌ها که فرقه‌ای از اسکی‌تین‌ها بوده و در کرانه‌های نهرهای علیای رود آمو زندگی می‌نمایند، از تیره نژاد ایرانیان هستند؛ وی معتقد است که اینان حتا اکثر صفات و خصایل نژاد آریایی را بهتر و خالص تر از پارسیان و مادها نگهداشته‌اند.

چنانچه این مطلب را مورد پذیرش قرار دهیم، به ناچار باید مخالفت‌های نژادی را به کناری نهاده و درباره تضادهای اقتصادی و مذهبی که در اوراق بسیار قدیمی اوستانیز مشهود است، به غور بپردازیم. بنا بر عقاید تومسچک^{۳۳}، اسکی‌تین‌ها فقط نماینده طوایفی بودند که در دشت‌ها و بیابان‌ها به طور چادر نشینی و آواره گی زیست می‌نموده‌اند؛ در حالی که سغدیان و پارسیان و مدها و بکتاریان و آریین‌ها به کشت کاری و سکونت در منازل دایمی علاقمند بوده‌اند. البته چنانچه میدانیم اسکی‌تین‌های زمان‌های دور با ساکنین کنونی استپ‌های تاتارستان دارای خوی و عاداتی یکسان بوده‌اند؛ اگر آنان به سان اینان رزم‌آوری و جنگ‌جویی را دوست داشته و شیرمادیان را همچون بهترین نوشیدنی‌ها میدانسته و دربند نظافت و پاکی نبوده‌اند، همگی را باید از تأثیر آب و هوای یکسان و سرزمین‌های هم‌گونه، دانست.

در اینجا قصد آن ندارم که مسئله هم قومی و هم نژادی اسکی‌تین‌ها (یاسی شانیان) به ویژه ساک‌ها را با ایرانیان و یا به معنایی گسترده‌تر با آریائی‌ان حاشا نمایم^{۳۴}؛

۳۲ - صفحه ۴۳۰ جلد دوم کتاب *Geschichte des Altherthums* به قلم دانکر Duncker و صفحه ۳۳۳ جلد دوم E-A به قلم اشپیکل.

۳۳ - صفحه ۴ پامیر دیالکت *Pamirdialekte*.

۳۴ - بموجب عقیده گری گورجف Grigorjeff (درباره ساک‌های قبیله اسکی‌تین‌ها) و همچنین کونو در کتاب تحقیقاتی در مورد نژاد شناسی قاره کهن جلد یکم، اسکی‌تین‌ها، گفته است که ساک‌ها شعبه‌ای از نژاد اسلاوها می‌باشند. - (cf. *Russische Revue*, vol i, PP 103 - 105).

ولی این مطلب را باید خاطر نشان سازم ، که نویسندگان یونانی دربارهٔ این قوم با صداقت صحبت نکرده‌اند و در جستجوی ریشه‌نژادی آن به نحو شایسته وقایع کننده‌ای بر نیامده‌اند . به نظر من اسکی‌تین‌ها به‌طور عموم به‌کلیه‌ی اقوام و قبایلی اطلاق می‌شده است که به‌طرزی بدوی و چادر نشینی در اروپای شرقی الی روسیه‌ی جنوبی و ترکستان زیست می‌نموده‌اند . به‌طور خلاصه عقیدهٔ من آنست که اسکی‌تین‌ها ، هم‌چنانکه نژاد شناسان کنونی نیز عقیده دارند ، تقریباً شامل تورانیان بوده و از نظر طرز زندگی با قرقیزیان کنونی ساکن ترکستان جدید در یک ردیف ، بوده‌اند . به هر حال چنانچه این فرض با توجه به نشانه‌ها و عقاید نویسندگان کلاسیک ثابت شود که اسکی‌تین‌ها از نژاد آریین‌ها بوده و به‌زبان آنان نیز سخن می‌رانده‌اند ، باز این اثبات، دلیل آن نمی‌شود که غیر از آنان قبایل بومی دیگری در سرزمین ایران زندگی نمی‌نموده‌اند؛ چه بسا تاتارها که از تیرهٔ اسکی‌تین‌ها به حساب می‌آیند ، همان بومیان ایران باشند .^{۲۵}

به‌طور تحقیق نمی‌توان دربارهٔ اسکی‌تین‌ها صحبت نمود و آنچه را که مافوقاً اشاره نمودیم ، یا گفتارهای نویسندگان کلاسیک بوده و یا احتمالات و فرضیه‌هایی است که با توجه به نشانه‌های یافت شده ، می‌باشد .

اکنون کوشش خود را صرف روشن نمودن این مطلب می‌نمایم که آیا در سرزمین ایران به‌غیر از اسکی‌تین‌ها ، طوایف بومی دیگری زندگی می‌نموده‌اند ، یا خیر و اگر زندگی می‌نموده‌اند ، دارای چه نژاد و خصوصیات بوده‌اند ؟

زبده‌ترین دانشمندان زبان شناسی و باستان‌شناسان به نام و آشورشناسان (دانشمندان و باستان‌شناسانی که به تاریخ و نژاد آشور وارد هستند) را عقیده بر این است که سامی‌ها به‌هنگام مهاجرت از سلسله جبال زاگروس و ورود به دشت‌ها و جلگه‌های

۳۵- مس‌پرو Maspero نیز در این مورد با من هم عقیده است و این نهایت باعث خوشحالی من است. وی در صفحه ۱۲۹ کتاب تاریخ طوایف مشرق‌زمین خود نگاشته است که اسکیت‌ها قدیمی‌ترین مردم نوع بشر متعلق به نژاد تورانیان که حتا اکنون نیز در شمال اروپا و آسیای مرکزی یا به عبارت دیگر از فنلاند تا کناره رود آمو زندگی می‌کنند، می‌باشند.

فرات و بین النهرین با مردمی بومی و بیگانه برخورد نموده‌اند که دارای رسوم، خط و زبانی ویژه خودشان بوده‌اند. از آمیزش این دو نژاد، یعنی سومری‌ها و اکدها Akkad یا بومیان و کوشیت‌های مهاجر Immigrating kushites، کلدانی‌ها به وجود آمدند. چه بسا این آمیزش پس از زد و خوردها، کشمکش‌ها و نبردهای طولانی به وقوع پیوسته باشد؛ ولی ما به هیچوجه اثری از این نبردهای احتمالی در دست نداریم. حتا کهن‌ترین و قدیمی‌ترین مدارك موجود نیز نشانه‌ای در این مورد به ما ارائه نمی‌دهد. دست باستان‌شناسان فقط تا آنجا رسیده که سومری‌ها و اکدها ملت واحدی را تشکیل داده بودند. زبان سومری‌ها به تدریج از بین رفته و در تاریخ گم شد و تنها ما امروزه شاهد خطوطی از آنان در کتیبه‌ها و معابد و رو نوشت‌های آنها در دانشکده‌های زبان شناسی مهم دنیا می‌باشیم. ولی زبان بومیان تنها نشانه و مدرکی است که از بومیان به سامیان رسیده و آن همان زبان میخی تکمیل شده‌ای است که در میان این قوم رواج یافته و به کار بسته شده است. علایم و نشانه‌های خطی زبان بومیان بدون آنکه معنای لغوی خود را از دست بدهد، جزیی از خط وراث جدید گشت. مثلاً علامتی که در زبان سومری‌ها به معنای آفتاب و روز بود، ارزش خود را همچنان محفوظ داشته و به صورت ات ut، اد ud و پر par، پرا para به کار رفت. ولی امروزه آن را به صورت شمش Shamsh (شمس) یا یوم yum که واژه‌هایی سامی و به معنای خورشید و روز است، نیز خوانده و به کار می‌برند. کتب و خط کلدانی‌ها خود به خود پرده از این مشکل برداشته و بر ما آشکار می‌سازد که آمیزش دو عنصر مخالف (بدویان و سومری‌ها) باعث ورکن اصلی تمدن نخستین بشری است که در سرزمین بین النهرین پایه‌های قدرت خویش را بنیان نهادند³⁶.

از توضیحات فوق چنین نتیجه می‌گیریم که اقوام بومی و بیگانه‌ای قبل از ظهور سامی‌ها و آریائی‌ان در شرق زندگی می‌نموده‌اند. این اقوام بومی و بیگانه تنها

36 . cf. maspero "History" PP. 135. seq ., 152 ., Duncker Geschichte des Alterthums vol. i, P.,: Spiegel, EA . vol, i , P. 381 seq .

در بین‌النهرین می‌زیسته‌اند، بلکه در فلات ایران، ترکستان نیز گسترش داشته و به همان طریق چادرنشینی و بدوی روزگار می‌گذرانیده‌اند. البته به تحقیق نمی‌توان گفت که اینان از نژاد تاتار بوده‌اند؛ ولی قدری تأمل در خط و زبان سومری‌ها، این نظریه را تا اندازه‌ای تأیید خواهد نمود. اگر بتوان به منابع چینی‌ها اعتماد نمود، بایستی به این نظریه‌ی آنان توجه نمود که خان نشین‌هایی مثل خیوه، بخارا و خجند **Khökand** و همچنین ترکستان شرقی، از زمان‌های بسیار دور تا اکنون مسکن اقوام آریایی بوده و در قرن‌های اخیر مغول‌ها و تاتارها نیز در این نواحی نفوذ نموده و با آمیزش با آریائی‌ان، اصالت خونی و نژادی ساکنین آریایی این مناطق را از بین بردند.³⁷

به علت عدم وجود دلایل کافی در مورد نژاد، اخلاق، رسوم و مذهب بومیان ایرانی قبل از آریائی‌ان به تحقیق نمی‌توان نظر داد؛ من نیز به ضعف خود در این مورد اعتقاد داشته و امید چنان دارم که بعدها با کوشش دانشمندان باستان‌شناس و زبان‌شناس پرده از روی این قسمت از تاریخ به کنار رفته و چهره واقعی بومیان ایرانی را قبل از ورود آریائی‌ان روشن و آشکار سازد.

باری، اگرچه نمی‌توان در مورد نژاد و مذهب این مردم به تحقیق سخن راند ولی این موضوع کاملاً آشکار است که قبل از آریائی‌ان در سراسر فلات ایران مردمی زندگی می‌کرده‌اند که طبق سرودهای اوستا لا اقل می‌توان به آنان يك نام کلی غیر آریایی داد. زیرا در اینجا بارها بومیان با نام کلی غیر آریایی به طرزی روشن و صریح نامیده شده‌اند. توجه به این کلمه کلی غیر آریایی به هر حال وجود بومیان را آشکار ساخته و تصویری کلی از خصایل آنان و مبارزات آنها با آریائی‌ان به دست ما می‌دهد. هنگامی که آریائی‌ان به فلات ایران سرازیر گشتند، به خشنودی فرایرانی مزدا آفریده، مردم غیر آریایی را شکست داده و هلاک نمودند^{۳۸}؛ و این خود اشاره‌ای صریح به

37. cf *Russische Revue*, vol. ix, P. 328 seq.

۳۸. بند دوم از یشت هجدهم (اشتادیشت)؛ او (یعنی فرایرانی) اهریمن برگزند را شکست دهد، خشم سلاح جوانین آزنده را (مقصود دیو خشم و

جنگ‌های خونین و بی‌امان آریائی‌ان اهوراپرست و پیرو زرتشت علیه بومیان غیر آریایی فلات ایران می‌باشد، که سرانجام پیروز و فاتح از این پیکار بیرون آمدند. به‌ویژه در اوستا تصریح شده است که ساکنین ایالت وارنا Varna از اقوام غیر آریایی بوده‌اند.^{۳۹}

به عقیده من وارنا در ولایات شمال غربی سرزمین‌هایی که در تصرف ایرانیان بوده، قرار داشته است و احتمالاً وارنا همان طبرستان کنونی بوده است. و از اینجا می‌توان چنین نتیجه گرفت که اقوام بومی و غیر آریایی سرزمین ایران در مقابل آریائی‌ان مهاجر و فاتح به تدریج و به ناچار عقب نشسته و به سلسله کوه‌های البرز پناه بردند، تا شاید بتوانند مدت بیشتری از استقلال برخوردار گشته و در مقابل آریائی‌ان بهتر مقاومت ورزند.

تصور می‌کنم که این قبایل غیر آریایی با اهالی کافر، دروغگو و شریر وارنا که مکرراً در اوستا به نام دیوان مازندران یاد شده‌اند، یکی باشند.^{۴۰} نزدیکی و مجاورت

← غضب (شکست دهد . بوشاسب (دیو خواب سنگین)
خواب آلوده را شکست دهد . یخ (سرهای سخت) در
همسفرده را شکست دهد . دیو پوش (دیو خشکی) را
شکست دهد. ممالک غیر ایرانی را شکست دهد.

همچنین بند ۳۸ از یشت نوزدهم (کیان یشت) : نیروی اسبی از آن اوست. نیروی شتری از آن اوست. نیروی مردی از آن اوست. فرکیانی از آن اوست. چندان فرکیانی در آن است. ای زرتشت پاک، که اینجا ممالک غیر ایرانی را کنده و غرقه تواند ساخت.

۳۹- فرگارد هجدهم و نندیداد یکم anairyächa . danheusd . aiwishitär
من در ترجمه و نندیداد باد و پهلوی به جای aiwishtära (ایویشتاره)، awshitara
(اپوشیتره) به کار برده‌ام. این واژه از ریشه shi = khshi می‌آید، زیرا در پهلوی این جمله
anärich matään madam mänashnih می‌آید؛ و این مطلب موجب تعجب می‌گردد
که چرا علامت مصدری پیش از پسوند tar آمده است.

۴۰- mäzainya . daeva و varenya . drvantö همچنین در اوروا
urva نیز که در جنوب شرقی سرزمین آریاییان قرار داشته گفته می‌شود که مردمی می‌زیسته‌اند
که احتمالاً شامل همین غیر آریائی‌ان بوده و مشابه معنای agha aiwishitara میدهد. بند
دوم و نندیداد یکم.

معنای واژه دیو که اکثراً در فرهنگ‌ها یافت می‌شود، دارای معنایی سوای درک
ظاهری آنست. چنانچه داس و داسیو نیز که از اهالی بومی‌هند بوده‌اند، در ریگ ودا به‌همین
نام خوانده شده‌اند، و به همین دلیل نباید تصور کرد که آنان بشر نبوده و از موجودات خارق‌العاده
و یا موهوم هستند.

Vide Zimmer, Altindisches Leben P. 109; Ludwig, Einlei-
tung zur uebersetzung des Rigveda, P. 211.

مازندران به طبرستان دلیل خوبی برای اثبات چنین فرضیه‌ای است؛ و این دیوخواندن اهالی مازندران دراوستا، خود اشاره و رمزی لطیف و شاعرانه است، و مقصود سراینده از دیوان مازندران، همان بومیان غیر آریائی و کافری است که مدت‌های مدید در باطلاق‌ها، مرداب‌ها و کوهسارهای بین دریای خزر و کوه البرز در مقابل آریائی‌ان اهورا پرست مقاومت ورزیده و موجبات عدم آسایش ایرانیان را فراهم می‌آوردند.

علاوه بر این، دراوستا جنگ‌های نژادی به زمان‌های بسیار دور و کهن نسبت داده شده است. از جمله موارد برجسته این دوره خونین و پر آشوب می‌توان از جنگ‌های هوشیانگک *Haushyangha* یا همان هوشنگ فردوسی - که از جمله شاهزادگان شجاع و نیمه موهوم شاهان ذکر شده دراوستا و شاهنامه است نام برد:

هوشنگ پردهتا (پیشدادی *Paradhata*) در بالای کوه هرا (*Hara*) صداسب، هزار کاو و ده هزار گوسپند قربانی کرده و پس از ستایش اردویسور آناهیتا از او خواست:

« به بخشای به من این کامروایی را، ای اردویسور آناهیتا، که من بردیوها و مردم، پیروز و غالب شوم، بر همه جادوکاران و پری‌ها، کاوی‌ها و کرپان‌های ستم‌کار (دست یابم) و بتوانم دوسوم از دیوهای مازندران و دروغ پرستان و ارنارا نابود سازم. »^۱

استرابون نیز از قبیله‌ای به اسم آناریاک‌ها *Anariaks* نام برده که طبق عقیده وی در سواحل دریای خزر می‌زیسته‌اند. چه بسا این نام، همان کلمه تغییر شکل یافته آن آریا *anarya* یا غیر آریایی باشد، که ایرانیان به بومیان اطلاق نموده و غیر خودی‌ها را با این نام کلی می‌خوانده‌اند.^۲

چنانچه درك من درست باشد. ساکنین مناطق مزبور اکثراً به نام دیوا *daiva*

۴۱- بندهای بیست و یکم و بیست و دوم یشت پنجم (آبان یشت)

۴۲- استرابو در صفحه ۵۰۷ و ۵۰۸ کتاب خود از شهر آناریاکا *Anariaka*

نام برده و در صفحه ۵۱۴ گفته است که نزدیک ماردرس *Marders*، هیرکانی‌ها *Hyrceanians* و کادیوسین‌ها *Cadusians* و قبایل مشابه آنان می‌زیسته‌اند این واژه *Auxpakxi* (*Auxpiàxi*) استرابو با واژه کهن ایرانی آناریاکا منطبق بوده و اشتقاقی از واژه آن آریا *Anarya* (غیر آریایی) می‌باشد.

یادیوها نامیده شده‌اند. در نزد ایرانیان راست کردار، ساکنین طبرستان و مازندران پیکره‌های زمینی موجودات فوق بشری بوده‌اند که از آنان تنها ظلم و جور، شقاوت و سنگدلی ساخته‌است.^{۴۳} در ریگ و دای هندوان نیز به وضعی کاملاً مشابه از این دیوها و دشمنان که نماینده بومیان مخالف بوده‌اند، یاد شده است؛ و تشخیص درك و تفكيك آنان از یکدیگر چندان آسان نیست، و به سادگی نمی‌توان روشن نمود که کدام يك از آنان مورد نظر سراینده بوده‌است، ولی در قالبی کلی درباره این دیوها، چه در اوستا و چه در ریگ و دای، جز این که اینان همان بومیان اصلی بوده و به معنای مردم شریر و بدکار بوده‌اند، نمی‌توان نظر داد و ساکنین اصلی پنجاب را که معروف به داس هستند و داستان جنگ‌های آریائیان و مهاجرینی که به سوی جلگه پنجاب سرازیر شده‌اند با آنان در ریگ و دای آمده است، عموماً در مقابل طایفه Manu و نژاد بشری قرار داده شده است.^{۴۴}

به این مطلب باید کاملاً توجه نمود که دیوهای اوستا، موجوداتی در قالب بشری بوده و از گوشت و پی و خون، هم‌چون سایر ابناء بشر، ساخته‌شده بودند؛ حتماً می‌توان نتیجه گرفت که زرتشتیان و اهورا پرتستان و پیروان آئین بهی نیز هر گاه که مخالف دستورات مذهبی عمل نموده و مبادرت به عملی که موجب بی احترامی و بی ادبی نسبت به شعائر مذهبی می‌گردیده، می‌نمودند، از درجه انسانیت فرو افتاده و در ردیف دیوها داخل شده و در زمره فرومایگان، اراذل و ناپاکاران محسوب می‌گشتند.^{۴۵} گمان می‌برم که مقصود از واژه تیوفل Teufel نیز در آلمان به همین معنای (دیو-شیطان و بدکار) باشد.

۴۳- در بند چهارم یسنای بیست و نهم و همچنین در بندهای ۲۲ و ۲۶ یشت پنجم از دیوها، مشیا mashya، یاتو yātu، پیریکا Pairika، کاوی‌ها kavi، کارپان‌ها Karapan بطرزی نام برده که جز بشر بودن آنان نمی‌توان ظن دیگری برد. چنانچه در بند هیجدهم یسنای نهم، بند دهم یشت یکم و بند سیزدهم یشت پنجم و غیره اینان را با واژه ساتر Sātar که بمعنای مخرب و دشمن است، تشبیه نموده‌است.

۴۴- بندهای ۷ و ۲۰ از ریگ و دای دوم. بند هفتم و سی و یکم از پنجم، بندهای ۱۱ و ۲۱ از ششم و غیره.

۴۵- بند پنجاه و ششم از وندیداد هفتم. «اودیو، پرستنده دیوها، کسی که با دیوان رفت و آمد دارد و بالاخره از دوستان دیوهاست» قابل مقایسه با بند سی و یکم از وندیداد هشتم.

مبارزه بین آریائیان و دیوها و در نتیجه به دست آوردن زمین‌های خوب و مناسب جهت اقامت، سرآغاز دوره نوین و شروع تاریخ زندگی این نژاد در ایران می‌باشد. داستان‌ها و افسانه‌های ملی که از سلطنت جمشید سخن می‌رانند، این تاریخ ابتدایی را به وی نسبت داده و از او شروع می‌نمایند، پرورش و نگهداری احشام و رومه‌ها را به وی نسبت داده و چنانکه خواهیم دید، تاریخ زندگی وی نموداری از تمدن و فرهنگ بسیار کهن آن روز گاران می‌باشد.

اوستا درباره نیایش وی به درگاه اردویسور آناهیتا، چنین گفته است. از برای او جمشید، دارنده کله و رومه خوب در بالای کوه هرا صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسپند قربانی کرد. و از او خواست، این کامیابی را به من ببخش، ای نیک‌ترین، ای توانا‌ترین، ای اردویسور آناهیتا، که من بر همه‌ی ممالک، بزرگ‌ترین شهریار گردم، به همه‌ی دیوها و مردم، به همه‌جا دوان و پری‌ها، به همه‌کای‌ها و کرپان‌های ستمکار (دست‌یابم) که من دیوها را از هردو از ثروت و سود، از هردو از فراوانی و گله، از هردو از خشنودی و افتخار بی‌بهره سازم.^{۴۶}

برای بدست آوردن مزارع و چراگاه‌های خوب، مبارزاتی دامن‌دار و بی‌امان، برابر آنچه که فوقاً بدان اشاره شد، بین آریائیان و رقبای آنان ادامه داشته‌است، جمشید نیز به منظور فوق و برای تهیه کشتزارهای حاصل خیز و زمین‌های مناسب جهت سکونت گاه رعایای خویش، دست به این نبردهای طولانی و بزرگ زده‌است. بدون تردید علت تمامی جنگ‌های ابتدایی به همین منظور بوده‌است؛ و این روش و دلیل کلیه جنگ‌های نژادی جهان از بدو تاریخ تا کنون بوده و هست.

افسانه‌ی دیوها و جنگ نیکوکاران و راست‌کرداران با آنها از زبان زرتشت آغاز می‌گردد. قبل از تولد و ظهور زرتشت، آنان در قالب و هیئت بشری در گوشه و کنار جهان می‌زیسته‌اند، اما پس از زاده گشتن زرتشت پیامبر، آنان ناپدید گشته و تنها در قالب موجودات ناپیدا و نامریی مبادرت به انجام کردارهای زشت و خرابکاری

های گوناگون نمودند.^{۴۷} از همین موقع نیز ایرانیان سرازمیان افسانه‌ها به در آورده و پای به داخل دایره تاریخ نهادند؛ در حالی که به عکس بومیان و مخالفین زرتشت با نبردهای آریائی‌ان، از صفحه تاریخ زدوده گشته و جزو افسانه‌ها و اساطیر درآمدند. در اثر این جنگ‌ها بومیان به کلی استقلال خود را به علت از دست دادن زمین‌های خویش از دست داده و در تاریخ گم شدند. اینان در دوره پیشرفت آئین مزداپرستی به کلی نابود و منقرض گشتند و بازماندگان آنها نیز به ناچار برای ادامه زندگی تحت انقیاد پیروزمندان آریایی درآمدند و به اخلاق، خوی و عادات ملت فاتح گردن نهادند. اینان در نهایت آسایش و بدون آنکه کوچکترین ستم و آزاری بر آنان وارد آید، در میان آریائی‌ان ایرانی به زندگی ادامه داده و تنها از بعضی امتیازات اجتماعی محروم بودند.

پیش از این اشاره‌ای به دیوان مازندرانی نمودم. اینکه نام‌های آنان نسبتی با کشور مازندران دارد یا خیر و اینکه آیا در واقع این دیوان در سرزمین مازندران می‌زیسته‌اند یا نه، به طور یقین قابل تأیید نیست؛ جز با دقت و کنکاشی کافی نمی‌توان درباره این موضوع نظر دارد. چنین به نظر می‌رسد که مازندران، به علت بدی آب و هوا، وجود باطلاقی‌ها و مرداب‌های فراوان و زیادی جنگل‌های انبوه که به طور حتم متراکم‌تر و زیاده‌تر از زمان حال بوده است، مورد سکونت، کشت و دامپروری آریائی‌ان قرار نگرفته است و به علت خالی از سکنه بودن، مورد استفاده بومیان مخالف قرار گرفته و این دیوان اوستا یا زشتکاران و دروغ پردازان، آنجارا مأمن و پناهگاه خویش قرار داده‌اند. فردوسی نیز در شاهنامه خویش مازندران را مکن و پناهگاه دیوان ذکر نموده است و این مطلب از داستان لشکر کشی و پیکار کیکاوس در آن خطه روشن می‌گردد.^{۴۸}

۴۷- بند یازدهم یسنای نهم. توای زرتشت.

در زمین پنهان کردی همه دیوها را که پیش از آن بصورت مردان بروی این زمین می‌گشتند. (توای) کسی که زورمندترین کسی که دلیرترین، کسی که تخشاترین، تندترین، کسی که پیروزگرترین شدی در میان آفریدگان مینویسان (ص ۱۶۴ جلد اول یسنا - تفسیر و تألیف پور داود)

۴۸- شاهنامه فردوسی. منتشر شده وولر vullers، جلد نخستین، صفحه ۳۱۵.

E-A اشپیکل، صفحه ۵۸۵ جلد نخستین،

هم‌چنین افسانهٔ پیکار هوشنگ پیشدادی، سرسلسلهٔ شجاعان تاریخی ایرانی که موفق به مطیع نمودن دیوان مازندرانی گشته و اهالی دروغ‌پرداز و فریبکار آن‌خطه را که بنام وارونا در اوستا خوانده شده‌اند، وادار به اطاعت نمود، مؤید ایدهٔ فوق است. هوشنگ به هنگام جنگ با دیوان مازندرانی، با نیایشی این چنین با درو و اسپا *Druvâspa* روبرو میگردد:

«به بخش به من این کامیابی را تا بر همه دیوهای مازندران پیروز گشته و نهراسم از جلو دیوان از ترس گریزان نگردم.

همهٔ دیوان برخلاف میل خویش بیمناک گشته و از جلو من گریخته و از ترس در تاریکی بخزند.»^{۴۹}

در کنار دیوان از دروچ‌ها *Drujas* نیز باید نام برد. چنین به نظر میرسد که اینان نیز از گروه آدمیان بوده و از دشمنان سرسخت و یک‌دنده‌ی نژاد آریائی‌ان بوده‌اند. در کاتاه‌ا اکثراً از این گروه یاد شده است:

«ای اهورا، از تو می‌پرسم به راستی مرا از آن آگاهی بخش:

چگونه می‌توانم دروغ را به توان راستان بسپارم،

تا برابر آئین و دستورات تو، وی را فرو افکنده و مطیع سازند.

تا شکست و شکافی بزرگ در میان طرفداران دروغ بیفتد.

ای مزدا، من آن‌انرا (دروغگویان و طرفداران دروغ را) به سوی خطر و

نیستی می‌کشانم»^{۵۰}.

به همین ترتیب ما در اوستا شاهد تظلم و شکایت گاوها هستیم؛ و آن زمانی

است که چادر نشینان و بدویان گله‌ها را به یغما و تاراج برده‌اند؛ این زمان گاوها از

اینکه گرفتار این سیاه دلان شده و اسیر دست آنان در بیغوله‌های دیوان هستند، به

در گاه‌میترا ناله و زاری سر میدهند^{۵۱}. یا زمانی که دروچ‌های وارنا، کسانی که به هر

۴۹- بند چهارم یشت نهم (گوش‌یشت)؛ بند بیست و پنجم یشت هفدهم (اردیشت)؛

منطبق با بند نهم و نندیداد هفدهم.

۵۰- بند چهاردهم یسنای چهل و چهارم.

۵۱- بند هشتاد و هشتم یسنای دهم.

حال در ردیف همان مردم شریر و مخرب و دروغ گو قرار دارند ، صریحاً در زمره غول‌های نامریی و روان‌های زشتکار نامبرده شده‌اند.^{۵۲}

از حقایقی که فوقاً بدان اشاره شد ، دو نتیجه به دست می‌آید : نخست آنکه ، اوستا نه تنها وجود طوایف بومی و غیر آریایی را در سرزمین ایران تأیید می‌نماید ، بلکه با طرزی دلکش و حماسی بدانان جنبه‌های مختلف و متفاوتی می‌بخشد . دوم آنکه در مدارك و اسنادی که چه از زمان‌های دور و چه اکنون به دست آمده ، منطبق بر نگاشته‌های دانشمندان کلاسیك و کنونی ، وجود طوایف غیر آریایی در سرزمین ایران ، محرز و مسلم است . علاوه بر این دو نکته ، مواردی بر همین منوال و در تأیید دو مورد فوق ، با تفسیر جدید ریگ ودا بدست آمده است . در اغلب سروده‌ها ، مانه‌تها با این دیوان و دروج‌ها و جنگ‌ها و پیکارهای هم گونه روبرو می‌شویم ، بلکه این سروده‌ها را دارای معنا و زیر بنایی تاریخی و واقعی نیز می‌یابیم . با همان بیانی که از نیروهای وحشتناك دوزخی و دشمنان دیوسیرت روشنایی و رب النوع‌های راستی و فروغ ، صحبت شده ، از دشمنان بشری و به ویژه از مخالفین آریائیان نیز سخن گفته شده است . بنا بر این ، می‌توان بردشمنی و کینه‌توزی ایرانیان علیه بومیان غیر آریایی دو علت موجه و

۵۲ - Varenya, dravainti, druj, mainvaya, druj ، بند نوزدهم یشت یکم ، (هرمز دیشت)

«و این بیست اسامی مانند جوشن یشت سر و زره پیش

سینه ، به ضد گروه غیر مریی دروغ و نابکاران و رنا *

و کیاذه تبا هکار* و به ضد اهریمن مفسد ناپاک به کار رود ،

چنان که گویی هزار مرد از يك مرد تنها محافظت کند» .

* و رنا اسم مملکتی است . مستشرقین را در سر تعیین محل آن اختلاف است . به قول

سنت آن مملکت یشتخوارگر (Patasxvargar) است که عبارت باشد از دیلم یا گیلان حالیه .

بنا بر این مملکت مذکور در ناحیه کوهستانی جنوب قفقاز و ناحیه جنوب غربی دریای خزر واقع

است . این مملکت همان است که در نخستین فرگرد و نذیداد در فقره ۱۸ از آن یاد شده است .

چهارمین مملکت روی زمین شمرده گردیده و مسقط الرأس فریدون خوانده شده است . رجوع

شود به دارمستر Z. A. 2. 14 و به گیکر G. I. R. Ph. 2. 39

* کیاذه Kayadha اسم مجرم و گناهکاری است مثل دزد ، آدم کش و غیره . امروز

نمی‌توانیم معین کنیم که چه قسم گناهکار از کیاذه اراده شده است . (صفحه ۵۷ یشت‌ها . جلد اول .

تفسیر و تألیف استاد پورداود)

قابل قبول ارائه داد . نخست آن که آنان ساکن زمین های مناسب و خوب به هنگام کوچ بودند که به ناچار جنگ با آنان اجتناب ناپذیر بود ؛ دوم آنکه با آئین بهی آنان و راه جدید اقتصادی آنها که بر کشاورزی و دامپروری نهاده شده بود ، موافقت نداشتند . توجهی دقیق به دو دلیل کاملاً صحیح فوق و عدم وجود واقعی دیو به معنای وجود ناپیدا و ما فوق الطبیعه ، شرح و تفسیر سروده های شاعرانه و مذهبی اوستا بر ما آشکار می شود .

۳ سیرت رقبای مردم عهد اوستا .

3. Character of the Adversities of Avesta People .

مبارزات نژادی و مذهبی - اختلافات نژادی علت العلل تهاجمات . تهاجم تنهاراه اعاشه مخالفین - تاراج مخالفین و اثرات آن در زندگی پارسیان - عقاید سیاحان - فریر - وهبری مکرگو - انتقامجویی پارسیان نخستین و سستی پارسیان کنونی - عقاید ولف .

در مواقع مخصوص، مشخص نمودن و شناختن دشمنان مردم عهد اوستا از یکدیگر و تمیز اینکه این دشمنان متعلق به کدام دسته هستند، آیا از صحراگردان و چادرنشینان بومی هستند یا از آریائیانی هستند که به آئین اجدادی و طریق زندگی نخستین وفادار باقی مانده‌اند. حقیقتاً مشکل است . به نظر من کلید گشایش این مشکل با توجه به دو طریق زیر به دست می‌آید .

۱- زمانی که مبنای مبارزات نژادی با اقوام کهن بر روی نقل روایت و حکایه‌ها قرار گرفته و یا به معنایی روشن‌تر این حوادث و مبارزات دارای فاصله زمانی بس جلوتر از عهد اوستاست . در این مورد می‌توان مبنای مبارزات را در قیاس و احیاناً اختلافات نژادی به حساب آورد.

۲- زمانی که اوستا در بارهٔ عصر و زمان حاضر سخن میراند؛ در این حال جنگ حالت مذهبی و اختلاف زندگی پیدامی‌نماید و در حقیقت در این حالت اوستا از مبارزاتی سخن میراند که بین زرتشتیان طرفدار اصول کشاورزی و دامداری با آریائیانی مؤمن به اصول و عقاید اجدادی، روی داده است .

به هر حال این مطلب کلی را باید در نظر گرفت که به محض آنکه وقایع جنبه تاریخی نسبت به مردم عهد اوستا پیدا نماید، یادی از گذشته و نبردهایی است که بر مبنای اختلافات نژادی صورت وقوع یافته است. هم چنین باید توجه نمود که کلیه مبارزاتی که جنبه نژادی دارند در سخن ما در درجه دوم اهمیت قرار دادند. بیشتر توجه ما به مبارزاتی است که جنبه مذهبی و اقتصادی داشته و بین زرتشتیان و معاندین آنان روی داده است. بنابر

این درین فصل به ذکر دشمنانی می پردازم که آسایش و راحتی مردم عهد اوستا را سلب نموده اند، خواه این مخالفین از نژاد آریایی باشند و خواه از بومیان و چادر نشینان این دشمنان، از جمله سوارکاران ورزیده ای بودند، که مأوا و مسکن آنان در بیابان ها و دشت ها بوده، از زندقی ثابت گریزان و هر فصل و ماهی درجا و مکانی زیست مینموده اند. در تربیت و نگهداری اسب که وسیله کار آنان بود، سر رشته ای وافر داشته اند و به همین دلیل دارای اسبان بادپا و تیزپری بوده اند. تنهاراه اعاشه زندگي آنان، حمله و تهاجم به دهات و قصبات و غارت و تاراج اموال و احشام روستایان بوده است. بدیهی است در این حملات، مقاومت کنندگان را کشته و زنان و نوباوگان را نیز همراه خود به اسارت می برده اند. غرض اصلی مهاجمین از این حملات تنها تاراج اموال و احشام روستائیان آریایی بوده است. تعقیب این مهاجمین کاری عبث و بیهوده بوده است، زیرا آنان باغنیمت های خود به استپ ها و نقاط هراسناك و صعب العبور پناه برده و تا موقعیت بهتر و مناسب تری در همان نقاط می زیسته اند. در یشت نهم (گوش یشت) شواهد بسیاری در این مورد، داریم که از جمله جنگ های جمشید با آنان و استغاثه گاوآن به درگاه میترا برای نجات یافتن از دست این غولان یغماگر است.^{۵۳}

چنین یغماگری ها و تاراج ها شباهت بی مانند و حیرت انگیزی با ترکتازی هایی که تا قرن گذشته در نواحی شمال شرقی ایران رواج داشت، دارد که با ثبات وضع روسیه و تمرکز امنیت در ترکستان، خاتمه یافت، همان سان که در عهد اوستا این ترکتازی ها و غارت ها جریان داشت و تماماً به خاطر سرقت و به تاراج بردن زنان و نوباوگان رستایان انجام می پذیرفت، در این قرون نیز دهات و ولایات خطه خراسان چپاولگاه غارتگرانی چون ترکمانان و ازبک ها بود. اقوام مهاجم، پیروزی و موفقیت خود را تنها در نبردها و شبیخون های غیرمنتظره و ناگهانی می دانستند؛ چه در این گونه حملات روستائیان پارسی آمادگی برای دفاع نداشته، بلکه به وحشت و ترس نیز دچار

۵۳- ساکنینی که نزدیک شاخه های رودخانه های Rāgha و Janates زیست می نمایند، چه بسا از همان قبایل بدوی شکارورز باشند. در بند ۲۰ و نندیدادیکم باواژه Taozhya که برابر Toz پارسی کنونی نواحی شمالی است و به معنای راهزن آسا و غارتگر و آزمند است به کار برده شده اند. Taozhyächa. daghëush. aiwishitāra

می شدند. بنابراین پیروزی این مهاجمین را نباید در اثر شجاعت آنان دانست، بلکه باید تنها نتیجه حملات برق آسای نابهنگام و خونخواری و بی رحمی آنان شمرد. پدیده های این گونه شبیخون های وحشیانه بسیار رقت انگیز و سهمناک بوده است. سیاحانی چون فریر Ferrier، و مبری Vambery، مگر رگر M, Greogor و دیگران صحنه های فجیع و وحشیانه ای از خونریزی ها و غارت های این مهاجمین را، اعم از آنکه شنوده و یادیده اند، در سفرنامه های خود، تصویر نموده اند.^{۵۴} نتایج وهشت انگیز این حملات تنها به خونریزی و چپاول پایان نمی یافت، بلکه کم کم و بتدریج ولایات و کشتزارهای آباد و حاصل خیز بر اثر این بی امنی ها، تخلیه شده و به صورت ویرانه ها و بیابان های لم یزرع درآمد. مسافرین و بویندگان این مناطق اغلب شاهد ویرانه های متوالی روستاها و دهاتی بودند که روزی آباد و محل سکونت مردمی خوشبخت بوده است. در ترك و توکی از این دهات تنها خانواده ای در نهایت تنگدستی و ناچاری و با وضعی رقت انگیز زیست می نمایند. آثار و بقایای کاریزها و قنات ها و بندهای آبیاری ثابت مینماید که ساکنین این دهات علاقه ای خاص به کشاورزی داشته و بارموز کار آشنا بوده اند. این سیاحان شاهد ناله ها و زاری های خانواده های کثیری از روستایان پارسی بوده اند، زیرا کمتر خانواده ای بود که صدمه و آزار این مهاجمین خونخوار را نبخشیده، اموالش به غارت آنان نرفته و اسیری نداده باشد.

سستی و عدم انتقام جویی پارسیان قرون اخیر را نباید به حساب نیاکان آنان نیز گذشت؛ هر چند اینان در تلافی کوتاه آمده و به عوض انتقام جویی، تن به ترك یا رودیاری و فرار می داده اند، اجدادشان دست به انتقام های سخت و موهش می زده اند. برابر روایات و داستان های اوستا، شاهزادگان و سرداران ایالات آریایی گاه به گاه دور یکدیگر جمع گشته و جهت خون بهای هم نژادان آریایی خویش مبادرت به مبارزات خونین و سهمگین

۵۴- قابل مقایسه با مجموعه مروین Marvin موسوم به مرو Merv صفحه ۱۷۷،

درباره سیستم حمله و طرز نبرد ترکمن ها به ویژه به کتاب Voyages اثر فریر، جلد نخست، صفحه ۱۶۲، مراجعه فرمائید.

بامهاجمین تر کمن وازبک می زده اند.^{۵۵} چنانچه در این گونه مبارزات یاد شده در اوستا تأمل بیشتری بنمائیم، تشخیص خواهیم داد که این ییگانگان مهاجم از اقوام غیر آریائی بوده اند.

سروده زیرین پرده از شبیخون های اقوام وحشی شمالی و چپاولگری های آنان برمیدارد، و آن جایی است که از زشتی ها و ناپسندی های دنیا گفتار به میان می آید.

سؤال «پنجمین چیز که از همه ناخوشایندتر است، چیست؟»

جواب ای اسپى تاما زرتشت، آن، زمانی است که مردم درستکار و راست کردار وزنان و نوباوگان در ریگزارهای بی آب کشانیده شده و ناله آنان بلند می گردد.^{۵۶}

از سروده فوق چنین مستفاد میشود که این مهاجمین پس از غارت پیروزمندانۀ خود، از راهی ریگزار و بی آب و علف عبور نموده اند. از ناله و افغان اسرا چنین درك می شود که پای در زنجیر، کشان کشان به دنبال فاتحان ستمگر و اربابان خون آشام خویش راه می سپرده اند. وقایعی که دوالی سه هزار سال پیش از این در صفحات شمالی ایران اتفاق افتاده، شباهت بی مانند و غیر قابل باوری بامشاهدات ولف Wolff مبلغ مذهبی که در کتاب مشهور خویش به نام travels نگاشته است، دارد.^{۵۷}

۵۵ - بندهشتم از یشت دهم: از کسی که سران هر دو مملکت جنگجویان استغاثه کنند، وقتی که آنان به میدان جنگ در مقابل دشمن خونخوار، در مقابل صف هجوم (هماوردان) در آیند. (ص ۴۲۷) - یشت ها. تفسیر و تالیف استادپور دآود.

۵۶ - بند دوم از وندیداد سوم. به جمله Varaitim. pantäm. päsnvāo «ghem. hikvāo ghem.» توجه کنید، به معنای «در راهی خشک و خاک آلود، به اسیری می برد»، برای مثال در بیابانی بی آب و علف.

۵۷ - چون داستان ولف به طرزی حیرت انگیز با سروده یاد شده وندیداد شباهت داشت، برای روشن نمودن ذهن خوانندگان مبادرت به درج آن می نمایم. صفحه ۲۳۸ کتاب مروین، مرو: با سوداگران بخارا که در سرخس و نوباوه ایرانی را به بردگی خریده بودند، همراه بودم. سوداگران برده فروش را تصمیم آن بود که دو کودک فوق را که یکی هفت ساله و آن دیگری ۹ ساله بود، به بخارا برده و در بازار برده فروشان، بفروشد. ترکمانان، اکثراً ایرانیان را با واژه قزل باش که واژه ای ترکی و به معنای کله قرمز است، می خوانده اند. این واژه از دوران صفویه به طور عموم به سربازان اطلاق شده و بعدها تا خاتمۀ سلطنت ابن سلسله کشور

واژه هینه haena که به معنای لشکریا دسته دشمنان است، بارها در اوستا برای نامیدن این غارتگران صحرا نشین، به کار برده شده است. به نظر می رسد که این واژه اوستایی با واژه الامان Al - amân کنونی که در میان تر کمنها رواج دارد، دارای معنایی مشابه می باشد. در سروده ذیل روشن می شود که هیچ چیز وحشت انگیزتر و اندوه بارتر و خوفناکتر از حملات هینه های دشمن نبوده و هم چنین چقدر عمل دشمنان غارتگر در نزد آریائیان بزرگ بوده است :

«هر کس شیرۀ فشرده گیاه مقدس هوم و یا خوراک مقدس را که جهت خوردن جشن پیش کشی، تبرک شده است، به دشمن دروغگو و مخالفین پرهیزکاران بدهد، مثل آنست که بادسته ای از هینه ها (گروه تر کتاز دشمن) که مشتمل بر هزار اسب باشد بر روستاهای مزدیسنا ئیان یورش آورده، مردان را بکشد، گله، رمه و چهارپایان را به تاراج برد.»^{۵۸} در این سروده عمل این هینه ها یا تر کتازان دشمن که عبارت از همان غارت و تاراج باشد روشن شده مصفاً بر آنکه تعداد هینه ها نیز با عدد هزار اسب مشخص شده است. دربند های دیگر به میادین کارزار و طرز هجوم آنان اشاره شده است.^{۵۹} بدین معنا که در صفوفی مرتب با اسبانی تیز تک در دسته جات متعدد به ولایات مختلف جهت چپاول و

ایران اغلب با مملکت قزلباش مترادف بوده است. باری این دو کودک اسیر - هریام و شام و گاه و بی گاه ناله سرداده و با طرزی اسفانگیز، ترانه هایی برابر مضامین ذیل، می خواندند :

ما بی کسان مضطر ، آوارگان کشور ، خوار و اسیر گشته ، در دست قوم کافر

غریب و خوار و زاریم فریادرس نداریم

بیچاره قزلباش ، گشته اسیر او باش ، خوش بودی از نژادی ، مادر به گیتیش باش

غریب و خوار و زاریم فریادرس نداریم

غارتگران خونخوار ، آن ترکمان اشرار ، گویند الا مانند ، غارتگران بیعار

غریب و خوار و زاریم فریادرس نداریم

می برند ما را بخارا ، با کند و بند و زنجیر ، خویشان ما بکشتند ، آن ناکسان به شمشیر

غریب و خوار و زاریم فریادرس نداریم

و به همین منوال در بیابان پیش رفته و پیوسته این گونه ترانه های دلسوز زمزمه می نموده اند .

۵۸ - بند دوازدهم و نودیاد هیجدهم . (زامیادیش) ، Hazagro. aspäm.

hacnäm

۵۹ - یسنای چهارم. بندهیجدهم. Haenayäoscha. perethu. ainikayäo.

patäithyâo.

غارث احشام و اموال روستایان حمله می برده اند. همیشه از جنگ های تن به تن گریزان بوده و تنها مبادرت به شیبخون های ناگهانی می نموده اند. اینان با خود به سان ارتش های مجهز پرچم ها و درفش های مخصوص حمل می کرده اند؛^{۶۰} و در اینجا لازم است خاطر نشان شود که ترکمانان نیز دارای نحوه حملاتی به سان هینه های باستانی بوده و با خود نیز درفش های مخصوص حمل می نموده اند و تنها تفاوت آنان با هینه های غارتگر در نحوه صف آرای و آرایش جنگی آنان که به طرزی نوین تر و منظم تر انجام می گرفته بوده است.

در مورد پرچم های برافراشته و گردونه های لشکر دشمن در یشت ها اشاره شده و چنین به نظر می رسد که این اقوام غارتگر با این وسیله نقلیه جنگی نیز آشنا بوده اند.^{۶۱} چنین به نظر می رسد که بدویان و چادر نشینان استپ ها تنها به جنگ بر روی اسب آشنا بوده و استفاده از ارا به های جنگی منحصر به دشمنان متمدن تر بوده است. سراینده هم چنین از دشمنان دریك لفظ کلی صحبت می نماید و دسته و یژه ای را به طور مشخص نشان نمی دهد.

۶۰- در جلو سربازان دروغ پرست دشمن پرچم های خون آلودی حمل می نموده اند. (Khrürem drafshem) بند نود و سوم یشت دهم؛ بند بیست و پنجم یسنای پنجاه و هفتم. قابل مقایسه با بند سدوسی و ششم یشت سیزدهم فروردین یشت جایی که می گوید:

Pereafsha · uzgereptö · drafsha, khrürem · drafshem, barat.

بند ۱۳۶ از یشت سیزدهم؛ فروهر پاک دین سام گرشاسب گیسوان دارنده مسلح به گرز را می ستائیم. از برای مقاومت کردن برضد (دشمن) قوی بازوان و لشکر (دشمن) با سنگر فراخ بادرش پهن، بادرش برافراشته، بادرش گشوده (لشکری که) درفش خونین برافرازد، از برای مقاومت کردن برضد راهزن ویران کننده هولناک آدمی کش بی رحم از برای مقاومت کردن برضد آزاری که از راهزن سرزند.

۶۱- Ratha · haenyu بندهای ۵۶ از یشت هشتم و ۴۸ از یشت چهاردهم.

بند ۵۶ از یشت ۸، و آن این است که بر طبق بهترین راستی باشد، هر آینه لشکر دشمن به این ممالك داخل نتواند شد و نه سیل و نه جرب (گر) و نه کبست (زهر) و نه گردون های لشکر دشمن و نه بیرق های برافراشته (دشمن) (ص ۳۹۶ یشت یکم. تفسیر و تألیف پور داود) بند ۴۸ از یشت چهاردهم؛ پس اهورامزدا گفت اگر مردم بهرام اهورا آفریده را آن چنان که شاید نثار پیش آورند و هر آینه به ممالك ایران لشکریان دشمن داخل نشوند، نه سیل و نه جرب. نه زهر نه گردونهای لشکر دشمن و نه بیرق های برافراشته (ص ۱۲۹). یشت دوم تفسیر و تألیف استاد پورداود،

ظهور لشکریان دشمن همراه با غوغای وحشت‌انگیز آنان ، به‌طور طبیعی ایجاد هراس و ترس فراوانی می‌نموده‌است.^{۶۲} و تنها یاری و مساعدت‌های الهی قادر به غلبه بر ترس‌ها و هراس‌های ایجادشده و پیروزی بر دشمن خونخوار بوده‌است .

« اگر مهر علیه لشکر دشمن خونریز ، علیه صفوف دشمن که به‌هم برآمده‌اند مرکب برانگیزد ، دست‌های پیمان‌شکنان را از پشت بسته ، چشم‌های آنان را نابینا ساخته ، گوش‌های آنان را کر می‌نماید ... »^{۶۳}

بدیهی است که منظور اصلی چپاولگران همانا گله‌های پرورده شده ساکنین آریایی بوده است . اینان چون به‌کلی از کار کردن ، زحمت کشیدن و به اصطلاح نان درآوردن عاجز بوده و شاید نفرت‌هم داشته‌اند ، تنها به غارت و تاراج اموال دیگران ، اموال همسایگان غنی و زحمتکش خویش می‌پرداخته‌اند . هم^{۶۴} آنان مصروف سوارکاری و شمشیر زنی به خاطر تهید مایحتاج خویش به طریق غارت می‌شده است . هر زمان که آذوقه آنان به انتها رسیده و یا غنائمی خوب و فراوان درجایی سراغ می‌کردند ، با تهاجم و حمله و یثراء خود ، بر آن روستا حمله برده و آذوقه خویش را از آغل روستایان و حشم داران زحمتکش بیرون کشیده و همراه می‌برده‌اند . حشم‌دارانی که دچار این این سانحه عظیم شده و گله‌های گاو و گوسپند آنان به این طریق غارت و چپاول می‌شد ، در ماتم و عزایی سخت فرورفته و در غم از دست دادن گاوهای خود سوگواری می‌نموده‌اند . این ماتم و سوگواری نشان دهنده علاقه بی‌حد و حصر آنان به حیوانات سود رسان و نافع خودشان بوده و شدت احترام و محبت آنان را به این حیوانات میرساند . این سوگواری نه تنها از طرف صاحبان آنها بوده است ، بلکه این حیوانات بی‌زبان نیز از این که بدست چپاولگران خونریز اسیر شده و بگردونه بسته می‌شوند ، اشک از پوزه روان می‌کنند :

۶۲ - *vioghna* قابل مقایسه با *viḥ* و در بعضی جاها *viyna* سانسکریت به معنای

سرگشته ، مفشوش و درهم . بند سیزدهم یسنای شصت و هشتم ، جایی که می‌گوید : *pairi . haenayäoscha . roighnäbyö* و در بند چهاردهم یسنای پنجاه و هفتم *Vöighna* منسوب به *aghäo . ithyejäo* به معنای بدی ، تباهی و فساد . در بند ۵۶ یسنای هشتم ؛ بند ۴۸ یسنای چهاردهم . *haena , päman , kapasti . haenya ratha , uzgerota . drafsha .*

۶۳ - بند چهل و هشتم از یشت دهم . *avihaenayäo . khraivishycitish .* (هم‌چنین

در بند چهل و نه یشت پانزدهم و بند ۵۴ یشت نوزدهم) .

«.... وحشت انگیز است راه اسارت، از آن مکانی که گاو چراگاه، در جلو منزل های مردم پیمان شکن به گردونه بسته و کشیده شوند. آنها (گاوها) ایستاده، اشک از پوزه روان کنند.»^{۶۴}

گاوی که به سان غنیمت به تاراج برده می شود، از او (میترا) یاری طلب می کند تا وی را برای بازگشت به آغلش کمک نماید :

«کی مهرشجاع، دارنده کشتزارهای وسیع، از پی ماتاخته و ما را به آغل هایمان باز میگرداند.»

«کی او ما را که به منزلگاه دروغ کاران رانده شده ایم به سرزمین راستی باز خواهد گردانید.»^{۶۵}

۶۴ - بندسی و هشتم از یشت دهم (مهریشت)

۶۵ - بند ۸۶ و ۱۰۴ از یشت دهم.

4. Names of Nations in the Avesta .

سئیریم‌ها - سائینی‌ها - وداهی‌ها - تورانیان - ایران و توران و شاهنامه فردوسی - ساریم‌ها و سانی‌ها - ساریم‌ها یا سارماتیان‌ها - عقاید پتولمی و فردوسی و استرابو درباره ساریم‌ها - داهای‌ها و داسای‌هندی - ادیو و دادیکا دوطایفه عهد اوستا - وردها که وهیونه دشمنان مردم دوره اوستا - دربیگ‌ها ساکنین شمال مارگیان - ازی‌دهاک و فریدون - دربویگ‌ها ، هیاوت‌ها - مرده‌ها ، واهوها و هینه‌ها مردمان وحشی و بدوی -

ما در فروردین یشت^{۶۶} دارای پیامی هستیم که از مهم‌ترین ملل ایرانی نام می‌برد ذیلاً با حذف موارد اضافی این سروده را ذکر می‌نمایم .

« فروهرهای مردان نیک آئین ممالک ایران را می‌ستائیم . فروهرهای زنان به‌دین ممالک ایران را می‌ستاییم .

فروهرهای مردان و زنان پاک دین توران و سئیریم را می‌ستائیم . » (توران و اسور)

« فروهرهای مردان و زنان به آئین ممالک سائینی را می‌ستائیم (چین)

فروهرهای مردان و زنان به دین ممالک داهی را می‌ستائیم . »^{۶۷}

چنانچه ما این دو پیام را حرف به حرف مورد مطالعه قرار بدهیم ، چنین نتیجه می‌گیریم که در اینجا آری‌ها با تورانیان ، سئیریم‌ها ، سائینی‌ها و داهی‌ها که به طور حتم از نژاد آریایی نبوده‌اند ، در یک مقام و درجه خوانده شده‌اند . مطلب دیگری که در اینجا باید یادآور شود این است که این پیام به صراحت ایرانیان را از تورانیان ، سئیریم‌ها ، سائینی‌ها و داهی‌ها جدا و از نژاد دیگری معرفی نموده و این به جای خود دارای ارزش بسیاری از نقطه نظر نژادشناسی است . هم‌چنین از این دو پیام روشن می‌گردد

۶۶- فروردین یشت که از جمله کهن‌ترین و بلندترین یشت‌هاست دارای ۳۱ کرده و ۱۵۸ پیام است . اسامی بیش از ۳۵۰ تن از پادشاهان ، نامداران ، دلیران و پارسایان اعم از مرد و زن در آن ذکر شده است . (ص ۲۵ یشت دوم . تفسیر و تألیف استاد پورداود .)

۶۷- بندهای ۱۴۳ و ۱۴۴ فروردین یشت (یشت سیزدهم)

که پیروان مزدیسنا در هر لباس و هر نقطه و از هر نژادی که بودند، در اوستا ستایش شده و مورد توجه بوده‌اند، ولو اینکه در گوشه‌ای از یکی از کشورهای هفت گانه روی زمین باشند؛ و این یکی از موارد پسندیده و اثره این ملت و آئین آنان بوده است.

اکنون از تورانیان و توران زمینیان سخن آغاز می‌کنیم. در حال حاضر ما از نقطه نظر نژاد شناسی قبایل چادر نشین تاتار را که در آسیای مرکزی زیست می‌نمایند، به این نام می‌شناسیم. ولی این شناسایی صحیح نیست و نه سروده‌های اوستا چنین مطلبی را تثبیت کرده و نه فردوسی در شاهنامه‌اش بر این نظریه کنونی صحه می‌گذارد. در حقیقت چنین فهمیده می‌شود که ایرانیان کیهی ساکنین استپ‌های بین دریای خزر تا سیرا با نام کلی تور *tura* می‌نامیده‌اید. این نامگذاری از عهد اوستای دوره شاهنامه رواج کامل داشته است. بایستی در نظر داشت که این نامگذاری هرگز دلالت بر تقسیم بندی نژادی ننموده و مبنای آن اختلاف نژادی نیست. چه بسا که آنان از جمله همان اسکی‌تین‌هایی باشند که نویسندگان یونانی از آنان نام برده و شرح آن گذشت.

واژه تور در گاتاها ذکر شده؛ اما این تنها خبر موجود نمی‌تواند برای ما زیاد جالب و قابل اهمیت جلوه نماید. من عقیده دارم که این واژه دلالت بر خانواری از این طایفه می‌نماید، (مقصود خانواده فریانه *I'rayāna* می‌باشد) که نام آن ایرانی است این خانوار آئین زرتشتیت را پذیرفته و زندگی ثابت و کشاورزی را اختیار نموده‌اند؛ زمانی که مردی پرهیزکار از میان خویشان و نبیرکان شایان ستایش فرمان تورانی بپاخیزند، تا با گرمجوشی (مشتاقانه) بر عده ساکنین نیکوکار بیفزاید، روح نیکدلی (وهومن) با آنان هم‌مسکن شده و اهورا به خشنودی بر آن حکم راند.^{۶۸}

به همین ترتیب اوستا از مردم راست اندیش تورانی و داهی صحبت می‌نماید.^{۶۹} این پیام‌ها غیر آریایی بودن این طوایف را مسلم می‌سازد و اگر ما به خواهیم نتیجه‌ای این چنین از این سروده‌ها بگیریم، اثبات غیر آریایی بودن آنان مشکل می‌گردد.

۶۸- بند دوازدهم یسنای چهل و ششم.

۶۹- بندهای ۱۱۳-۱۲۳ و ۱۴۳ از یشت سیزدهم. نام های ارجهت *Arjāghat* پسر تور و فرارازی *Frarazi* فرزند تور که در این پیام‌ها آمده دارای تن و مایه پارسی است.

با وصف آنکه تورها سوارکارانی قابل بوده و باصفت دارندگان اسبان بادپیما متصف شده‌اند، در این پیام این مطلب روشن نگشته است. در مقابل سرزمین تورانیان، تاسا Tāsa یا طوس Tūs فردوسی جایگزین می‌گردد.^{۷۰} تمامی ظلم و جورهایی که ساکنین عهداوستا از دست همسایگان سواحل خزر کشیدند، در قالب شهزاده فرنگرسین Frangrasyan، یا افراسیاب شاهنامه، کسی که پس از مبارزات پی‌گیر و دامنه‌داری سرانجام توسط کوی هوسرو Kavi Husrava یا کیخسرو شاهنامه، شکست یافت، مجسم شده است. فردوسی با روشی رزمجویانه و حماسی مبادرت به شرح و توصیف نبردهای ایرانیان و تورانیان نموده است. برای ارج بخشیدن به جنگ‌های آنان، دلاوران و سرداران بزرگی از اطراف و گوشه و کنار به میدان نبرد کشیده و با عباراتی شیرین و مردم‌پسند آنان را توانایی و گردی بخشیده و مطابق سلیقه خویش نبردهایی هیجان‌آور و تن‌به‌تن بین رزم‌آوران ایران و توران پدید آورده است و به مقصود خویش به نیک‌ترین وجهی نایل گشته است؛ حال خواه این مقصود به قول خودش زنده کردن زبان پارسی و خواه زنده نمودن روح پارسیان و نشان دادن تاریخ و توان درخشنده نیاگان ایرانیان بوده باشد.^{۷۱} در اوستا قضیه دگرگونه است. اوستا جنگ‌های افراسیاب و تورانیان را حالتی اساطیری بخشیده و از این جنگ‌ها آنسان که از عهد وی دور بوده، یاد نموده است. و به همین دلیل است که هوم ایزد، دشمنان خویش را بدست کیخسرو می‌سپارد:

«از برای او، در و واسپ، هوم..... در بلندترین قله کوه هراپیش کشتی آورده،
 و از او این کامیابی درخواست نمود. این کامیابی را به من ببخش، ای نیک‌ای توانا ترین

۷۰ - Asūr aspa در بند پنجاه و چهارم یشت هفدهم.

۷۱ - فردوسی در شاهنامه خویش از فرهنگ و تمدن تورانیان همان‌سان سخن میراند که از ایرانیان. مثلاً زمانی که وی از سکونت آنان در شهرها و قلعه‌ها با ساختمان‌های بسیار مجلل و زیبا بادیوارها و برج‌های شکیل یاد می‌کند؛ و یاهنگامی که از پادشاه آنان به عنوان سرور و آقای تمام مردم و درمیان حلقه‌ای از ملازمینش سخن میراند، تمامی طرحی نوین و نمایی جدید است که تنها در شاهنامه قابل مشاهده است. طبق نظر فردوسی، ایرانیان و تورانیان از یک جنس و نژادند. نژاد آنان به فریدون، که سه پسر وی - سلم، تور، ایرج - نیاگان و سرسلسله مردم خاوری یعنی تورانیان و ایرانیان می‌باشد، می‌رسد. همان نظریه که سرزمین توران به پسر آدم وی یعنی توران رسید، و سرزمین ایران به ایرج. صفحه ۵۴۶، جلد یکم E.A. اثر اشپگل.

« در وواسپ که من افراسیاب مجرم تورانی را به زنجیر کشم و بازنجیر کشیده و بسته به »
 « نزد کیخسرو برانم تا او را جلودریای خزر پر ژرف و در فضایی وسیع بکشد... »^{۷۲}

هرچه سخن پیشتر می رود ، میدان های نبرد افراسیاب بیشتر جنبه اساطیری به خود گرفته و جنگ ها ، جلوه مبارزات و نبردهایی برای بزرگی یا «شکوه آسمانی» (یعنی hvareno) به خود می گیرد . یعنی مبارزه ای برای بدست آوردن توانایی و نشان اقتدار ویژه . کوشش و سعی افراسیاب برای بدست آوردن این شکوه آسمانی یا نشان توانایی ویژه (فر) که در حقیقت تسخیر و فتح سرزمین های ایرانیان است ، عملی بیهوده و بی جاست .

با توجه به مطالب فوق چنین درك می شود که این نام با اسم های جمع مشابه تبدیل پذیر بوده و به جای نام های اقوام منفرد نیز به کار برده شده است و به هر حال واژه تور دارای معنایی بس وسیع و گسترده است . از طرفی تور با دانو Dänu که در اوستا به معنای دسته ای تورانی از دشمنان آریائیان یا مردم عهد اوستا ، به کار برده شده است ، دارای معنایی یکسان و مترادف می باشد :

« ما فروشیان پسندیده و الای فرخنده را می ستاییم ، ارواحی که لشکر بسیار می آرایند ، صدها حربه و جنگ افزار بسته و درفش ها بر می دارند . افراد درخشنده ای که در کارزارهای بزرگ شرکت کرده ، مسلح و استوار علیه دانو ها رزم آوری و پیکار می نمایند . »

« شما حمله و پایداری دانوهای تورانی را درهم شکستید ، شما به ستیزه دانوهای تورانی پایان بخشیدید . از پرتوشما بود که کرشترها نیرومندی یافته بودند ، (همان سان) آن خشتاوی های دلیر و سوشیانت های گرد ، آن نام آوران پیروزمند . سرای دهشت زای بیش از ده هزار سران دانویی ویران گردید . »^{۷۳}

۷۲- بندهفدهم و هجدهم یشت نهم .

۷۳- بندهای سی و هفتم و سی و هشتم از یشت سیزدهم (فرودین یشت) . بر همین منوال می توان از بندهای هفتاد و سوم و هفتاد و چهارم یشت پنجم نیز نام برد . «دانوها توسط اشوازدها Ashvazada و تریتها Thrita نابود شدند. در بند ۷۴ این یشت چنانکه هویدا است اسامی شجاعان دانویی را مثل کراس بن Kara Asabana و وراس بن Vara Asabana و ... نیز ذکر شده اند .

در این پیام دانویی‌ها به داشتن ده هزار امیر (یعنی بی‌شمار) نام یافته‌اند. از اینجا روشن می‌شود که دانوهای تورانی به دسته‌ها و فرق بسیار تقسیم شده و بر هر يك از آنان امیر یا شاهزاده‌ای در نهایت توانایی و قدرت حکومت نموده از هیچ سردار و مقام دیگری اطاعت نمی‌نموده‌است و در حقیقت می‌توان گفت که مستقل و خودمختار بوده‌اند. این نمونه تشکیلات مردم چادر نشینی است که در برابر ملتی متحد و فرمانبراز مافوق و ساکن در شهرها، قرار داشته‌اند. به ویژه هنوز هم که هنوز است ساکنین ترکستان همین سان زیست نموده و بدین صفت ممتازند.

از نقطه نظر تاریخی واژه دانو دارای اهمیت خاصی بوده و جلوه نظر گیری دارد، زیرا این واژه با شکل دیگری به صورت دانوا *Dānava* در ریگ و دای هندیان نیز به کار رفته است. برابر مفاد و نتیجه گیری فرهنگ‌های موجود، دیوبه معنای دشمن خدا می‌باشد که انیدرا دشمن و مخالف بی‌امان آن است. ولی من عقیده دارم باید به دانو و به ویژه داس نیز همین معنا را داد^{۷۴}. درباره داس در برگ‌های آینده به فراوانی سخن خواهیم گفت. چنین به نظر می‌رسد که هندو و ایرانی متحد قبل از جدایی در حین کوچ خود از شمال به جنوب با قبایل بومی و مختلفی برخورد نموده و کلیه آنان را به اسم دانو می‌خوانده‌اند. پس از تقسیم و جدایی، ایرانیان نام دانو را بدون تغییر حفظ نموده و کلیه تورانیان و قبایل بومی و چادر نشین سرزمین جدید خویش را به همین نام خواندند؛ در حالی که هندیان این نام را تنها به قبایل غیر آریایی ساکن دره‌های سندو پنجاب و هم چنین به دشمنان و مخالفین و خدایان پس از نسبت دادن طبایع خاکی به عالم لاهوتی بارویشی معمولی اطلاق می‌نمودند^{۷۵}.

برای ما، معنایی که فوقاً درباره دانو گفته شد، بسیار جالب‌تر و مورد پسندتر از معنای اساطیری و جنبه میتولوژی آن است. این معنا با اشارات و کنایه‌های فراوانی در سروده زیرین به کار رفته است.

۷۴- دانو نیز هم چون داسا *Dāsa* از ریشه دا *da* به معنای قطعه قطعه کردن می‌باشد (cf. Grassmann, wörterbueh, S.V.).

۷۵- دانو به معنای دیواست (ریگ وادی پنجم ۳۲. بندهای ۱ و ۴ و ۷۰).

«ای کشنده وریتره (Vritra killer) ، ای والا نژاد ، زمانی که دانو (دشمنان) را کشتی ، این چنین خشمناک نبودی .^{۷۶}»

درسروده های دیگر ریگ ودا ، فیروزی بردانوها همراه با غلبه برداسیوها Dasyu آورده شده و هر دو اینان در يك ترازو قرار داده شده اند . هیچ يك از دانشمندان خاورشناس و نژادشناسان منکر این حقیقت نیستند که مقصود از داسیو در اینجا غیر آریائیان منطقه پنجاب می باشند . پس دلیلی وجود ندارد که ما در يك قطعه و سروده تنها وقایع تاریخی را منظور نظر قرار نداده و خود را به دامن ترکیب ها و استعارات عجیب و شاعرانه بشری و فوق بشری بیندازیم .

«بگیر ای بهادر ، آن توانی را که با آن دشمنان عنکبوتی نژاد دانورا شکست دادی ؛ که با آن روشنایی و حقیقت را به آریایی نژادان آشکار ساختی ، در جانب چپ (مقصود هنداست) طایفه داسیو روبه نیستی هستند ای انیدرا .^{۷۷}»

از آنجا که قبیله هنو Hunu یا هون را نیز از نژاد تورانیان دانسته اند باید یقین نمود که توراسم جمع است

بند ۵۲ - از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردو سور آناهیتا را بستای کسی که ...

بند ۵۳ - او را یل جنگجو طوس بر پشت اسب ستایش نمود . قوت از برای اسب ها و صحت از برای بدن خویش درخواست نمود ، تا آنکه دشمنان را از دور بتواند دید و بهماوردان کینه ور به يك ضربت غلبه تواند نمود .

بند ۵۴ - واز او خواست ، این کامیابی را به من ده ، ای نیک ترین ای توانا ترین ، ای اردو سور آناهیتا که من (به هینوهای مسلح) در گذر گاه خشتروسوك - K hshathrö sauke در بالای گنگ Kanghe بلند و مقدس ظفر یابم ، که من ممالك تورانی را بر اندازم ، پنجه ها ، صدها ، صدها هزارها ، هزارها ده هزارها ، ده هزارها صدهزارها

۷۶ - بند ۷ و ۳۰ از ریک وادی چهارم .

۷۷ - ۱۸ ، ۱۱ ، RV. II . danum. aurnavabham این کلمه با نظریه

گردسمن و رتربوخ قابل مقایسه است .

از آنرا دفع نمایم (عیناً از صفحات ۲۵۵ و ۲۵۷ یشت یکم استاد پورداود به علت عدم دسترسی به ترجمه کامل دیگری نقل شد). ۷۸.

ترجمه پیام فوق که حکایت از قوم هنو می نماید ، بیانی ساده و تا اندازه ای تقریبی است . غالباً برسر معنای واژه هنو اختلاف بوده وعده ای از دانشمندان این واژه ایرانی را ، حالت تغییر یافته ای از واژه سونو Sûnu که درهند به معنای پسر است ، می دانند . در اینجا لازم به تذکر است که عقیده من مخالف نظریه بالاست . اگر اینجا هنو به معنای پسر است ، مقصود پسران کیست که اینسان به طور مشکوک به آنها اشاره شده است . چنانچه ماهنو را به معنای سونوی هندی بپذیریم ، باید این جمله اضافه ای داشته باشد ، که وجود آن برای تکمیل جمله ضروری و لازم است . در حالی که برابر نظریه من چنانچه هنو را به معنای طایفه ای از تورانیان بگیریم ، پیام ما دارای محتوی بسیار با ارزشی ، که قابل توجه کامل است ، میگردد . هنوها ، طایفه ای سوارکار از تورانیان بوده اند که در دشت های شمالی زیست نموده و مساکن آنها شامل زمین هایی بوده که در نیم راه قسمت بالایی رودسیر ، همانجایی که وجود قبیله تاتار در نهایت سهولت قابل تصور است ، واقع شده است . از طرف دیگر قبایل هون Hunns موجود ، شباهت زیادی با این هنوهای اوستا دارد ؛ وبدون شك هیچ دلیلی محکم تر و مورد قبول تر از اسناد مذهبی زرتشتیان نیست که با این صراحت و روشنی ، وجود این قوم را که دارای نقش و تأثیری عظیم در تاریخ بشری بوده است ، تایید نموده است . ولی باید این مطلب را نیز یادآوری نمود که اثبات از طریق شباهت ، کاری بس خطرناک بوده و گاهی موجبات گمراهی در پژوهش را پدید می آورد و شواهد تاریخی نیز مؤید این گفتار است . در حقیقت هون ها منسوب به زمانی بسیار کهن تر از دوره تألیف اوستا و جنگ های حماسی

۷۸- بندهای ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ و ۵۷ و ۵۸ یشت پنجم که با بند مبین و مشکل صدم یشت سیزدهم قابل مقایسه است . کوی ویشتاب نیز با این طایفه هنوهای تورانی جنگ نموده و بند ۸۶ یشت نوزدهم شاهد آنست .

۷۹- به همین علت است که aurva. Hunavö اهمیت پیدا می نماید . از بند ۴۱ یشت نوزدهم جایی که میگوید Hunavo. yat. pathanya و به معنای هون های ینماگر است نیز باید نام برد .

مردمان عصر اوستا بوده‌اند. حتا هون‌های سفید پوست که هاوگ Haug از آنان یاد کرده، نخست در چند قرن قبل از میلاد مسیح و آن زمان که ساکنین دشت‌های شمالی را به سوی جنوب را ندند، پیدا شدند.^{۸۰} از بیان فوق و نظریات دانشمندان مختلف نژادشناس چنین برمی‌آید که هون، همانند طوایف بدوی و صحرا گرد از ایام بسیار دور به حالتی آواره و بی‌انجام در سراسر آسیای مرکزی زیست می‌نموده‌اند. بیشتر اهمیت و معروفیت این قوم از دیرباز به واسطه حملات وحشیانه و غارتگری‌های جسورانه آنان به شهرهای آسیایی و اروپای شرقی بوده است. با وجود توضیحات فوق، من در عقیده خود ثابت قدم بوده و ایمان دارم که هنوها اعم از تشابه هون‌ها یا جدا بودن از آنان، طایفه‌ای بوده‌اند که در دشت‌های مرکزی آسیا زیست می‌نموده‌اند.

درباره قبایل ساریم Sarima و سانی Sani به طور مسلم کمتر می‌توان اظهار نظر نمود؛ زیرا نام اینان جز در بیانی که ذیلا ذکر میشود، نیامده است.^{۸۱} به هر حال به علت عدم دسترسی به دلایل کافی ناچاریم بیشتر به حدس و گمان متوسل شده و مبنای کار خویش را روی شباهت‌های کم و زیاد متن و نام، قرار دهیم. با توجه به رسوم و عادات ساریم‌ها چنین می‌توان گفت که آنان ظاهراً از ساکنین نواحی باختری بوده‌اند. چنانچه فردوسی سلم‌هارا که به نظر می‌رسد از همین سارم‌ها باشند، از ساکنین نواحی باختری خوانده است. برابر شاهنامه فردوسی ملك سلطنتی ایران بین سه برادر و به نام‌های سلم، تور و ایرج تقسیم شد؛ باختر ایران به سلم رسید. شمال نصیب تور شد و ایران یا قسمت مرکزی به ایرج داده شد؛^{۸۲} البته این بیان که دارای مبنایی تاریخی است، به صورتی حماسی بیان شده و ما تنها به همان سهمیه سلم کار داریم. بنظر میرسد که ساریم‌ها همان سارماتیان یا Sarmtians یا سولومی‌ها Solymi

۸۰- به ویژه این مطلب بارساله دکتر دوستی Justi موسوم به hunu قابل تطبیق

است.

۸۱- ساریم در ویشتاسپ یشت (بند ۵۲ یشت ۲۴)، که سراسر آن از بین رفته است.

۸۲- E. A. اشپیکل. جلد یکم صفحه ۵۴۶.

باشند^{۸۳} . برابر نظریه فردوسی و منطق بارساله‌های پتولمی Petolmy و استرابو ، ساریم‌ها در دشت‌های کرانه‌های سفلی رودهای دن Don و ولگا Volga^{۸۴} سکونت داشته‌اند ؛ و بعدها از باختر به صوب خاور حرکت نموده‌اند . این نظریه تا اندازه‌ای مقرون به حقیقت است ، زیرا ، چنانچه اینان در همان استپ‌های دوردست زندگی دایمی داشتند - همانجایی که نویسندگان غربی نام برده‌اند - به ناچار ملت عصر اوستا نیز با آنان برخورد نداشتند و یا به ندرت و بسیار کم مواجه می‌گشته‌اند . به همین ترتیب عقیده دارم که سولی‌می‌ها که در سرزمین لیسیا Lysia^{۸۵} سکونت داشته‌اند ، نیز دور از دسترس بوده‌اند . از طرف دیگر به نظر من ساریم نیز هم چون تور دارای معنایی کلی بوده و به عده‌ای از قبایل چادر نشین مختلفی که می‌زیسته‌اند ، اطلاق می‌شده است . و اما درباره سانی‌ها ، عقیده چنانست که با سوآن‌ها Soanes یکی بوده و در جنوب کوکاسوس Caucasus^{۸۶} می‌زیسته‌اند . ژوستی از شهری به نام سان Sän سخن میراند که برابر نظریه فرهنگ نویسان پارسی تصور می‌شود در حدود کابلستان Kābullistān و بلخ ، واقع شده است .^{۸۷}

83- Justi, Hbd.S.V; spiegel, Avesta übersetzt, Vol. iii, P.139 N. l'and 2; Windischmann Zoroastrische studien, PP.229-230: cf. also de Harlez, Av. tr, iii, 41, n. 2

84- Kiepert, Alte Geographie, § 306; Forbiger, Handbuch der alten Geographie, vol. ii, P. 452 sep

85- Forbiger, H.a.G. Vol. II, P. 248

هم‌چنین دایرة المعارف آمریکا ، جلد هفدهم ص ۸۷۶ . برابر محتویات این نام که از کتاب Account of Discoveries in Lycia بهره گیری شده ، لیسیا از زمان‌های بسیار دور از جمله مستعمرات یونانیان بوده و در آسیای میانه واقع شده و از ۲۵ شهر تشکیل یافته است . این ایالت نخست تحت تصرف ایرانیان بوده و بعدها با ورود یونانیان و جنگ‌های کروسوس سرانجام از دست پارسیان خارج شده است .

۸۶- کوکاسوس سرزمینی است که فاصله بین دودریای خزر و سیاه را پوشانیده و امروزه بین سه کشور هم جوار ، روسیه ، ترکیه و ایران تقسیم شده است . به علت دره‌ها و کوه‌های فراوان و تاریخ طولانی ، این سرزمین دارای ساکنینی مختلف و متمایز بوده و هست . از جمله می‌توان از ترک‌ها ، ارمنی‌ها ، داغستانی‌ها ، گرجی‌ها و روس‌ها نام برد . (صفحه ۱۲۶ جلد ششم دایرة المعارف آمریکا) .

۸۷- من ساینی را از ریشه sä که خود از واژه satar (دشمن) است ، اخذ نموده‌ام و به این ترتیب نتیجه گرفته‌ام که این نام معنا و فحوائی همچون تور دارد .

اکنون به داهای Däha می پردازیم . شاید مقصود از این لغت در اوستا همان واژه Daai باشد که تاریخ نگاران و جغرافی دانان یونانی ذکر نموده اند . این دانشمندان داهای ویا دایی ها را در زمره اسکی تین ها محسوب داشتند و خاطر نشان ساخته اند که در شرق دریای خزر در شمال هیرکانیا Hyrcania می زیسته اند . آنان بین دو رود اکسوس و ژا کسارتس Jaxartes بخش بوده و هرودوت پا را فراتر گذارده و اظهار داشته که دایی ها در ایالات ایرانیان نیز می زیسته اند . با توجه به وسعت سکونت گاه های آنان چنین نتیجه گرفته می شود که تعداد آنان بسیار زیاد بوده و از جمله مردان جنگجو و رزم آوری بوده اند که هم چون سواران خاص تیراندار در سوار نظام داریوش، اسکندر و آنتیوکوس Antiochus خدمت می نموده اند .^{۸۸}

در ریکودا ، داهای در نامی معادل و هم ارز به صورت داسای هندی Däsa به کار رفته و این شباهت زبانی درست بر همان منوال است که درباره دانو گفته شد . بیشتر دانشمندان عقیده داشتند که اساس معنای داسا از monster یا جانوری بزرگ و هیولا که « ازدهائی دشمن خدایان » است، گرفته شده است و این معنا در اکثر پیامها جاری و صادق است. گفته می شود که داساها در سری سا کنین بومی پنجاب، و در درجه دوم اهمیت قرار داشته اند؛ زیرا آنان نیز از جمله مخالفین مهاجرت آریائیان به نحو خصومت آمیزی بوده اند^{۸۹} . نتیجه این عقیده اینست که آنان به علت عدم توانایی در جلوگیری از مهاجرت آریائیان خود متوسل به ترك یار و دیار گردیده اند .

در ریکودا ، داسا به معنای نخستین و بزرگترین دشمنان آمده است ، به ویژه دشمن آریائیان ، دشمن نژاد غیره و این معانی و حالات در اکثر پیامها و سرودها قابل رویت است . داسا در قالب دیگری به معنای دشمنان خدایان نیکخواه آمده

98-Kiepert, a. G. § 61; Forhiger, H. a. G. ii, P. 570, note 13; strabo, PP. 304, 511, 515; Herodotus, I. 125; Ariau III. 11, 28 (رایبها در کنار نهرهای رود تانیس tanais می زیسته اند cf. III, 30 curtius, viii.3)

89- Ludwig, Einl. P. 207 seq; Zimmer, Ail.P.100 seq.

نویسنده نخستین عقیده خویش را در این مورد به نحو کاملاً روشنی بیان داشته است ، «هر کجا دو قوم داسائی و آریائی در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند ، بدون شك و همواره قوم نخستین در سری مردم بدوی و چادر نشین بوده است »

و به صورت ازدها هایی که به نیروی نفوذی مخرب و ویران کننده‌ای مجهز هستند جلوه گر گشته‌اند. اینان در این حالت به منظور تخریب قوه بشری در راه ایجاد خشکسالی، ایجاد طوفان های مهیب، سوزاندن، ویران نمودن و از بین بردن نعم و فراآورده های بشری، تاریک نمودن و جلوگیری از روشنائی و فروزش خورشید با ابر های تیره، قوای خود را تجهیز می نمایند. به هر حال واژه داسا در عهد هندو- ایران درست همان معنایی را داشتند که واژه دانو بعدها کسب نموده است. پس از تقسیم آریائیان به دو دسته، نام دانو نخست به قبایل مخصوصی اطلاق شده و سپس تحت يك معنای کلی « دشمنان ایرانیان » توسعه یافته و همگانی گردید،

اسامی قبایل و طوایف عهد اوستا را می توان شامل دو قبیله Adhyu و دادیکا Dadhiäa نیز نمود. طایفه دومین به نحوی بسیار جالب توسط اشپیکل با واژه دادیکای Dadikai هرودوت، مقایسه شده است.⁹⁰ چون این دو قبیله اغلب با قبایل یاد شده فوق، ذکر شده‌اند،⁹¹ گمان می رود که دارای معانی و مفاهیمی همچون آنها نیز باشند. اوستا نیز در این مورد شرح و بیان روشن تر و صریح تری ارائه نمی دهد؛ تنها امکانی که می توان داد اینست که اینان از ملت ایرانی بوده و د کترین زرتشت در بیان آنان نیز نفوذ یافته باشد. طبق تاریخ هرودوت، چنین بنظر می رسد که دادیکایی ها در مبارزات خشایارشا xeraes علیه یونانیان، شرکت داشته‌اند. اینان با گندرها ی Gandars که در کوه های سلیمان کنونی اقامت داشته‌اند، دارای پیوندی ژوف و نزدیک بوده‌اند.⁹²

وردها که ای ها Vardhaka و هیونه ها Hyauna نیز از جمله دشمنان مردم دوره اوستا بوده‌اند که وسیله کاوی و یشتاسب (کی گشتاسب) مغلوب گشته‌اند.

90- E.A. vol. ii, PP. 330-381, note.

91- Herodotus. VII 66; III. 61 .

92- varedhaka, Hyaona, yt. IX . 30-31; yt XVII, 50-51 (here also hyaunimam. dahyunam. (ازبخش هیاونیان) spiegel .

قابل مقایسه با چوینیت های هیاونتی Chionites که در کناره های غربی دریای خزر می زیسته‌اند. (E. A. vol. iii, P. 283 note)

به هر حال ، ترجمه و برگردانیدن این سرود کسه در آن به این حقیقت مستقیماً اشاره شده است ، زیاد آسان نیست ^{۹۳} . در این سرود ، از هیاونای Hyauna ارجاسپ Arjat-aspa و تنتراوت Tānthravat که به معنای سیاه‌ترین یا تیره‌ترین است و پشن Peshana که به معنای رزمنده است ، یاد شده . این نام‌ها همگی ایرانی خالص بوده و اگر چنانچه این اسامی نشانی همراه خود نداشته و مردم اوستا از آنها استفاده نمی‌نموده‌اند ، نمی‌تواند دلیلی علیه تن و فحوای ایرانی آنها باشند :

« کی گشتاسب رزمنده بر تنتراوت ، پیرو آیین دروغ (بدآئین) . و پشن دیوپرست . و ارجاسپ دروغ‌پرست و سایر هیاون های فتنه جو و بد کنش ، پیروز گشت . » ^{۹۴}

اگرچه در بحث ذیل مبادرت به کاوشی فرضی و احتمالی می‌نماییم ؛ اما به هر حال پی‌جویی در این مورد شایسته و ضروری است .

در فهرست اسامی کشورهای یاد شده در وندیداد ، ما هم چنین شاهد جولانگاه‌های ارواح بد نیز هستیم که از بخش‌ها و نواحی آنها نیز یاد شده است . مثلاً در آریاناویج که سکونت گاه آریاییان بوده ، ارواح بد مبادرت به ایجاد سرما نمودند ؛ در هند گرمایی فوق‌العاده پدید آورده و در هایتومت Haitumat ، گناهان یاتو Yātu به وجود آوردند . اما در همان موقع به ایالات مختلف که در آنها طوایف بومی و مرتد زمین را پربلا ساخته بودند ، اشاره شده است ؛ اوروا urva دارای ساکنان شیطان صفت ، ایالت مجاور رنگا (ری یا رغه) Rangha دارای مردمی غارتگر ، و وارنا واقع در کوه‌های البرز نشیمنگاه مردم غیر آریائی بوده است .

در حدود مورو Maru (مرو Merv) ماردهه Maredha دلالت بر بلا و آفتی مینماید که پدید آورنده آن انگره‌مینو می‌باشد ^{۹۵} و من تصور می‌کنم که قبیله

۹۳- بندهشتاد و هفتم یشت نوزدهم ؛ قابل مقایسه با بند ۱۰۹ یشت پنجم .

۹۴- در فرگرد ششم وندیداد یکم چنین آمده است .

äat. ahē. paityārem. feākerēntat. agrōmainyash. pouru. mahrkō. vithushāmoha. maredhāmcha.

به نظر من تصحیح maredhāmcha کاملاً لازم و ضروری است ؛ äm در حالت جمع مفعولی به صورت تو دماغی تلفظ میشود .

ماردیو Mardio مأخوذ از همین واژه ماردهه باشد. اینان در حدود و اطراف مرو می‌زیستند و چنین بنظر می‌رسد که مردم ایالت مرو از غارتگری‌های مسلحانه آنان در تنگنا و ستوه بوده‌اند. خصایل و صفات ذاتی آنان در نام آن مستتر است؛ زیرا ماردهه به معنای جانی و جنایتکار است.^{۹۵}

ماردوی یا آماردوی Amardio. (حتا استرابو معتقد است که این هردو یکی بوده و دارای معنایی یکسان است^{۹۶}) همانند دایی‌ها Daai گسترش بسیاری داشته و برابر نظریه پژوهندگان یونانی در اکثر کشور های آسیای باختری پخش بوده‌اند، به ویژه ما دارای اسنادی در مورد زیست ماردوی‌ها در منطقه هیرکانی Hyrcania و در گذرگاه‌های دور از دسترس کوه البرز و چه بسا در قلّه دماوند هستیم. گسترش ماردوی‌ها منحصر به کوه البرز و قلّه دماوند نبوده بلکه در اکثر سلسله کوه‌های پارس نیز زیست مینموده‌اند. اسکندر کبیر با هردو دسته آنان نبرد نموده و از دسته نخستین که در منطقه هیرکانی زندگی می‌نمودند شهر صد دروازه Zaerakarta و از دسته دومین شهر پرسپولیس Persepolis (تخت جمشید) را گرفته و به تصرف خویش درآورد. از جمله شهرهای دیگری که سکونت گاه این طوایف بوده، می‌توان از باکتریا (یا بلخ) Bactria، اسکیتیا Scythia، مارکیان Margiana و سغدیان^{۹۷} Sogdianna نیز نام برد و چه بسا اینان همان باقیمانده‌های طوایفی بوده‌اند که قبلاً به طرزی آواره و سرگردان در اطراف سکونت گاه‌های قبایل بدوی ایران خاوری می‌زیسته و بر اثر فشار آن قبایل وحشی بتدریج روبه مناطق هیرکانی پرسپولیس آورده‌اند.

از همه جالب‌تر و مهم‌تر نام دریکیک Derbyke می‌باشد که در دری ویک ایرانیان متوجه آن شده‌ام، دریوریک Driwika هم چون خلقت معکوس و متضاد در

۹۵- از ریشه marde؛ قابل مقایسه با Haug در Bunsen.

Aegyptens stellun giu der weltgeschte, V, P. 129

۹۶- صفحه ۵۲۳ استرابو.

97- Forbiger, H. a. G. vol. ii, P. 595, note 20; spieg, E.A. vol. ii P. 538 note.

هروا⁹⁸ Harava رعایت شده و این معنا کاملاً با عقیده نویسندگان باختری مطابقت دارد. به موجب این عقاید دریویکها در شمال مارکیان⁹⁹ Magian می زیسته اند. به نظر می رسد که اینان در سرزمین بین مرو و سرخس می زیسته اند. از اینان هم چون قبایل بدوی و بی تمدن که از ابتدایی ترین وسایل زندگی استفاده می نموده اند، و رسوم و عاداتی عجیب داشته اند، یاد شده است؛ با توجه به همین رسوم عجیب و زندقی دور از تمدن آنانست که به خوبی از آریائیان قابل تشخیص هستند. آنان زمین را همچون خدا می پرستیده از قربانی نمودن و خوردن حیوانات ماده خودداری نموده، و پیر مردانی را که بیش از هفتاد سال داشته اند کشته و می خورده اند؛¹⁰⁰ در حالی که به عکس زنان مسن را آویزان کرده و آتش می زده اند؛ خواننده ممکن است با خواندن سطور فوق دچار سوءظن و به گمانی شده و شرح آدمخواری این طایفه را باور نکردنی خواند ولی باید در نظر داشت هر چند در این راه مبالغه شده باشد، باز این حکایت چندان بی پایه نیست و حتی اگر تنها قسمتی از این داستان واقعیت داشته باشد، برای نشان دادن وحشی گری دریویکها کافی است.

بین نام دریویک و اسم خاص دربایک Drebhika یاد شده در ریک ودا که لودویک خاطر نشان ساخته تشابه و انطباق بسیار جالب توجه و برجسته ای وجود دارد. دربایک تنها در یک سروده و آنهم در قالبی اساطیری آورده شده است:

«بزرگان دین آنها برای انیدرا، کسی که شباهت به طوفانهای جولایتناهی داشته و با سوما Soma به سان اسبی مزین پوشیده شده است، دربایک هارا کشته گاوهارا آزاد ساخته و درب زندان را گشودند.»¹⁰¹

98.. Vd. I, 9, äat . ahe : paityärem . feäkerentat . Agrä - mainyush. pouru. mahrkö : Sarask kemcha Drivikacha (hail. storms and the people of Druvika) .

99- برای اطلاع بیشتر به ویژه به Forbiger H . a. G. vol . ii, P 566

نگاه کنید .

100- Einleitung. P. 207 .

101- Rig veda II, 14, 3, Roth's translation (B. R. sub voce jü), priete differently Ludwig, Rv. II, 57 ترجمه رت که کاملاً مخالف با ترجمه (jü), priete است .

همزمان با کشف این نام به سان طایفه‌ای در اوستا، تاریخ و سیر این نام به حد کمال رسیده و معنایی برابر داس و داسیو یافت. چه بسا يك واژه در عهد آریائی‌ان معنایی کاملاً مغایر با آنچه که بعدها رایج گشته، داشته است. که از میان همه می‌توان همین واژه فوق را خاطر نشان ساخت. چنانچه برای مثال این واژه را می‌توان بدسته گدایان یا جمع بی‌چیزها ترجمه نمود.¹⁰² آریاییان که بداشتن مزارع و کشتزارهای خوب و کله‌های بزرگ فخر می‌کرده‌اند، قبایل بدوی و بی‌زمین را که بر عکس ایشان فاقد همه‌چیز بوده‌اند، به نام فوق می‌خوانده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که هندیان آریائی پس از جدایی از ایرانیان آریایی و مهاجرت به جلگه‌های پنجاب این نام را فراموش کرده‌اند؛ و ذکر منحصر بفرد این نام به صورت اساطیری خود مبین این فراموشی است. به هر حال این یادآوری نشانه‌ای کاملاً تاریخی است. امروزه دریویك تنها همان معنای وحشت‌انگیز و مخوف خود را دارد ولی این معنای کنونی را دلیل بر معنای درست و مفاد واقعی کهن آن نیست. ایرانیان به عکس هندوان پس از جدایی از یکدیگر معنای سابق و کهن را که برای دریویك قایل بودند به کناری نهاده و کم‌کم این نام را هم چون داه‌ها به نژاد و تیره مخصوصی اطلاق می‌کرده‌اند و ما در این زمینه دارای شواهد متعددی هستیم¹⁰³

اسامی طوایف و تیره‌هایی که تا کنون از آنها نامبرده شده عموماً یا در سرزمین اصلی ایران و یا در شمال ایران که غالباً تحت عنوان توران زمین خوانده می‌شود،

Skr. بی‌چیز. فقیر, drighu, بنجل, جزیی, 102- Cf. Avesta driwi, root darbh.

۱۰۳- برای مثال در اینجا تنها واژه مبهم براوارا bravara یا باروارا baraVara را که در فرگرد هفتم و نندیداد یکم ذکر شده و شباهت به پیت‌یارا Paityara مذکوره در Bākhđhi یا بگ دارد، شاهد می‌آورم. من تقریباً یقین دارم که این واژه نام قبیله‌ای می‌باشد؛ چه بسا این واژه معادل واژه Bāpapoι یونانی باشد؛ در نهایت تعجب جمله زیرین را در نوشته گروود کوف (Grodeff, Ride, P, 79) یافتیم؛ در محل، جاده‌ای که توسط رودخانه بلخ به دو بخش تقسیم شده به نام بندی بارباری یا بند بربری Bandibarbari خوانده می‌شود. بندی به معنای «آنسوی استخر» می‌باشد؛ و بربری به معنای مردم وحشی ساکن صفحات شمالی پاروپامی‌سوس Paropamisus و هندوکش آمده است؛ (قابل مقایسه با واژه بربر Barbar پارسیان که لغت‌شناسان آنرا به معنای جنگ آورده‌اند، Vullers, Lex. sub voce).

سکونت داشته‌اند. رقابت میان اقوام جایگزین و بدویان صحرائنشین زمانی که اراضی حاصلخیز و دشت‌های آنان به یکدیگر نزدیک بودند، شدت بیشتری می‌یافت. در این گونه زمین‌های مجاور همواره جنگ‌ها و زد و خوردهای خونین و شدیدی بین طرفین وجود داشته‌است. از جمله مهم‌ترین سرزمین‌هایی که همواره بین ایران و اهالی آن جنگ بوده می‌توان توران را نام برد. به ویژه جنگ‌ها و ستیزه‌جویی‌های ایرانیان و تورانیان قسمت اعظم داستان‌های حماسی و افسانه‌ای ایرانیان را تشکیل داده‌است؛ هرچند که شکل این نبردها تغییر یافته و در قالبی حماسی و شاعرانه رفته ولی به هر حال تا همین اواخر به صورت جنگ با ازبک‌ها و لشکرکشی‌های بزرگ و حملات خونریز ادامه داشته‌است.

سؤالی که اکنون جلوه‌گری می‌کند اینست که آیا ایرانیان تنها با تورانیان که ساکن سرزمین مجاور شمالی آنان بوده‌اند، در جنگ و ستیز بوده‌اند؟ یا این که با طوایف و ساکنین سرزمین‌های هم‌جوار شرقی و غربی خود نیز در زد و خورد بوده‌اند؟ یعنی سرزمین‌هایی که در قسمت شرق کوه‌های سلیمان واقع شده و هم‌جوار با طوایف هم‌نژاد هندی بوده و از طرف جنوب غربی مجاور با سامی‌نژادانی بوده که در دشت‌ها و جلگه‌های اطراف دجله و فرات دولتی زورمند تشکیل داده بودند. هر چند ایرانیان با سامی‌نژادان چندان اشتراك منافع نداشته و از یکدیگر دور بوده‌اند ولی گاه‌گاه زد و خوردهایی بین قوای نظامی آنان به وقوع می‌پیوسته‌است.

به نظر میرسد که اوستا به طرزی مبهم به مبارزات بین ایرانیان و طوایف هم‌جوار هندی و سامی‌نژادان اشاره نموده و جنگ بین ایرانیان و این دو همسایه شرقی و غربی را تایید نموده‌است؟ البته اشاراتی که اوستا در این مورد نموده همچنان که فوقاً گفته شد مبهم، مشکوک، شبهه‌ناک در لفافه بوده و مخلوط به داستان‌های افسانه‌ای گشته‌است. از آن جمله می‌توان از واژه گندرو Gondarwa نام برد که نام قبیله‌ای هندی نژاد بوده و بسختی می‌توان آن را از واژه گندروی افسانه‌ای ریک‌ودا جدا دانست. سکونت گاه گندرو را در دورترین نقطه شرق ایران ذکر نموده و از وی نقشی

سهمناك و خون آشام تصویر کرده‌اند .¹⁰⁴ وی مبادرت به کشتن پارسایان و نیکوکاران می نموده‌است . و سرانجام بدست کرساسپه **Kursaspe** پهلوان نامور در درهٔ پیشین **Pishin** کشته شده است .¹⁰⁵ چنین بنظر می‌رسد که درهٔ پی‌شین در ایالت اوروا **urva** که صریحا ساکنان آنها شریر و بدکار خوانده شده‌اند ، می‌باشد . ماهمچنین می‌دانیم که کلیهٔ صحنه‌ها و میدان‌هایی که جولانگاه کرساسپه بوده در همان شهرهای جنوب شرقی مردم عهد اوستا قرار داشته‌است .¹⁰⁶

کمان‌میرو که بلایا و آزارهایی که ایرانیان جنوب‌غربی از مردم بین‌النهرین و به ویژه از اهالی بابل **Babylon** کشیده‌اند ، در قالب اژی دهاك - **Azhi Dahaka** تجسم یافته باشد .¹⁰⁷ به طرزی کاملاً روشن از پیام‌زیر که دربارهٔ نبرد آژی دهاك و تری‌تان **Thraitāna** سروده شده می‌توان به این تجسم بخشی و افسانه‌سرایی و سرانجام کیفیت و خصوصیت تری‌تان اوستا پی‌برد .

«این سعادت نصیب آشویه **Ashwya** و این موهبت به او داده شده در خانواده او فرزند رشیدی زاده شد ؛ تری‌تان ، از پشت دلاوران ، کسی که ، اژدی دهاك را با سه پوزه و سه سر و شش چشم و هزار دست و پا کشت ؛ کسی که نفرت انگیزترین و قوی‌ترین عفریت زندهٔ دنیایی انگره‌مینو آفریده را که مامور از بین بردن پارسایان بود ، نابود کرد .¹⁰⁸»

104- Comp. the Kévraupol .

105- Yo . ajanat. Gandarewem* . yö. apatat. vizafänö* . merekhshänö. ashahe. gaethäo .

کسی که گندرو را کشته و با شتاب سرازیر گشته و بادهانی باز برای نابودی و دریدن پارسایان حمله برد ، بندچهل و یکم از یشت نوزدهم . گندرو را هم چون نام يك قبیله نیز می‌توان مورد توجه قرارداد . (بند ۱۲۳ از یشت سیزدهم) درست به سان تور که در صفحات قبل دربارهٔ آن بحث شد .

۱۰۶- به صفحات ۸۱ و ۱۱۳ **Ostiräniche Kulter** مراجعه نمایید .

107- Justi, Geschichte des alten persiens. P. 31 ; spiegel.

E. A. vol, P. 543 seq.

۱۰۸- بندهای هفتم و هشتم از یسنای نهم . تعریف دهاك همانند دیو و دروج عبرت‌انگیز

و جالب توجه‌است .

پیام ها و شواهد بسیاری در مورد اثبات بنیاد های تاریخی دهاک چه از نظر افسانه‌ای و چه به طریق خبری می‌توان آورد . چنانچه تفسیرها و گزارش‌های معمولی صحیح باشد ، از بابل که در اوستا باوری **Baveri** آمده است ، می‌توان به نام سکونت گاه دهاک یاد نمود .^{۱۰۹} در جای دیگر کویرینت **Kvirinta** به عنوان اقامتگاه دهاک آمده و ژوستی در نهایت هوشمندی آنرا با کرین ایزیدور چار کس - **Karina of Isidor of Charax** یا کرند کنونی **Kerend** که در قلعه معبر - رزاگروس **Zagros** قرار گرفته ، یکی دانسته است.^{۱۱۰} چنانچه صعب‌الوصولی این کرده را که به هنگام نبرد اهمیت سوق‌الجیشی و نظامی یافته و بهر ترتیب محل عبور سربازان آشوری و مورد استفاده پادشاهان به هنگام نبرد با ایرانیان بوده ، در نظر بگیریم ، خواهیم دید که باری بهر ترتیب این معبر با نام و خاک جنگاوری که خون آشام بوده می‌تواند قرین باشد .

چه بسا مردم عهداوستا نام باوری (بابل) و کویرینت (کرند) را نشنیده و با آن هرگز آشنایی نیافته باشند ؛ زیرا ، در هیچ کجای متن اوستا دلیلی بر عبور آنان از این گذرگاه و رسیدن آنها به بابل در دست نداریم .

خطوط و کتیبه های میخی یافت شده آشوری از سرداری بنام تیگلات پیل سر **Tiglath - Pilsar** ، که در قرن هشتم قبل از میلاد زندگی می‌نموده یاد کرده است . برابر نوشته‌های این کتیبه این سردار دریکی از حملات خود به ایران ولایاتی چون آرا کوتو **Arakuttu** و ظاهرا آرچوتوس - هراهوتی **Archotos-Harahuati** نسا - نسا یا **Nisaa - Nesaya** ، زیکرونی **Zikruti** و سگرنیان **Sagratians** را گشوده است ؛ ولی چنانچه بر فرض نگاشته‌های این کتیبه را حمل براغراق نکرده

۱۰۹ - **Bawröish. paiti danhaoyé** در مملکت باوری بند بیست و نهم از یشت پنجم ، دکتر اشپگل در صفحه ۵۳۲ جلد یکم کتاب آثار کهن ایران خود یاد آور شده که همز **Hamza** و نویسنده مجمل **Mujmil** در این مورد نظریاتی همگونه و یکسان دارند .

110 - **Hdb. sub voce. tem yazata. azhish. thrijafäo. Dahäkö upa. Kvirintem. ohuzhitem,**

ژوستی در کتاب خود موسوم به زبان اوستا و صرف و نحو کلمات فوق را از بند نوزدهم یشت پانزدهم آورده است .

و حقیقت پنداریم بایستی توجه نمائیم که استیلای آشوریان بر این ولایات چندان طولانی نبوده است.¹¹¹ البته منکر این حقیقت تاریخی نمی توان شد که کلیه سلاطین توانای آشور و بابل از فکر تسخیر شهرهای شرقی ایران فارغ نبوده و مساعی آنان صرف فتح این نواحی بوده است؛ هم چنین این مطلب که آنان تا نواحی بعیدی از ایران شرقی همان سان که فوقاً ذکر شده آمده اند، مورد قبول است ولی باید این امکان را نیز در نظر آورد که چنین عزیمت ها و لشکر کشی ها مایه اصلی افسانه اژی دهاک سه پوزه گشته و بهر ترتیب موجبات تغییر شکل وی را پدید آورده است. در تواریخ بعدی نیز ذکر شده که ضحاک **Zähak** از عربستان برخاسته است.¹¹² متن اوستا حاکی است که غلبه و استیلای آشوریان بر ملک ایران چندان دوامی نداشته و دهاک تنها برای مدت محدودی بر ایران حکومت داشته و بلا فاصله حکومت وی توسط تری تان یا فریدون نامور سرنگون و سلسله پادشاهان ملی وسیله وی در ایران بوجود آمده است. تری تان در میان قلل بلند البرز یعنی همانجائی که به هنگام حمله و هجوم دشمن ماوای ایرانیان می گشته، پناهنده شد، و پس از جمع آوری پیروان جنگاور و دلیر و هواخواهانی مردافکن و شجاع بر اژی دهاک حمله برده و او را مغلوب و سپس کشته است؛ با این نبرد سرزمین ایران را از یوغ و بند وی رها نموده و به این ترتیب بر تسلط و فرمانروایی آشوریان و ناپاکان بروطن خویش پایان بخشد.

چنانچه افسانه اژی دهاک منطبق با وقایع تاریخی عهد آشور باشد، باید قبول کرد که ما دارای افسانه ای خالص و حقیقی هستیم. چنانچه داستان دهاک از سویی دارای مایه و هسته تاریخی است، از سوی دیگر مسلم است که واژه اژدها **dragon** سمبل و نشانه طبیعی مار ابرها و تاریکی ها بوده و با اهی **Ahi** ریگودا، اژدهای طوفان، که مخالف فرشتگان نیکو کار بوده و با آنها وسیله رعد و برق و آب و هوای بدمی جنگند، یکسان است. چهره در اوستا و چهره ریگودا، مبارزات زمینی و هوایی بایکدیگر مخلوط شده

111- Duncknr, Gd. A. vol, ii, P 261; Maspero. History, PP. 366. 368.

112- spiegel, E. A. vol. i, P. 531.

است. در حالی که اوستا دهاکرا در نمایی مار شکل معرفی می نماید، در داستان های بعدی وی ماردوش لقب یافته و چنین تشریح شده است که از شانه های وی سر دو مار بیرون آمده بوده است؛ هم چنین وی را در قالبی سه سر با سه پوزه و شش چشم نمایانده اند در حالی که در مقابل در پشت ها^{۱۱۳} از وی چنین یاد شده که بر تختی زرین به سان پادشاه مقتدر و زورمند زمین جلوس نموده است.

از مطالعه آنچه که در صفحات گذشته بیان شد چنین آشکار میگردد که نسبت و ارتباط بین ساکنین گوناگون تر کستان و ایران شرقی دارای نمایی بس تماشایی و رنگارنگ بوده است؛ در حالی که در سرتاسر این سرزمین ها قبایل آریایی و غیر آریایی پخش بوده اند، از نظر عقاید مذهبی و اجتماعی بایکدیگر توافق نداشته و به علت همین ناهم آهنگی در طریق زندگی و فکر، همواره به زد و خورد و جنگ و گریز اشتغال داشته اند. طرفداران تمدن روز، کسانی که مشتاق کشاورزی و زندگی جایگزینی بودند به آئین مزدایی گرویده و در ایجاد دیه و شهر کوشیده و مبادرت به ایجاد مزارع کشتکاری و تربیت کله پرداختند. در حالی که عده ای از آریایی نژادان با وفاداری به کیش باستانی و طرفداری از زندگی بدوی و جایگردانی همانند دریویک ها، هیات ها، مرده ها و داهوها و غیره هم خونهای خود را که به آئین و طریق جدید زندگی گرویده بودند، دشمن داشته و به وسایل گوناگون در آزار آنها میکوشیدند. در کنار مخالفین مردم مزدیسنا، عهد اوستا، اقوام بومی اصلی ایران و قبایل مختلف غیر آریایی ساکن توران زمین را نیز باید در خاطر داشت و به اینان همسایگان زورمند غربی و طوایف ساکن کوه های شرقی رانیز باید اضافه نمود. در این مورد هیچ شك نیست که قبل از ورود آریائیان در فلات ایران ساکنینی بومی وجود داشته و در نخست از توانی زیاد برخوردار بوده اند؛ ولی بتدریج در مقابل هجوم قبایل آریایی نژاد ضعیف و زبون شده و کم کم به ایالات کوهستانی و سپس به قله های صعب العبور کوه ها و کرانه های باطلاقی سواحل خزر پناه برده اند. زمانی که صفحات شرقی ایران از وجود دشمنان بومی و غیرهم کیش پاک گشت، پیروان زرتشت و طرفداران زندگی ثابت، دست به اصلاحات اجتماعی زدند ولی هیچ گاه از حملات،

هجوم‌ها و ایداء طوایف مخالف هم‌جوار و دولت‌زورمند غربی آسایش نداشتند. نبردهای شمالی باتورانیان، فصلی حماسی در تاریخ این ملت گشود. جنگ‌هایی که در سرحدات شرقی با طوایف هندی پیش می‌آمد، فاقد اهمیت و برعکس نبردهایی که بر اثر حملات دولت آشور بوجود آمد، شروع بخشی نوین در تاریخ این ملت گشته و موجب اتحاد و یگانگی آنان علیه خصم زورمند و سرانجام پیروزی و بنیانگذاری نخستین سلسله پادشاهی به نام «کیانیان» به دست تری‌تان یا فریدون گشت.

فهرست

مقدمه	۴-۱۵
۱- زرتشت در گاتاها	۱۶-۲۴
۲- سراینده گاتاها	۲۵-۳۵
۳- اصلاحات مذهبی و اجتماعی زرتشت	۳۶-۴۹
۴- یکتاپرستی زرتشت	۵۰-۶۲
۵- خداشناسی گاتاها	۶۳-۷۷
۶- آیین زرتشت يك سیستم دو گانه پرستی نیست	۷۸-۹۷
۷- نظریات نویسندگان کلاسیک درباره زرتشت و دکتترین وی	۹۸-۱۶۷

الف - نظریات نویسندگان قبل از میلاد مسیح از فیثاغورث تا هرمی پوس - فیثاغورث دموکریت - خسانتوس - دیونیسیوس اسکیتوبراچیون - افلاطون - سیسرون - ارسطو - پلوتارک - سوتیون - هرمی پوس .

ب - نظریات نویسندگان پس از میلاد مسیح از استرابو تا دیوچری سوستوم - استرابو - پروفیریوس - آگاتیاس پولی نیوس - اوزبیوس - اسکندر پولی هسیتور - سفالیون - کتزیاس - سینسلوس - دیوچری سوستوم .

۸- تمدن ایرانیان خاوری در زمان باستان -

اهورامزدا -

شناخت اهورا - صفات اهورامزدا - استعارات و بیان های لطیف شاعرانه - آتش و اهورا - خورشید و اهورا - اهورامزدا و بی جسمی - روان اهورامزدا - قدرت مطلق و خرد آفریدگار کل - ازلیت وابدیت آفریننده جهان - اهورامزدا و پانتئون ودایی - تشابه اهورامزدا بایهوه - نیره گی و بکریت یکتاپرستی زرتشت - اهورامزدا و امشاسپندان .

امشاسپندان

۱۸۱-۱۹۰

بهمن - اردی بهشت - شهریور - سفندارمذ - خرداد - امرداد .

عناصر و ایزدان عنصری .

۱۹۱-۲۰۰

آتش یکی از ایزدان - آتش دشمن ورقیب دهاکا - نریوسکجه - نریوسکجه و سراوشا مصاحین میترا (مهر) - سرودهای برهمنیان و فرشتگان جنگنده - ناراکامسا و آپام نیات پسر

اب - آیام نیات درسروده‌های ودایی و آریائیان پیش از زرتشت - ابرها مسکن آیام نیات - آیام نیات برق نورانی یا غرش باد طوفانی - یا فروریز باران های ثمربخش - زمین عنصر مقدس - آب و زمین: عناصر مقدس مورد احترام فرزندان زرتشتی - اردوی سورا ناهیتا و رودخانه اکسوس - آناهیتا عامل طوفان ، سیل و آب - آناهیتا ایزد آب - آناهیتا ایزد ماده - وایو و واتا ایزدان هوا و باد طوفان را - وایو و نیایش دختران با کره - وایو و میدان جنگ - وایو یار مظلومین و دشمن ستم کاران - وایو یاور دین - وایو مظهر نیرو و جنگ با سینه‌ای فراخ و نظری رعدوش .

ستاره ایزدان - (ایزدان اختری) ۲۰۱-۲۰۲

خورشید - ماه - ستارگان بی آغاز - تیشتریا - فره وشیان - آفتاب دشمن اهریمن - خورشید چراغ روز و ماه چراغ شب - اپوشا رقیب تیشتریا - سه‌ته و یسه یا ورتیشتریا - فره وشیان یاوران و حافظین ارزاق و مأموران آبادانی

ایده‌های مطلق بسان آفریده های روحانی ۲۰۳-۲۱۱

دینه - ماتره سپنتا و سو که واژه های مقدس - ارشئات ورشن - ارشئات فرشته درستی - رشن فرشته وداد - پارسایی، داد گستری، دانایی و دوربینی صفات برجسته رشن - اوپرتات ، دمویش اوپنم و افریتی و رساتات - ورتراغنه مظهر پیروزی - ورتراغنه دردوره هند و ایران قبل از زرتشت - سراوشا مظهر فرماندهی - اشی مظهر پرهیزکاری - اشی بخشنده زروسیم و زیبایی - گئوش اوروان و نقش وی در پیشرفت امور زراعی و گله داری - استغائه و طلب یاری گئوش اوروان از اهورا و ظهور زرتشت سپنتمان .

میترا - ۲۱۲-۲۱۷

مهر سمل آریائیان کهن - مهر ایزد روشنائی آفتاب - مهر سرور دشت های بی انتها و شاهزاده ممالک - مهر نگهبان و پشتیبان راستی - مهر سوگند ایزدها و پیمان ها - مهر سپهسالار میدان های رزم - گرز سه‌قه زرد رنگ - نقش میترا در میان برهمنان - میترا الهه فروغ و روشنایی در ریگ ودا - شباهت نقش میترا در میان برهمنان و زرتشتیان - مهر و جشن مهرگان و ماه مهرگان - مهرگان عامه و مهرگان خاصه .

دیوشناسی ۲۱۸-۲۲۴

نیکی و زشتی دو نیروی فاعله - سپنتامینو و انگره مینو دوسوی نیکی و بدی - سپنتا مینو مظهر خوبی - انگره مینو سرسلسله دیوان - اکومنو ضد و هومنو - آندرا مخالف اشا و همیشه سارو دشمن خستره و ثریا - نائوگتیه خصم سپنتا آرمیتی - تارو و زریجه دشمنان هه اورواتات و امرتات - دیوایشمه یا خشم ناگهانی - ایه اوشه دشمن تیشتریا - بوشیاستا دشمن سراوشای توانا و مظهر تنبلی و تن آسایی - دروج نوش دیو تجزیه و فساد .

۹- نژاد شناسی مردم اوستا . ۲۲۵-۲۸۶

الف - آریائیان و گسترش آنان

ب - دشمنان مردم عهد اوستا .

ج - خصوصیات رقبای مردم عهد اوستا .

د - اسامی ملل و قبایل نامبرده شده در اوستا .

الف - آریائیان و انتشار ایشان ۲۲۵-۲۲۸

آریائیان و بومیان مخالف - کشاورزی و گله داری در مقابل شکارورزی و خانه بردوشی
نژاد آریا و معنای لغوی آن - شواهدی چند از یشت ها و یسناها مبنی بر شجاعت و شهامت ذاتی
آریائیان و سرزمین آنها - تقسیم بندی آریائیان در قاره آسیا - تاتارها و آریائیان - قرقیزیها
و تاجیکیها - ایرانیان بومی و بردگان - موش کتف ، وود و عقاید آنان درباره غلجهای ها و
بدخشانیان .

ب - رقبای مردم عهد اوستا - ۲۲۹-۲۵۷

چگونگی برخورد آریائیان با بومیان - شواهدی از اوستا دال بر جنگهای اولیه بین
این دودسته - جنگهای بین آریائیان و پرو زرتشت و آریائیان مخالف - سروده های گاتاها
نشاندنده رویدادهای باستانی - آئین زرتشت بوجود آورنده نخستین و عمیقترین شکاف - سکونت
گاههای وحشیان و مخالفین - اسکی تینها - عقاید تومسچک درباره ساك ها - سامیها - سوری
ها و اکدها اجداد کلدانیها - ایالت وارنا و ساکنین آن - قبیله آناریاک و نظریه استرابو -
طبرستان و مازندران - ساکنین دیوها تجسم بخش مخالفین - شواهدی از اوستا درباره دیوها -
نتیجه .

ج - سیرت رقبای مردم عهد اوستا ۲۵۸-۲۸۶

مبارزات نژادی و مذهبی - اختلافات نژادی علت العلل تهاجمات - تهاجم تنها راه
اعاشه مخالفین - تاراج مخالفین - تاراج مخالفین و اثرات آن در زندگی پارسیان - عقاید
سیاحان - فریر - ومبری - مك رگر - انتقام جویی پارسیان نخستین و سستی پارسیان کنونی -
عقاید ولف .

د - اسامی ملل نامبرده شده در اوستا .

سئیریمها - سائینیها و داهیها - تورانیان - ایران و توران و شاهنامه فردوسی -
ساریمها و سانیها - ساریمها یا سارماتیانها - عقاید پتولمی و فردوسی و استرابو درباره ساریمها
- داهاهها - داهاهها و داسایهندی - ادیو و دادیکا دو طایفه عهد اوستا - وردها که هیو نه دشمنان
مردم دوره اوستا - دربیكها ساکنین شمال مارگیان - ازیدهاك و فریدون - دربیوكها ،
هیاتوها - مردهها ، واهوها و هینهها مردمان وحشی و بدوی -

THE
COLLECTED WORKS

OF THE

Dastur Darab Peshotan Sanjana

B. A. Ph. D., J. P.

AND

Professor Wilhelm Geiger

Professor Friderich von Spiegel

Professor Friderich Windischmann

TRANSLATED

BY

MADJID RAZI

ENTESHARAT ASIA